



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

فردا، نهستان
ایران، مکارم شیرازی



تفسیر نمونه

با همکاری
جمعیت ازواج دانشمندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	تفسیر نمونه جلد ۲۱
۱۹	مشخصات کتاب
۱۹	(۴۳) سوره زخرف، این سوره در مکه نازل شده و ۸۹ آیه است
۱۹	اشاره
۲۴	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۸]
۲۴	اشاره
۲۵	ترجمه:
۲۵	تفسیر:
۳۲	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۹ تا ۱۴]
۳۲	اشاره
۳۳	ترجمه:
۳۳	تفسیر:
۴۰	نکته:
۴۳	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱۵ تا ۱۹]
۴۳	اشاره
۴۳	ترجمه:
۴۴	تفسیر:
۵۰	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۰ تا ۲۲]
۵۰	اشاره
۵۰	ترجمه:
۵۰	تفسیر:
۵۵	[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۳ تا ۲۵]
۵۵	اشاره

۵۵ ترجمه:

۵۵ تفسیر:

۵۹ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۶ تا ۳۰]

۵۹ اشاره

۵۹ ترجمه:

۵۹ تفسیر:

۶۶ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۳۱ تا ۳۲]

۶۶ اشاره

۶۶ ترجمه:

۶۶ تفسیر:

۶۹ نکته:

۷۳ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۳۳ تا ۳۵]

۷۳ اشاره

۷۳ ترجمه:

۷۳ تفسیر:

۷۶ نکته ها:

۷۶ اشاره

۷۶ ۱-اسلام ارزشهای غلط را درهم می شکند

۷۹ ۲-پاسخ به یک سؤال

۸۱ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۳۶ تا ۴۰]

۸۱ اشاره

۸۱ ترجمه:

۸۲ تفسیر:

۸۸ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۱ تا ۴۵]

۸۸ اشاره

۸۸ ترجمه:

۸۸ تفسیر:

۹۴ نکته:

۹۵ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۶ تا ۵۰]

۹۵ اشاره

۹۵ ترجمه:

۹۶ تفسیر:

۱۰۱ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۵۱ تا ۵۶]

۱۰۱ اشاره

۱۰۱ ترجمه:

۱۰۲ تفسیر:

۱۱۰ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۵۷ تا ۶۲]

۱۱۰ اشاره

۱۱۰ ترجمه:

۱۱۱ شان نزول:

۱۱۲ تفسیر:

۱۱۲ اشاره

۱۱۲ کدام معبودان در دوزخند؟

۱۲۱ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۳ تا ۶۵]

۱۲۱ اشاره

۱۲۱ ترجمه:

۱۲۲ تفسیر:

۱۲۷ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۶ تا ۶۹]

۱۲۷ اشاره

۱۲۷ ترجمه:

۱۲۷ تفسیر:

۱۲۷ اشاره

۱۲۷ در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت؟

۱۳۲ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۷۰ تا ۷۳]

۱۳۲ اشاره

۱۳۲ ترجمه:

۱۳۲ تفسیر:

۱۳۸ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۷۴ تا ۸۰]

۱۳۸ اشاره

۱۳۸ ترجمه:

۱۳۹ تفسیر:

۱۳۹ اشاره

۱۳۹ آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم!

۱۴۵ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۸۱ تا ۸۵]

۱۴۵ اشاره

۱۴۵ ترجمه:

۱۴۶ تفسیر:

۱۵۱ نکته ها:

۱۵۳ [سوره الزخرف (۴۳): آیات ۸۶ تا ۸۹]

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ ترجمه:

۱۵۳ تفسیر:

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ چه کسی قادر بر شفاعت است؟

۱۶۰ (۴۴) سوره دخان این سوره در "مکه" نازل شده و ۵۹ آیه است

۱۶۰ اشاره

۱۶۴ [سوره الدخان (۴۴): آیات ۱ تا ۸]

۱۶۴ اشاره

ترجمه: ۱۶۵

تفسیر: ۱۶۵

اشاره ۱۶۵

نزول قرآن در شبی پربرکت ۱۶۵

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن ۱۶۷

نکته: ۱۷۵

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۹ تا ۱۶] ۱۷۶

اشاره ۱۷۶

ترجمه: ۱۷۶

تفسیر: ۱۷۷

نکته: ۱۸۰

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۱۷ تا ۲۱] ۱۸۵

اشاره ۱۸۵

ترجمه: ۱۸۵

تفسیر: ۱۸۶

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۲۲ تا ۲۹] ۱۹۱

اشاره ۱۹۱

ترجمه: ۱۹۱

تفسیر: ۱۹۲

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۰ تا ۳۳] ۲۰۱

اشاره ۲۰۱

ترجمه: ۲۰۱

تفسیر: ۲۰۱

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۴ تا ۳۶] ۲۰۶

اشاره ۲۰۶

ترجمه: ۲۰۶

تفسیر: ۲۰۶

نکته: ۲۰۸

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۳۷ تا ۳۹] ۲۱۰

اشاره ۲۱۰

ترجمه: ۲۱۰

تفسیر: ۲۱۰

اشاره ۲۱۰

..... ۲۱۰ آنها بهترند یا قوم "تبع"؟! ..

نکته: ۲۱۳

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۴۰ تا ۴۲] ۲۱۷

اشاره ۲۱۷

ترجمه: ۲۱۷

تفسیر: ۲۱۷

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۴۳ تا ۵۰] ۲۲۱

اشاره ۲۲۱

ترجمه: ۲۲۱

تفسیر: ۲۲۲

نکته: ۲۲۶

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۵۱ تا ۵۷] ۲۲۸

اشاره ۲۲۸

ترجمه: ۲۲۸

تفسیر: ۲۲۹

نکته: ۲۳۴

[سوره الدخان (۴۴): آیات ۵۸ تا ۵۹] ۲۳۶

اشاره ۲۳۶

ترجمه: ۲۳۶

تفسیر: ۲۳۶

نکته ها: ۲۳۷

(۴۵) سوره جاثیه این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۷ آیه است ۲۴۰

اشاره ۲۴۰

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۱ تا ۶] ۲۴۴

اشاره ۲۴۴

ترجمه: ۲۴۵

تفسیر: ۲۴۵

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۷ تا ۱۰] ۲۵۴

اشاره ۲۵۴

ترجمه: ۲۵۴

تفسیر: ۲۵۵

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۱۱ تا ۱۵] ۲۶۰

اشاره ۲۶۰

ترجمه: ۲۶۰

تفسیر: ۲۶۱

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۱۶ تا ۲۰] ۲۶۸

اشاره ۲۶۸

ترجمه: ۲۶۸

تفسیر: ۲۶۹

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۲۱ تا ۲۳] ۲۷۶

اشاره ۲۷۶

ترجمه: ۲۷۶

تفسیر: ۲۷۷

نکته ها: ۲۸۴

اشاره ۲۸۴

خطرناکترین بتها بت هوای نفس است. ----- ۲۸۴

۲- مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است ----- ۲۸۴

۳- هواپرستی ----- ۲۸۵

۴- هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا(نعوذ بالله)پیش می برد- ----- ۲۸۵

۵- عواقب هواپرستی ----- ۲۸۵

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۲۴ تا ۲۵] ----- ۲۸۸

اشاره ----- ۲۸۸

ترجمه: ----- ۲۸۸

تفسیر: ----- ۲۸۸

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۲۶ تا ۳۱] ----- ۲۹۴

اشاره ----- ۲۹۴

ترجمه: ----- ۲۹۵

تفسیر: ----- ۲۹۵

[سوره الجاثیه (۴۵): آیات ۳۲ تا ۳۷] ----- ۳۰۴

اشاره ----- ۳۰۴

ترجمه: ----- ۳۰۵

تفسیر: ----- ۳۰۵

(۴۶) سوره احقاف این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۵ آیه است ----- ۳۱۲

اشاره ----- ۳۱۲

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱ تا ۳] ----- ۳۱۷

اشاره ----- ۳۱۷

ترجمه: ----- ۳۱۷

تفسیر: ----- ۳۱۷

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۴ تا ۶] ----- ۳۲۰

اشاره ----- ۳۲۰

ترجمه: ----- ۳۲۰

تفسیر: ۳۲۱

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۷ تا ۱۰] ۳۲۶

اشاره ۳۲۶

ترجمه: ۳۲۶

تفسیر: ۳۲۷

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۱ تا ۱۴] ۳۳۵

اشاره ۳۳۵

ترجمه: ۳۳۵

شان نزول: ۳۳۶

تفسیر: ۳۳۸

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۵ تا ۱۶] ۳۴۴

اشاره ۳۴۴

ترجمه: ۳۴۴

تفسیر: ۳۴۵

نکته ها: ۳۵۲

اشاره ۳۵۲

[۱- ترسیمی از یک انسان مؤمن بهشتی] ۳۵۲

۲- تعبیر به "وصینا الانسان" (به انسان توصیه کردیم) ۳۵۲

۳- تعبیر به "احسانا" ۳۵۳

[۴- شرح درد و رنجهای مادر] ۳۵۳

[۵- اهمیت قرآن به پیوند خانوادگی] ۳۵۴

[۶- تفسیر جمله "أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ"] ۳۵۵

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۱۷ تا ۱۹] ۳۵۶

اشاره ۳۵۶

ترجمه: ۳۵۶

تفسیر: ۳۵۷

نکته: ۳۶۱

[سوره الأحقاف (۴۶): آیه ۲۰] ۳۶۳

اشاره ۳۶۳

ترجمه: ۳۶۳

تفسیر: ۳۶۳

نکته ها: ۳۶۴

اشاره ۳۶۴

[۱-در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند] ۳۶۴

[جمله "اذهبتم طیباتکم"] ۳۶۵

[۳-"طیبات" همه مواهب دنیا است] ۳۶۶

[۴-تعبیر به "عذاب الهون"] ۳۶۷

[۵-دو گناه برای دوزخیان] ۳۶۷

[۶-تعبیر به "غیر الحق"] ۳۶۷

۷-زهد پیشوایان بزرگ ۳۶۷

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۱ تا ۲۵] ۳۶۹

اشاره ۳۶۹

ترجمه: ۳۷۰

تفسیر: ۳۷۰

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۶ تا ۲۸] ۳۷۸

اشاره ۳۷۸

ترجمه: ۳۷۸

تفسیر: ۳۷۹

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۲۹ تا ۳۲] ۳۸۴

اشاره ۳۸۴

ترجمه: ۳۸۵

شان نزول: ۳۸۵

تفسیر: ۳۸۷

نکته ها: ۳۹۱

اشاره ۳۹۱

۱-تبلیغات مؤثر ۳۹۱

۲-بهترین دلیل عظمت قرآن محتوای آن است ۳۹۲

[سوره الأحقاف (۴۶): آیات ۳۳ تا ۳۵] ۳۹۴

اشاره ۳۹۴

ترجمه: ۳۹۴

تفسیر: ۳۹۵

اشاره ۳۹۵

همچون پیامبران اولوا العزم شکبیا باش ۳۹۵

پیامبران اولوا العزم چه کسانی بودند؟ ۳۹۷

نکته: ۴۰۲

(۴۷) سوره محمد ص این سوره در مدینه نازل شده و ۳۸ آیه است ۴۰۷

اشاره ۴۰۷

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱ تا ۳] ۴۱۱

اشاره ۴۱۱

ترجمه: ۴۱۱

تفسیر: ۴۱۲

[سوره محمد (۴۷): آیات ۴ تا ۶] ۴۱۷

اشاره ۴۱۷

ترجمه: ۴۱۷

تفسیر: ۴۱۸

نکته ها: ۴۲۵

اشاره ۴۲۵

۱-مقام والای شهیدان ۴۲۵

- ۴۲۸ ۲-اهداف جنگ در اسلام.
- ۴۳۰ ۳-احکام اسرای جنگی
- ۴۳۲ ۴-بردگی در اسلام
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۳ ۱-اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است
- ۴۳۴ ۲-تغییر شکل بردگی در دنیا امروز:
- ۴۳۵ ۳-سرنوشت دردناک بردگان در گذشته
- ۴۳۶ ۴-طرح اسلام برای آزادی بردگان
- ۴۳۶ اشاره
- ۴۳۷ ماده اول-بستن سرچشمه های بردگی
- ۴۳۷ ماده دوم-گشودن دریچه آزادی
- ۴۴۰ ماده سوم-احیای شخصیت بردگان
- ۴۴۱ ماده چهارم-رفتار انسانی با بردگان
- ۴۴۲ ماده پنجم-بدترین کار انسان فروشی است!
- ۴۴۴ [سوره محمد (۴۷): آیات ۷ تا ۱۱]
- ۴۴۴ اشاره
- ۴۴۴ ترجمه:
- ۴۴۵ تفسیر:
- ۴۵۲ [سوره محمد (۴۷): آیات ۱۲ تا ۱۴]
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ ترجمه:
- ۴۵۳ تفسیر:
- ۴۵۹ [سوره محمد (۴۷): آیه ۱۵]
- ۴۵۹ اشاره
- ۴۵۹ ترجمه:
- ۴۵۹ تفسیر:

نکته ها: ۴۶۲

اشاره ۴۶۲

۱-نهرهای چهارگانه بهشتی ۴۶۲

۲-شراب طهور ۴۶۳

۳-نوشابه های فاسدشدنی ۴۶۳

۴-چرا میوه ها ۴۶۳

[تعبیر به "سقوا"] ۴۶۴

[سوره محمد (۴۷): آیات ۱۶ تا ۱۹] ۴۶۵

اشاره ۴۶۵

ترجمه: ۴۶۶

تفسیر: ۴۶۶

اشاره ۴۶۶

نشانه های رستاخیز ظاهر شده! ۴۶۶

آیا قیام پیامبر(ص) از نشانه های نزدیکی قیامت است؟ ۴۷۰

نکته: ۴۷۴

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۰ تا ۲۴] ۴۸۰

اشاره ۴۸۰

ترجمه: ۴۸۱

تفسیر: ۴۸۱

نکته ها: ۴۸۷

اشاره ۴۸۷

۱-قرآن کتاب اندیشه و عمل ۴۸۷

۲-حدیثی از امام صادق(ع) ۴۹۰

[سوره محمد (۴۷): آیات ۲۵ تا ۲۸] ۴۹۱

اشاره ۴۹۱

ترجمه: ۴۹۱

۴۹۲ تفسیر:

۴۹۷ [سوره محمد (۴۷): آیات ۲۹ تا ۳۱]

۴۹۷ اشاره

۴۹۷ ترجمه:

۴۹۷ تفسیر:

۵۰۳ [سوره محمد (۴۷): آیات ۳۲ تا ۳۴]

۵۰۳ اشاره

۵۰۳ ترجمه:

۵۰۴ تفسیر:

۵۰۶ نکته:

۵۰۹ [سوره محمد (۴۷): آیه ۳۵]

۵۰۹ اشاره

۵۰۹ ترجمه:

۵۰۹ تفسیر:

۵۱۲ [سوره محمد (۴۷): آیات ۳۶ تا ۳۸]

۵۱۲ اشاره

۵۱۲ ترجمه:

۵۱۳ تفسیر:

۵۲۰ درباره مرکز

تفسیر نمونه جلد ۲۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدید آور : تفسیر نمونه / بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیر نظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص : ۱

(۴۳) سوره زخرف، این سوره در مکه نازل شده و ۸۹ آیه است

اشاره

سوره زخرف از سوره های مکی است تنها در مورد آیه ۴۵ این سوره جمعی از مفسران گفتگو کرده، آن را مدنی دانسته اند، شاید به این دلیل که بحث آن بیشتر مربوط به اهل کتاب است، و یا مربوط به داستان معراج، و هر کدام از این دو باشد متناسب با "مدینه" است، و به خواست خدا در تفسیر این آیه مطلب را روشن خواهیم کرد.

به هر حال طبیعت سوره های مکی که بیشتر بر محور اعتقادات اساسی اسلامی دور می زند و از مبده و معاد و نبوت و قرآن و انذار و بشارت بحث می کند در آن منعکس است.

مباحث این سوره را به طور فشرده می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

بخش اول: سرآغاز سوره است که از اهمیت قرآن مجید و نبوت پیامبر اسلام ص و برخورد نامطلوب افراد نادان در برابر این کتاب آسمانی سخن می گوید.

بخش دوم: قسمتی از دلایل توحید را در "آفاق" و نعمتهای گوناگون خداوند را بر انسانها برمی شمرد.

بخش سوم: همین حقیقت را از طریق مبارزه با شرک و نفی نسبتهای ناروا به خداوند و مبارزه با تقلیدهای کورکورانه، و خرافاتی همچون تنفر از دختران یا ملائکه را دختران خدا پنداشتند تکمیل می کند.

در بخش چهارم: برای مجسم ساختن این حقایق قسمتی از سرگذشت انبیای پیشین و اقوام آنها را نقل می کند، و مخصوصا روی زندگی ابراهیم ع

و موسی ع و عیسی ع تکیه می کند.

در بخش پنجم: مساله معاد و پاداش مؤمنان و سرنوشت شوم کفار مطرح شده و با تهدیدها و اندازهای قوی مجرمان را هشدار می دهد.

بخش ششم: این سوره که از مهمترین بخشهای آن است ناظر به ارزشهای باطلی است که حاکم بر افکار افراد بی ایمان بوده و هست که به خاطر این ارزشهای بی اساس در ارزیابی خود در باره مسائل مهم زندگی گرفتار انواع اشتباه می شوند، تا آنجا که انتظار دارند قرآن مجید نیز بر یک مرد ثروتمند نازل شده باشد، چرا که شخصیت را در ثروت می شمردند، قرآن مجید در آیات متعددی از این سوره این تفکر احمقانه را درهم می کوبد، و ارزشهای والای اسلامی و انسانی را مشخص می کند.

بخش هفتم: که در غالب سوره ها وجود دارد بخشی است از مواعظ و اندرزهای مؤثر و پر بار برای تکمیل کردن بخشهای دیگر، تا مجموع آیات سوره را به صورت معجون شفا بخش کامل در آورد و نیرومندترین تاثیر را در شنونده بگذارد.

نام سوره از آیه ۳۵ سوره گرفته شده که از ارزشهای مادی و "زخرف" (طلا و مانند آن) سخن می گوید.

فضیلت تلاوت سوره

در احادیث اسلامی در کتب مختلف تفسیر و حدیث فضیلت بسیاری برای تلاوت این سوره ذکر شده، از جمله: در حدیثی از پیامبر اسلام می خوانیم: من قرء سوره الزخرف کان ممن یقال له یوم القیامه **یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** ادخلوا الجنة بغير حساب: "کسی که سوره زخرف را تلاوت کند از کسانی است که روز قیامت به این خطاب مخاطب می شود: ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است، و نه غمی، بدون حساب وارد بهشت شوید" ۱. البته خطاب **یا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** همان چیزی است که در آیه ۶۸ این سوره آمده، و جمله "ادخلوا الجنة" از آیه ۷۰ گرفته شده، و جمله "بغير حساب" از لوازم کلام و آیات دیگر قرآن است. در هر صورت این بشارت بزرگ و فضیلت بی حساب تنها با تلاوت خالی از اندیشه و ایمان و عمل حاصل نمی شود، چرا که تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه، و "ایمان" و "عمل" ثمره ای از آن است.

سوره زخرف از سوره های مکی است تنها در مورد آیه ۴۵ این سوره جمعی از مفسران گفتگو کرده، آن را مدنی دانسته اند، شاید به این دلیل که بحث آن بیشتر مربوط به اهل کتاب است، و یا مربوط به داستان معراج، و هر کدام از این دو باشد متناسب با "مدینه" است، و به خواست خدا در تفسیر این آیه مطلب را روشن خواهیم کرد.

به هر حال طبیعت سوره های مکی که بیشتر بر محور اعتقادات اساسی اسلامی دور می زند و از مبدا و معاد و نبوت و قرآن و انذار و بشارت بحث می کند در آن منعکس است.

مباحث این سوره را به طور فشرده می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

بخش اول: سرآغاز سوره است که از اهمیت قرآن مجید و نبوت پیامبر اسلام ص و برخورد نامطلوب افراد نادان در برابر این کتاب آسمانی سخن می گوید.

بخش دوم: قسمتی از دلایل توحید را در "آفاق" و نعمتهای گوناگون خداوند را بر انسانها برمی شمرد.

بخش سوم: همین حقیقت را از طریق مبارزه با شرک و نفی نسبتهای ناروا به خداوند و مبارزه با تقلیدهای کورکورانه، و خرافاتی همچون تنفر از دختران یا ملائکه را دختران خدا پنداشتند تکمیل می کند.

در بخش چهارم: برای مجسم ساختن این حقایق قسمتی از سرگذشت انبیای پیشین و اقوام آنها را نقل می کند، و مخصوصا روی زندگی ابراهیم ع

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (١) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (٢) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٣) وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ
لَدَيْنَا لَعَلَّحٌ حَكِيمٌ (٤) أَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَافِحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ (٥) وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ (٦) وَمَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (٧) فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ (٨)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-حم.

۲-سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار است.

۳-که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید.

۴-و آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما است که بلند پایه و حکمت آموز است.

۵-آیا این ذکر (قرآن) را از شما بازگیریم به خاطر اینکه قومی اسرافکارید؟ ۶-چه بسیار از پیامبران را که (برای هدایت) در اقوام پیشین فرستادیم.

۷-ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر اینکه او را استهزا می کردند.

۸-ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک کردیم، و داستان پیشینیان قبلا گذشت.

تفسیر:

گناه شما مانع رحمت ما نیست!

در آغاز این سوره باز با "حروف مقطعه" (حم) روبرو می شویم، این چهارمین سوره ای است که با "حم" آغاز شده، سه سوره دیگر نیز با همین دو حرف شروع می شود که مجموعاً این هفت سوره "خانواده حم" را تشکیل می دهد که به ترتیب مؤمن-فصلت-شوری-زخرف-دخان-جاثیه، و احقاف است.

در باره "حروف مقطعه" قبلاً بطور مشروح بحث کرده ایم (به جلد اول آغاز سوره بقره، جلد دوم اول آل عمران، جلد ششم اول اعراف و جلد بیستم آغاز سوره فصلت در مورد حم مراجعه فرمائید).

*** در دومین آیه به قرآن مجید سوگند یاد کرده می فرماید: "قسم به این کتاب آشکار" (وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ) .

سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار، و مفاهیمش روشن، و دلائل

صدقش نمایان، و راههای هدایتش واضح و مبین است.

*** که "ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید" (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (۱).

عربی بودن قرآن یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده ترین زبانهای جهان برای بیان حقایق می باشد، و به خوبی می تواند ریزه کاریهای مطالب را با ظرافت تمام منعکس سازد.

و یا به معنی "فصاحت" آن است (چرا که یکی از معانی عربی همان "فصیح" است) اشاره به این که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم تا حقایق خوبی از لابلای کلمات و جمله هایش ظاهر گردد، و همگان آن را به خوبی درک کنند.

جالب اینکه در اینجا قسم و جواب قسم هر دو یک چیز است، به قرآن سوگند یاد می کنند که این کتاب عربی قرار داده شده تا همگان به محتوایش پی برند شاید اشاره به این است که چیزی والاتر از قرآن نبود که به آن سوگند یاد شود، والاتر از قرآن خود قرآن است چرا که کلام خدا است و کلام خدا بیانگر ذات پاک او است.

تعبیر به "لعل" (شاید، و به این امید...) نه بخاطر این است که خداوند در تاثیر قرآن تردیدی داشته، یا سخن از امید و آرزویی در میان باشد که رسیدن به آن مشکل است، نه، این تعبیر اشاره به تفاوت زمینه های فکری و اخلاقی شنوندگان آیات قرآن است و اشاره به این است که نفوذ قرآن شرایطی دارد که با کلمه "لعل" اجمالا به آن اشاره شده (شرح بیشتر این معنی را در جلد

سوم

ص: ۸

۱-۱) واو در "و الكتاب المبين" برای قسم است، و جواب این قسم جمله "إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا" می باشد.

ذیل آیه ۲۰۰ آل عمران گفته ایم).

*** سپس به بیان اوصاف سه گانه دیگری در باره این کتاب آسمانی پرداخته می گوید: "و آن در کتاب اصلی، در لوح محفوظ نزد ما است که بلند پایه و والا مقام و حکمت آموز است" (وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ).

در نخستین توصیف اشاره به این می کند که قرآن مجید در "ام الكتاب" در نزد پروردگار ثبت و ضبط است، چنان که در آیه ۲۲ سوره "بروج" نیز می خوانیم: بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ: "آن قرآن مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد".

اکنون به بینیم منظور از "ام الكتاب" یا "لوح محفوظ" چیست؟ واژه "ام" در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اینکه عرب به مادر "ام" می گوید بخاطر آن است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان است، بنا بر این "ام الكتاب" (کتاب مادر) به معنی کتابی است که اصل و اساس همه کتب آسمانی می باشد، و همان لوحی است که نزد خداوند از هر گونه تغییر و تبدیل و تحریفی محفوظ است، این همان کتاب "علم پروردگار" است که نزد او است و همه حقایق عالم و همه حوادث آینده و گذشته و همه کتب آسمانی در آن درج است و هیچکس به آن راه ندارد جز آنچه را که خدا بخواهد افشا کند.

این توصیف بزرگی است برای قرآن که از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته و اصل و اساسش نزد او است.

و به همین دلیل در توصیف دوم می گوید: "این کتابی است والا مقام" (لعلی).

و در توصیف سوم می فرماید: "حکمت آموز و مستحکم و متین و حساب شده است" (حکیم).

چیزی که از علم بی پایان حق سرچشمه گیرد باید واجد این اوصاف باشد.

بعضی والا- بودن و علو مقام قرآن را از این نظر دانسته اند که بر تمام کتب آسمانی پیشی گرفته، و همه را نسخ کرده، و در بالاترین مرحله اعجاز است.

بعضی دیگر مشتمل بودن قرآن را بر حقایقی که از دسترس افکار بشر بیرون است (علاوه بر حقایقی که همه کس از ظاهر آن می فهمد) مفهوم دیگری از علو قرآن شمرده اند.

این مفاهیم تضادی با هم ندارد و همه آنها در مفهوم "علی" (والا مقام) جمع است.

این نکته نیز قابل توجه است که "حکیم" معمولاً- وصف برای شخص است، نه برای کتاب، اما چون این کتاب آسمانی خود معلمی بزرگ و حکمت آموز است این تعبیر در مورد آن بسیار بجا است.

البته "حکیم" به معنی مستحکم و خلل ناپذیر نیز آمده است، و جمیع این مفاهیم در واژه مزبور جمع است و در مورد قرآن صادق می باشد، چرا که قرآن حکیم به تمام این معانی است.

*** در آیه بعد، منکران، و اعراض کنندگان از قرآن، را مخاطب ساخته می گوید: "آیا ما این قرآن را که مایه بیداری و یادآوری شما است از شما باز گیریم به خاطر اینکه قومی اسرافکار و افراطی هستید؟! (أَفَنضِرُبُ عَنْكُمْ الذُّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ).

درست است که شما در دشمنی و مخالفت با حق، چیزی فروگذار نکرده اید، و مخالفت را به حد افراط و اسراف رسانده اید ولی لطف و رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترده است که اینها را مانع بر سر راه خود نمی بیند، باز هم این کتاب بیدارگر آسمانی و آیات حیاتبخش آن را پی در پی بر شما نازل می کند، تا دلهایی

که اندک آمادگی دارند، تکان بخورند و به راه آیند، و این است مقام رحمت عامه و رحمانیت پروردگار که دوست و دشمن را در برمی گیرد.

جمله "أَفَنضْرِبُ عَنْكُمْ" به معنی "ا فنصرف عنکم" (آیا از شما باز داریم و منصرف سازیم) آمده است، چرا که وقتی سوار می خواهد مرکبش را از طریقی به جانب دیگری ببرد، آن را با شلاق می زند، و لذا کلمه "ضرب" در این گونه موارد بجای "صرف" (منصرف ساختن) به کار می رود (۱).

"صفح" در اصل به معنی جانب و طرف چیزی است، و به معنی عرض و پهنا نیز می آید، و در آیه مورد بحث به معنی اول است، یعنی آیا ما این قرآن را که مایه یادآوری است از سوی شما به جانب دیگری متمایل سازیم؟ "مصرف" از ماده "اسراف" به معنی تجاوز از حد است، اشاره به اینکه مشرکان و دشمنان پیامبر ص در مخالفت و عداوت خود، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناختند.

*** سپس به عنوان شاهد و گواه بر آنچه گفته شد، و هم تسلی و دلداری پیامبر ص، و در ضمن تهدیدی برای منکران لجوج در عبارتی کوتاه و محکم می فرماید:

"چه بسیار از پیامبران را که برای هدایت در اقوام پیشین فرستادیم" (وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ).

*** ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر اینکه او را به باد استهزاء و مسخره می گرفتند" (وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

این مخالفتها و سخریه ها هرگز مانع لطف الهی نبود، این فیضی است که

ص: ۱۱

از ازل تا به ابد ادامه یافته، وجودی است که بر همه بندگان می کند، و اصلاً آنها را برای رحمت آفریده است وَ لَذَلِكَ خَلَقَهُمْ (هود-۱۱۹).

به همین دلیل اعراض و لجاجت شما هرگز مانع لطف او نخواهد بود، و پیامبر ص و مؤمنان راستین هم نباید دلسرد شوند که این اعراض از حق و پیروی از شهوات و هوی و هوس نیز سابقه طولانی دارد! *** اما برای اینکه تصور نکنند که لطف بی حساب خداوند مانع مجازات آنها در پایان کار خواهد شد که مجازات نیز خود، مقتضای حکمت او است، در آیه بعد می افزاید: "ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک و نابود کردیم" (فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا).

"و داستان پیشینیان قبل از گذشت" (وَ مِثْلُ الْأَوَّلِينَ).

در آیاتی که قبلاً بر تو نازل کرده ایم، نمونه های زیادی از این اقوام سرکش و طغیانگر مطرح شده اند، و شرح حال آنها از طریق وحی، بی کم و کاست بر تو نازل گردیده، در میان آنها اقوامی بودند که از مشرکان عرب بسیار نیرومندتر بودند، با امکانات و ثروت و نفرت و لشکر و استعداد فراوان، اقوامی همچون فرعون و فرعونیان، زورمندانی همچون قوم عاد و ثمود، اما بروید ویرانه های شهرهای آنها را ببینید، و سرگذشت آنها را در تاریخ بخوانید، و از همه روشنتر آنچه را در قرآن در باره آنها نازل شده است بررسی کنید تا بدانید شما طاغیان لجوج از عذاب دردناک الهی هرگز در امان نیستید.

"بطش" (بر وزن فرش) چنان که "راغب" در "مفردات" می گوید: به معنی "گرفتن چیزی است با قدرت" و در اینجا با کلمه "اشد" نیز همراه شده که نشانه قدرت و نیروی بیشتری است.

ضمیر در "منهم" به مشرکان عرب بازمی گردد که در آیات قبل مخاطب

-بودند، اما در اینجا به صورت غائب از آنها یاد می شود، چرا که لایق ادامه خطاب الهی نیستند.

بعضی از مفسران بزرگ جمله "مَضَىٰ مَثَلُ الْأُولَئِينَ" (سرانجام کار اقوام پیشین قبلاً گذشت) را اشاره به مطالبی دانسته اند که در سوره قبل (سوره شوری) پیرامون گروهی از آنها آمده است، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بخصوص اینکه در سوره شوری کمتر اشاره ای به سرگذشت اقوام پیشین شده، در حالی که در سوره های دیگر قرآن بحثهای مشروحی پیرامون آنها آمده است.

به هر حال این آیه شبیه چیزی است که در آیه ۷۸ سوره قصص گذشت: **أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا**: "آیا قارون نمی دانست که خداوند اقوامی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! و یا آنچه در آیه ۲۱ سوره "مؤمن" گذشت در آنجا که به مشرکان عرب هشدار داده می گوید: **أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آذَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ**: "آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند پایان کار کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ آنها از اینان نیرومندتر و مؤثرتر در زمین بودند، اما خداوند آنها را به گناهشان گرفت و کسی نبود که آنان را از عذاب الهی نگاهدارد".

وَلَيْسَ سِئَالَتُهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولَ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (۹) الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْمَدَّهَ مِيتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱) وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (۱۲) لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)

۹- هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ مسلما می گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است.

۱۰- همان کسی که زمین را گاهواره و محل آرامش شما قرار داد و برای شما در آن راههایی آفرید تا هدایت شوید (و به مقصد رسید).

۱۱- و آن کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین، و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم، و همین گونه در قیامت زنده می شوید! ۱۲- و همان کسی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی قرار داد که بر آن سوار شوید.

۱۳- تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آنها سوار شدید متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت و گرنه ما توانایی آن را نداشتیم.

۱۴- و ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم.

تفسیر:

بخشی از دلایل توحید

از اینجا بحث پیرامون توحید و شرک شروع می شود، نخست از فطرت و سرشت آنها برای اثبات توحید کمک می گیرد، و بعد از دلایل موجود در نظام عالم هستی، و ضمن بیان پنج نمونه از مواهب پروردگار، حس شکرگزاری آنها را برمی انگیزد، و بعد به ابطال اعتقاد خرافی آنها پیرامون بتها و انواع شرک می پردازد.

در قسمت اول می فرماید: "هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده مسلما در پاسخ می گویند خداوند عزیز و علیم" (و لئن سألنهم من خلق السموات و الأرض ليقولن خلقهن العزيز العليم).

این تعبیر که در چهار آیه از آیات قرآن مجید با تفاوت مختصری آمده است

(عنکبوت آیه ۶۱، لقمان آیه ۲۵، زمر آیه ۳۸، و زخرف آیه مورد بحث) (۱) از یک سو دلیل بر فطری بودن خداشناسی و تجلی نور الهی در سرشت انسانها است.

و از سوی دیگر دلیل بر این است که مشرکان به این حقیقت که خالق آسمانها و زمین خدا است معترف بودند، و جز در موارد نادری برای معبودان خود خالقیت قائل نبودند.

و از سوی سوم این اعتراف پایه ای است برای ابطال عبودیت بتها، چرا که شایسته عبادت کسی است که خالق و مدبر عالم باشد، نه موجوداتی که هیچ سهمی در این قسمت ندارند، بنا بر این اعتراف آنها به خالقیت "الله" دلیل دندان شکنی بر بطلان مذهب فاسدشان بود.

تعبیر به "عزیز و حکیم" که بیانگر قدرت مطلقه پروردگار و علم و حکمت او است گر چه یک تعبیر قرآنی است ولی مطلبی نبوده که مشرکان منکر آن باشند، چرا که لازمه اعتراف به خالقیت الله نسبت به آسمان و زمین، وجود این دو صفت برای خدا است، آنها حتی برای بتهایشان علم و قدرت قائل بودند تا چه رسد به خداوند که بتها را واسطه میان خود و او می دانستند.

*** سپس به پنج قسمت از نعمتهای بزرگ خدا که هر یک نمونه ای از نظام آفرینش و آیتی از آیات خدا است اشاره می کند.

نخست از زمین شروع کرده می فرماید: "همان خداوندی که زمین را برای شما گاهواره و محل آرامش قرار داد" (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا).

واژه های "مهد و مهاده" هر دو به معنی محلی است که برای نشستن و خوابیدن

ص: ۱۶

۱-۱) در دو مورد دیگر از قرآن نیز اعتراف آنها به "خالقیت خداوند" نقل شده منتهی در یک مورد در باره نزول باران از آسمان (عنکبوت-۶۳) و در مورد دیگر خالقیت خداوند نسبت به خود آنها آمده است (زخرف-۸۷).

و استراحت آماده شده است، و در اصل به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند، خواه گاهواره باشد یا غیر آن.

آری خداوند زمین را گاهواره انسان قرار داد، و در حالی که چندین نوع حرکت دارد در پرتو قانون جاذبه، و قشر عظیم هوایی که آن را از هر سو فرا گرفته، و عوامل گوناگون دیگر، چنان آرام است که ساکنان آن کمترین ناراحتی احساس نمی کنند، و می دانیم نعمت آرامش و امنیت پایه اصلی بهره گیری از نعمتهای دیگر است، بدیهی است اگر این عوامل مختلف دست به دست هم نمی دادند هرگز این آرامش وجود نداشت.

و برای بیان نعمت دوم می افزاید: "او برای شما در زمین راههایی قرار داد تا هدایت شوید و به مقصد برسید" (وَ جَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).

این نعمت که بارها در قرآن مجید به آن اشاره شده است (سوره طه آیه ۵۳، سوره انبیا آیه ۳۱، و سوره نحل آیه ۱۵) از نعمتهایی است که بسیار از آن غافلند، زیرا می دانیم تقریباً سراسر خشکیها را چین خوردگیهای بسیار فرا گرفته و کوه های بزرگ و کوچک و تپه های مختلف آن را پوشانده است، و جالب اینکه در میان بزرگترین سلسله جبال دنیا غالباً بریدگیهایی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها به کلی مایه جدایی بخشهای مختلف زمین گردند، و این یکی از اسرار نظام آفرینش و از مواهب الهی بر بندگان است.

از این گذشته بسیاری از قسمتهای زمین بوسیله راههای دریایی به یکدیگر مربوط می شوند که این خود نیز در عمومیت مفهوم آیه وارد است (۱).

ص: ۱۷

۱ - ۱) کلمه "سبل" جمع "سبیل" هم به راههای خشکی اطلاق می شود، هم به راههای دریایی چنان که در بخش ۴۲ دعای جوشن می خوانیم: یا من فی البر و البحر سبیله.

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از جمله "لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ" هدایت یافتن به مقصود و پیدا کردن مناطق مختلف زمین است، هر چند بعضی آن را اشاره به هدایت یافتن در امر توحید و خداشناسی دانسته اند (البته جمع میان هر دو معنی نیز بی مانع است).

*** سومین موهبت را که مساله نزول آب باران و احیاء زمینهای مرده است در آیه بعد به این صورت مطرح می کند "همان خدایی که از آسمان آبی فرستاد به اندازه معینی" (وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ).

"و به وسیله آن سرزمین مرده ای را حیات بخشیدیم" (فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا).

"و همین گونه که زمینهای مرده با نزول باران زنده می شوند شما نیز بعد از مرگ زنده، و از قبرها خارج خواهید شد" (كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ).

تعبیر به "قدر" اشاره لطیفی است به نظام خاصی که بر نزول باران حکمفرما است به اندازه ای می بارد که مفید و ثمر بخش است و زیانبار نیست.

درست است که گاهی سیلابها براه می افتد و زمینهایی را ویران می کند اما این از حالات استثنایی است و جنبه هشدار دارد، ولی اکثریت قریب باتفاق بارانها سودمند و مفید و سود بخش است، اصولاً پرورش تمام درختان و گیاهان و گلها و مزارع پر ثمر از برکت همین نزول به اندازه باران است، و اگر نزول باران نظامی نداشت اینهمه برکات عائد نمی شد.

در قسمت دوم آیه روی جمله "انشرنا" که از ماده "نشر" به معنی گستردن است تکیه شده که رستاخیز جهان نباتات را مجسم می سازد: زمینهای خشکیده که بذرها را همچون اجساد مردگان در قبرها در دل خود پنهان داشته، با نفخه صور "نزول باران" به حرکت درمی آیند، تکانی می خورند و مردگان گیاه سر از خاک برمی دارند و محشری برپا می شود که خود نمونه ای

است از رستاخیز انسانها که در آخر همین آیه و در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به آن اشاره شده است.

*** در چهارمین مرحله بعد از ذکر نزول باران و حیات گیاهان به آفرینش انواع حیوانات اشاره کرده می گوید: "آن خدایی که همه زوجها را آفرید" (وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا).

تعبیر به "زوجها" کنایه از انواع حیوانات است، به قرینه گیاهان که در آیات قبل آمد، هر چند بعضی از مفسران آن را اشاره به تمام انواع موجودات اعم از حیوان و گیاه و جماد دانسته اند، چرا که قانون زوجیت در همه آنها حاکم است، و هر یک جنس مخالفی دارد، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، شور و شیرین، خشک و تر، خورشید و ماه، بهشت و دوزخ، جز ذات خداوند پاک که یگانه و یکتا است، و هیچگونه دوگانگی در ذات مقدسش راه ندارد.

ولی همانگونه که گفتیم قرائن موجود نشان می دهد که منظور "ازواج حیوانات" است، و می دانیم قانون زوجیت قانون حیات در همه جانداران می باشد و افراد نادر و استثنایی مانع از کلیت قانون نیست.

بعضی نیز "ازواج" را به معنی اصناف حیوانات گرفته اند، همچون پرندگان و چهارپایان و آبزیان و حشرات و غیر آنها.

در پنجمین مرحله که آخرین نعمت را در این سلسله بیان می کند سخن از مرکبهایی است که خداوند برای پیمودن راههای دریایی و خشکی در اختیار بشر گذارده، می فرماید: "او برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی قرار داد که بر آن سوار شوید" (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ).

این یکی از مواهب و اکرامهای خداوند نسبت به نوع بشر است که در

انواع دیگر از موجودات زنده دیده نمی شود که خداوند انسان را بر مرکبهایی حمل کرده، که در سفرهای دریا و صحرا به او کمک می کنند.

همان گونه که در آیه ۷۰ سوره اسراء آمده است: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلَةَ هُمَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا**: "ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم، و از انواع روزیهای پاکیزه به آنها روزی دادیم، و بر سایر خلق خود برتری بخشیدیم".

و به راستی وجود این مرکبها فعالیت انسان و گسترش زندگی او را چندین برابر می کند، و حتی مرکبهای سریع السیر امروز که با استفاده از خواص موجودات مختلف در اختیار انسان قرار گرفته نیز از الطاف آشکار خدا است، و سائلی که چهره حیات او را به کلی دگرگون ساخته و به همه چیز سرعت بخشیده، و برای او همه گونه آسایش به ارمغان آورده است.

*** آیه بعد هدف نهایی آفرینش این مراکب را چنین بازگو می کند: "منظور این است که بر پشت این مرکبها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزّه است خدایی که اینها را مسخر ما ساخت، و گرنه ما توانایی نگهداری آن را نداشتیم" (**لَتَسْبِتُوا عَلٰی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ**).

جمله "**لَتَسْبِتُوا عَلٰی ظُهُورِهِ**" اشاره به این است که این مراکب را به گونه ای آفریده است که شما می توانید به خوبی بر آنها سوار شوید و به راحتی به مقصد برسید (۱).

ص: ۲۰

۱-۱) ضمیر در "علی ظهوره" به "ما" موصوله برمی گردد که در جمله "ما ترکبون" آمده است و کشتیها و چهارپایان را شامل می شود و مفرد بودن آن به خاطر ظاهر لفظ است.

در این آیه دو هدف برای آفرینش این مرکبهای دریایی و صحرایی بیان شده: نخست یادآوری نعمتهای پروردگار به هنگام استقرار بر آنها، و دیگر منزّه شمردن خداوندی که اینها را مسخر فرمان انسان ساخته، کشتیها را چنان آفریده که بتواند سینه امواج را بشکافد و به سوی مقصد حرکت کند، و چهارپایان را رام و تسلیم در برابر انسان قرار داده است.

"مقرنین" از ماده "قرن" به معنی قدرت و توانایی داشتن بر چیزی است، بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند به معنی "ضبط کردن" و نگهداری چیزی می باشد، و در اصل به معنی قرین چیزی واقع شدن بوده که لازمه آن توانایی بر نگهداری و ضبط آن است (۱).

بنا بر این جمله "و مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ" مفهومش این است که اگر لطف پروردگار و مواهب او نبود ما هرگز توانایی بر ضبط و نگهداری این مرکبها نداشتیم، بادهای مخالف کشتیها را دائما واژگون می ساخت، و ما را از رسیدن به ساحل نجات باز می داشت، و این حیوانات نیرومند که قدرت آنها به مراتب از انسان بیشتر است اگر روح تسلیم بر آنها حاکم نمی شد هرگز انسان نمی توانست حتی نزدیک آنها برود، به همین دلیل گهگاهی که یکی از این حیوانات خشمگین شده، روح تسلیم را از دست می دهند مبدل به موجودات خطرناکی می گردند که چندین نفر قدرت مقابله با آنها را ندارد، در صورتی که در حال دعای ممکن است دهها یا صدها راس از آنها را به ریسمانی ببندند و دست بچه ای بسپارند تا "برد هر جا که خاطر خواه او است".

گویی خداوند با این حالات استثنایی چهارپایان می خواهد نعمت حال عادی آنها را روشن سازد.

ص: ۲۱

۱- ۱) در "لسان العرب" آمده است "قرن له و علیه": اطاق و قوی علیه و اعتلا و فی التنزیل العزیز و مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ای مطیقین.

در آخرین آیه مورد بحث گفتار مؤمنان راستین را به هنگام سوار شدن بر مرکب اینگونه تکمیل می کند: "و ما به هر حال به سوی پروردگاران بازمی گردیم" (وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ).

این جمله اشاره ای به مساله معاد است بعد از بحثهایی که پیرامون توحید در این آیات گذشت چرا که همیشه توجه به آفریدگار و مبدء انسان را متوجه معاد نیز می سازد.

و نیز اشاره ای است به این معنی که مبادا هنگام سوار شدن و تسلط بر این مرکبهای راهوار مغرور شوید، و در زرق و برق دنیا فرو روید، باید به هر حال به یاد آخرت باشید، چرا که حالت غرور مخصوصا در این موقع فراوان دست می دهد و کسانی که مرکبهای خود را وسیله برتری جویی و تکبر بر دیگران قرار می دهند کم نیستند.

و از سوی سوم سوار شدن بر مرکب و انتقال از جایی به جای دیگر ما را به انتقال بزرگمان از این جهان به جهان دیگر متوجه می سازد، آری ما سرانجام به سوی خدا می رویم.

نکته:

یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمتها

از نکات جالبی که در آیات قرآن به چشم می خورد این است که دعاهایی به مؤمنان تعلیم داده که به هنگام بهره گیری از مواهب الهی بخوانند، دعاهایی که با محتوای سازنده اش روح و جان انسان را می سازد و آثار غرور و غفلت را می زداید.

به نوح دستور می دهد: فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: "هنگامی که تو و کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو: ستایش خدایی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید" (مؤمنون-۲۸).

و نیز به او دستور می دهد که برای تقاضای نزول در منزلگاه پر برکت بگوید: رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ: "پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرودآوردگانی" (مؤمنون-۲۹).

و در آیات مورد بحث نیز خواندیم که دستور شکر نعمتهای پروردگار و تسبیح او را به هنگام قرار گرفتن بر مرکبها می دهد.

و هر گاه این خلق و خوی انسان گردد که به هنگام بهره گیری از هر نعمتی بیاد منعم حقیقی و مبدء آن نعمت باشد، نه در ظلمت غفلت فرو می رود و نه در پرتگاه غرور می افتد، بلکه مواهب مادی برای او پلی می شوند به سوی خدا!.

در حالات پیامبر اسلام ص آمده است که هر گاه پای خود را در رکاب می گذارد می فرمود: "بسم الله" ، و هنگامی که بر مرکب استقرار می یافت می فرمود:

الحمد لله على كل حال، سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ

(۱)

در روایت دیگری از امام مجتبی حسن بن علی ع آمده است که مردی در حضور آن حضرت به هنگام سوار شدن بر مرکب گفت: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا، امام فرمود: اینچنین به تو دستور داده نشده است، دستور این است که بگویی

الحمد لله الذي هدانا لهذا، الحمد لله الذي من علينا بمحمد (ص) و الحمد لله الذي جعلنا من خير امه اخرجت للناس، ثم تقول: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا

(۲)

ص: ۲۳

۱-۱) "تفسیر فخر رازی" جلد ۲۷ صفحه ۱۹۹.

۲-۲) همان مدرک.

اشاره به اینکه در آیه تنها دستور به گفتن **سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا** داده نشده بلکه قبلا دستور تذکر و یادآوری نعمتهای بزرگتر خداوند داده شده:

نعمت هدایت به سوی اسلام، نعمت نبوت پیامبر ص، نعمت قرار گرفتن در زمره بهترین امتهای سپس تسبیح خداوند بر تسخیر این مرکب! قابل توجه اینکه از پاره ای از روایات استفاده می شود که هر کس این جمله را (**سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ**) به هنگام سوار شدن بر مرکب بگویید به فرمان خدا آسیبی به او نخواهد رسید!

این مطلب در حدیثی در کتاب کافی از ائمه اهل بیت ع نقل شده است (۱).

چقدر تفاوت است میان این تعلیمات سازنده اسلام با آنچه از گروهی هوسران و مغرور دیده می شود که مرکبهای خود را وسیله خودنمایی و فخرفروشی و گاه وسیله ای برای انواع گناهان قرار می دهند، چنان که "زمخشری" در "کشاف" از بعضی از سلاطین نقل می کند که او سوار بر مرکب مخصوصش شده بود، و از شهری به شهر دیگر می رفت، و یک ماه در میان آن دو فاصله بود، آن قدر شراب می خورد که هرگز پیمودن راه را متوجه نشد، تنها هنگامی از مستی به هوش آمد که به مقصد رسیده بود! ***

ص: ۲۴

اشاره

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ (۱۵) أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ (۱۶) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَوْ مِمَّنْ يَنْشَوْنَ فِي الْجَلْدِ وَهُوَ فِي الْخِصْمِ غَيْرٌ مُبِينٌ (۱۸) وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ (۱۹)

ترجمه:

۱۵- آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند) انسان کفران کننده آشکاری است! ۱۶- آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده، و پسران را برای شما؟! ۱۷- در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شبیه قرار داده (به تولد دختر) بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود، و مملو از خشم می گردد!

۱۸- آیا کسی را که در لابلائی زینتها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟! ۱۹- آنها فرشتگان را که بندگان خدایند مؤنث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آنها شاهد و حاضر بودند؟ این گواهی آنها نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد!

تفسیر:

چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟!

بعد از تحکیم پایه های توحید از طریق برشمردن نشانه های خداوند در نظام هستی و نعمتها و مواهب او، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته نخست به سراغ یکی از شاخه های آن یعنی پرستش فرشتگان می رود و می فرماید: "آنها برای خداوند از میان بندگان جزئی قرار دادند" (وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا).

فرشتگان را دختران خدا و معبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت.

تعبیر به "جزء" هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می شود، و با هم ترکیب می گردد، و هسته بندی فرزند از آن آغاز می شود.

و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنها است چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می کردند.

این تعبیر در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است، چرا که اگر فرشتگان فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که خداوند جزء

داشته باشد، و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خدا است، در حالی که دلایل عقلی و نقلی گواه بر بساطت و احدیت وجود او است، چرا که جزء مخصوص به موجودات امکانیه است.

سپس می افزاید: "انسان کفران کننده آشکاری است" (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ).

این همه نعمتهای الهی سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج بخش آن در آیات پیشین گذشت با اینحال بجای اینکه سر بر آستان خالق و ولی نعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته به سراغ مخلوقاتش می رود.

*** در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهنیات و مسلمات خود آنها استفاده می کند، چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می دادند، و اصولاً - دختر را ننگ خود می شمردند، می فرماید: "آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما؟! (أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ).

به پندار شما مقام دختر پائین تر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می دهید؟ سهم او را دختر، و سهم خود را پسر می پندارید؟! درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزشهای والای انسانی یکسانند، ولی گاه استدلال به ذهنیات مخاطب تأثیری در فکر او می گذارد که وادار به تجدید نظر می شود.

*** باز همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده می گوید: "هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شیه قرار داده بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود، و مملو از خشم و غضب می گردد!"

(وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ).

منظور از "بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا" همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می دانستند، و در عین حال معبود خود قرار می دادند، و شبیه و مانند او! واژه "کظیم" از ماده "کظم" (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است، و به معنی بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می رود.

این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد تولد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می شدند در عین حال فرشتگان را دختران خدا می دانستند! *** باز در ادامه این سخن می افزاید: "آیا کسی را که در لابلای زینتها پرورش می یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله نمی تواند مقصود خود را بخوبی اثبات کند فرزند خدا می دانید و پسران را فرزند خود؟!؟" (أَوْ مَنْ يُنشِئُ فِي الْحَلِيهِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ) (۱).

در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت آلات، و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جر و بحث بخاطر حیا و شرم.

بدون شک زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند، و نیز بدون شک علاقه به زینت در "حد اعتدال" عیبی برای زنان محسوب نمی شود،

ص: ۲۸

۱-۱) "ینشو" از ماده "نشاء" به معنی ایجاد چیزی است، و در اینجا به معنی تربیت شدن و پرورش یافتن است و "حلیه" به معنی زینت و "خصام" بحث و مجادله و کشمکش بر سر چیزی است.

بلکه در اسلام روی آن تاکید شده است، منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری عادت به تزیین افراطی دارند گویی در میان زینت به وجود می آیند و پرورش می یابند.

و نیز بدون شک در میان زنان افرادی پیدا می شوند که از نظر قدرت منطق و بیان بسیار قوی هستند، ولی نمی توان انکار کرد که اکثریت آنها به خاطر شرم و حیا در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال قدرت کمتری دارند.

هدف بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا می پندارید و پسران را از آن خود می شمیرید؟! *** در آخرین آیه مورد بحث مطلب را با صراحت بیشتری مطرح کرده، می فرماید: "آنها فرشتگان را که بندگان خدایند مؤنث پنداشتند" (و دختران خدا معرفی کردند) (وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا).

آری آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند، و تسلیم اراده اویند، چنان که در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره "حج" نیز آمده است: بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ: "آنها بندگان شایسته خدا هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و همواره به فرمان او عمل می کنند".

تعبیر به "عباد" در واقع جواب پندار آنها است، زیرا اگر مؤنث بودند باید "عبادات" گفته شود، ولی باید توجه داشت که "عباد" هم جمع مذکر است، و هم به موجودهایی که خارج از مذکر و مؤنث باشند مانند فرشتگان نیز اطلاق می شود، همانگونه که در مورد خداوند نیز ضمیرهای مفرد مذکر به کار می رود در حالی که ما فوق همه اینها است.

قابل توجه اینکه در این جمله "عباد" به "الرحمن" اضافه شده، این

تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که غالب فرشتگان مجریان رحمت خداوند و تدبیر کنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است می باشند.

اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد؟ و چرا هم اکنون رسوبات آن در مغزهای گروهی باقیمانده، تا آنجا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند، حتی به اصطلاح "فرشته آزادی" را وقتی مجسم می سازند در چهره زنی با قیافه و موهای فراوان ترسیم می کنند! این پندار ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالباً مستور بوده اند، حتی در مورد بعضی از مؤنثهای مجازی در لغت عرب نیز این معنی دیده می شود که خورشید را مؤنث مجازی می دانند، و ماه را مذکر. چرا که قرص خورشید معمولاً در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست، ولی قرص ماه چنین نمی باشد.

یا اینکه لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنها را همجنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیفتری هستند بدانند، و عجب اینکه بعد از اینهمه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی باز هم هنگامی که می خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند می گویند او یک فرشته است، ولی در مورد مردان کمتر این تعبیر به کار می رود، کلمه "فرشته" نیز نامی است که برای زنان انتخاب می کنند! سپس به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می فرماید: "آیا به هنگام آفرینش فرشتگان حاضر بودند و از طریق حضور خود به این امر پی برده اند؟! (أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ)." .

و در پایان آیه می افزاید: "گواهی آنها بر این عقیده بی اساس در نامه های اعمالشان ثبت می شود، و روز قیامت مورد سؤال قرار می گیرند" (سُتُكْتُبُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ).

آنچه در آیات فوق خواندیم به صورت دیگری در سوره نحل (آیات ۵۷

تا ۵۹) نیز آمده است، و ما در آنجا بحثهای مشروحی پیرامون عقائد عرب جاهلی در مورد مساله "وئاد" (زننده به گور کردن دختران) و اصولا- عقیده آنها پیرامون جنس زن و نیز نقش اسلام در احیا و شخصیت و ارزش مقام زن آورده ایم" (جلد ۱۱ صفحه ۲۶۹ تا ۲۷۷).

ص: ۳۱

اشاره

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ
(۲۱) بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲)

ترجمه:

۲۰- آنان گفتند اگر خدا می خواست ما آنها را پرستش نمی کردیم، ولی به این امر یقین ندارند، و جز دروغ چیزی نمی گویند.

۲۱- یا اینکه ما کتابی پیش از این به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟ ۲۲- بلکه آنها می گویند ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده ایم.

تفسیر:

آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟

در آیات گذشته نخستین پاسخ منطقی به عقیده خرافی بت پرستان که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند داده شد، و آن اینکه برای اثبات یک ادعا قبل از هر چیز مشاهده و رؤیت و حضور در صحنه لازم است، در حالی که هیچیک از بت پرستان هرگز نمی توانند مدعی شوند که به هنگام آفرینش فرشتگان در آن صحنه شاهد و ناظر بوده اند.

آیات مورد بحث همین معنی را پی گیری کرده، به ابطال این خرافه زشت از طرق دیگری می پردازد، نخست یکی از دلائل واهی آنها را به طور فشرده همراه با جواب آن نقل کرده می گوید: "آنان گفتند: اگر خدا می خواست ما آنها را هرگز پرستش نمی کردیم" این خواست او بوده است که ما به پرستش آنان پرداخته ایم! (وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ).

این تعبیر ممکن است به این معنی باشد که آنها معتقد به جبر بودند، و می گفتند هر چه از ما صادر می شود به اراده خداوند است، و هر کاری انجام می دهیم مورد رضایت او است.

یا اینکه اگر اعمال و عقائد ما مورد رضای او نبود باید از آن نهی می کرد، و چون نهی نکرده است دلیل بر خشنودی او است! در حقیقت آنها برای توجیه عقائد فاسد و خرافی خود دست به خرافات دیگری می زدند، و برای پندارهای دروغین خود دروغهای دیگری به هم می بافتند در حالی که هر کدام از دو احتمال بالا مقصود آنها باشد فاسد و بی اساس است.

درست است که در عالم هستی چیزی بی اراده خدا واقع نمی شود ولی این به معنی جبر نیست، زیرا نباید فراموش کرد که خدا خواسته است ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم تا ما را بیازماید، و پرورش دهد.

و درست است که خدا باید اعمال بندگان را مورد نقد قرار دهد، ولی نمی توان انکار کرد که همه انبیای الهی هر گونه شرک و دوگانه پرستی را نفی کردند.

از این گذشته عقل سلیم انسان نیز این خرافات را انکار می کند، مگر "عقل"، پیامبر خداوند در درون وجود انسان نیست؟ و در پایان این آیه با این جمله کوتاه به این استدلال واهی بت پرستان پاسخ می گوید: "آنها به چنین چیزی که ادعا می کنند علم ندارند، و جز دروغ چیزی

نمی گویند" (مَا لَهُمْ بِدَلِيلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ).

آنها حتی به مساله جبر و یا رضایت خداوند به اعمالشان علم و ایمان ندارند بلکه مانند بسیاری از هواپرستان و مجرمان دیگر هستند که برای تبرئه خویشتن از گناه و فساد موضوع جبر را پیش می کشند و می گویند: دست تقدیر ما را به این راه کشانیده! در حالی که خودشان نیز می دانند دروغ می گویند، و اینها بهانه ای بیش نیست، و لذا اگر کسی حقوقی از آنها را پایمال کند هرگز حاضر نیستند از مجازات او چشم پوشند به این عنوان که او در کار خود مجبور بوده است! "یخرصون" از ماده "خرص" (بر وزن غرس) در اصل به معنی تخمین زدن است.

نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان، سپس به هر گونه حدس و تخمین اطلاق شده، و از آنجا که حدس و تخمین گاه نادرست از آب درمی آید این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته، و در آیه مورد بحث از همین قبیل است.

به هر حال از آیات متعددی از قرآن مجید برمی آید که بت پرستان برای توجیه عقائد خرافی خود کرارا به مساله مشیت الهی استدلال می کردند، از جمله اینکه آنها اشیایی را حرام و اشیایی را بر خود حلال کرده بودند، و آن را به خدا نسبت می دادند، چنان که در آیه ۱۴۸ انعام آمده است: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ: "به زودی مشرکان می گویند اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه نیاکان ما، و چیزی را تحریم نمی کردیم."

در آیه ۳۵ نحل نیز همین معنی تکرار شده است: وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ .

قرآن مجید در ذیل آیه سوره انعام آنها را تکذیب کرده، می فرماید: كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا: "اینگونه کسانی که پیش از آنها بودند دروغ گفتند و طعم کیفر ما را چشیدند" و در ذیل آیه سوره نحل تصریح می کند فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ: "مگر بر رسولان الهی جز ابلاغ رسالت چیزی هست؟! و در ذیل آیه مورد بحث نیز چنان که دیدیم آنها را به تخمین دروغین نسبت می دهد که در حقیقت همه به یک ریشه بازمی گردد.

*** در آیه بعد به دلیل دیگری که ممکن است آنها به آن استدلال کنند اشاره کرده، می گوید: "یا اینکه ما کتابی را پیش از این کتاب به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند؟! (أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ) (۱).

یعنی آنها برای اثبات این ادعا باید یا به دلیل عقل متمسک شوند، یا به نقل، در حالی که نه دلیلی از عقل دارند، و نه دلیلی از نقل، تمام دلائل عقلی دعوت به توحید می کند، و همه انبیا و کتب آسمانی نیز دعوت به توحید کردند.

*** در آخرین آیه مورد بحث به بهانه اصلی آنان اشاره کرده که آنها در واقع خرافه ای بیش نیست که پایه خرافه دیگری شده است، می فرماید: "بلکه آنها می گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده ایم" (بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ).

در حقیقت آنها دلیلی جز "تقلید کورکورانه" از پدران و نیاکان خود

ص: ۳۵

۱- ۱) "ام" در اینجا متصله است، و عطف بر "أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ" می باشد، و ضمیر در من قبله به قرآن بازمی گردد و اینکه بعضی احتمال داده اند که "ام منقطعه" باشد و یا ضمیر به "رسول" بازگردد چندان با قرائن در آیه متناسب نیست.

نداشتند، و عجب اینکه خود را با این تقلید هدایت یافته می پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری هیچ انسان فهمیده و آزاده ای نمی تواند متکی بر تقلید باشد آنهم به صورت تقلید "جاهل از جاهل" چرا که می دانیم نیاکان آنها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود، و جهل حاکم بر افکار و اجتماعشان، چنان که قرآن در آیه ۱۷۰ بقره می گوید: **أَوَلَوْ كَانُوا وَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ**: "آیا نه اینست که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند؟! تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنایی صحیح است، آنهم تقلید از عالم یعنی رجوع جاهل به عالم، همانگونه که در مراجعه بیمار به طبیب، و افراد غیر متخصص به صاحبان تخصص دیده می شود، بنا بر این تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است.

واژه "امت" چنان که راغب در مفردات می گوید به جماعتی می گویند که یک نوع ارتباط به یکدیگر دارند، یا از نظر دین، یا وحدت مکان، یا زمان، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی "مذهب" به کار رفته مانند آیه مورد بحث، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است) (۱).

ص: ۳۶

۱-۱) در جمله **إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ** "مهدون" خبر "ان" و "علی آثارهم" متعلق به آن است، و اینکه بعضی احتمال داده اند "علی آثارهم" خبر اول و "مهدون" خبر دوم باشد بعید به نظر می رسد.

اشاره

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِآيَاتٍ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۲۴) فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۲۵)

ترجمه:

۲۳- همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری انداز کننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می کنیم.

۲۴- (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آئینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید؟! گفتند) آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم! ۲۵- لذا ما از آنها انتقام گرفتیم بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود.

تفسیر:

سرانجام کار این مقلدان چشم و گوش بسته!

این آیات بحث آیات گذشته را در زمینه بهانه اصلی مشرکان برای بت پرستی که مساله تقلید نیاکان بود ادامه می دهد.

نخست می گوید: این تنها ادعای مشرکان عرب نیست، "همین گونه ما در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیغمبری انذارکننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم، و ما به آثار آنان اقتدا می کنیم" (وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ).

از این آیه بخوبی استفاده می شود که سردمداران مبارزه با انبیا و آنها که مساله تقلید از نیاکان را مطرح می کردند و سخت روی این مساله ایستاده بودند همان "مترفون" بودند، همان ثروتمندان مست و مغرور و مرفه، زیرا "مترف" از ماده "ترفه" (بر وزن لقمه) به معنی فزونی نعمت است، و از آنجا که بسیاری از متنعمان غرق شهوات و هوسها می شوند کلمه مترف به معنی کسانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده اند آمده (۱)، و مصداق آن غالباً پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه است، آری آنها بودند که با قیام انبیا به دوران خود کامگیهایشان پایان داده می شد، و منافع نامشروعشان به خطر می افتاد، و مستضعفان از چنگال آنها رهایی می یافتند و به همین دلیل با انواع حیل و بهانه ها به تخدیر و تحمیق مردم می پرداختند و امروز نیز بیشترین فساد دنیا از همین "مترفین" سرچشمه می گیرد که هر جا ظلم و تجاوز و گناه و آلودگی است آنجا حضور فعال دارند.

قابل توجه اینکه در آیه قبل خواندیم که آنها می گفتند: "إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ"؛ "ما بر آثار آنها هدایت یافته ایم" و در اینجا از قول آنها می گوید:

"إِذَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ"؛ "ما به آثار آنها اقتدا کرده ایم" گرچه هر دو تعبیر در حقیقت به یک معنی باز می گردد، ولی تعبیر اول اشاره به دعوی حقانیت مذهب نیاکان است، و تعبیر دوم اشاره به اصرار و پافشاری آنها بر پیروی و اقتدای

ص: ۳۸

به هر حال این آیه یک نوع تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام ص و مؤمنان که بدانند بهانه جویی مشرکان چیز تازه ای نیست، این همان راهی است که همه گمراهان در طول تاریخ پیموده اند! *** آیه بعد و پاسخی را که انبیای پیشین به آنها می دادند به وضوح بیان می کند و می گوید: "پیامبرشان به آنان گفت: آیا اگر من آئینی روشتتر و هدایت کننده تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم باز هم آن را انکار می کنید؟! (قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ) (۱).

این مؤدبانه ترین تعبیری است که می توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آنها به هیچوجه جریحه دار نشود، نمی گوید آنچه را شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت، بلکه می گوید: آنچه من آورده ام از آئین نیاکان شما هدایت کننده تر است، بیایید بنگرید و مطالعه کنید.

اینگونه تعبیحات قرآنی ادب در بحث و محاجه را مخصوصا در مقابل جاهلان مغرور به ما می آموزد.

ولی با اینهمه بقدری آنها غرق در جهل و تعصب و لجاج بودند که این گفتار حساب شده و مؤدبانه نیز در آنها مؤثر واقع نشد، آنها فقط در پاسخ انبیایشان "گفتند: ما به آنچه شما به آن مبعوث هستید کافریم!" (قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

بی آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خودشان بیاورند، و بی آنکه کمترین

۱- ۱) این جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: اتبعون آباءکم و لو جئتم بدین اهدی من دین آباءکم (تفسیر کشاف- مراغی- قرطبی و روح المعانی).

تفکر و اندیشه ای در پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی کنند.

*** بدیهی است چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی منطقی شایسته بقا و حیات نیست، و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاکها را از سر راه بردارد، لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: "لذا ما از آنها انتقام گرفتیم و سخت مجازاتشان کردیم" (فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ).

گروهی را با طوفان، و گروهی را با زلزله ویرانگر، و جمعی را با تندباد و صاعقه، و خلاصه هر یک از آنها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاک کردیم.

و در پایان آیه برای اینکه مشرکان مکه نیز عبرت گیرند روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید: "بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود؟! (فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).

جمعیت مشرکان لجوج مکه نیز باید در انتظار چنین سرنوشت شومی باشند! ***

اشاره

وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ لَآبِيهِ وَ قَوْمِهِ اِنِّىۤ اَبْرَءٌ مِّمَّا تَعْبُدُوْنَ (۲۶) اِلَّا الَّذِىۤ اَفْطَرَنِىۤ فَاِنَّهٗ سَيُّهْدِيْنَ (۲۷) وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِىۤ عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ (۲۸) بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلَاءِ وَ اٰبَاءَهُمْ حَتّٰى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ (۲۹) وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ وَ اِنَّا بِهٖۤ كٰفِرُوْنَ (۳۰)

ترجمه:

۲۶- به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قومش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم! ۲۷- مگر آن خدایی که مرا آفریده که او هدایتم خواهد کرد.

۲۸- او کلمه توحید را کلمه باقیه در اعقاب خود قرار داد تا به سوی خدا باز گردند.

۲۹- ولی ما این گروه و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغشان آمد.

۳۰- اما هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند این سحر است و ما نسبت به آن کافریم!

تفسیر:

توحید سخن جاویدان انبیاء

در این آیات اشاره کوتاهی به سرگذشت ابراهیم و ماجرای او با قوم بت پرست

بابل شده است، تا بحث نکوهش تقلید را که در آیات قبل آمده بود تکمیل کند، زیرا اولاً ابراهیم ع بزرگترین نیای عرب بود که همه او را محترم می شمردند و به تاریخش افتخار می کردند، هنگامی که او پرده های تقلید را می برد اینها نیز اگر راست می گویند باید به او اقتدا کنند.

اگر بنا هست تقلیدی از نیاکان شود چرا از بت پرستان تقلید کنند؟ از ابراهیم پیروی نمایند.

ثانیاً: بت پرستانی که ابراهیم در مقابل آنها قیام کرد به همین استدلال واهی (پیروی از پدران) تکیه می کردند، و ابراهیم هرگز آن را از آنها نپذیرفت، چنان که قرآن در سوره انبیاء آیه ۵۳ و ۵۴ می گوید: **قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَال لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**: "بت پرستان گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند (ابراهیم) گفت مسلماً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید!" ثالثاً: این یک نوع دلداری برای پیامبر اسلام ص و مسلمانان نخستین است که بدانند اینگونه مخالفتها و بهانه جوئیها همیشه بوده است، نباید سست و مایوس شوند.

نخست می فرماید: "به خاطر بیاور هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قوم بت پرستش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم!" (وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ) (۱).

*** و از آنجا که بسیاری از بت پرستان خدا را نیز پرستش می کردند ابراهیم بلافاصله او را استثناء کرده، می گوید: "مگر آن خدایی که مرا آفریده که او

ص: ۴۲

۱-۱) "براء" (بر وزن سوار) مصدر و به معنی "تبری" است، و در اینگونه موارد معنی وصفی به طوری مؤکد و مبالغه دارد (مانند زید عدل) و چون مصدر است مفرد و جمع مذکر و مؤنث در آن یکسان می باشد.

هدایتم خواهد کرد" (إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ).

او در این عبارت کوتاه هم استدلالی برای انحصار عبودیت به پروردگار ذکر می کند زیرا معبود کسی است که خالق و مدبر است، و همه قبول داشتند که خالق خدا است و هم اشاره به مساله هدایت تکوینی و تشریحی خدا است که قانون لطف آن را ایجاب می کند (۱).

نظیر همین معنی در سوره شعراء از آیه ۷۷ تا ۸۲ نیز آمده است.

*** ابراهیم نه تنها در حیات خود طرفدار اصل توحید و مبارزه با هر گونه بت پرستی بود، بلکه تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفت که کلمه توحید همیشه در جهان باقی و برقرار بماند، چنان که در آیه بعد می گوید: "او کلمه توحید را کلمه باقیه در فرزندان و اعقاب خود قرار داد تا به سوی خدا باز گردند" (وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) (۲).

جالب اینکه امروز تمام ادیانی که در کره زمین دم از توحید می زنند از تعلیمات توحیدی ابراهیم ع الهام می گیرند، و سه پیامبر بزرگ الهی "موسی" ع و "عیسی" ع و محمد ص از دودمان او هستند، و این دلیل صدق پیشگویی قرآن در این زمینه است.

درست است که قبل از ابراهیم ع انبیای دیگری همچون نوح ع با شرک

ص: ۴۳

۱-۱) طبق این تفسیر استثنا در جمله "إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي" متصل است، چرا که بسیاری از بت پرستان منکر خداوند نبودند، بلکه غیر او را با او شریک می دانستند، ولی این احتمال نیز داده شده است که استثنا منقطع باشد، و "الا" به معنی "لکن" چرا که تعبیر به "ما تعبدون" اشاره به بتها است، زیرا در مورد خداوند این تعبیر معمول نیست (دقت کنید).

۲-۲) "عقب" در اصل به معنی پاشنه پا است، ولی بعدا به صورت گسترده ای در فرزندان و فرزند فرزندان به کار رفته است.

و بت پرستی مبارزه کردند و جهانیان را به سوی توحید دعوت نمودند، ولی کسی که به این کلمه استقرار بخشید، و پرچم آن را همه جا برافراشت ابراهیم ع بت شکن بود.

او نه تنها در زمان خود کوشش فراوان برای تداوم خط توحید نمود بلکه در دعاهای خویش نیز از ساحت قدس پروردگار همین معنی را طلب کرد و عرضه داشت: **وَ اجْتَبِنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ اِلَّا صِيَامًا**: "من و فرزندانم را از اینکه پرستش بتها کنیم دور دار" (ابراهیم-۳۵).

در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه ضمیر در "جعل" به خداوند بازمی گردد، و مفهوم جمله چنین می شود: خداوند کلمه توحید را در دودمان ابراهیم باقی و برقرار ساخت.

ولی باز گشت ضمیر به خود ابراهیم ع (تفسیر اول) مناسبتر به نظر می رسد، زیرا جمله های قبل، از ابراهیم و کارهای او سخن می گوید، و مناسب است که این هم جزء کارهای ابراهیم باشد، به خصوص اینکه در آیات متعددی از قرآن روی این معنی تکیه شده است که ابراهیم اصرار داشت فرزندان و اعقابش بر آئین الهی باقی بمانند، چنان که در سوره بقره آیه ۱۳۱ و ۱۳۲ می خوانیم: **اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَ وَصَّي بِهَا اِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا - وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ**: "به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار ابراهیم به او گفت: اسلام بیاور و تسلیم در برابر حق باش، او گفت: در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم، و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین توحید وصیت کرد همچنین یعقوب و گفت: ای فرزندان من خداوند این دین را برای شما برگزیده است، جز به آئین اسلام از دنیا نروید".

و اگر تصور شود تعبیر به "جعل" به معنی آفرینش و خلقت است و مخصوص خدا است تصور نادرستی است، چرا که "جعل" بر اعمال انسانها و غیر انسانها

نیز اطلاق می شود و در قرآن نمونه های فراوانی دارد، فی المثل در مورد افکندن یوسف در چاه که از ناحیه برادران صورت گرفت قرآن تعبیر به جعل (قرار دادن) کرده است **فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ** (یوسف-۱۵) از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر مفعولی در "جعلها" به کلمه توحید و شهادت لا اله الا الله بازمی گردد که از جمله **إِنِّي بِرَاءٍ مِّمَّا تَعْبُدُونَ**: "من از آنچه شما می پرستید بیزارم" استفاده می شود، و خیر از تلاشهای ابراهیم برای تداوم خط توحید در نسلهای آینده می دهد.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع رسیده مرجع ضمیر، مساله امامت قلمداد شده است، و طبعاً ضمیر فاعلی هم به خدا برمی گردد، یعنی خداوند مساله امامت را در دودمان ابراهیم تداوم بخشید، همانگونه که از آیه ۱۲۴ سوره بقره استفاده می شود که وقتی خداوند به ابراهیم فرمود من تو را امام قرار دادم، او تقاضا کرد که در فرزندانش نیز امامان باشند، خداوند دعای او را اجابت کرد به استثنای کسانی که آلوده ظلم و ستم می شوند: **قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**.

ولی مشکل در بدو نظر این است که در آیه مورد بحث سخنی از امامت در میان نیست مگر اینکه گفته شود جمله "سپهبدین" (خداوند مرا هدایت می کند) را اشاره به این معنی بدانیم، چرا که هدایت پیامبر و امامان نیز شعاعی از هدایت مطلق الهی است، و حقیقت امامت با حقیقت هدایت یکی است.

و از آن بهتر که گفته شود مساله امامت در کلمه توحید درج است چرا که توحید شاخه هایی دارد که یکی از شاخه هایش توحید در حاکمیت و ولایت و رهبری است، و می دانیم امامان ولایت و رهبری خود را از سوی خدا می گیرند، نه اینکه از خود استقلال داشته باشند، و به این ترتیب این روایات از قبیل بیان **يَكُ مَصْدَاقٌ وَ شَاخَةٌ مِنْ مَفْهُومِ كَلِمَةِ بَاقِيَةٍ** "محسوب می شود،

بنا بر این منافات با تفسیری که در آغاز گفتیم ندارد (دقت کنید) (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که مفسران در تفسیر "فی عقبه" احتمالات متعددی داده اند بعضی آن را به تمام "ذریه و دودمان ابراهیم" تا پایان جهان تفسیر کرده اند، و بعضی آن را مخصوص به قوم ابراهیم و امت او دانسته اند، و بعضی به آل محمد ص تفسیر کرده اند، اما ظاهر این است که مفهوم آن وسیع و گسترده است و تمام دودمانش را تا پایان جهان شامل می شود، و تفسیر به آل محمد ص از قبیل بیان مصداق روشن است.

*** آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤال متعددی است و آن اینکه: با اینحال چگونه خداوند مشرکان مکه را عذاب نمی کند؟ مگر در آیات قبل نخواندیم فانتقمنا منهم: "ما از اقوام گذشته که انبیا را تکذیب کردند و در کار خود اصرار ورزیدند انتقام گرفتیم"؟!.

در پاسخ می گوید: "بلکه ما این گروه (مشرکان مکه) و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغ آنان آمده" (بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُّبِينٌ).

ما تنها به حکم عقل به بطلان شرک و بت پرستی و حکم وجدانشان به توحید قناعت نکردیم، و برای اتمام حجت آنها را مهلت دادیم تا این کتاب آسمانی که سراسر حق است، و این پیامبر بزرگ محمد ص برای هدایت آنان قیام کند.

به تعبیر دیگر جمله "اعلهم يرجعون" در آیه گذشته نشان می دهد که هدف از تلاشهای ابراهیم ع این بود که همه دودمان او به خط توحید باز گردند، در حالی که عرب مدعی بود از دودمان ابراهیم است و با اینحال بازنگشت،

ص: ۴۶

۱- ۱) نویسنده نور الثقلین این احادیث را در جلد ۴ صفحه ۵۹۶ و ۵۹۷ نقل کرده است، و در تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹ نیز آمده است.

ولی خداوند باز هم به آنها مهلت داد تا پیامبر بزرگ و کتاب جدیدی بیاید تا از این خواب گران بیدار شوند و گروه عظیمی بیدار شدند.

*** ولی عجب اینکه: "هنگامی که حق (قرآن) به سراغ آنها آمد بجای اینکه به اصلاح و جبران خطاهای گذشته خویش پردازند گروه کثیری به مخالفت برخاستند و گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم" (وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ).

آری قرآن را سحر خواندند، و پیامبر بزرگ خدا را ساحر، و اگر باز نمی گشتند عذاب الهی دامانشان را می گرفت.

ص: ۴۷

اشاره

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۳۲)

ترجمه:

۳۱- و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! ۳۲- آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است.

تفسیر:

چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده؟

در آیات قبل سخن از بهانه جوئیهای مشرکان در برابر دعوت پیامبران بود، گاه آن را سحر می خواندند و گاه به تقلید نیاکانشان متوسل شده به سخن خدا پشت می کردند در آیات مورد بحث به یکی دیگر از بهانه های واهی و بی اساس آنان اشاره کرده می فرماید: "آنها گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی از این

دو شهر (مکه و طائف) مردی ثروتمند و سرشناس! نازل نشده است؟! (وَ قَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ لِهَذَا الْقُرْآنِ عَلَيَّ رَجُلٌ مِّنَ الْقُرَيْيَةِ عَظِيمٍ).

آنها از یک نظر حق داشتند سراغ چنین بهانه هایی بروند، زیرا از دیدگاه آنها معیار ارزش انسانها مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود، این سبک مغزان تصور می کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آنها مقرب ترین مردم در درگاه خدا هستند، لذا تعجب می کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است؟ و به عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد ص نازل شده، این باور کردنی نیست! آری آن نظام ارزشی نادرست چنین استنباطی هم به دنبال داشت، و بلای بزرگ جوامع بشری و عامل اصلی انحراف فکری آنها همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملا واژگون نشان می دهد.

حامل این دعوت الهی باید کسی باشد که روح تقوی سراسر وجودش را پر کرده باشد، انسانی آگاه، با اراده، مصمم، شجاع، عادل، و آشنا به درد محرومان و مظلومان، این است ارزشهایی که برای حمل این رسالت آسمانی لازم است، نه لباسهای زیبا و قصرهایی گرانها و مجلل و انواع زینتها و تجملات، مخصوصا هیچیک از پیغمبران خدا دارای چنین شرائطی نبودند، مبدا ارزشهای اصیل با ارزشهای دروغین اشتباه شود.

در اینکه منظور بهانه جویان کدام شخص در مکه و طائف بود؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی غالبا "ولید بن مغیره" را از مکه "و عروه بن مسعود ثقفی" را از طائف شمرده اند، هر چند بعضی نام "عتبه بن ربیع" از مکه و "حیب بن عمر ثقفی" از طائف را نیز به میان آورده اند.

ولی گفتار آنها ظاهرا روی شخص معینی دور نمی زد بلکه هدف آنها اشاره به یکی از افراد پرپول و سرشناس و قوم و قبیله دار بوده است.

*** قرآن مجید برای کوبیدن این طرز تفکر زشت و خرافی پاسخهای دندان شکنی می گوید، و دیدگاه الهی و اسلامی را کاملاً مجسم می سازد، نخست می گوید:

"آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ.)"

تا به هر کس بخواهند نبوت بخشند، و کتاب آسمانی بر او نازل کنند، و به هر کس مایل نباشند نکنند، آنها اشتباه می کنند، رحمت پروردگار تو را خود او تقسیم می کند، و او از همه کس بهتر می داند چه کسی شایسته این مقام بزرگ است، چنان که در آیه ۱۲۴ سوره انعام نیز آمده است اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ "خدا بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد".

از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسانها وجود دارد هرگز دلیل تفاوت آنها در مقامات معنوی نیست، بلکه: "ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم، و بعضی را بر بعضی برتری دادیم، تا آنها یکدیگر را تسخیر کنند به یکدیگر خدمت نمایند" (نَحْنُ قَسَدْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا).

آنها فراموش کرده اند که زندگی بشر یک زندگی دستجمعی است، و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکان پذیر نیست، هر گاه همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد، و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره گیری هر انسانی از دیگران متزلزل می شود.

بنا بر این نباید این تفاوت آنها را بفریبد، و آن را معیار ارزشهای انسانی پندارند.

"بلکه رحمت پروردگار تو از تمام آنچه گردآوری می کنند (از مال و جاه و مقام) برتر و بهتر است" (وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ).

بلکه تمام این مقامها و ثروتها در برابر رحمت الهی و قرب پروردگار به اندازه بال مگسی وزن و قیمت ندارد.

تعبیر به "ربک" که در این آیه دو بار تکرار شده اشاره لطیفی است به لطف خاص پروردگار در مورد پیغمبر گرامی اسلام ص و پوشاندن لباس نبوت و خاتمیت بر قامت رسای او.

نکته:

پاسخ به دو سؤال مهم

در اینجا سؤلهایی مطرح است که غالباً به هنگام مطالعه آیه فوق به نظر می رسد، و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی شده است.

نخست اینکه چگونه قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضا کرده؟، آیا این قابل قبول نظام طبقاتی اقتصادی (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) نیست.

از این گذشته اگر ارزاق و معیشتها از سوی خدا تقسیم شده، و تفاوتها همه از ناحیه او است، پس تلاش و کوششهای ما چه ثمری می تواند داشته باشد آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست؟ پاسخ این سؤالها با دقت در متن آیه روشن می شود:

کسانی که چنین ایرادی می کنند تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد، آنها تسخیر به معنی بهره کشی کردن ظالمانه، در حالی که مطلب چنین نیست بلکه منظور استخدام

ص: ۵۱

عمومی مردم نسبت به یکدیگر است، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگیهای خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می توانند فعالیت کنند، طبعاً خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می گیرد، همانگونه که خدمات دیگران در رشته های دیگر در اختیار آنها قرار می گیرد، خلاصه استخدامی است متقابل، و خدمتی است طرفینی، و به تعبیر دیگر هدف تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.

ناگفته پیداست که اگر همه انسانها از نظر هوش، و استعداد روحی و جسمی، یکسان باشند هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی یابد، همانگونه که اگر سلولهای تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند نظام جسم انسان مختل می شد، سلولهای بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلولهای ظریف شبکه چشم کجا؟، هر کدام از این دو ماموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده اند.

مثال زنده ای که برای این موضوع می توان گفت همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس، و گردش خون، و تغذیه، و سایر دستگاههای بدن انسان است که مصداق روشن "لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيْرًا" است (منتها در شعاع فعالیت های داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می تواند اشکال داشته باشد؟!.

و اگر گفته شود جمله "رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ" دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است، می گوئیم این در صورتی است که "عدالت" به معنی "مساوات" تفسیر شود، در حالی که حقیقت عدالت آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در یک لشکر یا یک سازمان اداری، و یک کشور دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است.

ممکن است افرادی در مقام شعار کلمه "مساوات" را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوتها امکان پذیر

نیست، اما هرگز وجود این تفاوتها نباید بهانه ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتایج فعالیت‌های خود بی‌کم و کاست بهره گیرند، و در مورد نارساییها باید آنها که قدرت دارند برای برطرف ساختن آن بکوشند.

و اما در مورد سؤال دوم که چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگاهداشت؟ اشتباه از اینجا پیدا شده که گاه گمان کرده اند خداوند برای تلاش و کوشش انسان هیچ نقشی قائل نشده است.

درست است که خداوند استعدادها را برای فعالیت‌های مختلف به طور متفاوت آفریده، و درست است که عواملی بیرون از اراده انسان در مسیر زندگی او مؤثر است، ولی با اینحال یکی از عوامل بنیادی را نیز تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل **أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى** (نجم-۳۹) این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد.

به هر حال نکته باریک و دقیق اینجاست که انسانها همچون ظروف یک دستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می‌شود، یک شکل، یک نواخت، یک اندازه، و با یک نوع فایده، و اگر چنین بود حتی یک روز هم نمی‌توانستند با هم زندگی کنند.

و نه مانند پیچ و مهره‌های یک ماشین هستند که سازنده و مهندسش آن را تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه هم آزادی اراده دارند، و هم مسئولیت و وظیفه، در عین تفاوت استعدادها و شایستگیها، و این معجون خاصی است که انسانش می‌نامند، و خرده‌گیریها و ایرادها غالباً از عدم شناخت این انسان سرچشمه می‌گیرد.

کوتاه سخن اینکه خداوند هیچ انسانی را بر انسانهای دیگر در تمام جهات

امتیاز نبخشیده، بلکه جمله " رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ " اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد، و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر درست از همین امتیازات سرچشمه می گیرد و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است (۱).

ص: ۵۴

۱- ۱) در این زمینه بحث مشروحی در جلد سوم ذیل آیه ۳۲ سوره نساء (صفحه ۳۶۳) و بحث دیگری در جلد ششم ذیل آیه ۱۶۵ سوره انعام (صفحه ۶۹) داشته ایم.

اشاره

وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ (۳۳) وَ لِيُوتِيَهُمْ أَبْوَابًا
وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكُونَ (۳۴) وَ زُخْرُفًا وَ إِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (۳۵)

ترجمه:

۳۳- اگر تمکن کفار از مواهب مادی سبب نمی شد که همه مردم امت واحد گمراهی شوند ما برای کسانی که کافر می شدند خانه هایی قرار می دادیم با سقفهایی از نقره و نردبانهایی که از آن بالا روند! ۳۴- و برای خانه های آنها درها و تختهایی (زیبا و نقره گون) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند.

۳۵- و انواع وسائل تجملی، ولی تمام اینها متاع زندگی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است.

تفسیر:

قصرهای باشکوه با سقفهای نقره ای! (ارزشهای دروغین).

این آیات هم چنان بحث پیرامون نظام ارزشی اسلام و عدم معیار بودن مال و ثروت و مقامات مادی را ادامه می دهد.

در نخستین آیه می فرماید: "اگر بهره مند شدن کفار از انواع مواهب مادی سبب نمی شد که همه مردم تمایل به کفر پیدا کنند و امت واحد گمراهی گردند، ما برای کسانی که به خداوند رحمن کافر می شدند خانه هایی با سقفهایی از نقره قرار می دادیم" (وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ) (۱).

خانه هایی که چندین طبقه داشته باشد،" و برای آنها پله ها و نردبانهای جالبی قرار می دادیم که از آن بالا روند" (وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ) (۲).

جمعی از مفسران گفته اند منظور پله هایی از نقره است، و عدم تکرار کلمه "فضه" (نقره) به خاطر وضوح آن است، ولی گویا آنها وجود پله ها را به تنهایی دلیل بر اهمیت خانه ها ندانسته اند در حالی که چنین نیست، اصل وجود پله های فراوان دلیل بر عظمت بنا و داشتن طبقات متعدد است.

"سقف" (بر وزن شتر) جمع "سقف" است و بعضی آن را جمع "سقیفه" به معنی مکان مسقف می دانند ولی قول اول مشهورتر است.

*** سپس می افزاید "علاوه بر این، برای خانه های آنان درها و تختهایی قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند" (وَلِيُؤْتِيَهُمْ أَبْوَابًا وَ سُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكُونَ).

ممکن است این جمله اشاره به درها و تختهای نقره باشد که چون در آیه قبل در مورد سقفها آمده در اینجا از تکرار آن خودداری شده، و نیز ممکن است

ص: ۵۶

۱ - ۱) "لییوتهم" بدل اشتهال است از "لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ" و تکرار لام به خاطر همین معنی است، یا به معنی "علی" است، ای: علی ییوتهم، ولی احتمال اول صحیحتر است.

۲ - ۲) "معارج" جمع "معراج" به معنی وسیله ای است که انسان برای صعود به طبقات بالاتر از آن استفاده می کند.

وجود درها و تختهای متعدد(با توجه به اینکه ابوابا و سررا نکره است و در اینجا برای اهمیت آمده)خود دلیل بر عظمت آن قصرها باشد، زیرا هرگز برای یک خانه محقر درهای متعدد نمی گذارند، این مخصوص قصرها و خانه های مجلل است، و همچنین وجود تختهای بسیار.

*** باز به این هم اکتفاء نکرده می افزاید: علاوه بر همه اینها "انواع وسائل تجملی و زینت آلات برای آنها قرار می دادیم" (وَ زُخْرُفًا) (۱).

تا زندگی مادی و پر زرق و برقشان از هر نظر تکمیل گردد، قصرهایی مجلل و چند اشکوبه با سقفهایی از نقره، و درها و تختهای متعدد، و انواع وسائل زینتی، و هر گونه نقش و نگار آن چنان که مطلوب و مقصود و معبود دنیاپرستان است.

سپس می افزاید: "اما همه اینها متاع زندگی دنیای مادی است و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است" (وَ إِن كُلُّ ذَلِكُمْ لَمَّا مَتَاعٌ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ).

"زخرف" در اصل به معنی هر گونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است، و از آنجا که یکی از مهمترین وسائل زینت طلا است به آنها "زخرف" گفته شده است، و اینکه به سخنان بیهوده "مزخرف" می گویند به خاطر زرق و برقی است که به آن می دهند.

کوتاه سخن اینکه این سرمایه های مادی و این وسائل تجملاتی دنیا به قدری

ص: ۵۷

۱- ۱) بعضی "زخرفا" را عطف بر "سقفها" دانسته، و اشاره به وسائل زینتی مستقلی می دانند که در اختیار اینگونه افراد گذارده می شود، و بعضی عطف بر "من فضا" دانسته اند و در اصل "من زخرف" بوده، سپس منصوب به "نزع خافض" شده، در این صورت مفهوم جمله چنین می شود که سقفها و درها و تختهای خانه های آنها را بعضی از طلا- و بعضی از نقره قرار می دادیم (دقت کنید).

در پیشگاه پروردگار بی ارزش است که می بایست تنها نصیب افراد بی ارزش همچون کفار و منکران حق باشد، و اگر مردم کم ظرفیت و دنیاطلب به سوی بی ایمانی و کفر متمایل نمی شدند خداوند این سرمایه ها را تنها نصیب این گروه منفور و مطرود می کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان این امور نیست.

نکته ها:

اشاره

۱- اسلام ارزشهای غلط را درهم می شکند

به راستی تعبیری رساتر از آنچه در آیات فوق آمده برای درهم شکستن ارزشهای دروغین پیدا نمی شود، برای دگرگون ساختن جامعه ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن تعداد شتران، مقدار درهم و دینار، و تعداد غلامان و کنیزان و خانه ها و وسائل تجملی است، تا آنجا که تعجب می کنند چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر به نبوت برگزیده شده، اساسی ترین کار این است که این چهارچوبهای غلط ارزشی درهم شکسته شود، و بر ویرانه آن ارزشهای اصیل انسانی، تقوی و پرهیزگاری، و علم و دانش، ایثار و فداکاری، شهادت و گذشت بنا شود، در غیر این صورت همه اصلاحات، رو بنایی و سطحی، و ناپایدار خواهد بود.

و این همان کاری است که اسلام و قرآن و شخص پیامبر اسلام ص به عالیتترین وجهی انجام داد، و به همین دلیل جامعه ای که از عقب افتاده ترین و خرافی ترین جوامع بشری بود در مدتی کوتاه، آن چنان رشد و نمو کرد که در صف اول قرار گرفت.

ص: ۵۸

جالب اینکه در حدیثی از پیغمبر گرامی ص در تکمیل این برنامه می خوانیم:

□
لو وزنت الدنيا عند الله جناح بعوضه ما سقى الكافر منها شربة ماء:

"اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی نوشانید" (۱).

امیر مؤمنان علی ع نیز در "خطبه قاصعه" سخن را در این زمینه به اوج رسانده می فرماید:

"موسی بن عمران با برادرش وارد بر فرعون شدند در حالی که لباسهای پشمین در دست داشتند و در دست هر کدام عصای (چوپانی) بود، با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود حکومت و ملکش باقی می ماند، و عزت و قدرتش دوام خواهد یافت، اما او گفت: آیا از این دو تعجب نمی کنید که با من شرط می کنند که بقای ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها دارد، در حالی که فقیر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد! (اگر راست می گویند) پس چرا دستبندهایی از طلا به آنها داده نشده است؟" این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع آوری آن، و تحقیر پشمینه پوشی گفت."

"اگر خدا می خواست به هنگام بعثت پیامبران درهای گنجها و معادن طلا و باغهای سبز و خرم را به روی آنان بگشاید می گشود، و اگر اراده می کرد پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت، ولی اگر این کار را می کرد آزمایش مردم از میان می رفت و پاداش و جزای بی اثر می شد!"

و در قسمت دیگری از همین خطبه می فرماید:

ص: ۵۹

"مگر نمی بینید خداوند انسانها را، از زمان آدم تا آخر جهان، با سنگهایی که نه زبانی می رساند و نه سودی، نه می بیند و نه می شنود، آزمایش نموده، این سنگها را خانه مقدس خود (کعبه) قرار داده، و آن را موجب پایداری و قوام مردم ساخته است، آن را در پر سنگلاخ ترین مکانها، و بی گیاه ترین نقاط روی زمین، در تنگنای دره هایی مستقر ساخته، در میان کوه های خشن، شنهای متراکم، چشمه های کم آب، آبادیهای جدا و پر فاصله که هیچ مرکبی به راحتی در آن زندگی نمی کند، و سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع خود سازند...".

"اگر خدا می خواست خانه مقدسش و محل انجام مناسک حج را در میان باغها و نهرها و زمینهای هموار و پر درخت و آباد که دارای خانه ها و کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته، در میان گندم زارها و باغهای پر گل و گیاه، در میان بستانهای زیبا و سرسبز و پر آب، در وسط باغستانی بهجت زا با جاده های راحت و آباد، قرار دهد، توانایی داشت، ولی در این حالت آزمایش و امتحان ساده تر بود و پاداش و جزا نیز کمتر (و مردم به ارزشهای فریبنده ظاهری مشغول می شدند و از ارزشهای واقعی الهی غافل می گشتند) (۱).

به هر حال اساس انقلاب اسلامی انقلاب ارزشهاست، و اگر مسلمانان امروز در شرائطی سخت و ناگوار تحت فشار دشمنان بیرحم و خونخوار قرار گرفته اند به خاطر همین است که آن ارزشهای اصیل را رها ساخته، بار دیگر ارزشهای جاهلی در میان آنان رونق گرفته است، مقیاس شخصیت مال و مقام دنیا شده، و علم و تقوا و فضیلت را به فراموشی سپرده اند، در زرق و برق مادی فرو رفته، و از اسلام بیگانه شده اند، و تا چنین است باید کفار این خطای بزرگ را بپردازند،

ص: ۶۰

و تا تحول را از ارزشهای حاکم بر وجودشان شروع نکنند مشمول الطاف الهی نخواهند شد که إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (رعد-۱۱).

۲- پاسخ به یک سؤال

با مطالعه آیات فوق پیرامون تحقیر شدید زینتهای ظاهری، و ثروت و مقام مادی، این سؤال مطرح می شود که پس چرا قرآن مجید در جای دیگر می گوید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ:

"بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و طیبیات را حرام کرده است؟ بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص برای آنها خواهد بود، اینچنین آیات خود را برای کسانی که می فهمند شرح می دهیم" (اعراف-۳۲).

یا در جای دیگر می فرماید: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ :

"ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید" (اعراف-۳۱).

چگونه این دو گروه از آیات با هم سازگار است؟! در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که هدف در آیات مورد بحث شکستن ارزشهای دروغین است، هدف این است که مقیاس شخصیت انسانها را ثروت و زینت آنها نشمارند، نه اینکه امکانات مادی بد چیزی است، مهم این است که به آنها به صورت یک ابزار نگاه شود نه یک هدف متعالی و نهایی.

وانگهی اینها در صورتی ارزش دارد که در حد معقول و شایسته و خالی از هر گونه اسراف و تبذیر باشد، نه ساختن کاخهایی از طلا و نقره و گرد آوردن

زینتهای انبوهی از سیم و زر! و از اینجا روشن می شود که نه بهره مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی دلیل بر شخصیت آنها است، و نه محروم بودن مؤمنان از آن، و نه استفاده از این امور در حد معقول، به صورت یک ابزار، ضرری به ایمان و تقوای انسان می زند، و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی.

ص: ۶۲

اشاره

وَ مِنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۳۶) وَ إِنَّهُمْ لَيَصِدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ (۳۷)
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا قُحَيْلُ لَئِن لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ لَبُغْدًا الْمَشْرِقِينَ فَاسْتَسْ الْقَرِينُ (۳۸) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (۳۹) أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَ مَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۴۰)

ترجمه:

۳۶- هر کس از یاد خدا رویگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم و همواره قرین او باشد.

۳۷- آنها(شیاطین) این گروه را از راه خدا بازمی دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند.

۳۸- تا زمانی که نزد ما حاضر شود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه بد همنشینی هستی تو! ۳۹- هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید، و همه

۴۰- آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی یا کوران و کسانی را که در ضلال مبین هستند هدایت کنی.

تفسیر:

همنشین شیاطین!

از آنجا که در آیات پیشین سخن از دنیاپرستانی بود که همه چیز را بر معیارهای مادی ارزیابی می کنند، در آیات مورد بحث از یکی از آثار مرگبار دل بستگی به دنیا که بیگانگی از خدا است سخن می گوید.

می فرماید: "هر کس از یاد خدا روگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم، و همواره با او قرین خواهد بود!" (وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) (۱)(۲).

آری غفلت از ذکر خدا و غرق شدن در لذات دنیا، و دل باختگی به زرق و برق آن، موجب می شود که شیطانی بر انسان مسلط گردد و همواره قرین او باشد، و رشته ای در گردنش افکنده، "می برد هر جا که خاطرخواه او است!" بدیهی است جای این ندارد که کسی تصور جبر از این آیه کند، چرا که این نتیجه اعمالی است که خود آنها انجام داده اند، بارها گفته ایم اعمال انسان، مخصوصاً غرق شدن در لذات دنیا و آلوده شدن به انواع گناهان، نخستین

ص: ۶۴

۱-۱) "يعش" از ماده "عشو" (بر وزن نشر) هنگامی که با "الی" متعدی شود (عشوت الیه) به معنی هدایت یافتن به وسیله چیزی است با چشمانی ضعیف، هنگامی که با "عن" متعدی شود (عشو عنه) به معنی اعراض کردن و رویگردان شدن از چیزی است، و در آیه مورد بحث منظور همین است (لسان العرب ماده عشو).

۲-۲) "نقیض" از ماده "قیض" (بر وزن فیض) در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است سپس به معنی مستولی ساختن چیزی بر چیز دیگر آمده.

تأثیرش این است که پرده بر قلب و چشم و گوش انسان می افتد، او را از خدا بیگانه می کند، و شیاطین را بر او مسلط می سازد، و تا آنجا ادامه می یابد که گاهی راه بازگشت به روی او بسته می شود، چرا که شیاطین و افکار شیطانی از هر سو او را احاطه می کنند، و این نتیجه عمل خود انسان است هر چند نسبت آن به خداوند نیز به عنوان "سبب الاسباب" بودن صحیح می باشد، این همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن به عنوان "تزیین شیطان" (فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) (نحل-۶۳) یا ولایت شیطان" (فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ) (نحل-۶۳) تعبیر شده است.

قابل توجه اینکه جمله "نقیض" با توجه به مفهوم لغوی آن هم دلالت بر استیلاء شیاطین دارد، و هم قرین بودن آنها، در عین حال جمله "هو له قرین" بعد از آن آمده تا این معنی را تاکید کند که شیاطین از اینگونه افراد هرگز جدا نمی شوند! تعبیر به "رحمان" اشاره لطیفی است به اینکه آنها چگونه از خدایی که رحمت عامش همگان را فرا گرفته روی گردان می شوند، و از یاد او غافل می گردند؟.

آیا چنین کسانی جز این سرنوشتی می توانند داشته باشند که همنشین شیاطین، و محکوم فرمان آنها گردند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که "شیاطین" در اینجا معنی وسیعی دارد که حتی شیاطین انس را شامل می شود، و آن را اشاره به "رؤسا و سردمداران ضلالت" دانسته اند که مستولی و مسلط بر غافلان از یاد خدا می شوند و با آنها قرین هستند، و این توسعه بعید نیست.

*** سپس به دو امر مهم که شیاطین در باره این غافلان انجام می دهند اشاره

کرده می فرماید: "آنها این گروه را از راه خدا بازمی دارند" (وَإِنَّهُمْ لَيُضِلُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ) (۱).

هر وقت اراده بازگشت کنند سنگی بر سر راه آنها می افکنند و مانعی ایجاد می کنند تا هرگز به صراط مستقیم بازنگردند.

و آن چنان طریق گمراهی را در نظر آنها زینت می دهند که: "گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!" (وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ).

همانگونه که در آیه ۳۸ سوره عنکبوت در باره "عاد" و "ثمود" می خوانیم: وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَيَّرَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ :

"شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد و آنها را از راه بازداشت در حالی که قبلا راه را پیدا کرده بودند."

*** خلاصه این وضع هم چنان ادامه پیدا می کند انسان غافل و بیخبر در گمراهی خویش، و شیاطین در اضلال او تا هنگامی که پرده ها کنار می رود، و چشم حقیقت بین او باز می شود، "زمانی که نزد ما حاضر می شود می بیند ولی و قرینش هم چنان با او است، همان کسی که عامل همه بدبختیهای او بوده! فریاد می زند و می گوید:

ای کاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود! چه بد قرین و همنشینی هستی تو!" (حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ).

همه عذابها یک طرف، و همنشینی با این قرین سوء یک طرف، همنشینی با شیطانی که هر وقت به قیافه نفرت انگیز او می نگرَد تمام خاطره های گمراهی و بدبختیش در نظرش مجسم می گردد، کسی که زشتیها را در نظرش زیبا جلوه می داد، و بیراهه را شاهره، و گمراهی را هدایت، ای وای که او برای همیشه

ص: ۶۶

۱-۱) ضمیر جمع در "انهم" و جمله بعد به "شیاطین" برمی گردد، هر چند قبلا به صورت مفرد آمده چون در واقع معنی جمعی را داشته است.

قرین و هم بند او است!

آری صحنه قیامت تجسمی است گسترده از صحنه های این جهان و قرین و دوست و رهبر اینجا با آنجا یکی است، حتی به گفته بعضی از مفسران هر دو را با یک زنجیر می بندند!

پیداست که منظور از "مشرقین" (دو مشرق) "مشرق" و "مغرب" است زیرا طبق عادت عرب به هنگامی که می خواهند از دو جنس مختلف تشبیه بسازند لفظ را از یکی انتخاب می کنند مانند "شمسین" (اشاره به خورشید و ماه) و "ظهرین" (اشاره به نماز ظهر و عصر) و "عشائین" (اشاره به نماز مغرب و عشاء).

تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند که به هیچوجه در آیه مورد بحث مناسب به نظر نمی رسد، مانند مشرق آغاز زمستان و مشرق آغاز تابستان، هر چند در موارد دیگری مناسب است.

به هر حال این تعبیر کنایه ای است از دورترین فاصله ای که به تصور می گنجد چرا که "دوری مشرق و مغرب" ضرب المثل معروفی است در این زمینه.

*** ولی این آرزو هرگز به جایی نمی رسد، و میان آنها و شیاطین هرگز جدایی نمی افتد، لذا در آیه بعد می افزاید: "هرگز این گفتگو و ندامت امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که شما ظلم کردید، و در نتیجه همه در عذاب مشترکید" (وَ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ).

باید عذاب این همنشین سوء را با عذابهای دیگر برای همیشه ببینید (۱).

ص: ۶۷

۱- ۱) به این ترتیب فاعل "ینفع" همان گفتار سابق است که آرزو می کردند فاصله میان آنها و شیاطین فاصله مغرب و مشرق باشد، و جمله اذ ظلمتم بیان علت عدم نفع است، و جمله أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ نتیجه این ظلم و ستم است.

و به این ترتیب امید آنها را در مورد جدایی از شیاطین برای همیشه مبدل به یاس می کند و چه طاقتفرساست تحمل این همنشینی؟! در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده شده از جمله اینکه گاه انسان از دیدن دردمندان دیگر دردش تخفیف پیدا می کند، چرا که معروف است البلیه اذا عمت طابت: "هنگامی که بلا عمومی شد گوارا می شود!" اما به اینها گفته می شود در آنجا چنین تسلی خاطری نیست چنان غرق عذابید که عذاب شیطان هم بند شما مایه تسلی شما نخواهد شد (۱).

این احتمال را نیز داده اند که گاه مصیبتی فرا می رسد و انسان پیامدهای آن را میان خود و دوستان تقسیم می کند، و بار مصیبت سبک می شود، ولی در آنجا این مسأله نیز وجود ندارد، چرا که هر کدام سهم وافر از عذاب الهی دارند بی آنکه از دیگری چیزی کاسته شود!

ولی با توجه به اینکه این آیه تکمیلی است برای آیه قبل همان تفسیر اول که انتخاب کردیم مناسبتر است.

*** در اینجا قرآن این گروه را به حال خود می گذارد و روی سخن را به سوی پیامبر ص کرده از غافلان کوردلی که پیوسته او را تکذیب می کردند، و از قماش همان گروهی بودند که در آیات قبل از آنها سخن گفته شد، بحث کرده، می فرماید: "آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی؟ و یا کوران را هدایت کنی؟ و کسانی را که در ضلال مبین هستند و احساس نمی کنند به راه راست دعوت نمایی؟! (أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

شبهه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است، که افراد

ص: ۶۸

(۱-۱) بنا بر این تفسیر جمله "أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ" فاعل "ینفع" خواهد بود، نه نتیجه آن.

لجوج و هدایت ناپذیر، و هواپرستان بی بصیرت و غرق گناه را، به کران و کوران، و گاه به مردگان، تشبیه کرده است.

در آیه ۴۲ سوره یونس می خوانیم: أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ :

"آیا تو می توانی صدای خود را به گوش کران برسانی هر چند تعقل نمی کنند" و در آیه ۸۰ نمل آمده است: إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ: "تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند متوجه سخنان خودسازی" همچنین آیات دیگر.

این تعبیرات همه به خاطر آن است که قرآن برای انسان "دو نوع گوش و چشم و حیات" قائل است: گوش و چشم و حیات ظاهر، و گوش و چشم و حیات باطن.

و مهم بخش دوم از درک و دید و حیات است، که وقتی از کار بیفتد، نه پند و اندرز مفید خواهد بود و نه انذار و هشدار! قابل توجه اینکه: در آیات گذشته، این گروه از مردم، به افرادی تشبیه شده بودند که چشمانی ضعیف و دید محدود دارند، و در آیه اخیر آنها را به کران و کوران تشبیه می کند، این به خاطر آن است که انسان هنگامی که مشغول به دنیا می شود به کسی می ماند که چشمانش درد مختصری پیدا کرده هر قدر اشتغالش به دنیا بیشتر، و تمایلش به مادیات شدیدتر، و بی اعتنائیش به روحانیات فزونتر می گردد، از آن درد چشم به نقصان دید، و از آن، به مرحله کوری می رسد این همان چیزی است که دلائل قطعی در زمینه تشدید روحیات منفی و مثبت در انسان و رسوخ ملکات در وجود او بر اثر تکرار و اصرار بر عمل به ثبوت رسانده است و قرآن نیز همین ترتیب را رعایت فرموده (۱).

ص: ۶۹

اشاره

فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) اَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَاِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي اُوْحِيَ اِلَيْكَ
اِنَّكَ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (۴۳) وَ اِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ نَسْئَلُكَ عَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اَجَعَلْنَا
مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ اِلٰهَةً يُعْبَدُونَ (۴۵)

ترجمه:

۴۱- هر گاه تو را از میان آنها ببریم حتما آنها را مجازات خواهیم کرد.

۴۲- یا اگر زنده بمانی و آنچه را از عذاب آنان وعده داده ایم به تو ارائه دهیم باز ما بر آنها مسلطیم.

۴۳- آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم هستی.

۴۴- و این مایه یادآوری تو و قوم تو است و به زودی سؤال خواهید شد.

۴۵- از رسولانی که قبل از تو فرستادیم بپرس، آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش آنها قرار دادیم!؟

تفسیر:

آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر

در تعقیب آیات گذشته که از کفار لجوج و هدایت ناپذیر و ستمگر سخن

می گفت، در آیات مورد بحث، روی سخن را، به پیامبر گرامی اسلام ص کرده، این گروه را شدیداً تهدید و پیامبر ص را تسلی و آرامش خاطر می بخشید می فرماید: "هر گاه تو را از میان آنها ببریم، حتماً از آنها انتقام خواهیم گرفت و مجازاتشان می کنیم!" (فَأَمَّا نَذَهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ).

منظور از بردن پیامبر ص از میان آن قوم، خواه وفات پیامبر ص باشد و یا هجرت او از مکه به مدینه، در هر حال اشاره به این است که اگر تو هم شاهد و ناظر نباشی، و آنها به راه خود هم چنان ادامه دهند ما شدیداً آنها را مجازات می کنیم، چرا که "انتقام" در اصل به معنی مجازات و کیفر دادن است، هر چند از آیات متعدد دیگری که در همین معنی در قرآن نازل شده استفاده می شود که منظور از بردن پیامبر ص وفات او است، چنان که در آیه ۴۶ سوره یونس آمده است: وَإِنَّمَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَيْنَا مِمَّا نَفْعَلُونَ: "اگر ما پاره ای از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیات به تو نشان دهیم یا تو را از دنیا ببریم و آنها را نبینی، در هر حال بازگشتشان به سوی خداست و خداوند گواه اعمالی است که آنها انجام می دهند.

همین معنی در سوره رعد آیه ۴۰، و سوره غافر آیه ۷۷ نیز آمده است، و به این ترتیب تفسیر آیه به مساله هجرت مناسب به نظر نمی رسد.

*** سپس می افزاید: "اگر هم زنده بمانی و آنچه را از عذاب به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم باز ما بر آنها مسلط هستیم" (أَوْ نُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ).

به هر حال آنها در چنگال قدرت ما هستند چه در میان آنها باشی و چه نباشی، و مجازات و انتقام الهی در صورت ادامه کارهایشان حتمی است، چه در

حیات تو باشد و چه بعد از وفات تو، دیر و زود دارد اما تخلف ندارد.

این تاکیدهای قرآنی ممکن است از یک سو اشاره به بی صبری کفار باشد که می گفتند: "اگر راست می گویی پس چرا بلا بر ما نازل نمی شود؟! و از سوی دیگر انتظار مرگ پیامبر را می کشیدند به گمان اینکه هر گاه پای او در میان نباشد همه چیز پایان می یابد.

*** بعد از این هشدارها به پیامبر اکرم ص دستور می دهد "آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم قرار داری!" (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

کمترین اعوجاج و کجی در کتب و برنامه تو نیست، و عدم پذیرش گروهی از آنان دلیل بر نفی حقانیت تو نخواهد بود تو با نهایت جدیت به راه خویش ادامه ده، بقیه با ما است.

*** سپس می افزاید "این قرآنی که بر تو وحی شده مایه یادآوری تو و قوم تو است" (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ).

هدف از نزول آن بیدار ساختن انسانها و آشنا نمودن آنها به وظائفشان است.

"و به زودی مورد سؤال قرار خواهید گرفت" که با این برنامه الهی و این وحی آسمانی چه کردید؟! (وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ).

مطابق این تفسیر "ذکر" در آیه فوق به معنی "ذکر الله" و آشنایی و آگاهی بر تکالیف دینی است، همان گونه که در آیات ۵ و ۳۶ این سوره نیز به همین معنی آمده است، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن.

اصولا یکی از نامهای قرآن مجید همان "ذکر" است، ذکر به معنی

یادآوری و ذکر الله، و کرارا این جمله را در سوره قمر می خوانیم: **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ**: "ما قرآن را برای یادآوری سهل و آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکر شود" (آیات ۱۷-۲۲-۳۲ و ۴۰ سوره قمر).

از این گذشته جمله "و سوف تسئلون" گواهی می دهد که منظور سؤال از عمل به این برنامه الهی است.

اما با اینهمه عجیب این است که بسیاری از مفسران تفسیر دیگری برای این آیه برگزیده اند که تناسبی با آنچه گفتیم ندارد از جمله گفته اند معنی آیه این است که "این قرآن مایه شرف و آبرو یا ذکر خیر برای تو و قوم تو است، و عرب و قریش یا امت تو را شرافت می بخشد، چرا که به لغت آنان نازل شده است و به زودی از این نعمت الهی سؤال می شود" (۱).

درست است که قرآن مجید آوازه پیامبر اسلام ص و عرب بلکه همه مسلمانان را در جهان بلند ساخت، و بیش از چهارده قرن است که نام پیامبر ص را به عظمت هر صبح و شام بر ماذنه ها می برند، و قوم بی نام و نشان عرب جاهلی در سایه آن نام و نشان یافت و امت اسلامی در پرتو آن در جهان بلند آوازه شد.

و نیز درست است که "ذکر" گاه به این معنی در قرآن مجید آمده، ولی بدون شک معنی اول در آیات قرآنی گسترده تر و با هدف نزول قرآن و آیات مورد بحث سازگارتر است.

بعضی از مفسران آیه ۱۰ سوره انبیا را شاهد بر تفسیر دوم گرفته اند **لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**: "ما کتابی بر شما نازل کردیم که وسیله تذکر شما در آن است آیا اندیشه نمی کنید"؟! (۲).

ص: ۷۳

۱-۱) مجمع البیان، تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر قرطبی، تفسیر مراغی و تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) تفسیر قرطبی، ذیل آیات مورد بحث.

در حالی که آن آیه نیز متناسب تفسیر اول است چنان که در جلد سیزدهم تفسیر نمونه ذیل همان آیه شرح داده ایم (۱).

روایاتی در ذیل این آیه در منابع حدیث وارد شده است که در بحث نکات خواهد آمد.

*** سپس برای نفی بت پرستی و ابطال عقائد مشرکین به دلیل دیگری پرداخته، می گوید: "از رسولانی که قبل از تو فرستادیم پیرس، آیا غیر از خداوند رحمن، معبودهایی برای پرستش آنها قرار دادیم؟! (وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ)." .

اشاره به اینکه تمام انبیای الهی دعوت به توحید کرده اند، و همگی به طور قاطع بت پرستی را محکوم نموده اند، بنا بر این پیامبر اسلام در مخالفتش با بتها کار بی سابقه ای انجام نداده، بلکه سنت همیشگی انبیا را احیا نموده است، این بت پرستان و مشرکانند که بر خلاف مکتب تمام انبیا گام برمی دارند.

مطابق این تفسیر، سؤال کننده هر چند پیامبر اسلام ص است، ولی منظور تمام امت و حتی مخالفان او هستند.

و کسانی که مورد سؤال واقع می شوند پیروان انبیای پیشینند، پیروان راستین و مورد اطمینان آنها، و حتی افراد عادی آنها، چرا که از مجموعه سخنان آنها "خبر متواتر" به دست می آید که بیانگر مکتب توحیدی انبیاء است.

لازم به یادآوری است که حتی منحرفان از اصل توحید (مانند مسیحیان

ص: ۷۴

۱- ۱) امر دیگری که ممکن است دلیل بر تفسیر مشهور بوده باشد کلمه "قوم" است که در آیه فوق آمده، زیرا قرآن مایه تذکر جهانیان است، نه تنها قوم پیامبر (ص) و یا ملت اسلام، ولی این سخن نیز قابل جواب است چرا که این گروه قبل از دیگران از تذکرات قرآن بهره مند شدند و به همین دلیل روی آنها تکیه شده است.

امروز که طرفدار تثلیثند) باز دم از توحید می زنند، و می گویند تثلیث ما با توحید که آئین همه انبیا است منافاتی ندارد! و به این ترتیب مراجعه به این امتهای برای ابطال دعوی مشرکان کافی است.

ولی جمعی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه با الهام از بعضی از روایات داده اند (۱) و آن اینکه سؤال کننده شخص پیغمبر ص و سؤال شونده خود انبیای پیشین هستند، سپس افزوده اند که این موضوع در شب معراج تحقق یافت، چرا که پیامبر ص با ارواح انبیای پیشین تماس گرفت، و برای تاکید امر توحید این سؤال را مطرح نمود، و پاسخ شنید.

بعضی نیز افزوده اند که در غیر شب معراج هم این ارتباط برای پیامبر ص ممکن بوده، چرا که فاصله های زمانی و مکانی در ارتباط پیامبر اسلام ص با ارواح انبیا هرگز مانعی ایجاد نخواهد کرد، و آن بزرگوار در هر لحظه و هر مکان می توانست با آنها ارتباط گیرد.

البته این تفسیرها هیچ مشکل عقلی ندارد، ولی از آنجا که هدف از آیه نفی مذهب مشرکان است نه آرامش روح پیامبر ص، چرا که پیامبر ص در مسأله توحید چنان غرق بود و از شرک بیزار که نیازی به سؤال نداشت، و برای استدلال در مقابل مشرکان تماس روحانی پیامبر ص با ارواح انبیای پیشین قانع کننده نبود، لذا تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و تفسیر دوم ممکن است اشاره به بطون آیه باشد نه ظاهر آن، چرا که آیات قرآن ظاهری دارد و بطونی.

این موضوع نیز قابل توجه است که از میان نامهای خداوند در آیه فوق

ص: ۷۵

۱ - ۱) این روایت در تفسیر "قرطبی" و تفسیر "فخر رازی" و "مجمع البیان" از ابن عباس نقل شده است، و در تفسیر "نور الثقلین" دو روایت مفصل در این زمینه از کتاب "احتجاج" و "تفسیر علی بن ابراهیم" نقل شده است (به جلد ۴ صفحه ۶۰۵ تا ۶۰۷ مراجعه شود).

روی نام "رحمن" تکیه شده، اشاره به اینکه چگونه ممکن است خداوندی را که رحمت عامش همه را فرا گرفته رها کنند و به سراغ بتهایی بروند که مبدأ هیچ سود و زیانی نیستند.

نکته:

قوم پیامبر کیانند؟

در اینکه منظور از "قوم" در آیه "وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِلسَّامِیَةِ" چه اشخاصی هستند؟ سه احتمال وجود دارد:

نخست مجموع امت اسلامی، و دیگر قوم عرب، و سوم قبیله قریش.

و از آنجا که "قوم" در منطق قرآن در بسیاری از موارد به امتهای انبیاء یا اقوام معاصر آنها اطلاق شده به نظر می رسد که در آیه فوق نیز همین معنی مورد نظر باشد.

بنا بر این قرآن مایه ذکر و آگاهی است برای همه امت اسلامی (طبق تفسیر اول) و مایه افتخار و شرف است برای همه آنها (طبق تفسیر دوم).

ولی در روایات متعددی که از منابع اهل بیت رسیده می خوانیم که ائمه معصومین می فرمودند که منظور از "قوم" در این آیه ما خاندان پیغمبریم (۱).

اما بعید نیست که اینها از قبیل بیان مصداقهای روشن بوده باشد، خواه مفهوم قوم مجموع امت اسلامی بوده باشد، و یا قوم عرب، و یا طائفه پیامبر اسلام، در هر صورت ائمه اهل بیت ع از واضحترین مصداقهای آن محسوب می شوند.

ص: ۷۶

(۱-۱) این احادیث را مؤلف تفسیر "نور الثقلین" در جلد ۴ صفحه ۶۴ و ۶۵ گردآوری کرده است.

اشاره

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۶) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ (۴۷)
وَمَا نُزِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۴۸) وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ
عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۶- ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم (به آنها) گفت:

من فرستاده پروردگار عالمیانم.

۴۷- ولی هنگامی که او آیات ما را برای آنها آورد از آن می خندیدند.

۴۸- ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنها را با مجازات هشدار دادیم شاید باز گردند.

۴۹- (هنگامی که گرفتار بلا شدند) گفتند: ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو

کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت.

۵۰- اما موقعی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند!

تفسیر:

فرعونیان مغرور و پیمان شکن

در این آیات به گوشه ای از ماجرای پیغمبر خدا "موسی بن عمران" و برخورد او با "فرعون" اشاره شده، تا پاسخی باشد به گفتار بی اساس مشرکان که "اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد چرا مردی را از ثروتمندان مکه و طائف برای این ماموریت بزرگ انتخاب نکرد؟" زیرا "فرعون" نیز همین ایراد را به موسی داشت، و منطق او عینا همین منطق بود، فرعون او را به خاطر لباس پشمینه اش و نداشتن زیورآلات طلا مورد ملامت و سرزنش قرار داد.

در آیه نخست می فرماید: "ما موسی را با آیات و نشانه های خود به سوی فرعون و اطرافیان و درباریان او فرستادیم" (و لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ).

"موسی به آنها گفت من فرستاده پروردگار جهانیانم" (فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

منظور از "آیات" معجزاتی است که موسی در دست داشت، و حقانیت خود را به وسیله آن اثبات می کرد که مهمترین آنها معجزه "عصا" و "ید بیضا" بود.

و "ملاء" (بر وزن خلاء) چنان که قبلا هم گفته ایم از ماده "ملا" (بر وزن خلع) به معنی گروهی است که هدف مشترکی را تعقیب می کنند و ظاهر آنها چشم پر کن است، این کلمه در قرآن مجید معمولا به اشراف و ثروتمندان یا درباریان گفته می شود.

تکیه بر عنوان "رب العالمین" در حقیقت از قبیل بیان مدعا توأم با دلیل

است، زیرا تنها کسی که پروردگار جهانیان است و مالک و مربی آنها است شایسته عبودیت است، نه مخلوقات محتاج و نیازمندی همچون فراعنه و بتها! *** اکنون ببینیم اولین برخورد فرعون و فرعونیان با دلائل منطقی و معجزات روشن موسی چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید: "هنگامی که موسی با آیات ما به سراغ آنها آمد همگی از آن می خندیدند" (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ).

این نخستین برخورد همه طاغوتها و جاهلان مستکبر در برابر رهبران راستین است، جدی نگرفتن دعوت و دلائل آنها، و همه را به سخریه و مضحکه پاسخ گفتن، تا به دیگران بفهمانند که اصلاً دعوت آنها قابل بررسی و مطالعه و جوابگویی نیست، و ارزش یک برخورد جدی را ندارد.

*** اما ما برای اتمام حجت آیات خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم" و هیچ آیه ای و معجزه ای به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر و مهمتر بود" (وَمَا نُزِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا) (۱).

خلاصه نشانه های خود را که هر یک از دیگر مهمتر و گویاتر و کوبنده تر بود به آنها ارائه دادیم، تا هیچ بهانه ای برای آنها باقی نماند، و از مرکب غرور و نخوت و خودخواهی پیاده شوند.

و به این ترتیب بعد از معجزه "عصا" و "ید بیضا" معجزات "طوفان" و "جراد" و "قمل" و "ضفادع" و غیر اینها (۲) را به آنها نشان دادیم.

ص: ۷۹

۱-۱) تعبیر به "اخت" (خواهر) در لغت عرب به معنی همردیف و همسنخ است، مانند دو خواهر نسبت به یک دیگر.

۲-۲) شرح معجزات نهگانه موسی بن عمران در ذیل آیه ۱۰۱ سوره اسراء (جلد ۱۲ صفحه ۳۰۹) آمده است.

سپس می افزاید: آنها را به عذابها و مجازاتهای هشدار دهنده گرفتار نمودیم شاید بیدار شوند و به راه حق بازگردند" (وَ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

خشکسالی و قحطی و کمبود میوه ها چنان که در آیه ۱۳۰ سوره اعراف آمده، وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ به سراغ آنها آمد.

گاه رنگ آب نیل به "رنگ خون" درآمد که نه برای شرب قابل استفاده بود، و نه برای کشاورزی، و گاه آفات نباتی غلات آنها را نابود کرد.

این حوادث تلخ و دردناک گر چه موقتا آنها را بیدار می کرد و دست به دامن موسی می زدند هنگامی که طوفان حادثه فرو می نشست همه چیز را به دست فراموشی می سپردند و موسی را آماج انواع تیرهای تهمت قرار می دادند.

*** چنان که در آیه بعد می خوانیم: "آنها گفتند ای ساحر! پروردگارت را به عهدهی که با تو کرده است بخوان، تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهایی بخشد، و مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت!" (وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ).

چه تعبیر عجیبی؟ از یک سو ساحرش می خوانند، و از سوی دیگر برای رفع بلا دست به دامنش می زنند! و از سوی سوم به او وعده قبول هدایت می دهند! و عدم تناسب این امور سه گانه در ظاهر با یکدیگر، سبب تفسیرهای گوناگونی شده است:

بعضی گفته اند "ساحر" در اینجا به معنی "عالم" است، چرا که در آن زمان و مخصوصا در محیط مصر ساحران را محترم می شمردند، و به عنوان دانشمندانی به آنها می نگریستند.

بعضی احتمال داده اند سحر در اینجا به معنی انجام یک کار مهم است،

همانگونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم: فلان کس در کار خود آن قدر ماهر است گویی سحر می کند!

و گاه گفته اند منظور ساحر در افکار گروهی از مردم است.

و امثال این تفسیرها.

اما کسانی که با طرز فکر و سخن گفتن جاهلان از خود راضی، و مستکبران مغرور و طاغوت‌های مستبد آشنا باشند، می دانند آنها از اینگونه تعبیرات ضد و نقیض فراوان دارند، و تعجب نیست که در آغاز ساحرش بخوانند، سپس دست به دامنش بزنند، و در پایان وعده قبول هدایت می دهند.

بنا بر این ظاهر تعبیرات آیه را باید حفظ کرد و نیازی به توجیه و تفسیرهای دیگر به نظر نمی رسد.

و به هر حال از لحن آنها پیدا بوده که در عین احساس نیاز به موسی ع وعده دروغین به او می دادند، و حتی به هنگام بیچارگی و عرض حاجت باز از مرکب غرور پیاده نمی شدند، به همین جهت تعبیر به "ربك" (پروردگارت) و "بما عهد عندك" (به عهدی که با تو کرده) کردند، و هرگز نگفتند پروردگار ما، و وعده ای که به ما فرموده، با اینکه موسی ع به آنها صریحا گفته بود من فرستاده پروردگار عالمیانم، نه پروردگار خودم.

آری سبک مغزان مغرور هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند چنین است منطقتشان و راه و رسمشان.

*** ولی به هر حال موسی به خاطر این تعبیرات نیش دار و موهن هرگز دست از هدایت آنها برنداشت، و از خیره سری آنها مایوس و خسته نشد، هم چنان به کار خود ادامه داد بارها دعا کرد تا طوفان بلاها فرونشیند و فرو نشست، اما چنان که آیه بعد می گوید: "هنگامی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم آنها پیمانهای خود

را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه می دادند" (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ).

اینها همه درسهایی است زنده و گویا برای مسلمانان و تسلیت خاطری است برای شخص پیامبر ص که از لجاجت و سرسختی مخالفان هرگز خسته نشوند، و گرد غبار یاس و نومیدی بر روح و جانشان نشیند و بدانند: "رگ رگ است این آب شیرین و آب شور" و با استقامت و پایمردی هر چه بیشتر به راه خود ادامه دهند، همانگونه که موسی ع و بنی اسرائیل ادامه دادند و سرانجام بر فرعونیان پیروز گشتند.

و نیز هشداری است به دشمنان لجوج و سرسخت که آنها هرگز از فرعون و فرعونیان قویتر و قدرتمندتر نیستند، سرانجام کار آنها را ببینند و در عاقبت کار خویش بیندیشند.

ص: ۸۲

اشاره

وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَآ يَكَادُ يُبِينُ (۵۲) فَلَوْ لَآ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (۵۳) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۵۴) فَلَمَّا آسَفُونَا إِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۵) فَجَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا وَ مَثَلًا لِّلْآخِرِينَ (۵۶)

ترجمه:

۵۱- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟! ۵۲- من از این مردی که خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم! ۵۳- اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تایید کنند).

۵۴- او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند.

۵۵- اما هنگامی که ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم.

۵۶- و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم.

اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟!

منطق موسی از یک سو، و معجزات گوناگونش از سویی دیگر، و بلاهایی که بر سر مردم مصر فرود آمد و به برکت دعای موسی ع برطرف شد از سوی سوم تاثیر عمیقی در محیط گذاشت، و افکار توده های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت و تمام نظام مذهبی و اجتماعی آنها را زیر سؤال برد.

اینجا بود که فرعون با سفسطه بازی و مغلظه کاری می خواست جلو نفوذ موسی ع را در افکار مردم مصر بگیرد، دست به دامن ارزشهای پستی می زند که بر آن محیط حاکم بود، و خود را با این ارزشها با موسی مقایسه می کند تا برتری خویش را به ثبوت رساند، چنان که قرآن در آیات مورد بحث می گوید:

"فرعون در میان قوم خود ندا داد که ای قوم من! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟ و این نه‌های عظیم تحت فرمان من قرار ندارد؟ و از قصر و مزارع و باغهای من نمی گذرد؟ آیا نمی بینید؟" (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَا تُبْصِرُونَ) (۱).

ولی موسی چه دارد؟ هیچ، یک عصا و یک لباس پشمینه! آیا شخصیت از آن او است یا از آن من؟ آیا او سخن حق می گوید یا من می گویم؟ چشمهای خود را باز کنید و درست مطلب را بنگرید.

و به این ترتیب فرعون ارزشهای قلبی را به چشم مردم مصر کشید، و همانند بت پرستان عصر جاهلیت در برابر پیغمبر اسلام ص مال و مقام را ارزشهای

ص: ۸۴

۱- ۱) "واو" در جمله " وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي " ممکن است عاطفه باشد (عطف بر "ملک مصر" و ممکن است حالیه باشد) (تفسیر کشاف) ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.

واقعی انسانی گرفت.

تعبیر به نادای (ندا داد) نشان می دهد که فرعون مجلس عظیمی از سرشناسان مملکت تشکیل داد و با صدایی رسا و بلند همه را مخاطب ساخته و این جمله ها را بازگو نمود، یا اینکه دستور داد که ندای او را به عنوان یک بخشنامه در سرتاسر کشور منعکس کنند.

تعبیر به "انهار" جمع "نهر" با اینکه منظور از آن رود نیل است به خاطر آن است که این رود عظیم که همانند دریای پهناوری است به شعبه های بسیار زیادی تقسیم می شد، و سراسر مناطق آباد مصر را مشروب می ساخت.

بعضی از مفسران گفته اند رود نیل ۳۶۰ شاخه داشت که مهمترین آنها "نهر الملک" "نهر طولون" "نهر دمیاط" و "نهر تنیس" بود.

چرا فرعون مخصوصاً روی شاخه های نیل تکیه می کند برای اینکه تمام آبادی مصر و ثروت و قدرت و تمدن آنها از نیل سرچشمه می گرفت، لذا فرعون به آن می نازد و بر موسی فخر می فروشد! تعبیر به "تَجْرِي مِنْ تَحْتِي" به این معنی نیست که رود نیل از زیر قصر من می گذرد، آن گونه که جمعی از مفسران گفته اند، چرا که رود نیل از آن عظیم تر بود که از زیر قصر فرعون بگذرد، اگر منظور از کنار قصر او باشد بسیاری از قصرهای مصر چنین بود، و غالب آبادیها در دو حاشیه این شط عظیم قرار داشت، بلکه منظور این است این رود تحت فرمان من است و نظام تقسیم آن بر آبادیها طبق مقرراتی است که من اراده می کنم.

*** سپس می افزاید: "بدون شك من از این فرد که مقام و نژادی پست دارد، و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم" (أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ

و به این ترتیب دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر، و مالکیت نیل) و دو نقطه ضعف برای موسی (فقر، و لکنت زبان) بیان کرد.

در حالی که موسی هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت، چرا که خداوند دعای او را مستجاب کرد و سنگینی زبانش را بر طرف ساخت، چرا که به هنگام بعثت عرضه داشت **وَ اِخْلَعُ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي** (خداوندا گره را از زبان من بگشا) (طه-۲۷) و مسلماً دعایش مستجاب شد و قرآن نیز گواه بر آن است.

نداشتن ثروت فراوان و لباسهای مجلل و کاخهای پر زرق و برق که معمولاً از طریق ظلم و ستم بر محرومان حاصل می شود نه تنها عیب نیست بلکه افتخار است و کرامت و ارزش.

تعبیر به "مهین" (پست) ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا، و زحمتکشان کم درآمد را طبقه پست می پنداشتند، و یا اشاره به نژاد موسی باشد که از بنی اسرائیل بود، و قبطیان فرعون خود را آقا و سرور آنها می پنداشتند.

*** سپس فرعون به دو بهانه دیگر متشبث شده گفت: "چرا دستبندهایی از طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا گفتار او را تصدیق کنند؟! (فَلَوْ لَا اُلْقِيَ عَلَيْهِ اَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ) (۲).

۱-۱) جمعی "ام" را در جمله بالا- "منقطعه" و به معنی "بل" گرفته اند، و بعضی آن را "متصله" و مربوط به جمله افلا تبصرون دانسته اند، و در تقدیر چنین است: افلا تبصرون ام تبصرون انا خیر من هذا...

۲-۲) "مقترنین" به معنی متتابعین یا "متعاضدین" آمده، و بعضی گفته اند اقتران در اینجا به معنی تقارن است.

اگر خداوند او را رسول خود قرار داده چرا همچون رسولان دیگر به او دستبند طلا نداده و یار و معاونانی برای او قرار نداده است؟.

می گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید دستبند و گردن بند طلا زینت خود کنند، لذا از اینکه موسی چنین زینت آلاتی همراه نداشت، و بجای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود اظهار تعجب می کند، و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت در نظر آنها طلا و نقره و زینت آلات است.

اما پیامبران الهی با کناره گیری از این مسائل مخصوصا می خواستند این ارزشهای کاذب و دروغین را ابطال کنند، و ارزشهای اصیل انسانی یعنی علم و تقوی و پاکی را جانشین آن سازند، چرا که تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید.

به هر حال این بهانه فرعون درست شبیه بهانه ای بود که در چند آیه قبل از قول مشرکان مکه نقل شده که می گفتند چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان مکه و طائف نازل نشده؟! بهانه دوم همان بهانه معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می کردند: گاه می گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه می گفتند: اگر انسان است لا اقل چرا فرشته ای همراه او نیامده؟ در حالی که رسولان مبعوث به انسانها باید از جنس خود آنها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آنها را لمس کنند، و به آن پاسخ گویند، و بتوانند از جنبه عملی الگو و اسوه ای برای آنها باشند (۱).

لازم به یادآوری است که "سوره جمع" سوار" (بر وزن هزار) به معنی دستبند است، خواه از طلا باشد یا نقره، و اصل آن از واژه فارسی "دستواره"

ص: ۸۷

(۱-۱) در جلد پنجم تفسیر نمونه ذیل آیه ۹ سوره انعام بحث مشروحی در این زمینه آمده است (صفحه ۱۵۹).

گرفته شده (اساور نیز جمع جمع است).

*** در آیه بعد قرآن به نکته لطیفی اشاره می کند، و آن اینکه: فرعون از واقعیت امر چندان غافل نبود، و به بی اعتباری این ارزشها کم و بیش توجه داشت، ولی "او قوم خود را تحمیق کرد، و عقول آنها را سبک شمرد و از وی اطاعت کردند!" (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ).

اصولاً- راه و رسم همه حکومت‌های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگهدارند، و با انواع وسائل آنها را تحمیق کنند، آنها را در یک حال بیخبری از واقعیتها فرو برند و ارزشهای دروغین را جانشین ارزشهای راستین کنند، و دائماً آنها را نسبتاً به واقعیتها شستشوی مغزی دهند.

چرا که بیدار شدن ملت‌ها و آگاهی و رشد فکری ملت‌ها بزرگترین دشمن حکومت‌های خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند! این شیوه فرعون‌نی یعنی استخفاف عقول با شدت هر چه تمامتر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسائل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسائل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیو تلویزیونی، و انواع فیلمها، و حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت‌ها می پردازند، تا در بیخبری کامل فرو روند و از آنها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می بخشند وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه "استخفاف عقول" بر عهده دارند که از مهمترین وظائف آنها است.

جالب اینکه آیه فوق را با این جمله تکمیل و پایان می دهد "آنها گروهی

فاسق بودند" (إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

اشاره به اینکه این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند تسلیم چنین تبلیغات و ترهاتی نمی شدند، و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند، به همین دلیل آنها هرگز در این گمراهی معذور نبودند، درست است که فرعون عقل آنها را دزدید و به طاعت خویش واداشت، ولی آنها نیز با "تسلیم کورکورانه" موجبات این دزدی را فراهم ساختند.

آری آنها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند.

*** این بود جنایات فرعون و فرعونیان و مغلظه کاریهایشان در مقابل فرستاده الهی موسی ع اما اکنون ببینیم بعد از آن همه وعظ و ارشاد و اتمام حجتها از طرق گوناگون، و عدم تسلیم آنها در مقابل حق، سرانجام کار آنها به کجا رسید؟!.

می فرماید: "هنگامی که ما را با اعمالشان به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم، و همه را غرق نمودیم" (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ).

خداوند مخصوصاً از میان تمام مجازاتها مجازات غرق را برای آنها انتخاب نمود، چرا که تمام عزت و شوکت و افتخار و قدرتش با همان رود عظیم نیل و شاخه های بزرگ و فراوانش بود که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه کرد، و گفت أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي "آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من نمی باشد؟! آری باید همان چیزی که مایه حیات و قدرت آنها است عامل فنا و نابودی و گورستانشان گردد تا همگان عبرت گیرند! (۱).

ص: ۸۹

۱-۱) -چنان که شاعر گوید: در سر داری که باشدت سرداری هم در سر آن روی که در سر داری!

"آسفونا" از ماده "اسف" هم به معنی "اندوه" آمده و هم "غضب" بلکه به گفته راغب در مفردات گاه به "اندوه توأم با غضب" گفته می شود، و گاه به هر یک از این دو جداگانه، چرا که حقیقت آن هیجانی درونی است که انسان را به انتقام دعوت می کند، هر گاه نسبت به زیردستان باشد در شکل غضب ظاهر می شود، هر گاه نسبت به بالادستان باشد به صورت اندوه آشکار می گردد، لذا وقتی از ابن عباس در باره "حزن" و "غضب" سؤال کردند گفت ریشه هر دو یکی است اما لفظ آن مختلف است! (۱).

بعضی از مفسران "آسفونا" را به معنی "آسفوا رسلنا" (فرستادگان ما را محزون و غمگین ساختند) تفسیر کرده اند، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد و ضرورتی برای چنین خلاف ظاهری وجود ندارد.

این نکته نیز قابل توجه است که نه حزن و اندوه در باره خداوند مفهومی دارد و نه خشم به آن معنی که در میان ما معروف است، بلکه خشم و غضب خداوند به معنی "اراده مجازات"، و رضایت او به معنی "اراده ثواب" است.

*** در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از مجموع این سخن می فرماید: "ما آنها را پیشگامان در عذاب و عبرتی برای دیگران قرار دادیم" (فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ).

"سلف" در لغت به معنی هر چیز متقدم است، و لذا به نسلهای پیشین "سلف" و به نسلهای بعد از آنها "خلف" اطلاق می شود، و به معاملاتی که به صورت پیش خرید انجام می گیرد نیز "سلف" می گویند چرا که قیمت آن قبلاً پرداخته می شود.

ص: ۹۰

و "مثل" به سخنی می گویند که در میان مردم به عنوان عبرت رائج و جاری می شود، و از آنجا که ماجرای زندگی فرعون و فرعونیان و سرنوشت دردناک آنها درس عبرت بزرگی بود در این آیه به عنوان "مثل" برای اقوام دیگر یاد شده است.

ص: ۹۱

اشاره

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَقَالُوا أَاٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹) وَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ (۶۰) وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲)

ترجمه:

۵۷- و هنگامی که در باره فرزند مریم مثلی زده شد قوم تو از آن می خندیدند(و مسخره می کردند).

۵۸- گفتند آیا خدایان بهترند یا او؟(مسیح، اگر معبودان ما در دوزخند مسیح نیز در دوزخ است چرا که معبود واقع شده!) ولی آنها این مثل را جز از طریق

جدال برای تو نزدند، آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند.

۵۹- او فقط بنده ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و نمونه و الگویی برای بنی اسرائیلش قرار دادیم.

۶۰- هر گاه بخواهیم بجای شما در زمین ملائکه ای قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند.

۶۱- او سبب آگاهی بر روز قیامت است (نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است) هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است.

۶۲- شیطان شما را (از راه خدا) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است.

شان نزول:

در سیره ابن هشام چنین آمده است: رسول خدا روزی با "ولید بن مغیره" در مسجد نشسته بود "نضر بن حارث" نیز آمد و در کنار آنها نشست، گروهی از سران قریش نیز در مجلس بودند پیامبر ص با آنها سخن گفت، "نضر" به مقابله برخاست، پیامبر ص با دلایل منطقی (پیرامون بطلان بت پرستی) او را محکوم ساخت، سپس این آیه را بر آنها خواند "إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ...":

"شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد می شوید، اگر اینها خدایان بودند هرگز وارد دوزخ نمی شدند، و همگی در آن جاودانه خواهند بود".

بعد از این ماجرا پیامبر ص از جا برخاست و رفت، در این هنگام "عبد الله بن زبیری" آمد و به آن جمع پیوست، "ولید" به "عبد الله" گفت: "نضر بن حارث" در مقابل محمد در مانده شد، و پاسخی نداشت بدهد، محمد گمان می کند ما و همه معبودهایمان هیزم دوزخیم!

"عبد الله" گفت: به خدا سوگند اگر من او را می دیدم پاسخش را می دادم،

از او پرسید آیا درست است که همه معبودان با عابدانشان در دوزخند؟ اگر چنین است ما فرشتگان را می پرستیم، و یهود "عزیر" را و نصاری "عیسی بن مریم" را (چه عیبی دارد که ما با فرشتگان و پیامبرانی چون عزیر و مسیح باشیم!).

این پاسخ برای "ولید" و کسانی که در مجلس بودند جالب آمد، و معتقد بودند که دلیل دندان شکنی است، این سخن را خدمت پیامبر ص گفتند، رسول الله فرمود: "آری هر کس دوست داشته باشد که معبود واقع شود او هم با عابدانش در دوزخ خواهد بود، این بت پرستان در حقیقت شیاطین را می پرستیدند، و هر چیز را که شیطان به آنها دستور می داد".

اینجا بود که آیه شریفه (سوره انبیاء- ۱۰۱) نازل شد "إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ" "کسانی که وعده نیکی از قبل به آنها داده ایم (بندگان با ایمانی که هرگز راضی نبودند معبود واقع شوند) از آن دور نگهداشته می شوند"... و نیز آیه وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (آیه مورد بحث) نازل گردید (۱).

تفسیر:

اشاره

کدام معبودان در دوزخند؟

این آیات که پیرامون مقام عبودیت حضرت مسیح ع و نفی گفتار مشرکان در باره الوهیت او و بتها سخن می گوید تکمیلی است برای بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون دعوت موسی و مبارزه او با بت پرستان فرعونی آمد، و هشدار می دهد به مشرکان عصر پیامبر ص و همه مشرکان جهان.

گرچه این آیات سربسته سخن می گوید، ولی با قرائنی که در خود آیات و آیات دیگر قرآن وجود دارد محتوای آن علی رغم تفسیرهای گوناگونی که

ص: ۹۴

نخست می فرماید: "هنگامی که در باره فرزند مریم مثلی زده شد قوم تو از آن می خندیدند و رویگردان می شدند" (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) (۱).

این مثل چه بوده؟ و چه کسی آن را در مورد عیسی بن مریم بیان کرده است؟ این همان سؤالی است که در پاسخ آن میان مفسران گفتگو است، و کلید فهم تفسیر آیه نیز در آن نهفته است، ولی دقت در آیات بعد روشن می سازد که "مثل" از ناحیه مشرکان بوده، و در ارتباط با آنها بیان شده است، زیرا در آیات بعد می خوانیم: مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا: "آنها این مثال را فقط از روی مجادله بیان کردند".

با توجه به این حقیقت و آنچه در شان نزول آمده روشن می شود که منظور از مثال همانست که مشرکان به عنوان استهزاء به هنگام شنیدن آیه شریفه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ: "شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید" (انبیا-۹۸) گفتند و آن این بود که عیسی بن مریم نیز معبود واقع شده و به حکم این آیه باید در دوزخ باشد چه بهتر که ما و بت‌هایمان نیز همسایه عیسی باشیم! گفتند و خندیدند و مسخره کردند! *** سپس: "گفتند: آیا خدایان ما بهتر است یا مسیح؟!)" (وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ).

ص: ۹۵

۱-۱) "یصدون" از ماده "صد" (در صورتی که فعل مضارعش با کسر صاد بوده باشد) به معنی خندیدن و فریاد کشیدن و سر و صدا راه انداختن است (که معمولاً به هنگام استهزا دست به دست هم می دهند) (به لسان العرب ماده "صدد" مراجعه شود).

هنگامی که او دوزخی باشد، خدایان ما که از او بالاتر نیستند!

ولی بدان آنها حقیقت را می دانند" و این مثل را جز از روی جدال برای تو نزده اند" (مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا).

"بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند"، و برای جلوگیری از حق به باطل متوسل می شوند (بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ) (۱).

آنها به خوبی می دانند تنها معبودانی وارد دوزخ می شوند که راضی به عبادت عابدان خود بودند، همچون فرعون که آنها را به عبادت خود دعوت می نمود، نه مانند مسیح ع که از عمل آنها بیزار بوده و هست.

*** بلکه "او فقط بنده ای بود که ما نعمت خود را بر او ارزانی داشتیم" و او را به نبوت و رهبری خلق مبعوث کردیم" (إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ).

"و او را نمونه و الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادیم" (وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ).

تولدش از مادر بدون پدر آیتی از آیات خدا بود، سخن گفتنش در گاهواره آیت دیگر، و معجزاتش هر یک نشانه بارزی از عظمت خداوند و مقام نبوت او بود.

او در تمام عمرش به مقام عبودیت پروردگار اعتراف داشت، و همه را به عبودیت او دعوت کرد، و همانگونه که خودش می گوید: "ما دام که در میان امت بود اجازه انحراف از مسیر توحید به کسی نداد"، بلکه خرافه الوهیت مسیح ع یا تثلیث را بعد از او به وجود آوردند (۲).

ص: ۹۶

۱-۱) "خصمون" جمع "خصم" (بر وزن فظن) به معنی کسی است که بسیار خصومت و مجادله می کند.
۲-۲) در تفسیر آیات فوق احتمالات دیگری داده اند که در مجموع هیچکدام با محتوای آیات سازگار نیست: ۱- بعضی گفته اند منظور از "مثلی" که مشرکان زدند این است که آنها بعد از ذکر مسیح و سرگذشت او در آیات قرآن گفتند محمد زمینه سازی می کند که ما را به عبودیت خود دعوت کند! قرآن در مقام دفاع از پیامبر (ص) می گوید: نه مسیح مدعی الوهیت بود و نه او مدعی خواهد بود. ۲- بعضی دیگر گفته اند منظور از "مثل" در آیات فوق تشبیهی است که خداوند در آیه ۵۹ سوره آل عمران در مورد مسیح و آدم ذکر کرده آنجا که می فرماید: "إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ". مثل عیسی نزد خداوند همچون آدم است که او را از خاک آفرید، سپس فرمود موجود باش، و او موجود شد" (اگر عیسی بدون پدر متولد شد جای تعجب نیست آدم بدون پدر و مادر به فرمان خدا از خاک تولد یافت). ۳- بعضی دیگر احتمال داده اند که منظور از "مثل" گفتار مشرکان بود که می گفتند وقتی مسیحیان حضرت مسیح را پرستش کنند معبودان ما که از او برترند چرا لایق پرستش نباشند؟. ولی توجه در خصوصاتی که در آیات فوق مطرح شده نشان می دهد که هیچیک از این تفسیرهای سه گانه درست نیست زیرا آیات به خوبی نشان می دهد که اولاً مثل از ناحیه مشرکان بوده، ثانیاً مطلبی بوده است جنجال برانگیز، و از نظر آنها خنده دار، ثالثاً چیزی بوده که بر خلاف مقام عبودیت مسیح (ع) بوده است، و رابعاً هدف آنها

را که جدال بر سر یک امر دروغین بوده است تامین می کرد، و این ویژگیها تنها با تفسیری که در متن گفتیم سازگار است نه با غیر آن.

جالب اینکه در روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم که پیغمبر به علی ع فرمود:

ان فیک مثلاً- من عیسی، احبه قوم فهلکوا فیه، و ابغضه قوم فهلکوا فیه، فقال المنافقون ا ما رضی له مثلاً الا عیسی، فنزلت قوله
تعالی وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ :

"در تو نشانه ای از عیسی است، گروهی او را دوست داشتند(و آن چنان

غلو کردند که خدایش خواندند) و به همین جهت هلاک شدند، و گروهی او را مبعوض داشتند (همچون یهود که کمر به قتلش بستند) آنها نیز هلاک شدند، (گروهی نیز تو را به مقام الوهیت می رسانند، و گروهی کمر بر عداوتت می بندند و هر دو دوزخی خواهند بود) هنگامی که منافقان این سخن را شنیدند از روی استهزا گفتند: آیا مثال دیگری برای او جز عیسی پیدا نکرد، در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد: **وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا...**

آنچه در بالا- گفتیم متن روایتی است که حافظ "ابو بکر بن مردویه" از علمای معروف اهل سنت در کتاب "مناقب" (طبق نقل کشف الغمه صفحه ۹۵) آورده است.

همین مضمون را با تفاوت مختصری "میرمحمد صالح کشفی ترمذی" در "مناقب مرتضوی" آورده.

جمعی دیگر از دانشمندان اهل سنت و علمای بزرگ شیعه در کتابهای متعددی این ماجرا را گاه بدون ذکر آیه فوق، و گاه با ذکر آیه نقل کرده اند (۱).

قرائن موجود در آیات نشان می دهد که این حدیث معروف از قبیل تطبیق است نه شان نزول، و به تعبیر دیگر شان نزول آیه همان داستان عیسی و گفتگوی مشرکان عرب و بتهای آنها است، اما چون ماجرای شبیه آن برای علی ع بعد از آن گفتار تاریخی پیغمبر ص روی داد، پیامبر ص این آیه را در اینجا تلاوت فرمود که این ماجرا از جهات مختلفی همانند مصداق آن بود.

*** در آیه بعد برای اینکه توهم نکنند خدا نیازی به عبودیت و بندگی آنها دارد که اصرار بر ایمانشان می کند می فرماید: "اگر ما بخواهیم بجای شما

ص: ۹۸

۱- ۱) برای اطلاع بیشتر به کتاب "احقاق الحق" جلد ۳ صفحه ۳۹۸ به بعد، و تفسیر "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۶۰۹ به بعد و تفسیر "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث مراجعه فرمائید.

فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند" (وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ).

فرشتگانی که سر بر فرمان حق دارند، و جز اطاعت و بندگی او کاری را نمی شناسند.

جمعی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه برگزیده اند که بر طبق آن مفهوم آیه چنین است "اگر ما بخواهیم فرزندان شما را فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین شما در زمین گردند".

بنا بر این تعجب نکنید که مسیح بدون پدر متولد گردد خداوند حتی قادر است فرشته را که نوع جداگانه ای است از انسان بیافریند (۱).

و از آنجا که تولد فرشته از انسان چندان مناسب به نظر نمی رسد بعضی از مفسران بزرگ آن را به تولد فرشته صفتان تفسیر کرده اند، و گفته اند منظور این است تعجب نکنید بنده ای همچون مسیح قدرت بر زنده کردن مردگان و شفای بیماران به فرمان خدا داشته باشد و در عین حال بنده ای مخلص و مطیع فرمان او باشد، خدا می تواند از فرزندان شما کسانی را بیافریند که تمام خلق و خوی فرشتگان را داشته باشند (۲).

ولی تفسیر اول از همه با ظاهر آیه سازگارتر است، و این تفسیرها بعید به نظر می رسد (۳).

ص: ۹۹

۱-۱) تفسیر اول را "طبرسی" در "مجمع البیان" و "شیخ طوسی" در "تبیان" و "ابو الفتوح رازی" و بعضی دیگر برگزیده اند، اما تفسیر دوم را قرطبی و فخر رازی و آلوسی در روح المعانی و زمخشری در کشاف و مراغی به عنوان تنها معنی آیه یا یکی از دو معنی آیه نقل کرده اند.

۲-۲) "المیزان" ذیل آیه مورد بحث.

۳-۳) مطابق تفسیر اول "من" برای "بدلیت" است، و بنا بر تفسیر دوم و سوم من "نشویه" می باشد.

آیه بعد اشاره به یکی دیگر از ویژگیهای حضرت مسیح ع است می فرماید:

"او(عیسی)سبب آگاهی بر روز قیامت است" (وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلشَّاعَةِ).

یا از این جهت که تولد او بدون پدر دلیلی است بر قدرت بی پایان خداوند که مساله زندگی بعد از مرگ در پرتو آن حل می شود.

و یا از این نظر که نزول حضرت مسیح ع از آسمان طبق روایات متعدد اسلامی در آخر زمان صورت می گیرد و دلیل بر نزدیک شدن قیام قیامت است.

□
جابر بن عبد الله می گوید: از پیامبر شنیدم که می فرمود:

□
ینزل عیسی بن مریم فبقول امیرهم تعال صل بنا، فبقول: لا، ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة من الله لهذه الامة: "حضرت عیسی نازل می شود و امیر مسلمانان (منظور از این امیر حضرت مهدی (عج) است به طوری که از احادیث دیگر استفاده می شود) می گوید: بیا تا با تو نماز بگذاریم، می گوید: نه بعضی از شما امام و امیر بعض دیگرید و این احترامی است که خدا برای این امت قائل شده (سپس مسیح به مهدی اقتدا می کند) (۱).

در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم "چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل شود در حالی که امام شما از خود شما است" (۲).

به هر حال اطلاق کلمه "علم" بر حضرت مسیح یک نوع تاکید و مبالغه است، اشاره به اینکه نزول او حتما از نشانه های رستاخیز است.

این احتمال نیز داده شده است که مرجع ضمیر در "انه" به "قرآن" باز گردد که بر طبق آن معنی آیه چنین می شود: نزول قرآن به خاطر اینکه آخرین کتب

ص: ۱۰۰

۱-۱) این حدیث را "مجمع البیان" از "صحیح مسلم" ذیل آیات مورد بحث نقل کرده است.

۲-۲) "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث، و تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۵ صفحه ۸۸.

آسمانی است دلیلی بر نزدیکی رستاخیز است، و از قیام قیامت خبر می دهد.

ولی محتوای آیات قبل و بعد که در باره عیسی است تفسیر اول را تقویت می کند.

به هر حال به دنبال آن می فرماید: قیام قیامت قطعی است و وقوع آن نزدیک است "و هرگز شک و تردید از ناحیه آن به خود راه ندهید" (فَلَا تَمَّرَنَّ بِهَا).

نه از نظر عقیده، و نه از نظر عمل همچون غافلان از قیامت رفتار نکنید.

"و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است" (وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

چه راهی از این مستقیمتر که شما را از آینده خطرناکی که در پیش دارید با خبر می سازد، و راه نجات از خطرات را در روز بعثت به شما نشان می دهد؟ *** ولی شیطان می خواهد پیوسته شما را در غفلت و بیخبری نگهدارد، به هوش باشید "شیطان شما را از راه خدا و از توجه به سرنوشتتان در رستاخیز باز ندارد، چرا که او دشمن آشکاری برای شما است" (وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

او عداوت و دشمنی خود را از روز نخست یک بار به هنگام وسوسه پدر و مادرتان آدم و حوا و اخراج آنها از بهشت نشان داد، و بار دیگر به هنگامی که سوگند یاد نمود که همه فرزندان آدم جز "مخلصین" را گمراه خواهد ساخت، چگونه در برابر چنین دشمن قسم خورده ای خاموش می نشینید، و به او اجازه می دهید که بر قلب و روح شما مسلط گردد، و با وسوسه های مداومش شما را از راه حق باز دارد؟! ***

اشاره

وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ (۶۳) إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ أَلِيمٍ (۶۵)

ترجمه:

۶۳- هنگامی که عیسی با دلایل روشن به سراغ آنها آمد گفت من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا پاره ای از اموری را که در آن اختلاف دارید تبیین کنم، تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمائید.

۶۴- خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستش کنید که راه راست همین است.

۶۵- ولی گروه هایی از میان آنها ظهور کردند که (در باره مسیح) اختلاف نمودند (و بعضی او را خدا پنداشتند) و ای بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناک.

آنها که در باره مسیح غلو کردند

در آیات گذشته به گوشه ای از ویژگیهای زندگی حضرت مسیح ع اشاره شد، و آیات بحث آن را ادامه می دهد، و مخصوصاً روی دعوت حضرت مسیح به توحید خالص و نفی هر گونه شرک تکیه می کند.

نخست می فرماید: "هنگامی که عیسی با در دست داشتن بینات (معجزات و آیات الهی) آمد، گفت: من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا بعضی امور را که در آن پیوسته اختلاف دارید برای شما تبیین کنم" (وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ).

به این ترتیب سرمایه عیسی "بینات" یعنی آیات الهی و معجزات بود که از یک سو حقانیت او را تبیین می کرد، و از سوی دیگر حقایق مربوط به مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر را.

در این عبارت حضرت مسیح ع محتوای دعوت خود را "حکمت" توصیف می کند، و می دانیم ریشه اصلی "حکمت" به معنی "جلوگیری کردن از چیزی به منظور اصلاح آن" است، و سپس به تمام عقائد حق، و برنامه های صحیح زندگی که انسان را از هر گونه انحراف در ایمان و عمل بازمی دارد، و به تهذیب نفس و اخلاق او می پردازد، اطلاق شده است، و به این ترتیب حکمت در اینجا معنی وسیعی دارد که هم "حکمت علمی" را می گیرد و "هم حکمت عملی" را.

این حکمت علاوه بر اینها هدف دیگری نیز به دنبال دارد و آن بر طرف ساختن اختلافاتی است که وجود آنها نظام جامعه را به هم می ریزد، و مردم را سرگردان و بیچاره می کند، و لذا حضرت مسیح در متن سخنانش روی این مساله تکیه می نماید.

در اینجا سؤالی مطرح است که غالب مفسران نیز به آن توجه کرده اند

و آن اینکه چرا می گوید: آمده ام که بعضی از اموری را که در آن اختلاف دارید تبیین کنم، چرا همه آن را تبیین نمی کند؟!.

از این سؤال جوابهای متعددی داده شده که از همه مناسبتر این است:

اختلافاتی که مردم دارند دو گونه است: بخشهایی است که در سرنوشت آنها از نظر اعتقاد و عمل، و از نظر فرد و جامعه مؤثر است، در حالی که بخش دیگر اختلافاتی است در اموری که هرگز سرنوشت ساز نیست، مانند نظرات مختلفی که در باره پیدایش منظومه شمسی و آسمانها، و چگونگی افلاک و ستارگان، و ماهیت روح آدمی، و حقیقت حیات و مانند اینها.

روشن است انبیاء ماموریت دارند که به اختلافات در بخش اول از طریق تبیین واقعیتها پایان دهند، ولی هرگز مامور نیستند که هر گونه اختلافی را هر چند تاثیری در سرنوشت آدمی نداشته باشد پایان دهند.

این احتمال نیز وجود دارد که تبیین پاره ای از اختلافات نتیجه و غایت دعوت انبیاء است یعنی آنها سرانجام موفق می شوند پاره ای از اختلافات را حل کنند، ولی حل همه اختلافات در دنیا امکان پذیر نیست، و به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن مجید یکی از ویژگیهای قیامت را پایان گرفتن تمام اختلافات بیان می کند، در آیه ۹۲- نحل می خوانیم: **وَلَيَبْيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**: "به طور مسلم در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برای شما تبیین می کند" (همین معنی در آیات ۵۵ آل عمران- ۴۸ مائده- ۱۶۴ انعام- ۶۹ حج، و غیر آن آمده است) (۱).

ص: ۱۰۴

۱- ۱) بعضی دیگر از مفسران گفته اند که "بعض" در اینجا به معنی "کل" است! و یا تعبیر به **بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ** اضافه موصوف به صفت است، و یا اینکه این تعبیر اشاره به آن است که من تنها امور دین را برای شما تبیین می کنم، نه اختلافهایتان را در امر دنیا، ولی هیچیک از این تفسیرها قابل توجه نیست.

و در پایان آیه می‌افزاید: "اکنون که چنین است و محتوای دعوت من این است تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید" (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا).^۱

*** سپس برای اینکه هر گونه ابهامی را در زمینه عبودیت خود بر طرف سازد می‌گوید: "به طور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است" (إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ).

قابل توجه اینکه کلمه "رب" را دو بار در این آیه تکرار می‌کند، یک بار در مورد خود، و یک بار در مورد مردم، تا روشن سازد من و شما یکسانیم، و پروردگار شما و من یکی است.

من نیز در تمام وجود و هستیم همانند شما نیازمند به خالق و مدبری هستیم، او مالک من و راهنمای من است.

و برای تاکید بیشتر اضافه می‌کند: "اکنون که چنین است او را پرستش کنید" (فَاعْبُدُوهُ).

چرا که غیر او لایق پرستش نیست، همه مربوطند و او رب است، و همه مملو کند و او مالک.

باز هم سخن خود را با جمله دیگری تاکید می‌کند تا جای هیچ بهانه‌ای باقی نماند می‌گوید "این است صراط مستقیم" (هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (۱).

آری راه راست همان راه عبودیت و بندگی پروردگار است، راهی است که انحراف و اعوجاج در آن نیست، همانگونه که در آیه ۶۱ سوره یس آمده است: وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: "آیا با شما عهد نکردم که مرا پرستش کنید

ص: ۱۰۵

۱-۱) نظیر همین آیه با مختصر تفاوتی در سوره مریم آیه ۳۶، و سوره انعام آیه ۵۱، آمده است، و تکرار این معنی تاکید است بر این حقیقت که عیسی در مورد عبودیت خود به همه آنها اتمام حجت کرد.

این است راه مستقیم".

*** اما عجب اینکه با اینهمه تاکیدات باز هم "در میان گروه های زیادی که بعد از عیسی ع پیدا شدند احزابی ظهور کردند که در باره عیسی اختلاف داشتند" (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ) (۱).

بعضی او را خدا می پنداشتند که به زمین نازل شده! بعضی دیگر فرزند خدایش می خواندند.

بعضی او را یکی از اقنومهای سه گانه (سه ذات مقدس اب و ابن و روح القدس) می دانستند.

تنها گروهی که در اقلیت بودند او را بنده خدا و فرستاده او می شمردند، ولی سرانجام عقیده اکثریت غالب شد و مساله تثلیث و خدایان سه گانه جهان مسیحیت را فرا گرفت.

در این زمینه حدیث تاریخی جالبی نقل کرده که در جلد سیزدهم صفحه ۷۰ ذیل آیه ۳۶ سوره مریم آورده ایم.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اختلاف تنها در میان مسیحیان نبود، بلکه در میان یهود و پیروان مسیح در مورد او اختلاف در گرفت، پیروانش در باره او غلو کردند و او را به مقام الوهیت رساندند، در حالی که دشمنانش او و مادرش مریم پاکدامن را به بدترین اتهامات متهم ساختند، و اینگونه است راه و رسم جاهلان، گروهی در افراطند، و گروهی در تفریط، و یا به گفته امیر مؤمنان علی ع بعضی "محب غال" هستند و بعضی "مبغض قال" آنجا که فرمود:

هلک فی رجلان محب غال و مبغض قال: "دو گروه در باره من هلاک شدند

ص: ۱۰۶

۱-۱) ضمیر در "بینهم" به کسانی بازمی گردد که مسیح(ع) آنها را در آیه قبل مخاطب ساخته و به عبودیت خداوند دعوت کرده است.

دوستان غلو کننده که مرا خدا پنداشتند، و دشمنان تهمت زننده که نسبتهای ناروا به من دادند!" (۱).

و چه شباهت دارد حالات این دو بزرگوار! در پایان آیه آنها را به عذاب دردناک روز قیامت تهدید کرده، می فرماید:

"وای بر کسانی که ستم کردند، و از صراط مستقیم منحرف شدند، وای بر آنها از عذاب روز دردناک" (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ أَلِيمٍ) (۲).

آری روز قیامت روز دردناکی است، طول حسابش دردناک، عذاب و مجازاتش دردناک، حسرت و اندوهش دردناک، رسوایی و فضیحتش نیز دردناک است.

ص: ۱۰۷

۱-۱) "نهج البلاغه" کلمات قصار جمله ۱۱۷.

۲-۲) توجه داشته باشید که "الیم" صفت برای "یوم" است نه برای "عذاب".

اشاره

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۶۶) الْأَخْلَاءُ يُؤْمِنُ بِغَضِّ لِبَعْضٍ عَدُوِّ إِلَّا الْمُنْتَقِينَ (۶۷) يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) الَّذِينَ آمَنُوا بِالْآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۶۹)

ترجمه:

۶۶- آنها چه انتظاری می کشند؟ جز اینکه قیامت ناگهان به سراغ آنها آید در حالی که خبر ندارند.

۶۷- دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیز گاران.

۶۸- ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.

۶۹- آنها که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند.

تفسیر:

اشاره

در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت؟

در آیات پیشین سخن از بت پرستان لجوج، و همچنین منحرفان و مشرکان امت عیسی بود، و در آیات مورد بحث پایان کار آنها را مجسم می کند.

نخست می فرماید: "اینها چه چیزی را انتظار می کشند، جز اینکه ناگهان قیامت به سراغ آنها آید در حالی که متوجه نیستند؟! (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ)."

این سؤال که به صورت استفهام انکاری طرح شده در حقیقت بیان حال واقعی اینگونه افراد است، مثل اینکه در مقام مذمت فردی که گوش به نصیحت هیچ ناصح مشفق فرامی دهد و عوامل نابودی خود را به دست خویش فراهم می سازد می گوئیم: او تنها در انتظار مرگ خویش است! منظور از "ساعه" در این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن روز قیامت است، چرا که حوادث آن به سرعت تحقق می یابد، و گویی همه در یک ساعت رخ می دهد.

البته این کلمه گاهی به معنی لحظه پایان دنیا نیز آمده است، و از آنجا که این دو فاصله زیادی با هم ندارند ممکن است این تعبیر هر دو مرحله را شامل شود.

به هر حال قیام قیامت که با پایان گرفتن ناگهانی دنیا شروع می شود به دو وصف در آیه فوق توصیف شده است نخست همین "ناگهانی بودن" آن است (بغته)، و دیگر عدم آگاهی عموم مردم از زمان وقوع آن می باشد.

ممکن است چیزی ناگهانی رخ دهد ولی قبلاً انتظار آن را داشته باشیم و برای مقابله با مشکلات آن آماده شویم، اما بدبختی آنجاست که حادثه فوق العاده سخت و کوبنده ای به طور ناگهانی واقع شود و ما از آن به کلی غافل باشیم.

حال مجرمان درست اینگونه است، چنان غافلگیر می شوند که طبق بعضی از روایات از پیغمبر گرامی اسلام ص:

تقوم الساعة و الرجالن یحلبان النعجه، و الرجالن یطویان الثوب، ثم قرأ(ص): هَيْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ :

فرمود: "قیامت به طور ناگهانی رخ می دهد در حالی که (هر کس به کار زندگی خویش مشغول است) مردانی مشغول دوشیدن گوسفندانند، و مردان دیگری مشغول گستردن پارچه (و گفتگو برای خرید و فروش) سپس حضرت آیه فوق

را تلاوت فرمود هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱).

و چه دردناک است که انسان در برابر چنین رخدادی که هیچ راه بازگشت ندارد اینچنین غافلگیر گردد و بدون هیچگونه آمادگی در امواج آن فرو رود.

*** سپس از حالت دوستانی که در مسیر گناه و فساد، و یا زرق و برق دنیا، دست مودت به هم می دهند پرده برداشته می گوید: "همه دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران!" (الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (۲).

این آیه که توصیفی از صحنه های قیامت است به خوبی نشان می دهد که منظور از "ساعت" در آیه قبل نیز روز رستاخیز است، روز از هم گسستن پیوندهای دوستی، مگر پیوندهایی که برای خدا و به نام خدا برقرار شده است.

تبدیل شدن اینگونه دوستیها به عداوت در آن روز طبیعی است، چرا که هر کدام از آنها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می شمرد: تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی، تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی، آری تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور ساختی و از سرنوشتم بیخبر کردی، هر یک از آنها به دیگری اینگونه مطالب را می گوید.

تنها پرهیزگارانند که پیوند دوستی آنها جاودانی است، چرا که بر محور ارزشهای جاودانی دور می زند، و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می شود و آن

ص: ۱۱۰

۱-۱) تفسیر "روح البیان" جلد ۲۵ صفحه ۸۹.

۲-۲) "اخلاء" جمع "خلیل" از ماده "خله" به معنی مودت و دوستی است، و ریشه اصلی آن "خلل" (بر وزن شرف) به معنی فاصله میان دو جسم است، و از آنجا که محبت و دوستی گویی در لابلای قلب انسان نفوذ می کند این واژه در آن به کار رفته است.

را استحکام بیشتری می بخشد.

طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند اگر دوستی بر اساس شر و فساد باشد شریک در جرم یکدیگرند، و اگر بر اساس خیر و صلاح باشد شریک در پاداش یکدیگر می باشند، بنا بر این جای تعجب نیست که دوستی از قسم اول در آنجا تبدیل به دشمنی گردد، و از قسم دوم به دوستی محکمتر.

امام صادق ع می فرماید:

□
الا کل خله کانت فی الدنيا فی غیر الله عز و جل فانها تصیر عداوه یوم القیامه: "بدانید هر دوستی که در دنیا برای خاطر خدا نباشد در قیامت تبدیل به عداوت و دشمنی می شود" (۱). آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای اوصاف و حالات "متقین" و بیانی است از سرنوشت پرافتخار آنها.

در آن روز خداوند به آنها می گوید: "ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است، و نه غم و اندوهی خواهید داشت" (یا عباد □ □ لا خوف علیکم الیوم و لا أنتم تحزنون).

چه پیام جالبی؟! پیامی بدون واسطه از سوی خداوند، پیامی که با بهترین توصیفها آغاز می شود، ای بندگان خدا! پیامی که مهمترین نگرانی انسان را در آن روز پرنگرانی زائل می کند، پیامی که هر گونه غم و اندوه از گذشته را از دل می زداید، آری این پیام دارای چهار مزیت بالا است.

*** در آخرین آیه مورد بحث این پرهیزگاران و بندگان گرامی را با دو جمله دیگر مشخص تر ساخته، می فرماید: "همانها که به آیات ما ایمان آوردند و در برابر فرمان و دستور ما تسلیم بودند" (الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ).

ص: ۱۱۱

آری آنها هستند که به چنان خطاب پرافتخاری مخاطب و مشمول چنان نعمتهایی می شوند.

در حقیقت دو جمله فوق تعریف گویایی از اعتقاد و عمل آنها است، "ایمان" مبانی استوار اعتقادی آنها را روشن می سازد، و "اسلام" تسلیمشان را در عمل در برابر فرمان حق و اجراء دستورات او.

ص: ۱۱۲

اشاره

أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَزَوَّجُكُمْ تَحِيْرُونَ (۷۰) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصَفَائٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۱) وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۳)

ترجمه:

۷۰- (به آنها خطاب می شود) وارد بهشت شوید شما و همسرانتان در نهایت شادمانی.

۷۱- ظرفها (ی غذا) و جامها (ی شراب طهور) از طلا گرداگرد آنها می گردانند، و در آن (بهشت) آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد وجود دارد، و شما در آن همیشه خواهید ماند.

۷۲- این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید.

۷۳- برای شما در آن میوه های فراوان است که از آن تناول می کنید.

تفسیر:

آنچه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد...

این آیات پاداش بندگان خالص خدا و مؤمنان صالحی را که در آیات قبل توصیف آنها به میان آمده بود بیان می کند، و بهشت جاویدان را با هفت نعمت ارزنده به آنها نوید می دهد.

نخست می فرماید: از سوی خداوند بزرگ و منان به آنها خطاب می شود "وارد بهشت شوید" (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ).

به این ترتیب پذیرایی کننده واقعی از آنها خدا است که از میهمانان خودش دعوت کرده می گوید: بفرمائید و وارد بهشت شوید! سپس به نخستین نعمت اشاره کرده، می افزاید "شما و همسرانتان" (أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ).

روشن است بودن در کنار همسران با ایمان و مهربان هم برای مردان لذت بخش است و هم برای زنانشان که اگر در اندوه دنیا شریک بودند در شادی آخرت نیز شریک باشند.

بعضی ازواج را در اینجا به معنی همردیفان و دوستان و نزدیکان تفسیر کرده اند که اگر آنها باشند خود نعمت بزرگی است، ولی ظاهر آیه همان معنی نخست است.

سپس اضافه می کند "همگی غرق سرور و شادی باشید، آن چنان که سرور و شادمانی که آثارش در چهره های شما پرتوافکن باشد" (تُحِبُّوْنَ).

"تحبرون" از ماده "حبر" (بر وزن فکر) به معنی اثر مطلوب است، و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می شود نیز اطلاق شده، و اگر به "علماء" (جمع حبر بر وزن ابر) گفته می شود به خاطر آثاری است که از آنها در میان مجتمعات بشری باقی می ماند، چنان که امیر مؤمنان علی ع فرمود:

العلماء باقون ما بقى الدهر اعيانهم مفقوده و امثالهم فى القلوب موجوده: "دانشمندان تا پایان جهان زنده اند شخص آنها در میان نیست اما آثارشان در قلبها موجود است" (۱).

ص: ۱۱۴

(۱-۱) "نهج البلاغه" کلمات قصار جمله ۱۴۷.

و در سومین نعمت می فرماید "ظرفهای غذا و جامهای شراب طهور از طلا مملو از بهترین غذا و شرابهای بهشتی به وسیله خدمتکاران مخصوص گرداگرد آنها می گردانند" (يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ).

آنها در بهترین ظروف، و از بهترین غذا، در نهایت آرامش و آسایش و صفا، و بدون هیچ درد سر پذیرایی می شوند.

"صحاف" جمع "صحفه" (بر وزن صفحه) در اصل از ماده "صحف" به معنی گستردن گرفته شده، و در اینجا به معنی ظرفهای بزرگ و وسیع است.

"اکواب" جمع "کوب" به معنی ظروف آب است که دسته ای در آن نباشد و به تعبیر امروز "جام" یا "قدح" است.

گر چه در آیه فوق تنها سخن از ظرفهای طلا به میان آمده، و از غذا و نوشیدنیهای آن بحثی نشده، ولی پیداست ظرفهای خالی را هرگز برای پذیرایی اطراف میهمانها نمی گردانند.

در مرحله چهارم و پنجم به دو نعمت دیگر اشاره می کند که تمام نعمتهای مادی و معنوی جهان در آن جمع است می فرماید: "در بهشت آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد موجود است" (وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ).

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان اگر تمام خلائق جمع شوند تا توصیف انواع نعمتهای بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهند بود چیزی بر آنچه در این جمله آمده بیفزایند.

چه تعبیری از این زیباتر و جامعتر؟ تعبیری به گستردگی عالم هستی، و به وسعت آنچه امروز در ذهن ما می گنجد یا نمی گنجد، تعبیری که ما فوق آن تعبیری نمی توان یافت.

جالب اینکه مساله خواست دل از لذت چشم جدا بیان شده است، و این جدایی پرمعنی است:

آیا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است؟ از این جهت که "لذت نظر" اهمیت فوق العاده ای دارد که از لذات دیگر برتر و بالاتر است، یا از این نظر که جمله "ما تشتهیه الانفس" لذات ذائقه و شامه و سامعه و لامسه را بیان می کند، ولی جمله تلذ الاعین بیانگر لذت چشم است؟.

بعضی نیز عقیده دارند که جمله "ما تشتهیه الانفس" اشاره به تمام لذات جسمانی است، در حالی که جمله "تلذ الاعین" بیانگر لذات روحانی است، چه لذتی در بهشت بالاتر از اینکه انسان با چشم قلب به جمال بی مثال پروردگار نگاه کند که یک لحظه آن از تمام نعمتهای مادی بهشت برتر است.

بدیهی است هر قدر شوق یار بیشتر باشد لذت دیدار بیشتر است.

سؤال:

در اینجا سؤالی برای مفسران مطرح شده است، و آن اینکه آیا عمومیت و گسترش مفهوم این آیه دلیل بر این است که اگر مطالبی را که در دنیا حرام است در آنجا تقاضا کنند خداوند به آنها می دهد؟.

پاسخ: طرح این سؤال در حقیقت به خاطر عدم توجه به یک نکته است و آن اینکه محرّمات و زشتیها در حقیقت همچون غذایی است نامناسب برای روح انسان، و مسلماً روح سالم اشتهای چنین غذایی نمی کند، و این ارواح بیمار است که گاه به سموم و غذاهای نامناسب تمایل می شود.

بیمارانی را می بینیم که در هنگام مرض حتی تمایل به خوردن خاک و یا اشیاء دیگری از این قبیل پیدا می کنند، اما به مجرد اینکه بیماری بر طرف شود آن اشتهای کاذب ساقط می گردد، آری بهشتیان هرگز تمایل به چنان اعمالی پیدا نخواهند کرد، چرا که تمایل و کشش روح نسبت به آنها از ویژگیهای ارواح بیمار دوزخی است.

این سؤال شبیه چیزی است که در حدیث وارد شده است که یک اعرابی نزد

ص: ۱۱۶

پیامبر ص آمد و عرض کرد آیا در بهشت شتر هم پیدا می شود؟ زیرا من بسیار به شتر علاقمندم!

پیامبر ص که می داند در آنجا نعمتهایی است که با وجود آن، مرد اعرابی شتر خود را فراموش خواهد کرد، در پاسخ با عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرماید:

□
یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة اصبت فیها ما اشتھت نفسک و لذت عینک!:

"ای اعرابی اگر خدا ترا وارد بهشت کند آنچه دلت بخواهد و چشمت از دیدنش لذت برد در آنجا خواهی یافت!" (۱).

و به تعبیر دیگر آنجا عالمی است که انسان کاملاً با واقعیتها هماهنگ می شود و به گفته شاعر: آنچه بینی دلت همان خواهد! و آنچه خواهد دلت همان بینی! به هر حال از آنجا که ارزش نعمت هنگامی است که جاودانی باشد، در ششمین توصیف، بهشتیان را از این نظر آسوده خاطر ساخته، می فرماید: "شما جاودانه در آن خواهید ماند" (وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).
مبادا فکر زوال نعمت خاطر آنها را مکدر سازد و از آینده نگران کند.

*** در اینجا برای اینکه روشن شود اینهمه نعمتهای بهشتی را به "بها" می دهند و به "بهانه" نمی دهند می افزاید "این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید" (وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

جالب اینکه از یک سو مقابله با اعمال را مطرح می کند، و از سوی دیگر "ارث" را که معمولاً در جایی به کار می رود که نعمتی بی خون دل و بدون تلاش و زحمت به انسان برسد، اشاره به اینکه اعمال شما پایه اصلی نجات شماست، ولی آنچه دریافت می دارید در مقایسه با اعمالتان آن قدر برتری دارد که گویی همه را

ص: ۱۱۷

رایگان از فضل الهی به دست آورده اید!

بعضی نیز این تعبیر را اشاره به همان مطلبی می دانند که قبلاً گفته ایم که هر انسانی مسکنی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، بهشتیان وارث منازل دوزخیان می شوند، و دوزخیان وارث منازل بهشتیان! اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

*** در آخرین و هفتمین نعمت سخن از میوه های بهشتی است که از بهترین نعمتهای الهی می باشد، می فرماید: "برای شما در بهشت میوه های فراوانی است که از آنها تناول می کنید" (لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).

در حقیقت ظرفها و جامها بیانگر انواع غذاها و نوشیدنیها بود، اما میوه ها خود حساب جداگانه ای دارد که در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره شده است.

جالب اینکه با تعبیر "منها" این حقیقت را بیان می کند که میوه های بهشتی آن قدر فراوان است که شما تنها جزئی از آن را تناول می کنید، و به این ترتیب مجموعه فناپذیری است، و درختانش همیشه پر بار و پر ثمر است.

در حدیثی چنین آمده:

لا- ينزع رجل في الجنة ثمرة من ثمرها الا نبت مثلاًها مكانها: "هیچ انسانی میوه ای از درختان بهشتی نمی چیند مگر اینکه دو چندان جای آن می روید" (۱).

اینها بخشی از نعمتهای جانپور بهشتی بود که در انتظار کسانی است که ایمانی روشن و اعمالی شایسته و صالح دارند.

ص: ۱۱۸

اشاره

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ (۷۴) لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ (۷۶) وَ
زَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُتُبُونَ (۷۷) لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (۷۸) أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا
فَأَنَّا مُبْرِمُونَ (۷۹) أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰)

ترجمه:

۷۴- مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند.

۷۵- هرگز عذاب از آنها تخفیف نمی یابد و آنها در آنجا از همه چیز مایوسند.

ص: ۱۱۹

۷۶- ما به آنها ستم نکردیم آنها خود ستمکار بودند.

۷۷- آنها فریاد می کشند ای مالک دوزخ! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم!) می گوید: شما در اینجا ماندنی هستید! ۷۹- بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکمی (در باره آنها) داریم.

۸۰- آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان درگوشی آنها را نمی شنویم آری رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می نویسند.

تفسیر:

اشاره

آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم!

در این آیات سرنوشت مجرمان و کافران در قیامت تشریح شده تا در مقایسه با سرنوشت شوق انگیزی که مؤمنان فرمانبردار پروردگار داشتند هر دو بعد مطلب روشنتر گردد.

نخست می فرماید: "مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه خواهند ماند" (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) "مجرم" از ماده "جرم" در اصل به معنی قطع کردن است که در مورد قطع میوه از درخت، و همچنین قطع خود درختان نیز به کار می رود ولی بعداً در مورد انجام هر گونه اعمال بد به کار رفته است، شاید به این تناسب که انسان را از خدا و ارزشهای انسانی جدا می سازد.

ولی مسلم است که در اینجا همه مجرمان را نمی گوید، بلکه مجرمانی که راه کفر پیش گرفته اند منظور است، به قرینه ذکر مساله خلود و عذاب جاودان و هم به قرینه مقابله با مؤمنانی که در آیات قبل سخن از آنها بود، و اینکه بعضی از مفسران گفته اند همه مجرمان را شامل می شود بسیار بعید است.

*** ولی از آنجا که ممکن است "عذاب دائم" با گذشت زمان تخفیف یابد، و تدریجاً از شدت آن کاسته گردد در آیه بعد می افزاید: "هرگز عذاب از آنها

ص: ۱۲۰

تخفیف نخواهد یافت، و هیچگونه راه نجاتی برای آنان نیست، و آنها از همه جا مایوس خواهند بود" (لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ).

و به این ترتیب عذاب آنان هم از نظر زمان دائمی است، و هم از نظر شدت، چرا که "فتور" همانگونه که راغب می گوید به معنی سکون بعد از حدت، و نرمش بعد از شدت، و ضعف بعد از قوت است.

"مبلس" از ماده "ابلاس" در اصل به معنی اندوهی است که از شدت ناراحتی به انسان دست می دهد، و از آنجا که چنین اندوهی انسان را به سکوت دعوت می کند ماده "ابلاس" به معنی سکوت و بازماندن از جواب نیز به کار رفته، و از آنجا که در شدائد سخت، انسان از نجات خود مایوس می شود، این ماده در مورد یاس نیز به کار رفته است، و نامگذاری "ابلیس" به این نام به خاطر همین معنی است که مایوس از رحمت خدا است.

به هر حال در این دو آیه سه نکته تکیه شده: مساله خلود، عدم تخفیف عذاب، و اندوه و یاس مطلق، و چه دردناک است عذابی که با این امور سه گانه آمیخته باشد.

*** در آیه بعد این نکته را خاطر نشان می سازد که این عذاب دردناک الهی چیزی است که آنها خود برای خویش فراهم ساخته اند می فرماید: "ما به آنها ستمی نکرده ایم ولی آنها خود ستمکار بوده اند" (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ).

در حقیقت همانگونه که در آیات پیشین سرچشمه آن همه نعمتهای بی پایان را اعمال مؤمنان پرهیزگار معرفی کرد، در اینجا نیز سرچشمه این عذاب جاودان را اعمال خود آنها می شمرد.

چه ظلم و ستمی از این بالاتر که انسان آیات الهی را تکذیب کند، و تیشه

بر ریشه سعادت خود زند " وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ " (سوره صف-۷).

آری قرآن سرچشمه اصلی همه سعادت‌ها و شقاوت‌ها را خود انسان و اعمال او می‌شمرد نه مسائل پنداری که گروهی برای خود درست کرده‌اند.

*** سپس به بیان گوشه دیگری از بیچارگی آنها پرداخته می‌گوید: "آنها فریاد می‌کشند که ای مالک دوزخ! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند تا از این عذاب دردناک آسوده شویم!" (وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ).

با اینکه هر کس از مرگ می‌گریزد و خواهان ادامه حیات است، اما گاهی چنان مصائب بر انسان فشار می‌آورد که از خدا تمنای مرگ می‌کند، و این چیزی است که اگر در دنیا برای بعضی واقع شود در آنجا برای مجرمان جنبه عمومی دارد و همگی تمنای مرگ می‌کنند.

اما چه سود که مالک دوزخ به آنها پاسخ می‌گوید "شما در اینجا ماندنی هستید!" و نجاتی حتی از طریق مرگ وجود ندارد) قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ (۱).

و عجب اینکه به گفته بعضی از مفسران مالک دوزخ این پاسخ را با نهایت بی‌اعتنایی بعد از هزار سال! به آنها می‌گوید، و چه دردناک است این بی‌اعتنایی (۲).

ممکن است گفته شود این چه تقاضایی است که آنها می‌کنند با اینکه یقین دارند مرگ و میری در کار نیست، ولی باید توجه داشت که اینگونه درخواستها

ص: ۱۲۲

۱-۱ "ماکئون" از ماده مکث در اصل به معنی توقف توأم با انتظار است، و شاید این تعبیر از سوی مالک دوزخ یک نوع استهزاء است همانطور که گاه شخص غیر مستحق تقاضای چیزی می‌کند می‌گوئیم منتظر باش!

۲-۲ "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث، البته بعضی عدد سالهای فاصله را یکصد سال و چهل سال نیز گفته‌اند، هر چه باشد دلیل بر بی‌اعتنایی است.

از یک انسان بیچاره که از همه جا قطع امید کرده طبیعی است، آری آنها وقتی تمام راههای نجات را به روی خود مسدود می بینند چنین فریادی از دل برمی کشند! اما چرا آنها خودشان مستقیماً تقاضای مرگ از خدا نمی کنند، بلکه به مالک دوزخ می گویند از پروردگارت بخواه تا به ما مرگ دهد؟ برای اینکه آنها در آن روز از خدای خود محجوبند، چنان که در آیه ۱۵ مطففین می خوانیم **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ**، لذا تقاضای خود را وسیله فرشته عذاب مطرح می کنند، یا به علت اینکه او فرشته است و نزد خداوند مقرب است.

*** در آیه بعد که در حقیقت علتی است برای خلود آنها در آتش دوزخ می گوید:

"ما حق را برای شما آوردیم، ولی اکثر شما از حق کراهت دارید و در برابر آن تسلیم نیستید" (**لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ**).

در اینکه سخن از ناحیه مالک دوزخ است و منظور از "ما" جمعیت فرشتگان است که مالک دوزخ خود در زمره آنها می باشد، یا گفتار خداوند است؟ مفسران دو نظر متفاوت اظهار داشته اند.

البته سوق کلام ایجاب می کند که دنباله گفتار "مالک دوزخ" باشد، ولی محتوای خود آیه تناسب با گفتار خداوند دارد، شاهد دیگر بر این سخن آیه ۷۳ سوره زمر است: **وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ** :

"خازنان دوزخ به آنها می گویند: آیا فرستادگانی از میان خود شما به سراغ شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند؟ در اینجا خازنان دوزخ رسولان را آورنده حق می شمردند نه خودشان را.

تعبیر به "حق" معنی گسترده ای دارد که همه حقایق سرنوشت ساز را شامل می شود هر چند در درجه اول مساله توحید و معاد و قرآن قرار دارد.

این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که شما تنها با پیامبران الهی مخالف

نبودید اصلاً شما مخالف حق بودید، و این مخالفت، عذاب جاویدان را برای شما به ارمغان آورد.

*** در آیه بعد گوشه ای از کراهت و بیزاری آنها را از حق و طرفداری آنها را از باطل منعکس ساخته، می فرماید: "بلکه آنها تصمیم محکمی بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری در باره آنها داریم" (**أَمْ أَلْبِسُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ**) (۱) آنها توطئه ها چیدند تا نور اسلام را خاموش کنند، و پیامبر ص را به قتل رسانند، و از هر طریقی بتوانند ضربه بر مسلمین وارد کنند.

ما نیز اراده کرده ایم آنها را در این جهان و جهان دیگر سخت کیفر دهیم.

بعضی از مفسران شان نزول این آیه را مساله توطئه قتل پیامبر ص قبل از هجرت دانسته اند که در آیه **وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا... (انفال-۳۰)** نیز به آن اشاره شده است (۲).

ولی ظاهر این است که این مطلب از قبیل تطبیق است نه شان نزول.

*** آیه بعد در حقیقت بیان یکی از علل توطئه گریهای آنها است، می فرماید:

"بلکه آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی سخنان درگوشی آنها را نمی شنویم!" (**أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ**).

ولی چنین نیست، هم ما می شنویم، و هم "رسولان و فرشتگان ما نزد آنان حاضر و ناظرند و پیوسته سر و نجوای آنها را می نویسند" (**بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ**).

"سر" به معنی مطلبی است که انسان در دل پنهان می کند، و یا تنها

ص: ۱۲۴

۱-۱) "ام" در آیه فوق منقطعه، و به معنی "بل" است، و "ابرام" به معنی تابیدن و محکم کردن است.

۲-۲) فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

با دوستان رازدارش مطرح می سازد، و "نجوی" به معنی سخنان درگوشی است.

آری خداوند نه تنها سخنان آهسته آنها را که در مجالس مخفی و یا درگوشی می گویند می شنود، بلکه از حدیث نفس و گفتگویی که در دل با خویشان دارند نیز آگاه است، چرا که پنهان و آشکار برای او تفاوتی ندارد، فرشتگانی که مامور ثبت اعمال و گفتار انسانها هستند نیز پیوسته این سخنان را در نامه اعمالشان ثبت می کنند، هر چند بدون آن نیز حقایق روشن است، تا در دنیا و آخرت کیفر اعمال و گفتار و توطئه های خود را ببینند.

ص: ۱۲۵

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (۸۱) سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۸۲) فَذَرَهُمْ يَحْوِضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۸۳) وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۸۴) وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵)

ترجمه:

۸۱- بگو اگر برای خداوند فرزندی بود من نخستین مطیع او بودم.

۸۲- منزّه است پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند.

۸۳- آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور باشند، و سرگرم بازی، تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند).

۸۴- او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.

۸۵- پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک و حاکم آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است می باشد، و آگاهی از قیام قیامت فقط نزد او است و به سوی او باز می گردید.

تفسیر:

بگذار در باطل خود غوطه ور باشند

از آنجا که در آیات گذشته، مخصوصا در آغاز سوره، گفتگو از مشرکان عرب و اعتقادشان به وجود فرزند برای خدا در میان بود، و فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، و نیز در چند آیه قبل از مسیح ع و دعوت او به توحید خالص و عبودیت پروردگار، سخن به میان آمد، در آیات مورد بحث از طریق دیگری برای نفی این عقاید باطل وارد شده می فرماید: "به آنها که دم از وجود فرزندی برای خدا می زنند بگو اگر برای خداوند رحمن فرزندی باشد من نخستین کسی بودم که به او احترام می گذاردم و از وی اطاعت می کردم" (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ).

زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا بیشتر و معرفت و آگاهیم فزونتر است، و من قبل از شما به فرزند او احترام می گذارم و از وی اطاعت می کنم.

اگر چه مضمون این آیه برای گروهی از مفسران پیچیده آمده و به توجیهاات مختلفی پرداخته اند که بعضی بسیار عجیب به نظر می رسد (۱) ولی محتوای آیه

ص: ۱۲۷

۱- ۱) مثل اینکه بعضی از مفسرین "ان" را به معنی نفی و انا اول العابدین را به معنی نخستین عبادت کننده خدا گرفته اند که طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود: "برای خداوند هرگز فرزندی نیست و من نخستین عبادت کننده خدا هستم!" بعضی دیگر "عابدین" را به معنی ابا کننده از عبادت گرفته اند که معنی چنین می شود: "اگر خدا فرزندی داشته باشد من هرگز پرستش چنین خدایی نخواهم کرد چرا که با داشتن فرزند نمی تواند خدا باشد" واضح است که اینگونه تفسیرها به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست.

هیچگونه پیچیدگی ندارد، و این روش جالبی است که در برابر افراد لجوج به کار می رود، مثل اینکه به شخصی که از روی اشتباه می گوید فلان کس از همه اعلم است در حالی که هیچ علم و دانشی ندارد می گوئیم: اگر او اعلم باشد اولین کسی که از وی پیروی می کند ما هستیم، تا او در اندیشه فرو رود و به فکر یافتن استدلالی بر مدعای خویش بیفتد و بعدا که سرش به سنگ خورد از خواب غفلت بیدار شود.

منتها در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

نخست اینکه: عبادت همه جا به معنی پرستش نیست، گاه نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می آید، و در اینجا به همین معنی است، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد دلیلی بر پرستش آن فرزند وجود ندارد، ولی چون به هر حال طبق این فرض محال فرزند خدا است باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد.

دیگر اینکه از نظر ادبیات عرب در اینگونه موارد معمولاً - کلمه "لو" به جای "ان" به کار می رود که دلیل بر محال بودن است اگر در آیه مورد بحث چنین کاری نشده تنها به خاطر مماشات و هماهنگی در سخن با طرف مقابل است.

به این ترتیب پیغمبر اکرم ص برای اینکه آنها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد می گوید اگر او فرزندی داشت من قبل از شما او را محترم می شمردم.

*** بعد از این سخن به دلیل روشنی بر نفی این ادعاهای واهی پرداخته، می فرماید:

"منزه است پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند" (سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ).

کسی که مالک و مدبر آسمانها و زمین است، و پروردگار عرش عظیم می باشد،

چه نیازی به فرزند دارد؟ او وجودی است بی انتها و محیط بر تمام عالم هستی، و مربی همه عالم آفرینش، فرزند برای کسی لازم است که می میرد و ادامه نسل او از طریق فرزند است.

فرزند برای کسی لازم است که نیاز به کمک و انس برای موقع ناتوانی و تنهایی دارد.

بالآخره وجود فرزند دلیل بر جسم بودن و قرار گرفتن در محدوده زمان و مکان است.

پروردگار عرش و آسمان و زمین که از همه اینها منزّه و پاک است، نیازی به فرزند ندارد.

تعبیر به "رب العرش" بعد از "رب السماوات و الارض" در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص می باشد، زیرا "عرش" چنان که قبلا هم گفته ایم به مجموعه عالم هستی که تخت حکومت خداوند بزرگ است گفته می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که "عرش" اشاره به عالم ما وراء طبیعت باشد در مقابل "سماوات و ارض" که اشاره به عالم ماده است.

(برای توضیح بیشتر در باره معنی عرش به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۲۰۰ ذیل آیه ۲۵۵ و از آن گسترده تر در جلد بیستم ذیل آیه ۷ سوره مؤمن مراجعه فرمائید).

*** سپس به عنوان بی اعتنایی و تهدید این لجوجان که خود نوعی دیگر از روش بحث با این قماش افراد است می افزاید: "اکنون که چنین است آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور باشند، و سرگرم بازی! تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند" (و میوه های تلخ اعمال و افکار زشت

و ننگین خود را بچینند) (فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ).

روشن است که منظور از این روز موعود همان روز قیامت است، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور لحظه مرگ است بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که مجازات اعمال در قیامت است نه در لحظه مرگ.

این همان یوم موعودی است که در سوره بروج آیه ۲ به آن سوگند یاد شده است وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ "سوگند به روز موعود" (روز رستاخیز).

*** دو آیه بعد ادامه سخن پیرامون مساله توحید است که از یک نظر نتیجه ای است برای آیات قبل و از یک نظر دلیلی برای تحکیم و تکمیل آن است، و در آن هفت توصیف برای خداوند آمده است که همه در تحکیم مبانی توحید مؤثر است.

نخست در مقابل مشرکان که برای آسمان و زمین اله و معبود جداگانه قائل بودند، و حتی خدای دریا، و خدای صحرا، خدای جنگ، و خدای صلح، و خدایان مختلفی مطابق انواع موجودات در پندار خود ساخته بودند می فرماید: "او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود" (وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ).

چرا که با قبول ربوبیت او در آسمانها و زمین که در آیات قبل آمده مساله الوهیت نیز ثابت می شود، زیرا معبود واقعی کسی است که رب و مدیر و مدبر عالم است.

نه ارباب انواع، نه فرشتگان، نه حضرت مسیح ع، و نه بتها هیچکدام شایسته پرستش و عبودیت نیستند، چرا که مقام ربوبیت ندارند، آنها به نوبه خود مخلوق و مربوب و روزی خوار خوان اویند، آنها نیز او را پرستش می کنند.

سپس در توصیف دوم و سوم می افزاید "او حکیم و علیم است" (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ).

تمام کارهایش روی حساب و حکمت است، و از همه چیز آگاه و با خبر، و به این ترتیب اعمال بندگان را به خوبی می داند و بر طبق حکمتش آنها را پاداش و کیفر می دهد.

*** در چهارمین و پنجمین توصیف از برکات فراوان و دائم وجود او و مالکیتش نسبت به آسمان و زمین سخن می گوید و می فرماید: "پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است می باشد" (وَلِئَلْبَارِكِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا).

"تبارک" از ماده "برکت" به معنی داشتن خیر فراوان، و یا ثبات و بقاء، و یا هر دو است و در مورد خداوند هر دو صادق است چرا که هم وجودش جاودانی و برقرار، و هم سرچشمه خیرات فراوان است.

اصولاً- خیر فراوان بدون ثبات مفهوم کاملی ندارد چرا که خیرات و نیکیها هر قدر فراوان باشد اما موقت و زودگذر فراوان است.

و بالاخره در ششمین و هفتمین توصیف می افزاید: "آگاهی از قیام قیامت مخصوص ذات او است، و همگی به سوی او بازمی گردید" (وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

بنا بر این اگر خیر و برکتی می خواهید از او بخواهید، نه از بتها و سرنوشت شما در قیامت به دست او است، و مرجع شما در آن روز تنها خدا است، و بتها و معبودان دیگر هیچ نقشی در این امور ندارند.

۱- در این آیات سماوات و ارض (آسمانها و زمین) سه بار تکرار شده است یک بار به عنوان بیان ربوبیت پروردگار و تدبیر و تصرف او، و یک بار به عنوان الوهیت پروردگار، و یک بار هم مالکیت و حاکمیت او، و این هر سه با هم مربوط و در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، او "مالک" است و به همین دلیل "رب" است، و در نتیجه "اله" است و توصیف او به "حکیم" و "علیم" نیز تکمیلی است برای همین معانی.

***۲- از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که تعبیر آیات فوق هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ دستاویزی برای بعضی از زنادقه و مشرکان شده بوده است، و با سفسطه آن را چنین تفسیر می کردند که در آسمان معبودی است و در زمین معبود دیگری، در حالی که آیه فوق عکس آن را می گوید: او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین یعنی همه جا معبود او است.

با اینحال هنگامی که این مطلب را به عنوان یک سؤال در برابر امامان معصوم طرح می کردند آنها با جوابهای نقضی و حلی به آنها پاسخ می گفتند.

از جمله در کتاب کافی از "هشام بن حکم" نقل شده است که "ابو شاکر دیصانی" (۱) به من گفت در قرآن آیه ای است که سخن ما را می گوید! گفتم:

کدام آیه؟ گفت همین آیه هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ و من ندانستم چگونه به او پاسخ بگویم.

ص: ۱۳۲

۱- ۱) "ابو شاکر دیصانی" یکی از علمای فرقه دیصانیه بود که عقیده دوگانه پرستی داشتند و قائل به خدای نور و خدای ظلمت بودند (دائرة المعارف دهخدا ماده (دیصان)).

در آن سال به زیارت خانه خدا مشرف شدم و نزد امام صادق ع آمدم، و ماجرا را عرض کردم، فرمود: این کلام ملحد خبیثی است، هنگامی که بازگشتی از او بپرس نام تو در کوفه چیست؟ می گوید: فلان، بگو نام تو در بصره چیست؟ می گوید: فلان، سپس بگو: پروردگار ما نیز همین گونه است در آسمان اله، و معبود، او است، و در زمین هم اله و معبود او است، و همچنین در دریاها و در صحراها و در هر مکانی اله و معبود او است.

هشام می گوید هنگامی که بازگشتم به سراغ "ابو شاکر" رفتم، و این پاسخ را به او دادم، گفت: این سخن از تو نیست این را از حجاز آورده ای!" (۱).

مفسر بزرگ "طبرسی" در مورد تکرار لفظ "اله" در آیه مورد بحث دو علت ذکر کرده یکی مساله تاکید بر الوهیت پروردگار در همه جا، و دیگر اشاره به اینکه فرشتگان آسمان او را عبادت می کنند، و انسانهای روی زمین نیز او را می پرستند، بنا بر این او معبود فرشتگان و انسانها و همه موجودات در زمین و آسمانها است.

ص: ۱۳۳

۱-۱) "اصول کافی" جلد اول کتاب التوحید "باب الحركه و الانتقال" حدیث ۱۰.

اشاره

وَلَا يَمَلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) وَلَيْسَ سِوَالْتِهِمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاتِي يُؤْفَكُونَ (۸۷) وَقِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۸۹)

ترجمه:

۸۶- آنها را که غیر از او می خوانید قادر بر شفاعت نیستند مگر کسانی که شهادت به حق داده اند، و به خوبی آگاهند.

۸۷- و اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده؟ قطعاً می گویند: خدا، پس چگونه از عبادت او منحرف می شوید؟ ۸۸- آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند (غافل می شوند؟).

۸۹- اکنون که چنین است از آنها روی برگردان و بگو سلام بر شما، اما به زودی خواهند دانست!.

تفسیر:

اشاره

چه کسی قادر بر شفاعت است؟

در این آیات که آخرین آیات سوره زخرف است هم چنان سخن در باره

ابطال عقیده شرک و سرانجام تلخ مشرکان است، و با دلائل دیگری بطلان اعتقاد آنها را آشکار می سازد، نخست می فرماید: اگر آنها به گمان شفاعت به سراغ این معبودان می روند باید بدانند که "معبودانی که آنها غیر از خدا می خوانند مالک و قادر بر هیچگونه شفاعتی نیستند" (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ).

"شفاعت" در پیشگاه خداوند تنها به اذن و فرمان او است، و خداوند حکیم هرگز چنین اذن و فرمانی را به این سنگ و چوبهای بی ارزش و فاقد عقل و شعور نداده است.

ولی از آنجا که در میان معبودان آنها فرشتگان و مانند آنان وجود داشتند در ذیل آیه آنها را استثنا کرده می فرماید: "مگر کسانی که شهادت به حق داده اند" (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ).

همانها که توحید و یگانگی خدا را در تمام مراحل پذیرفته اند و در برابر حق به طور کامل تسلیمند، آری این گروه به اذن پروردگار مالک شفاعتند.

ولی چنان نیست که آنها برای هر کس، هر چند بت پرست و مشرک و منحرف از آئین توحید باشد شفاعت کنند، بلکه "آنها به خوبی می دانند برای چه کسی اجازه شفاعت دارند" (وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

به این ترتیب امید آنها را از شفاعت فرشتگان به دو دلیل قطع می کند:

نخست اینکه آنها خود شهادت به وحدانیت خدا می دهند، و به همین دلیل اجازه شفاعت پیدا کرده اند، و دیگر اینکه آنها محل و مورد شایسته شفاعت را به خوبی می شناسند (۱).

ص: ۱۳۵

۱- ۱) طبق این تفسیر استثنای **إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ** "استثنای متصل" است، ولی اگر منظور از جمله **الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ** خصوص بتها باشد "استثنا منقطع" می شود، ولی معنی اول مخصوصا با توجه به "الذین" که برای عاقل، یا تغلیبی از عاقل و غیر عاقل است مناسبتر به نظر می رسد.

بعضی جمله " وَ هُمْ يَعْلَمُونَ " را مکمل " إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ " دانسته اند که مطابق آن مفهوم جمله چنین می شود تنها کسانی حق شفاعت دارند که به توحید شهادت دهند و از حقیقت آن آگاه باشند ولی تفسیر اول مناسبتر است.

و به هر حال این آیه شرط عمده شفاعت را در پیشگاه خدا مشخص می سازد، آنها کسانی هستند که گواهان حقند، و حق را در تمام مراحل می شناسند، و از روح توحید به خوبی آگاهند، و از شرائط شفاعت شوندگان نیز با خبرند.

*** سپس از معتقدات خود مشرکان گرفته، به آنها پاسخ دندان شکن می دهد و می گوید: "اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آنها را آفریده است؟ به طور مسلم می گویند: الله!" (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ).

کرار گفته ایم در میان مشرکان عرب و غیر عرب کمتر کسی پیدا می شد که بتها را خالق و آفریننده بداند، بلکه آنها بتها را به عنوان وساطت و شفاعت در پیشگاه خدا، و یا به عنوان اینکه سمبل و نشانه ای هستند از وجودهای مقدس اولیاء الله، به ضمیمه این بهانه که معبود ما باید موجود محسوسی باشد تا با آن انس بگیریم، پرستش می کردند، لذا هر گاه در باره خالق از آنها سؤال می شد خالق را "الله" معرفی می کردند.

قرآن بارها این حقیقت را یادآور می شود که پرستش تنها برای خالق و مدبر این عالم شایسته است، و شما که خالق و مدبر را او می دانید راهی جز این ندارید که عبودیت و الوهیت را نیز مخصوص او بشمرید.

لذا در پایان آیه به عنوان ملامت و سرزنش می گوید اکنون که چنین است چگونه از عبادت خدا به سوی غیر او بازگردانده و منحرف می شوند؟! (فانی یؤفکون).

آیه بعد از شکایت پیامبر در پیشگاه خدا از این قوم لجوج و بی منطق سخن گفته، می فرماید: "آنها چگونه از شکایت پیامبر در پیشگاه خداوند که می گوید:

ای پروردگار من اینها گروهی هستند که ایمان نمی آورند غافل می شوند؟" (وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ).

او می گوید: من شب و روز با آنها سخن گفتم، از طریق بشارت و انداز وارد شدم، سرگذشت دردناک اقوام پیشین را برای آنها بر شمردم، آنها را تهدید به عذاب تو کردم، و تشویق به رحمت در صورت بازگشت از این راه انحرافی، خلاصه آنچه در توان داشتم بیان کردم و آنچه گفتمی بود گفتم، اما با اینهمه سخنان گرم من در قلب سرد آنها اثر نگذاشت و ایمان نیاوردند، تو می دانی و آنها (۱).

*** و در آخرین آیه به او دستور می دهد: اکنون که چنین است از آنها روی برگردان (فَاصْفَحْ عَنْهُمْ).

در عین حال اعراض تو به معنی قهر و جدایی توأم با خشونت و پرخاشگری نباشد

ص: ۱۳۷

۱- ۱) در اینکه "قیله" عطف بر چیست؟ گفتگوی بسیار در میان مفسران است بعضی آن را معطوف بر الساعه در سه آیه قبل می دانند، بنا بر این مفهوم جمله چنین می شود: "خدا از قیامت آگاه است و از شکایت پیامبر نسبت به کفار" بعضی دیگر آن را معطوف بر "علم الساعه" دانسته اند (با این قید که علم قبل از "قیله" به عنوان مضاف محذوف در تقدیر است) که تفاوت چندانی از نظر معنی با تفسیر اول ندارد و جمعی و او را واو قسم دانسته اند و احتمالات دیگری که نقل همه آنها به طول می انجامد، در اینجا احتمال دیگری است که شاید از همه آنچه در این زمینه گفته شده است بهتر باشد و آن اینکه معطوف بر محذوف جمله "انی یؤفکون" است، و در تقدیر چنین می شود: انی یؤفکون عن عبادته و عن قیله یا رب ان هؤلاء قوم لا یؤمنون: "آنها چگونه از عبادت خداوند منحرف می شوند و چگونه شکایت پیامبر را از این قوم بی ایمان نادیده می گیرند".

بلکه "به آنها بگو سلام بر شما" (وَقُلْ سَلَامٌ).

نه سلامی به عنوان دوستی و تحیت، بلکه به عنوان جدایی و بیگانگی، این سلام در حقیقت شبیه سلامی است که در آیه ۶۳ سوره فرقان آمده است، وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا: "هنگامی که جاهلان آنها را با سخنان زشت خود مورد خطاب قرار دهند در پاسخ آنها می گویند: "سلام" سلامی که نشانه بی اعتنایی توأم با بزرگواری است.

با این حال آنها را با جمله ای پرمعنی تهدید می کند، تا گمان نکنند این جدایی و وداع دلیل بر آن است که خدا کاری با آنها ندارد، می فرماید: "اما به زودی خواهند دانست" (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

آری خواهند دانست چه آتش سوزان و عذاب دردناکی با لجاجتهای خود برای خویشان فراهم ساخته اند؟! بعضی شان نزولی برای آیه "وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ... "ذکر کرده اند، و آن اینکه: "نضر بن حارث" و چند نفر از قریش گفتند: اگر آنچه را محمد ص می گوید حق است ما نیازی به شفاعت او نداریم، ما فرشتگان را دوست داریم و ولی خود می شماریم، آنها سزاوارتر به شفاعتند، در اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اخطار کرد که ملائکه برای احدی در قیامت شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که گواهی به حق بدهند یعنی مؤمنان" (۱)(۲)).

و در اینجا سوره زخرف پایان می یابد.

***پروردگارا! ارتباط و پیوند ما را با خودت و اولیائت روز به روز محکومتر

ص: ۱۳۸

۱-۱) طبق این تفسیر جمله "إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ" توصیفی است برای شفاعت شوندگان نه شفاعت کنندگان.

۲-۲) تفسیر قرطبی جلد ۹ صفحه ۵۹۴۲.

گردان تا مشمول شفاعتشان شویم.

خداوندا! ما را از هر گونه شرک جلی و خفی محفوظ و برکنار دار.

بارالها! روز قیامت با اوصافی که در کتاب آسمانیت بیان کرده ای روز سخت و طاقتفرسایی است در آن روز با فضلت با ما معامله کن نه با عدلت آمین رب العالمین.

پایان سوره زخرف ۳/رجب ۱۴۰۵ ۱۱/۵/۱۳۶۴

ص: ۱۳۹

(۴۴) سوره دخان این سوره در "مکه" نازل شده، و ۵۹ آیه است

اشاره

ص: ۱۴۱

این سوره پنجمین سوره از سوره های هفتگانه حوامیم است، و به حکم اینکه از سوره های مکی است محتوای عمومی آنها را، یعنی بحث از مبده و معاد و قرآن، به نحو کامل در بر دارد، و آیاتش در این زمینه ها آن چنان تنظیم شده است که ضربات کوبنده و بیدار کننده ای بر قلبهای خفته و غافل وارد می سازد و آنها را به ایمان و تقوا و حق و عدالت فرا می خواند.

بخشهای این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱- آغاز سوره از حروف مقطعه و سپس بیان عظمت قرآن است، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می کند.

۲- در بخش دیگری از توحید و یگانگی خدا و بیان بعضی از نشانه های عظمت او در جهان هستی است.

۳- بخش مهمی از آن از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنها سخن می گوید.

۴- در بخش دیگری برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی ع و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، و نابودی و هلاکشان، گفتگو می کند.

۵- مساله قیامت و عذابهای دردناک دوزخیان و پاداشهای جالب و روحپرور پرهیزکاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهد.

۶- موضوع هدف آفرینش، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین از موضوعات

دیگری است که در آیات این سوره مطرح شده است.

۷- سرانجام، سوره را با بیان عظمت قرآن همانگونه که آغاز شده بود پایان می دهد.

و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از "دخان مبین" به میان آمده این سوره به عنوان سوره "دخان" نام گرفته است.

فضیلت تلاوت این سوره

□
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است من قرأ سورة الدخان ليله الجمعة و يوم الجمعة بنى الله له بيتا فى الجنة: "کسی که سوره دخان را شب و روز جمعه بخواند خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند" ۱. و هم از آن حضرت روایت شده: من قرأ سورة الدخان فى ليله، اصبح يستغفر له سبعون الف ملك: "کسی که سوره دخان را در شبی بخواند صبح می کند در حالی که هفتاد هزار فرشته برای او استغفار می کنند" ۲. در حدیث دیگری از "ابو حمزه ثمالی" از امام باقر ع چنین نقل شده: من قرأ سورة الدخان فى فرائضه و نوافله بعثه الله من الامنين يوم القيامة، و اضله تحت ظل عرشه، و حاسبه حسابا يسيرا، و اعطى كتابه بيمينه: "کسی که سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافلة بخواند خداوند او را در زمره کسانی که روز قیامت در امنیت به سر می برند مبعوث می کند و او را در سایه عرشش قرار می دهد، و حساب را بر او آسان می گیرد و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد" ۳. ***

ص: ۱۴۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ (۳) فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۴) أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسَلِينَ (۵) رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۷) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ (۸)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-حم.

۲-سوگند به این کتاب آشکار.

۳-که ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره انذار کننده بوده ایم.

۴-در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می گردد.

۵-فرمانی بود از ناحیه ما، ما(محمد "ص" را)فرستادیم.

۶-اینها همه بخاطر رحمتی است از سوی پروردگارت که او شنونده و داناست.

۷-پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین هستید.

۸-هیچ معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست.

تفسیر:

اشاره

نزول قرآن در شبی پربرکت

در ابتدای این سوره نیز همانند چهار سوره گذشته و دو سوره آینده که مجموعاً هفت سوره را تشکیل می دهد با حروف مقطعه(حم) روبرو می شویم، در باره تفسیر حروف مقطعه به طور کلی در گذشته فراوان بحث کرده ایم (۱).

و در مورد خصوص حم در آغاز نخستین سوره از سوره های حوامیم(سوره مؤمن) و آغاز "سوره فصلت" بحث شده است.

قابل توجه اینکه بعضی از مفسران در اینجا "حم" را به عنوان سوگند تفسیر کرده اند که با سوگند دیگری که بعد از آن آمده و به قرآن قسم یاد شده دو سوگند پی در پی و متناسب را تشکیل می دهد، سوگند به حروف الفبا همچون

ص: ۱۴۶

۱- ۱) به جلد اول آغاز سوره بقره، و جلد دوم آغاز سوره آل عمران، و جلد ششم آغاز سوره اعراف، مراجعه فرمائید.

حم، و سوگند به این کتاب مقدس که از این حروف تشکیل یافته است.

*** در دومین آیه این سوره چنان که گفتیم به "قرآن مجید" سوگند یاد کرده می فرماید "قسم به این کتاب آشکار" (وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ).

کتابی که محتوایش روشن، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده، احکامش سازنده، و برنامه هایش حساب شده است، کتابی که خود دلیل حقانیت خویش است، آفتاب آمد دلیل آفتاب (۱).

*** اما ببینیم این سوگند برای چه منظوری ذکر شده است؟ آیه بعد این حقیقت را روشن ساخته می گوید: "بطور مسلم ما قرآن را (که سند حقانیت پیامبر اسلام است) در شبی پربرکت نازل کردیم" (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ).

"مبارک" از ماده "برکت" به معنی سودمند و جاویدان و پردوام است.

این کدام شب است که مبدأ خیرات و سرچشمه خوبیهای پایدار می باشد؟ غالب مفسران آن را به شب قدر تفسیر کرده اند، شب پربرکتی که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن رنگ تازه ای به خود گرفت، شبی که سرنوشت خلائق و مقدرات یکسان در آن رقم زده می شود، آری قرآن در شبی سرنوشت ساز، بر قلب پاک پیامبر نازل شد.

این نکته لازم به تذکر است که ظاهر آیه این است که تمام قرآن در شب قدر نازل گردید.

ص: ۱۴۷

۱- در باره فلسفه سوگندهای قرآن و هدف اصلی از آن در تفسیر جزء آخر قرآن مجید ذیل آیات فراوانی که در آن سوگندهای مکرر دیده می شود به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

اما هدف اصلی از نزول آن چه بود؟ همان است که در ذیل همین آیه به آن اشاره شده می فرماید: "ما همواره انذار کننده بودیم" (إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ).

این یک سنت همیشگی ماست که فرستادگان خود را برای بیم دادن ظالمان و مشرکان ماموریت می دهیم، و فرستادن پیامبر اسلام با این کتاب مبین نیز آخرین حلقه از این سلسله است.

درست است که پیامبران از یک سو انذار می کنند، و از سوی دیگر بشارت می دهند، اما چون پایه اصلی دعوت آنها را در مقابل قوم ظالم و مجرم بیشتر بیم و انذار تشکیل می دهد غالباً از آن سخن گفته شده است.

نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن

۱- می دانیم قرآن در طی بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر نازل شده است، و از این گذشته محتوای قرآن محتوایی است که ارتباط و پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر ص و مسلمانان در طول این ۲۳ سال دارد که اگر از آن بریده شود نامفهوم خواهد بود.

با اینحال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است؟ در پاسخ این سؤال بعضی قرآن را به معنی آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، بنا بر این مانعی ندارد که آغاز آن در شب قدر باشد، و دنبال آن در طول ۲۳ سال.

ولی چنان که گفتیم این تفسیر با ظاهر آیه مورد بحث و آیاتی دیگر از قرآن مجید سازگار نیست.

برای یافتن پاسخ این سؤال باید توجه داشت که از یک سو در آیه می خوانیم "قرآن در لیله مبارکه نازل شده است".

از سوی دیگر در آیه ۱۸۵ سوره بقره آمده است شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ

فِيهِ الْقُرْآنُ "ماه رمضان را روزه بدارید، ماهی که قرآن در آن نازل شده است".

و از سوی سوم در سوره قدر می خوانیم: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** "ما آن را در شب قدر نازل کردیم".

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده شب قدر در ماه مبارک رمضان است.

از این که بگذریم از آیات متعددی استفاده می شود که پیامبر ص قبل از نزول تدریجی قرآن از آن آگاهی داشت، مانند آیه ۱۱۴ سوره طه و لا- تَعَجَّلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ: "پیش از آنکه وحی در باره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن".

و در آیه ۱۶ سوره قیامه آمده است: **لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**: "زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده".

از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول بوده است: اول "نزول دفعی" و جمعی که یک جا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر ص در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده، دوم "نزول تدریجی" که بر حسب شرائط و حوادث و نیازها در طی ۲۳ سال نازل شده است.

شاهد دیگر این سخن اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به "انزال" و در بعضی دیگر تعبیر به "نزول" شده است، از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که "تنزیل" معمولاً در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجاً نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی، اما "انزال" مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می شود و هم نزول دفعی را (۱).

و جالب اینکه در تمام آیات فوق که سخن از نزول قرآن در شب قدر و ماه مبارک رمضان است تعبیر به "انزال" شده که با "نزول دفعی" هماهنگ است، در حالی

ص: ۱۴۹

که در موارد دیگری که سخن از "نزول تدریجی" در میان است تنها تعبیر به "تنزیل" شده است.

اما این "نزول دفعی" بر قلب پیامبر ص چگونه بوده؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره های مختلف؟.

یا مفاهیم و حقایق آنها به صورت فشرده و جمعی؟.

دقیقا روشن نیست، همین قدر از قرائن فوق می فهمیم که یک بار این قرآن در یک شب بر قلب پاک پیامبر ص نازل شده است و یک بار تدریجی در ۲۳ سال.

شاهد دیگر برای این سخن اینکه تعبیر به قرآن در آیه فوق ظهور در مجموع قرآن دارد، درست است که واژه "قرآن" به "کل" و "جزء" آن هر دو اطلاق می شود، ولی نمی توان انکار کرد که ظاهر این کلمه به هنگامی که قرینه دیگری همراه آن نباشد مجموع قرآن است، و اینکه بعضی آیه مورد بحث را به آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، و گفته اند نخستین آیات قرآن در ماه رمضان و شب قدر نازل شده، خلاف ظاهر آیات است.

و از آن ضعیفتر قول کسانی است که می گویند: چون سوره حمد که عصاره و خلاصه ای از مجموع قرآن است در شب قدر نازل شده، تعبیر به **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** گردیده است! تمام این احتمالات مخالف ظاهر آیات است، چرا که ظاهر آن این است که تمام قرآن در شب قدر نازل شده.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که در روایات متعددی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق و امام ابو الحسن (موسی بن جعفر) ع نقل شده می خوانیم که در تفسیر **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ** فرمودند:

هی ليله القدر، انزل الله عز و جل القرآن فيها الى البيت المعمور جمله واحده، ثم نزل من البيت المعمور علی رسول الله (ص) فی طول عشرين سنه:

"منظور از این شب مبارک شب قدر است که خداوند همه قرآن را یک جا در آن شب به "بیت المعمور" نازل کرد، سپس در طول بیست سال از "بیت المعمور" بر رسول الله تدریجا نازل فرمود (توجه داشته باشید که در اینجا نیز در مورد نزول دفعی تعبیر به "انزل" و در مورد نزول تدریجی تعبیر به "نزل" شده است) (۱).

در اینکه "بیت المعمور" کجا است در روایات متعددی که شرح آن به خواست خدا در ذیل آیه ۴ سوره طور خواهد آمد تصریح شده است که خانه ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها که عبادتگاه فرشتگان است، و هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند، و تا قیامت به آن باز نمی گردند.

ولی در اینکه "بیت المعمور" در کدام آسمان است؟ روایات مختلف است، در بسیاری از آنها آسمان چهارم، و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است. در حدیثی که مرحوم طبرسی در "مجمع البیان" در تفسیر سوره طور از علی ع نقل کرده چنین می خوانیم:

هو بیت فی السماء الرابعه بحیال الکعبه معمره الملائکه بما یكون منها فیه من العباده، و یدخله کل یوم سبعون الف ملک ثم لا یعودون الیه ابدًا: "آن خانه ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند و تا ابد به آن باز نمی گردند!" (۲).

ولی در هر حال نزول قرآن در شب قدر بطور کامل به بیت المعمور هرگز

ص: ۱۵۱

۱-۱) تفسیر "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۶۲۰- در این حدیث نزول قرآن به طور تدریجی در بیست سال ذکر شده، در حالی که می دانیم دوران نبوت که قرآن در آن نازل می شد در بیست و سه سال بود، ممکن است این تعبیر از اشتباه راوی و یا غلط در نسخه های حدیث باشد.

۲-۲) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۶۳- مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۵۸ صفحه ۵۵ به بعد روایات مربوط به "بیت المعمور" را جمع آوری کرده است.

منافات با آگاهی پیامبر ص از آن ندارد چرا که او را به لوح محفوظ که مکنون علم خدا است راه نیست، امام به عوالم دیگر آگاهی دارد.

و به تعبیر دیگر آنچه از آیات گذشته استفاده کردیم که قرآن دو بار بر پیامبر ص نازل شده یک بار "نزول دفعی" در شب قدر، و بار دیگر "نزول تدریجی" در طول ۲۳ سال منافاتی با حدیث فوق که می گوید در شب قدر بر بیت-المعمور نازل شد ندارد. چرا که قلب پیغمبر از "بیت المعمور" آگاه است.

با توجه به آنچه در پاسخ این سؤال گفته شد پاسخ سؤال دیگری که می گوید: اگر قرآن در شب قدر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور آغاز بعثت پیغمبر در ۲۷ ماه رجب صورت گرفته است؟ روشن گردید.

زیرا نزول آن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته، در حالی که نزول اولین آیات در ۲۷ رجب مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نمی آید.

*** آیه بعد توصیف و توضیحی است برای شب قدر، می گوید: "شب قدر شبی است که هر امری از امور بر طبق حکمت الهیه تفصیل و تبیین می شود" (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ).

تعبیر به "یفرق" اشاره به این است که همه امور و مسائل سرنوشت ساز در آن شب مقدر می شود، و تعبیر به "حکیم" بیانگر استحکام این تقدیر الهی و تغییر ناپذیری و حکیمانه بودن آن است، منتها این صفت در قرآن معمولاً برای خدا ذکر می شود ولی توصیف امور دیگر به آن از باب تاکید است (۱).

این بیان هماهنگ با روایات بسیاری است که می گوید در شب قدر مقدرات

ص: ۱۵۲

۱-۱) در "المیزان" تفسیر دیگری برای این آیه ذکر شده که خلاصه اش این است: امور این جهان دارای دو مرحله است: مرحله اجمال و ابهام که از آن تعبیر به "حکیم" شده، و مرحله تفصیل و کثرت که از آن تعبیر به "یفرق" شده است (جلد ۱۸ صفحه ۱۴۰).

یک سال همه انسانها تعیین می گردد، و ارزاق، و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن شب تفریق و تبیین می شود.

شرح این سخن و مسائل دیگری در زمینه شب قدر، و عدم تضاد آن با آزادی اراده انسانها به خواست خدا مبسوطا در تفسیر "سوره قدر" خواهد آمد.

*** در آیه بعد برای تاکید بر این معنی که قرآن از ناحیه خدا است می فرماید:

"نزول قرآن در شب قدر فرمانی بود از ناحیه ما، و ما پیامبر اسلام را مبعوث کرده و فرستاده ایم" (أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ) (۱).

*** سپس برای بیان علت اصلی نزول قرآن و ارسال پیامبر و مقدرات شب قدر می افزاید: "همه اینها به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت" (رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ) (۲).

آری رحمت بیکران او ایجاب می کند که بندگان را به حال خود رها نکند، و برنامه و راهنما برای آنها بفرستد، تا در مسیر پرپیچ و خم تکامل و سیر الی الله آنها را رهنمون گردد، اصولاً تمام عالم هستی از رحمت بی دریغش سرچشمه

ص: ۱۵۳

۱-۱) در اینکه جمله **أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا**... چه محلی از اعراب دارد؟ و ناظر به کدامیک از بحثهای آیات گذشته است؟ احتمالات گوناگونی داده اند، مناسبتر این است که **"أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا"** حال از ضمیر مفعولی انا انزلناه بوده باشد، یعنی قرآن را فرستادیم در حالی که امری است از ناحیه ما، و در این صورت با جمله **إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ** که از ارسال پیامبر (ص) سخن می گوید کاملاً هماهنگ است، این احتمال نیز وجود دارد که توضیحی بر **"كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ"** باشد، و نصب آن بر اختصاص است و در معنی چنین است: **اعنی بهذا الامر امرا حاصلنا من عندنا.**

۲-۲) **"رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ"** مفعول لاجله است برای انا انزلناه یا برای **يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ** و یا هر دو.

گرفته است، و انسانها بیش از همه مشمول این رحمتند.

در ذیل همین آیه و آیات بعد اوصاف هفتگانه ای برای خداوند می شمرد که همگی بیانگر مقام توحید او است می فرماید: "او سمیع و علیم است" (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

تقاضای بندگان را می شنود به اسرار درون دلهای آنها آگاه است.

*** سپس در بیان سومین توصیف می فرماید: "خداوندی که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته است می باشد، اگر شما یقین دارید" (رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (۱)(۲)).

از آنجا که بسیاری از مشرکان به خدایان و ارباب متعددی قائل بودند، و برای هر نوع از انواع موجودات ربی می پنداشتند، و تعبیر بربک (پروردگار تو) در آیه قبل ممکن بود چنین توهمی را برای آنها ایجاد کند که پروردگار پیامبر ص غیر از رب موجودات دیگر است، در این آیه با جمله رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم یکی است.

جمله " إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ " (اگر شما یقین دارید) که به صورت جمله شرطیه آمده است در اینجا سؤال انگیز است که آیا ربوبیت پروردگار عالم مشروط به چنین شرطی است؟ ولی ظاهر این است که منظور از ذکر این جمله بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است: نخست اینکه "اگر شما طالب یقین هستید راه این است که در

ص: ۱۵۴

۱-۱) کلمه "رب" در این آیه بدل است از "رب" در آیه قبل.

۲-۲) جزای جمله شرطیه إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ محذوف است، و در تقدیر چنین می باشد ان كنتم من اهل اليقين او في طلب اليقين علمتم ان الله رب السموات والارض وما بينهما.

ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید".

دیگر اینکه "اگر شما اهل یقین می باشید بهترین مورد برای پیدا کردن یقین همین جاست" اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در تمام عالم هستی می بینید، و دل هر ذره ای را که بشکافید نشانه ای از این ربوبیت در آن می یابید، به ربوبیت او یقین پیدا نکنید، به چه چیز می توانید در عالم ایمان و یقین پیدا کنید؟! *** در چهارمین و پنجمین و ششمین توصیف می فرماید معبودی جز او نیست او زنده می کند و او می میراند" (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ) (۱).

حیات و مرگ شما به دست او است، و پروردگار شما و همه جهانیان او است، بنا بر این معبودی جز او نمی تواند وجود داشته باشد، آیا کسی که نه مقام ربوبیت دارد، و نه مالک حیات و مرگ است، می تواند معبود واقع شود؟! و در هفتمین و آخرین توصیف می افزاید: "او پروردگار پدران نخستین شما است" (وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ).

اگر می گوئید بتها را می پرستید به خاطر اینکه نیاکانتان آنها را پرستش می کردند، بدانید پروردگار آنها نیز خداوند یگانه یکتا است، و علاقه شما به نیاکانتان نیز ایجاب می کند که جز بر آستان خداوند یکتا سر فرود نیاورید، و اگر آنها راه و رسمی غیر از این داشته اند مسلما در اشتباه بوده اند.

روشن است مساله حیات و مرگ از شئون تدبیر پروردگار است، اگر مخصوصا آن را ذکر کرده هم از جهت اهمیت فوق العاده آن می باشد، و هم اشاره ای است ضمنی به مساله معاد، این نخستین بار نیست که قرآن روی مساله حیات و مرگ تکیه می کند، بلکه بارها آن را به عنوان یکی از افعال مخصوص پروردگار بیان

ص: ۱۵۵

۱ - ۱) جمله "لا اله الا هو" ممکن است استینافیه باشد، و یا خبر مبتدای محذوفی، و در تقدیر هو لا اله الا هو می باشد، ولی احتمال اول مناسبتر است.

داشته، چرا که سرنوشت سازترین مساله در زندگی انسانها و در عین حال پیچیده ترین مسائل عالم هستی و روشنترین دلیل بر قدرت خداوند همین مساله حیات و مرگ است.

نکته:

رابطه قرآن با شب قدر

قابل توجه اینکه در آیات فوق به طور اشاره، و در آیات سوره قدر با صراحت این معنی آمده است که قرآن در شب قدر نازل شده، و چه پر معنی است این سخن؟ شبی که مقدرات بندگان و مواهب و روزیهای آنها تقدیر می شود در چنین شبی قرآن بر قلب پاک پیامبر ص نازل می گردد، آیا این سخن بدان معنی نیست که مقدرات و سرنوشت شما با محتوای این کتاب آسمانی پیوند و رابطه نزدیک دارد؟! آیا مفهوم این کلام آن نیست که نه تنها حیات معنوی شما که حیات مادی شما نیز با آن رابطه ناگسستنی دارد؟ پیروزی شما بر دشمنان، سربلندی و آزادی و استقلال شما، آبادی و عمران شهرهای شما همه با آن گره خورده است.

آری در آن شبی که مقدرات تعیین می شد قرآن نیز در آن شب نازل گردید!.

ص: ۱۵۶

اشاره

يَلْهُمَّ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ (۹) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا
الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُو
الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶)

ترجمه:

۹- ولی آنها در شکند و (با حقایق) بازی می کنند.

۱۰- منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد!

۱۱- همه مردم را فرا می گیرد، این عذاب دردناکی است.

۱۲- (می گویند) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می آوریم.

۱۳- چگونه و از کجا متذکر می شوند با اینکه رسول آشکار (با معجزات و منطق روشن)

به سراغ آنها آمد؟.

۱۴- سپس از او رویگردان شدند و گفتند: دیوانه ای است که دیگران به او تعلیم می دهند!

۱۵- ما کمی عذاب را برطرف می سازیم ولی باز به کارهای خود برمی گردید! ۱۶- ما از آنها انتقام می گیریم در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت، آری ما از آنها انتقام می گیریم.

تفسیر:

آن روز که دودی کشنده همه آسمان را فرا می گیرد

از آنجا که در آیات گذشته سخن از این در میان بود که اگر آنها طالب یقین باشند اسباب تحصیل یقین فراوان و فراهم است، در نخستین آیه مورد بحث می افزاید: آنها جویای یقین و طالب حق نیستند، "بلکه آنها در شکند و با حقایق بازی می کنند!" (بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ).

اگر آنها در حقانیت این کتاب آسمانی و نبوت تو تردید دارند به خاطر این نیست که مساله پیچیده ای است، بلکه از این جهت است که آن را جدی نمی گیرند، و با شوخی به آن برخورد می کنند، گاه مسخره و استهزا می کنند و گاه خود را به نادانی و بیخبری می زنند، و هر روز با یک نوع بازی خود را سرگرم می سازند.

"یلعبون" از ماده "لعب" به گفته راغب به معنی آب دهان است به هنگامی که راه می افتد، و از آنجا که انسان موقع بازی و شوخی هدف مهمی از کار خود ندارد تشبیه به بزاق شده است که بی اراده از دهان انسان بیرون ریزد.

به هر حال این یک واقعیت است که برخورد جدی با مسائل انسان را در شناخت واقعیتها کمک می کند، و برخوردهای غیر جدی پرده بر روی آنها می افکند.

در آیه بعد به تهدید این منکران لجوج و سرسخت پرداخته در حالی که روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: "منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید می آورد!" (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ).

*** "دودی که تمام مردم را فرا می گیرد!" (یغشی الناس).

"و سپس به آنها گفته می شود این عذاب دردناک الهی است!" (هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

*** وحشت و اضطراب تمام وجود آنها را فرا می گیرد، پرده های غفلت از مقابل چشمشان کنار می رود، و به اشتباه بزرگ خود واقف می شوند رو به درگاه خدا می آورند و می گویند: "پروردگارا عذاب را از ما برطرف گردان که ایمان می آوریم!" (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ).

*** ولی او دست رد بر سینه این نامحرمین می زند و می فرماید: "اینها چگونه و از کجا متذکر می شوند و از راه خود باز می گردند با اینکه رسول آشکار با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد!" (أَنِّي لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ).

رسولی که هم خودش آشکار بود و هم تعلیمات و برنامه ها و دلائل و معجزاتش همه مبین و واضح بود.

*** اما آنها بجای اینکه سر بر فرمان او نهند و به خداوند یگانه ایمان آورند و دستوراتش را به جان پذیرا شوند "از او رویگردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران این مطالب را به او القا کرده اند!" (ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا

گاه می گفتند یک "غلام رومی" داستانهای انبیاء را شنیده به او تعلیم می دهد، و این آیات ساخته و پرداخته او است! وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ، إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّلسَّانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانَ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ: "ما می دانیم که آنها می گویند بشری به او تعلیم می دهد در حالی که زبان کسی که این نسبت الحادی را به او می دهند عجمی است و این قرآن عربی آشکار است" (نحل-۱۰۳).

و گاه می گفتند او گرفتار اختلال حواس شده است، و این سخنان زائیده آن است از دست دادن تعادل فکری است.

*** سپس می افزاید: "ما کمی عذاب را از شما برطرف می سازیم ولی عبرت نمی گیرید، و بار دیگر به کارهای خود باز می گردید" (إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ).

و از اینجا روشن می شود که اگر به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب از کرده خود پشیمان شوند و تصمیم بر تجدید نظر می گیرند موقت و زودگذر است، همین که طوفان حوادث فرو نشست برنامه های پیشین تکرار می گردد.

*** و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: "ما از آنها انتقام می گیریم روزی روز مجازات بزرگ و سخت است، آری ما از آنها انتقام می گیریم" (يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ) (۱).

۱-۱) در ترکیب این جمله احتمالات فراوانی داده اند، آنچه بیشتر از سوی مفسران پذیرفته شده است و با لحن آیه نیز مناسب می باشد این است که: "یوم" متعلق است به فعل "نتقم" که از جمله "انا منتقمون" فهمیده می شود، بنا بر این در تقدیر چنین است: "نتقم منهم یوم نبطش البطشه الكبرى انا منتقمون".

"بطش" (بر وزن نقش) به معنی گرفتن چیزی است با قدرت، و در اینجا به معنی گرفتن برای مجازات شدید است، و توصیف "بطشه" به "کبری" اشاره به مجازات سخت و سنگینی است که در انتظار این گروه می باشد.

خلاصه اینکه به فرض که مجازاتهای مقطعی آنها تخفیف یابد یا قطع شود مجازات سخت و نهایی در انتظار آنها است، و راه گریزی از آن ندارند.

"منتقمون" از ماده "انتقام" چنان که قبلا نیز گفته ایم به معنی مجازات کردن است، هر چند کلمه انتقام در استعمالات روزمره کنونی معنی دیگری می بخشد که توأم با فرونشاندن آتش خشم و سوز دل است، ولی در معنی لغوی آن این امور وجود ندارد.

نکته:

"منظور از "دخان مبین" چیست؟"

در اینکه منظور از دخان (دود) که در این آیات به عنوان نشانه ای از عذاب الهی مطرح شده است چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، و در اینجا دو نظریه عمده وجود دارد:

۱- اشاره به مجازاتی است که کفار قریش در عصر پیامبر ص به آن مبتلا شدند، زیرا حضرت در حق آنها نفرین کرد و عرضه داشت

اللهم سنن کسنی یوسف! "خداوندا سالهای قحطی و خشکی را همانند سالهای زمان یوسف دامن گیر آنها کن!".

بعد از این ماجرا چنان قحطسالی در محیط مکه رخ داد که از گرسنگی و تشنگی هنگامی که به آسمان نگاه می کردند گویی در میان آنها و آسمان دود و دخانی وجود داشت، کار آن قدر بر آنان سخت شد که مردارها و استخوانهای حیوانات مرده را می خوردند.

ص: ۱۶۱

خدمت پیامبر ص آمدند و گفتند: ای محمد! تو به ما دستور صلّه رحم می دهی در حالی که خویشاوندان تو در این ماجرا نابود شدند، اگر این عذاب از ما برطرف گردد ما ایمان خواهیم آورد).

پیامبر ص در حق آنها دعا کرد، فراوانی و نعمت نصیبشان شد و بلا و عذاب برطرف گردید، اما از این ماجرا عبرت نگرفتند و باز به سوی کفر برگشتند (۱).

مطابق این تفسیر "بطشه کبری" که مجازات سخت و سنگین است به معنی اجرای جنگ بدر گرفته شده که این گروه مشرک ضربات سنگین و خرد کننده ای را در جنگ بدر از مسلمانان دریافت داشتند!

طبق این تفسیر دخانی در حقیقت وجود نداشته، بلکه آسمان در نظر مردم گرسنه و تشنه تیره و تاریک جلوه می کند، بنا بر این ذکر "دخان" در اینجا جنبه مجازی دارد، و اشاره به آن حالت سخت و دردناک است.

بعضی گفته اند اصولاً در ادبیات عرب "دخان" کنایه از شر و بلای فراگیر است (۲).

بعضی دیگر معتقدند به هنگام خشکسالی و کمی باران گرد و غبار تیره و تاریک معمولاً صفحه آسمان را می پوشاند که از آن در اینجا تعبیر به "دخان" شده است، زیرا باران است که گرد و غبارها را فرو می نشاند و هوا را صاف می کند (۳).

با تمام این اوصاف ذکر کلمه "دخان" طبق این تفسیر جنبه مجازی

ص: ۱۶۲

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۶۲ (ذیل آیات مورد بحث).

۲-۲) "فخر رازی" می گوید: ان العرب یسمون الشر الغالب بالدخان (جلد ۲۷ صفحه ۲۴۲).

۳-۳) "روح المعانی" جلد ۲۵ صفحه ۱۰۷.

خواهد داشت.

۲- منظور از "دخان مبین" همان دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت صفحه آسمان را می پوشاند، و نشانه فرا رسیدن لحظات آخر دنیاست و سرآغاز عذاب الیم الهی برای ظالمان و مفسدان است.

در اینجا این گروه ستمگر از خواب غفلت بیدار می شوند و تقاضای رفع عذاب و بازگشت به زندگی عادی دنیا می کنند که دست رد به سینه آنها زده می شود.

مطابق این تفسیر دخان معنی حقیقی خود را دارد، و مضمون این آیات همان است که در آیات دیگر قرآن آمده که گنهکاران و کافران در آستانه قیامت یا در خود قیامت تقاضای برطرف شدن عذاب و بازگشت به دنیا می کنند ولی از آنها پذیرفته نمی شود (۱).

تنها مشکلی که این تفسیر دارد این است که با جمله **إِنَّا كَاثِبُونَ الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ**: "ما کمی عذاب را برطرف می سازیم اما شما بار دیگر باز می گردید" سازگار نیست، چرا که در پایان جهان یا در قیامت مجازات الهی تخفیف نمی یابد تا مردم به حالت کفر و گناه باز گردند.

اما اگر این جمله را به صورت یک قضیه شرطیه معنی کنیم هر چند کمی مخالف ظاهر است مشکل برطرف می شود، زیرا مفهوم آیه چنین می شود: هر گاه ما کمی عذاب را از اینها برطرف کنیم باز راه نخست را پیش می گیرند که در حقیقت شبیه آیه ۲۸ سوره انعام است **وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ**: "اگر آنها به دنیا باز گردند باز اعمالی را که از آن نهی شدند تکرار می کنند".

از این گذشته تفسیر البطشه الکبری (مجازات سخت و سنگینی) به حوادث روز بدر بعید به نظر می رسد، اما با مجازاتهای قیامت کاملاً متناسب

ص: ۱۶۳

۱- ۱) به آیات ۲۷-۳۰ سوره انعام مراجعه شود.

شاهد دیگر برای تفسیر دوم روایاتی است که از شخص پیامبر اسلام ص نقل شده که "دخان" را تفسیر به دودی کرده که در آستانه رستاخیز جهان را فرا می گیرد، مانند روایتی که "حذیفه بن یمان" از پیامبر ص نقل می کند که چهار چیز را از نشانه های نزدیک شدن قیامت ذکر فرمود: اول ظهور دجال و دیگر نزول عیسی، و سوم آتشی که از قعر سرزمین "عدن" برمی خیزد و "دود".

حذیفه سؤال می کند: یا رسول الله (ص) و ما الدخان فتلا رسول الله (ص)

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ

،یماً ما بین المشرق و المغرب، یمکث اربعین یوما و لیله، اما المؤمن فیصیبه منه کهیئه الزکمه، و اما الکافر بمنزله السكران یرج من منخریه و اذنیه و دبره.

"ای رسول خدا! منظور از این دخان چیست؟ پیامبر ص در پاسخ آیه شریفه فَاَرْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِینٍ را تلاوت فرمود، سپس افزود:

دودی است که میان مشرق و مغرب را پر می کند و چهل شبانه روز باقی می ماند، اما مؤمن حالتی شبیه زکام به او دست می دهد، و اما کافر شبیه مست خواهد شد، و دود از بینی و گوشها و پشت او بیرون می آید" (۲).

در حدیث دیگری از "ابو مالک اشعری" از رسول خدا ص آمده است:

ان ربکم أنذركم ثلاثاً: الدخان یاخذ المؤمن منه کالزکمه، و یاخذ الکافر فینفخ حتی یرج من کل مسمع منه، و الثانیه الدابه، و الثالثه الدجال:

"پروردگار شما، شما را به سه چیز انداز کرده است: دخان (دود) که اثرش در مؤمن همچون زکام است، و اما کافر تمام جسمش باد می کند و دود از تمام منافذ بدنش بیرون می آید، و دوم دابه الارض، و سوم دجال" (۳).

ص: ۱۶۴

۱- ۱) راغب در مفردات می گوید البطش هو تناول الشیء بصوله "بطش به معنی گرفتن چیزی با قدرت است" که معمولاً مقدمه مجازات می باشد.

۲- ۲ و ۳) تفسیر در المثنور جلد ۶ صفحه ۲۹.

در باره دابه الارض در جلد ۱۵ صفحه ۵۵۱ ذیل آیه ۸۲ نمل توضیح کافی داده شده است.

شبه همین معنی در مورد "دخان" از "ابو سعید خدری" از پیغمبر اکرم نقل شده است (۱).

در روایاتی که از طرق اهل بیت نقل شده نظیر همین تعبیرات بلکه مشروحتر دیده می شود: از جمله در روایتی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که می گوید رسول خدا فرمود:

عشر قبل الساعة لا بد منها: السفیانی، و الدجال، و الدخان، و الدابه، و خروج القائم (ع)، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عیسی، و خسف بالمشرق و خسف بجزیره العرب، و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر:

"ده نشانه است که قبل از قیامت به هر حال ظاهر می شود سفیانی، دجال، دخان، دابه الارض، قیام حضرت مهدی ع، طلوع آفتاب از مغرب، نزول عیسی، زلزله فرو برنده ای در مشرق، و زلزله ای همانند آن در جزیره العرب، و آتشی که از اعماق عدن برمی خیزد و مردم را به سوی محشر می راند" (۲).

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که تفسیر دوم مناسبتر است.

ص: ۱۶۵

۱-۱) همان مدرک.

۲-۲) "بحار الانوار" جلد ۵۲ صفحه ۲۰۹

اشاره

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸) وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنْ آتَيْكُمْ بَسُلْطَانٌ مُبِينٌ (۱۹) وَإِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (۲۰) وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونِ (۲۱)

ترجمه:

۱۷- ما قبل از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد.

۱۸- که ای بندگان خدا آنچه را به شما دستور داده است انجام دهید و در برابر من تسلیم شوید که من فرستاده امینی برای شما هستم ۱۹- و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده ام.

۲۰- و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم (یا سنگسار) کنید.

۲۱- و اگر به من ایمان نمی آورید لا اقل از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید).

اگر ایمان نمی آورید لا اقل مانع دیگران نشوید

در تعقیب آیات گذشته که سخن از سرکشی مشرکان عرب و عدم تسلیم آنها در مقابل حق می گفت، در آیات مورد بحث به نمونه ای از امم پیشین که آنها نیز همین مسیر را طی کردند و سرانجام به عذابی دردناک و شکستی فاحش مبتلا شدند، اشاره می کند، تا هم تسلی خاطر باشد برای مؤمنان و هم تحدیدی برای منکران لجوج.

و آن داستان موسی و فرعون است، می فرماید: "ما قبل از اینها قوم فرعون را آزمودیم" (وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ).

"فتنا" از ماده "فتنه" در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش برای تصفیه از ناخالصیهاست، سپس به هر گونه امتحان و آزمایشی که برای آزمودن میزان خلوص انسانها انجام می گردد اطلاق شده است، آزمایشی که سرتاسر زندگی انسانها و جوامع بشری را فرا می گیرد، و به تعبیر دیگر تمام دوران زندگی انسان در دنیا در این آزمایشها سپری می شود که این جهان دار آزمون است.

قوم فرعون با داشتن حکومتی نیرومند و ثروتی سرشار و امکاناتی وسیع در اوج قدرت می زیستند، و این قدرت عظیم آنها را مغرور کرد و آلوده انواع گناه و ظلم و ستم شدند.

"در این هنگام رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد" (و جاءهم رسول کریم).

"کریم" از نظر خلق و خوی، "کریم" از نظر ارزش و بزرگواری در پیشگاه حق، و "کریم" از نظر اصل و نسب، و این رسول کسی جز موسی بن عمران ع

*** موسی با لحنی بسیار مؤدبانه و دلپذیر و آکنده از محبت آنها را مخاطب قرار داد و گفت: "هدف از آمدن من این است که شما ای بندگان خدا در برابر من که فرستاده او هستم تسلیم شوید و آنچه را به شما دستور داده است ادا کنید" (اَنْ اَدُّوا اِلَیَّ عِبَادَ اللّٰهِ) (۲).

مطابق این تفسیر "عباد الله" مخاطب است، و منظور از آن فرعونیان می باشند، گر چه این تعبیر در آیات قرآن در مورد بندگان خوب به کار می رود ولی در موارد متعددی نیز بر کفار و گنهکاران برای دلجویی و جذب قلوب آنها به سوی حق اطلاق شده است (۳).

بنا بر این منظور از "ادوا" (ادا کنید) اطاعت فرمان خدا و انجام دستورات او است.

جمعی از مفسرین تفسیر دیگری برای این جمله ذکر کرده اند گفته اند منظور از "عباد الله" بنی اسرائیل است، و منظور از "ادوا" سپردن آنها به دست موسی و رفع اسارت و بردگی از آنهاست، شبیه آنچه در آیه ۱۷ سوره شعرا آمده است: اَنْ اَرْسِلُ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ: "پیشنهاد من این است که بنی اسرائیل را

ص: ۱۶۸

۱- ۱) طبق گفته "مفردات": "کریم" هنگامی که به عنوان توصیف خداوند به کار رود، و خدای کریم گفته شود، به معنی احسان و انعام آشکار او است، و هنگامی که انسانی به آن توصیف شود به معنی اخلاق و افعال شایسته ای است که از او ظاهر می شود (البته این وصف در قرآن مجید برای امور دیگری نیز آمده است، مانند کتاب کریم، کل زوج کریم، رزق کریم، مقام کریم، اجر کریم).

۲- ۲) "ان" در جمله اَنْ اَدُّوا اِلَیَّ عِبَادَ اللّٰهِ برای تفسیر است نسبت به فعل مقدری که از کلام سابق فهمیده می شود، و تقدیر چنین است جئتکم ان ادوا الی عباد الله.

۳- ۳) مانند ۱۷ فرقان و ۱۳ سبا و ۵۸ فرقان و غیر آن.

با ما بفرستی" (نظیر همین معنی در ۱۰۵ اعراف و ۴۷ طه نیز آمده است).

مطلبی که با این تفسیر سازگار نیست جمله ادوا است که معمولاً در مورد ادا کردن اموال و امانات و تکالیف به کار می رود، نه در مورد تحویل دادن اشخاص (این موضوع با ملاحظه موارد استعمال این واژه به خوبی روشن می شود).

به هر حال در دنباله آیه برای نفی هر گونه اتهام از خود می افزاید: "من برای شما رسول امینی هستم" (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).

این تعبیر در حقیقت به عنوان پیش گیری از نسبت‌های ناروایی است که فرعونیان به او دادند. مانند نسبت سحر، قصد برتری جویی و حکومت بر سرزمین مصر، و بیرون راندن صاحبان اصلی آن سرزمین که در آیات مختلف به آن اشاره شده است.

*** سپس موسی ع بعد از دعوت آنها به اطاعت خداوند یا آزاد ساختن بنی اسرائیل می گوید: ماموریت دیگر من این است که به شما بگویم: "در برابر خداوند تکبر نورزید و استکبار نکنید و حد خویش نگهدارید که من برای شما دلیل روشنی بر گفته های خود آورده ام" (وَ أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ إِنَّي أَرْسِلُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

هم معجزات آشکار، و هم دلائل منطقی روشن.

منظور از "عدم علو" در برابر خداوند، هر گونه عملی است که با اصول بندگی سازگار نیست، از مخالفت و نافرمانی گرفته، تا اذیت و آزار فرستادگان پروردگار، و یا ادعای الوهیت و ربوبیت و مانند آن.

*** و از آنجا که مستکبران دنیاپرست هر کس را در جهت مخالف منافع نامشروع خود ببینند از هیچگونه تهمت و ناسزا، و حتی قتل و اعدام، فرو گذار نمی کنند،

موسی ع به عنوان پیشگیری می افزاید: "من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم یا سنگسار کنید" (وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ).

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم، و تا آخرین نفس ایستاده ام و خدا حافظ و نگاهبان من است، این گونه تعبیرات قاطعیت بیشتری به دعوت رهبران الهی می داده و اراده دشمنان را تضعیف و بر استقامت دوستان می افزوده، چرا که می دانستند رهبرشان تا آخرین مرحله مقاومت می کند.

تکیه روی مساله "رجم" (سنگسار کردن) ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که بسیاری از رسولان الهی را قبل از موسی ع تهدید به "رجم" کردند، از جمله نوح: ^۱قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ای نوح اگر خودداری نکنی سنگسار خواهی شد (شعرا-۱۱۶).

و ابراهیم ع آنجا که آذر او را تهدید کرد و گفت: لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ (مریم-۴۶) و شعیب در آنجا که بت پرستان تهدیدش کردند وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ (هود-۹۱): "اگر به خاطر احترام قبیله ات نبود ترا سنگسار می کردیم".

انتخاب سنگسار از میان انواع قتل به خاطر آن است که از همه سخت تر است، و به گفته بعضی از ارباب لغت این کلمه به معنی مطلق قتل نیز آمده است (۱).

این احتمال نیز از سوی بسیاری از مفسران داده شده که "رجم" به معنی متهم ساختن و دشنام دادن است، زیرا این واژه در این معنی نیز به کار می رود و در حقیقت پیشگیری از تهمت‌هایی است که بعدا به موسی زدند.

استعمال این کلمه در معنی گسترده ای که هر دو معنی را شامل می شود نیز

ص: ۱۷۰

ممکن است.

*** در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخنش را به آنها می گوید که: "اگر به من ایمان نمی آورید لا اقل مرا رها کنید، و کناره گیری کنید و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید" (وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرُونِ).

زیرا موسی ع اطمینان داشت که با در دست داشتن آن معجزات باهرات و دلایل قوی و سلطان مبین، و وعده های الهی، به پیشرفت خود در میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد، و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست، لذا همین اندازه قانع بود که آنها سد راهش نشوند و مزاحمش نگردند.

ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در خطر می بینند خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند؟ آیات آینده دنباله این ماجرا را بیان خواهد کرد.

ص: ۱۷۱

اشاره

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ (۲۲) فَأَسْرِبِي لِيَلَا إِنْكُمْ مُتَّبِعُونَ (۲۳) وَ أَتْرُكِ الْبَحْرَ رَهَوَا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُعْرَفُونَ (۲۴) كَمْ تَرَكُوا مِنْ جُنَاتٍ وَ عُيُونٍ (۲۵) وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ (۲۶) وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ (۲۷) كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ (۲۸) فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (۲۹)

ترجمه:

۲۲- (موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینها قومی مجرمند.

۲۳- (به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب شما می آیند

ص: ۱۷۲

۲۴- (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار که آنها لشکر غرق شده ای خواهند بود.

۲۵- چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند.

۲۶- و زراعتها و قصرهای جالب و گرانبه! ۲۷- و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند.

۲۸- اینچنین بود ماجرای آنها و ما اینها را میراث برای اقوام دیگر قرار دادیم.

۲۹- نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد.

تفسیر:

کاخها و باغها و گنجها را گذاردند و رفتند!

موسی ع از تمام وسائل هدایت برای نفوذ در دل‌های تاریک این مجرمان استفاده کرد، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید، هر دری را می توانست کوبید ولی "عاقبت زان در برون نامد سری!" لذا مایوس شد و چاره ای جز نفرین به آنها ندید، چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد حق حیات از نظر نظام آفرینش ندارند، باید عذاب الهی فرود آید و آنها را درو کند و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازد.

لذا نخستین آیه مورد بحث می گوید: "موسی به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینها قومی مجرم و گنهکارند" (فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ مُّجْرِمُونَ).

چه نفرین مؤدبانه ای؟ نمی گوید خداوندا آنها را چنین و چنان کن، بلکه همین اندازه می گوید: خداوندا اینها گروهی مجرمند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده.

خداوند نیز دعای او را اجابت کرد، و به عنوان مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل به موسی ع چنین دستور داد: "بندگان مرا شبانه حرکت ده که فرعون و لشکریانش به تعقیب شما خواهند پرداخت" (فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ).

اما نگران نباش، لازم است آنها شما را تعقیب کنند تا به سرنوشتی که در انتظار آنها است گرفتار آیند.

موسی ع مامور است شبانه بندگان مؤمن خدا یعنی بنی اسرائیل را که به او ایمان آورده بودند، و جمعی از مردم مصر را که قلبهایی آماده تر داشته و دعوت او را لیبیک گفته اند با خود حرکت دهد، و به ساحل نیل آید، و به طرز اعجاز آمیزی از نیل بگذرد و راهی سرزمین موعود یعنی فلسطین گردد.

درست است که حرکت موسی و پیروانش شبانه صورت گرفت، اما مسلماً حرکت جمعیت عظیمی مانند آنها نمی توانست برای مدتی طولانی از نظر فرعونیان مخفی بماند، شاید چند ساعتی بیشتر نگذشته بود که جاسوسان فرعون خبر این حادثه عظیم و به اصطلاح فرار دستجمعی بردگان را به گوش او رساندند، فرعون دستور داد با لشکری عظیم آنها را تعقیب کنند، و جالب اینکه همه این مطالب با یک اشاره کوتاه و موجز در آیات فوق آمده است "انکم متبعون" (شما تعقیب خواهید شد).

*** آنچه در اینجا به عنوان اختصار حذف شده در آیات دیگری از قرآن در عباراتی کوتاه بیان شده است، چنان که در آیه ۷۷ طه می خوانیم: **وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ**: "به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه بیرون ببر، و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا، نه از تعقیب دشمنان خواهی ترسید، و نه از غرق

شدن در دریا"!

سپس در آیات مورد بحث می افزاید: "هنگامی که از دریا همگی به سلامت گذشتید دریا را در آرامش و گشاده بگذار" (وَ اَتْرَكِ الْبَحْرَ رَهَوًا).

منظور از دریا در این آیات همان رود عظیم نیل است.

مفسران و ارباب لغت برای "رهو" (بر وزن سهو) دو معنی ذکر کرده اند:

"آرام بودن" و "گشاده و باز بودن" و جمع هر دو معنی در اینجا نیز بی مانع است.

اما چرا چنین دستوری به موسی ع داده شد؟ طبیعی است که موسی ع و بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند بار دیگر آبها سر بر سر هم بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند، تا آنها با سرعت و به سلامت دور شوند و به سرزمین موعود روی آورند، ولی به آنها دستور داده شد که به هنگام گذشتن از دریای نیل عجله نکنید، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند، چرا که فرمان مرگ و نابودی آنها به امواج خروشان نیل داده شده است!

لذا در پایان آیه می افزاید: "آنها لشکری هستند که غرق خواهند شد" (إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ).

این فرمان حتمی خدا در مورد این گروه مغرور و طغیانگر است که باید همگی در همان رود عظیم نیل که تمام ثروت و قدرتشان از آن سرچشمه می گرفت دفن شوند، و عامل حیاتشان، با یک فرمان الهی، تبدیل به عامل مرگشان گردد.

آری هنگامی که فرعون و لشکریانش به ساحل نیل رسیدند بنی اسرائیل از سوی دیگر بیرون آمده بودند، با اینکه پیدایش چنین جاده ای در وسط دریای نیل کافی بود که هر کودک ابجد خوانی را متوجه تحقق یک اعجاز بزرگ الهی سازد، ولی کبر و غرور به آن خیره سران اجازه درک این واقعیت آشکار را نداد تا به اشتباهات خویش واقف گردند و رو به درگاه خدا آورند، شاید گمان می کردند تغییر

ص: ۱۷۵

شکل نیل هم به فرمان فرعون است! و شاید همین سخن را به پیروانش نیز گفت و شخصا وارد جاده شد و پیروانش تا آخرین نفر به دنبال او آمدند، ولی ناگهان امواج نیل همانند ساختمان فرسوده ای که پایه های آن را بشکند یکباره فرو ریخت و همگی غرق شدند.

نکته ای که در این آیات به خوبی جلب توجه می کند اختصار فوق العاده آن در عین گویا بودن است که با حذف جمله های اضافی که از قرائن یا جمله های دیگر فهمیده می شود داستان مشروحی را در سه آیه یا سه جمله کوتاه بازگو کرده است، همین اندازه می گوید: "موسی به درگاه پروردگار عرضه داشت که اینها مجرمند، به او گفته شد بندگانم را شبانه حرکت ده و شما تعقیب خواهید شد، دریا را گشاده و آرام رها کن که آنها لشکری غرق شده هستند!" تعبیر به "غرق شده" با اینکه هنوز غرق نشده بودند اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است.

*** اکنون ببینیم بعد از غرق فرعون و فرعونیان چه ماجراهای عبرت انگیزی تحقق یافت قرآن در آیات بعد میراث عظیم آنها را که به بنی اسرائیل رسید طی پنج موضوع که فهرست تمام زندگی آنهاست بیان کرده:

نخست می فرماید: "چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود بجا گذاشتند و رفتند!" (كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ).

باغها، و چشمه ها، دو سرمایه از جالبترین و ارزنده ترین اموال آنها بود، چرا که مصر به برکت نیل سرزمینی حاصلخیز و پر باغ بود، این چشمه ها ممکن است اشاره به چشمه هایی باشد که از دامن بعضی از کوه ها سرازیر می شد و یا شعبه هایی باشد که از نیل سرچشمه می گرفت و از باغهای سرسبز و خرم آنها

می گذشت. و اطلاق چشمه (عین) بر این شعبه ها بعید نیست.

*** سپس می افزاید: "و زراعتها، و قصرهای جالب و زیبا و پر ارزش" (وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ).

و این دو سرمایه مهم دیگر آنها بود، زراعتهای عظیمی که در بستر نیل در سرتاسر مصر از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیر خوراکی و محصولاتتی که هم خود از آن استفاده می کردند و هم به خارج صادر می کردند، و اقتصاد آنها بر محور آن می چرخید، و همچنین قصرها و مساکن آباد که یکی از مهمترین وسائل زندگی انسان مسکن مناسب است.

البته "کریم" و پر ارزش بودن این قصرها از نظر ظاهری و از دیدگاه خود آنها بود، و گرنه در منطق قرآن اینگونه مسکنهای پر زرق و برق طاغوتی و غفلت زا کرامتی ندارد.

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از "مقام کریم" مجالس جشن و شادمانی، و یا منابری باشد که مداحان و شعرا بالای آن می رفتند و فرعون را ستایش می کردند، ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

*** و از آنجا که غیر از امور مهم چهارگانه فوق، وسائل تنعم فراوان دیگری داشتند، به همه آنها نیز در یک جمله کوتاه اشاره کرده می گوید: "و نعمتهای فراوان دیگری که در آن متنعم بودند و در ناز و نعمت زندگی می کردند" (وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ) (۱)(۲).

ص: ۱۷۷

۱-۱ "نعمه" (به فتح نون) به معنی "تنعم" و به کسر نون به معنی "انعام" است، جمعی از مفسرین و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده اند، در حالی که جمعی دیگر معتقدند هر دو یک معنی دارد، و هر گونه منافع قابل توجهی را شامل می شود.

۲-۲ "فاکھین" گاه به معنی استفاده کردن از "فواکه" و میوه ها، و گاه به معنی گفتگوهای فکاهی و سرور انگیز، و گاه به معنی هر گونه تنعم و تلذذ تفسیر شده است، و معنی اخیر از همه جامعتر است.

*** سپس می افزاید: آری "اینچنین بود ماجرای آنها، و ما همه این سرمایه ها و ما ترک فرعونیان را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم!" (كَذٰلِكَ وَاُوْرَثْنٰهَا قَوْمًا اٰخِرِيْنَ) (۱).

منظور از "قَوْمًا اٰخِرِيْنَ" بنی اسرائیل است، چرا که در آیه ۵۹ سوره شعراء به آن تصریح شده است، و تعبیر به "ارث" اشاره به این است که آنها بدون درد سر و خون جگر اینهمه اموال و ثروتها را به چنگ آوردند، همانگونه که انسان ارث را بی زحمت به چنگ می آورد.

قابل توجه اینکه آیه فوق و آیه همانند آن در سوره "شعراء" نشان می دهد که بنی اسرائیل بعد از غرق فرعونیان به سرزمین مصر بازگشتند، و وارث میراث فراعنه شدند و در آنجا حکومت کردند، و مسیر حوادث نیز همین را اقتضا می کند که بعد از فرو ریختن پایه های قدرت فرعونیان در مصر، موسی ع هرگز اجازه نمی داد آن کشور گرفتار خلا سیاسی گردد.

اما این سخن با آنچه در آیات قرآن آمده است که بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان به سوی سرزمین موعود سرزمین فلسطینی حرکت کردند که حوادث آن در قرآن مشروحا آمده منافات ندارد، ممکن است گروهی از آنها در سرزمین مصر که به دست آنها افتاده بود به عنوان نمایندگانی از سوی موسی ع اقامت کرده باشند، و گروه بیشتری راهی دیار فلسطین شده اند.

(توضیح بیشتر پیرامون این سخن را در جلد ۱۵ صفحه ۲۳۹ "ذیل آیه ۵۹ شعرا" مطالعه فرمائید).

ص: ۱۷۸

۱-۱) "كذٰلِكَ" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر الامر كذٰلِكَ می باشد، و این تعبیر برای تاکید گفته می شود، بعضی احتمالات دیگر در ترکیب آن نیز داده اند.

*** در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: "نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به هنگام نزول بلا به آنها مهلتی داده شد!" (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ).

گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ممکن است کنایه از حقارت آنها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است.

هنگامی که می خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند می گویند: "آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند".

این احتمال نیز داده شد که منظور "گریستن اهل آسمانها و زمین است" زیرا آنها برای مؤمنان و مقربان در گاه خداوند گریه می کنند، نه برای جبارانی همچون فرعونیان.

بعضی نیز گفته اند: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب) خودنمایی می کند.

چنان که در روایتی می خوانیم:

لما قتل الحسين بن علي بن ابي طالب (ع) بكت السماء عليه و بكائها حمرة اطرافها: "هنگامی که حسین بن علی ع شهید شد آسمان بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد!" (۱).

در روایت دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

بكت السماء على يحيى بن زكريا، و على الحسين بن علي (عليهما السلام) اربعين صباحا، و لم تبك الا عليهما، قلت و ما بكائها قالت كانت تطلع حمراء و تغيب حمراء:

ص: ۱۷۹

"آسمان بر یحیی بن زکریا (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز بسیار رقت باری شهید شد) و بر حسین بن علی ع چهل روز گریه کرد، و بر دیگری جز آن دو گریه نکرده است، راوی می گوید: سؤال کردم گریه آسمان چه بود؟ فرمود:

به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می شد" (۱).

اما در حدیثی که از پیامبر ص نقل شده می خوانیم:

ما من مؤمن الا- و له باب یصعد منه عمله و باب ینزل منه رزقه فاذا مات بکیا علیه: "هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا- می رود، و دری که روزیش از آن نازل می شود، هنگامی که می میرد این دو در بر او گریه می کنند!" (۲).

در میان این روایات منافاتی نیست، زیرا در مورد شهادت امام حسین ع و یحیی بن زکریا ع مساله جنبه عمومی در تمام آسمان داشته، و آنچه در روایت اخیر ذکر شد جنبه موضعی دارد (۳).

به هر حال میان این تفسیرها تضادی نیست، و می تواند همه در مفهوم آیه جمع باشد.

آری برای مرگ "تبهکاران" "نه چشم فلک گریان" و نی خاطر خورشید پژمان "گشت آنها موجودات خبیثی بودند که گویی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته اند، هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شدند کسی جای خالی آنها را احساس نکرد، نه در صحنه زمین، نه بر پهنه آسمان، و نه در اعماق قلوب انسانها، و به همین دلیل هیچکس قطره اشکی بر مرگ آنها

ص: ۱۸۰

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۶۵ (ذیل آیات مورد بحث).

۲-۲) همان مدرک.

۳-۳) در "در المنثور" نیز حدیثی در زمینه جمع میان این روایات نقل شده است (در المنثور مطابق نقل المیزان جلد ۱۸ صفحه ۱۵۱).

سخن را در این آیات با نقل روایتی از امیر مؤمنان علی ع پایان می دهیم:

در روایتی آمده است هنگامی که امیر مؤمنان علی ع بر مدائن گذشت و آثار کسری (انوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده کرد که نزدیک به فروریختن است یکی از کسانی که در خدمتش بود این شعر را به عنوان عبرت قرائت کرد: جرت الريح علی رسوم دیارهم فکانهم کانوا علی میعاد! "بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی رسد) - گویی آنها همگی وعده گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند"!

امیر مؤمنان علی فرمود: چرا این آیه را نخواندی: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَكَيْفَ... فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ (۱).

ص: ۱۸۱

اشاره

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱) وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلِيَّ عَلِمَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۲) وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ (۳۳)

ترجمه:

۳۰- ما بنی اسرائیل را از عذاب ذلت بار نجات بخشیدیم.

۳۱- از فرعون، که مردی متکبر و از اسرافکاران بود.

۳۲- ما آنها را با علم خویش بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم.

۳۳- آیاتی (از قدرت خویش) به آنها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود (ولی آنها کفران کردند و مجازات شدند).

تفسیر:

بنی اسرائیل در بوته آزمایش

در آیات گذشته سخن از غرق و هلاکت فرعونیان و نابودی قدرت و شوکت آنها و انتقال آن به دیگران بود، آیات مورد بحث از نقطه مقابل آن سخن یعنی از نجات و رهایی بنی اسرائیل چنین سخن می گوید:

"ما بنی اسرائیل را از عذاب خوارکننده رهایی بخشیدیم" (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

از شکنجه های سخت و طاقت فرسای جسمی و روحی که تا اعماق جان

آنها نفوذ می کرد، از سر بریدن نوزادان پسر، و زنده نگه داشتن دختران برای خدمتکاری و هوسرانی، از بیگاری و کارهای بسیار سنگین و مانند آن، و چه دردناک است سرنوشت قوم و ملتی که در چنگال چنین دشمن خونخوار و دیو سیرتی گرفتار شوند.

*** آری خداوند این قوم مظلوم را در پرتو قیام الهی موسی بن عمران ع از چنگال این ظالمان سفاک تاریخ رهایی بخشید، لذا به دنبال آن می افزاید:

"از چنگال فرعون" (مِنْ فِرْعَوْنَ).

"چرا که او مردی متکبر و از اسرافکاران و متجاوزان بود!" (إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ).

منظور از "عالی" در اینجا علو مقام نیست، بلکه اشاره به برتری جویی او و علو در اسراف و تجاوز است، چنان که در آیه ۴ سوره قصص نیز آمده است: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ "فرعون در زمین برتری جویی کرد" (تا آنجا که حتی دعوی خدایی نمود و خویشتن را رب اعلی نامید).

"مسرف" از ماده "اسراف" به معنی هر گونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است، و به همین دلیل در آیات مختلف قرآن در مورد تبهکارانی که ظلم و فساد را از حد می گذرانند واژه "مسرف" به کار رفته است، و نیز به مطلق گناهان اسراف گفته شده، چنان که در آیه ۵۳ سوره زمر می خوانیم: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: "بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید!".

*** در آیه بعد به یکی دیگر از مواهب خداوند بر بنی اسرائیل اشاره کرده، می گوید: "ما آنها را از روی علم خویش بر جهانیان در آن عصر و زمان برتری

دادیم و برگزیدیم" (وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلِيًّا عَلِيمًا عَلَى الْعَالَمِينَ).

ولی آنها قدر این نعمتها را ندانستند و کفران کردند و مجازات شدند.

و به این ترتیب آنها "امت برگزیده عصر خویش" بودند، زیرا منظور از "عالمین" مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار، چرا که قرآن صریحا در سوره آل عمران آیه ۱۱۰ خطاب به امت اسلامی می فرماید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ... "شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید".

همان گونه که در مورد سرزمینهایی که بنی اسرائیل وارث آن شدند در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می فرماید: وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا: "ما این قوم مستضعف را وارث مشرقها و مغربهای پربرکت زمین کردیم".

روشن است بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند، و منظور شرق و غرب منطقه خودشان است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که بنی اسرائیل بعضی مزایا داشتند که در طول تاریخ منحصر به خودشان بوده از جمله کثرت انبیاء چرا که از هیچ قومی این قدر پیامبر برنخاسته است.

ولی این سخن علاوه بر اینکه مزیت مطلق آنها را ثابت نمی کند، مزیتی نمی تواند باشد، چرا که ممکن است کثرت قیام انبیاء را از میان آنها دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی ع نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه نکردند؟!.

به هر حال آنچه در بالا در تفسیر آیه آوردیم چیزی است که از سوی بسیاری از مفسران در مورد شایستگی نسبی بنی اسرائیل پذیرفته شده است.

ولی با توجه به اینکه این جمعیت لجوج طبق گفته قرآن همواره پیامبران

خود را آزار می دادند، و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند، و حتی زمانی که تازه از نیل رهایی یافته بودند پیشنهاد بت سازی به موسی کردند!، ممکن است گفته شود منظور از آیه فوق بیان امتیاز نیست بلکه بیان حقیقت دیگری است، و معنی آیه چنین است: "با وجود اینکه ما علم داشتیم که آنها از مواهب الهی سوء استفاده می کنند برتری به آنها دادیم تا آنان را بیازمائیم" چنان که از آیه بعد نیز استفاده می شود که خداوند مواهب دیگری نیز به آنها داد تا آنها را بیازماید.

به این ترتیب این گزینش الهی نه تنها دلیل بر مزیت آنها نیست بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است چرا که حق این نعمت را ادا نکرده اند و از عهده امتحان برنیامدند.

*** در آخرین آیه مورد بحث به بعضی از مواهب دیگر که خدا به آنها داده بود اشاره کرده، می فرماید: "ما آیات و نشانه هایی از عظمت و قدرت خویش به آنان دادیم که در آن آزمایش آشکاری بود" (وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاغٌ مُّبِينٌ).

گاه در بیابان "سینا" و در وادی "تیه" ابرها را بر سر آنها سایه افکن ساختیم، گاه مائده مخصوص "من و سلوی" را بر آنها نازل کردیم، گاه از دل سنگ سخت چشمه آب برای آنها جاری نمودیم، و گاه نعمتهای معنوی و مادی دیگری نصیبشان کردیم.

اما همه اینها برای آزمایش و امتحان بود، زیرا خداوند گروهی را با مصیبت آزمایش می کند و گروهی را با نعمت، چنان که در آیه ۱۶۸ سوره اعراف می خوانیم: وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: "ما بنی اسرائیل را با نیکبها و بدبها آزمودیم شاید از راه غلط باز گردند".

شاید هدف از ذکر این سرگذشت بنی اسرائیل برای مسلمانان نخستین این است که آنها از انبوه دشمنان و قدرت عظیمشان نهراسند و مطمئن باشند خداوندی که فراعنه قدرتمند را درهم کوبید، و بنی اسرائیل را وارث ملک و حکومت آنها ساخت در آینده ای نه چندان دور چنین پیروزی را نصیب شما خواهد کرد، ولی همانگونه که آنها با این مواهب آزمایش شدند شما نیز سخت در کوره امتحان قرار خواهید گرفت تا روشن شود بعد از قدرت و پیروزی، شما چه خواهید کرد؟! و این اختاری است به همه امتهای و ملتها در مورد پیروزیها و مواهبی که از لطف الهی به دست می آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است.

ص: ۱۸۶

اشاره

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (۳۵) فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶)

ترجمه:

۳۴- اینها (مشرکان) می گویند:

۳۵- مرگ ما جز همان مرگ اول نیست (و هرگز زنده نخواهیم شد) ۳۶- اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید (تا گواهی دهند)

تفسیر:

جز همین مرگ چیزی در کار نیست!

بعد از ترسیم صحنه ای از زندگی فرعون و فرعونیان و عاقبت کفر و انکارشان در آیات گذشته، بار دیگر سخن از مشرکان به میان می آورد، و تردید آنها را در مسأله معاد که در آغاز سوره آمده بود به شکل دیگری چنین بازگو می کند:

"اینها چنین می گویند" (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ).

*** "مرگ ما جز همان مرگ اول نیست، و ما هرگز بار دیگر زنده نخواهیم شد" (إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتْنَا الْأُولَىٰ) (۱).

ص: ۱۸۷

۱- ۱) در اینکه مرجع ضمیر "هی" چیست؟ بعضی از مفسران آن را به موته برگردانده اند، که از سیاق کلام استفاده می شود، بنا بر این معنی آیه چنین است ما الموته الا- موتتنا الاولی (تفسیر تبیان و مجمع البیان و کشاف) در حالی که بعضی دیگر مرجع ضمیر را "عاقبه و نهاییه" دانسته اند، بنا بر این معنی چنین است: ما عاقبه امرنا الا الموته الاولی (روح المعانی و المیزان) البته از نظر نتیجه چندان تفاوتی در کار نیست.

و آنچه محمد ص پیرامون معاد و حیات بعد از مرگ و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می گوید هیچکدام واقعیت ندارد، اصلاً حشر و نشری در کار نیست! در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا "مشرکان" تنها بر مرگ نخست تکیه می کنند که مفهومش عدم وجود مرگ دیگری بعد از این مرگ است، در حالی که منظور آنها نفی حیات، بعد از مرگ می باشد، نه انکار مرگ دوم، و به تعبیر دیگر انبیاء خیر از حیات بعد از مرگ می دادند نه خبر از مرگ دوباره.

در پاسخ می گوئیم منظور عدم وجود حالت دیگری بعد از مرگ است یعنی ما فقط یک بار می میریم و همه چیز تمام می شود و بعد از آن نه حیات دیگری است و نه مرگی، هر چه هست همین یک مرگ است (دقت کنید) (۱).

در حقیقت مفهوم این آیه شباهت زیادی با مفهوم آیه ۲۹ سوره انعام دارد که می گوید: **وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ**: "آنها گفتند زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!" *** سپس سخن آنها را نقل می کند که برای اثبات مدعای خود به دلیل واهی و بی اساسی دست زده و می گفتند: "اگر راست می گوئید که بعد از مرگ حیاتی در کار است پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند!" **(فَأْتُوا بَابَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ)**.

بعضی گفته اند گوینده این سخن "ابو جهل" بود رو به سوی پیامبر ص کرد و گفت: اگر راست می گویی جدت "قصی بن کلاب" را زنده کن چون او

ص: ۱۸۸

۱ - ۱) مفسران در تفسیر این جمله احتمالات دیگری نیز ذکر کرده اند که همه بعید به نظر می رسد، از جمله اینکه "موتی" اولی "را به معنی" موت قبل از حیات این جهان "دانسته اند، بنا بر این مفهوم جمله چنین می شود مرگی که بعد از آن حیات است تنها مرگی است که قبلاً داشتیم و همگی خاک بودیم، اما مرگ دوم ما هرگز حیاتی بعد از آن نیست.

مرد راستگویی بود تا در باره حوادث بعد از موت از او سؤال کنیم (۱).

بدیهی است اینها همه بهانه بود، گرچه سنت الهی بر این نیست که مردگان را در این جهان زنده کند تا اخبار آن جهان را به این جهان آورند ولی به فرض که چنین کاری از سوی پیامبر اسلام ص صورت می گرفت باز این بهانه جویان نغمه دیگری ساز می کردند، و آن را مثلا سحر دیگری می نامیدند، همانگونه که بارها معجزه خواستند و پیامبر ص به آنها ارائه داد در عین حال انکار کردند.

نکته:

عقیده مشرکان در باره معاد

مشرکان مخصوصا مشرکان عرب رویه واحدی در مسائل اعتقادی خود نداشتند، و در عین اشتراک در اصل عقیده شرک در خصوصیات اعتقادی بسیار متفاوت بودند.

گروهی نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را، اینها کسانی هستند که قرآن سخن آنان را چنین نقل می کند: **مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ**: "جز این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، گروهی می میرند و نسل دیگری به وجود می آیند، و تنها طبیعت است که ما را می میراند!" (جائیه-۲۴).

جمع دیگری خدا را قبول داشتند و بتها را شفعی در گاه او می دانستند اما معاد را منکر بودند همان کسانی که می گفتند: **مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ**:

"چه کسی می تواند استخوانهای پوسیده را زنده کند؟" (یس-۷۸) آنها برای بتها حج بجا می آوردند، و قربانی می کردند، و معتقد به حلال و حرام بودند، و اکثر مشرکان عرب در این زمره جای داشتند.

ص: ۱۸۹

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۶۶ و بعضی تفاسیر دیگر.

ولی شواهد متعددی در دست است که نشان می دهد آنها به نوعی بقای روح معتقد بودند، خواه به صورت تناسخ و انتقال ارواح به بدنهای تازه یا به شکل دیگر (۱).

مخصوصاً اعتقاد آنها به پرنده ای بنام "هامه" معروف است، در داستانهای عرب آمده است که در میان عرب کسانی بودند که اعتقاد داشتند روح انسان پرنده ای است که در جسم او منبسط شده، هنگامی که انسان از دنیا می رود یا کشته می شود از جسم او بیرون می آید و اطراف جسد او به صورت وحشتناکی طواف کرده و در کنار قبر او ناله می کند، و معتقد بودند که این پرنده در آغاز کوچک است سپس بزرگ می شود تا به اندازه جغد می گردد، و او دائماً در وحشت به سر می برد و جایگاهش خانه های خالی، ویرانه ها، قبرها و جایگاه کشتگان است!

و نیز آنها معتقد بودند که اگر کسی مقتول شده باشد "هامه" بر قبر او فریاد می زند: "اسقونی فانی صدیه!!": "سیرابم کنید که سخت تشنه ام!" (۲).

اسلام قلم بطلان بر تمام این عقائد خرافی کشید، و لذا در حدیث معروفی از پیامبر ص نقل شده که فرمود: لا هامه: "هامه دروغ است" (۳).

به هر حال آنها گر چه عقیده به معاد و بازگشت انسان به زندگی بعد از مرگ نداشتند ولی به نظر می رسد که به یک نوع تناسخ و بقاء ارواح قائل بودند.

اما به هر صورت معاد جسمانی را به گونه ای که قرآن می گوید که خاکهای انسان دو مرتبه جمع آوری شود و به حیات و زندگی جدیدی بازگردد و روح و جسم هر دو معاد مشترک داشته باشند به کلی منکر بودند، نه فقط انکار می کردند بلکه از آن وحشت داشتند، که قرآن با بیانات مختلفی آن را برای آنها توضیح داده و اثبات کرده است.

ص: ۱۹۰

۱-۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ صفحه ۱۱۷.

۲-۲) بلوغ الارب جلد ۲ صفحه ۳۱۱.

۳-۳) همان مدرک.

اشاره

أَهْمِمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ
(۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹)

ترجمه:

۳۷- آیا آنها بهترند یا قوم تبع و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنها را هلاک کردیم چرا که مجرم بودند.

۳۸- ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است بی هدف نیافریدیم.

۳۹- ما آن دو را فقط به حق آفریدیم، ولی اکثر آنها نمی دانند.

تفسیر:

اشاره

آنها بهترند یا قوم "تبع"؟!

سرزمین یمن که در جنوب جزیره عربستان قرار دارد از سرزمینهای آباد و پر برکتی است که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است، پادشاهانی بر آن حکومت می کردند که "تبع" (جمع آن "تباعه") نام داشتند، به خاطر اینکه مردم از آنها "تبعیت" می کردند و یا از این نظر که یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.

به هر حال "قوم تبع" جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و حکومت پهناور و گسترده.

در آیات فوق به دنبال بحثی که پیرامون مشرکان مکه و لجاجت و انکار

آنها نسبت به معاد آمده با اشاره به سرگذشت "قوم تبع" آنها را تهدید می کند که نه تنها عذاب الهی در قیامت در انتظارشان است که در این دنیا نیز سرنوشتی همچون قوم گنجهکار و کافر تبع پیدا خواهند کرد.

می فرماید: "آیا آنها بهترند، یا قوم تبع، و کسانی که پیش از آنان بودند؟! ما آنها را هلاک کردیم، چرا که مجرم بودند" (أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ).

روشن است که مردم حجاز از سرگذشت "قوم تبع" که در همسایگی آنها می زیستند کم و بیش اطلاع داشتند، و لذا در آیه شرح بیشتری پیرامون آنها نمی دهد، همین اندازه می گوید بترسید از اینکه سرنوشتی همانند آنها و اقوام دیگری که در گرداگرد شما در مسیرتان به سوی شام و در سرزمین مصر نزدیک شما زندگی داشتند پیدا کنید.

به فرض که شما قیامت را منکر شوید، ولی آیا می توانید عذابهایی را که بر این اقوام مجرم و سرکش نازل شد انکار نمائید؟!

منظور از "الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود است.

در باره قوم تبع در نکات به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

*** سپس بار دیگر به مساله معاد بازمی گردد و با استدلال لطیفی این واقعیت را اثبات کرده، می گوید: "ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و بی هدف نیافریدیم" (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ) (۱).

ص: ۱۹۲

۱- ۱) "لاعب" از ماده "لعب" به گفته راغب به معنی عملی است که بدون قصد صحیح انجام شود، ضمنا باید توجه داشت که تشبیه در "ما بینهما" به خاطر این است که منظور جنس آسمان و زمین است.

آری این آفرینش عظیم و گسترده هدفی داشته است، اگر به گفته شما مرگ نقطه پایان زندگی است، و بعد از چند روز خواب و خور و شهوت و امیال حیوانی، زندگی پایان می گیرد، و همه چیز تمام می شود، این آفرینش لعب و لغو و بیهوده خواهد بود.

باور کردنی نیست که خداوند قادر حکیم این دستگاه عظیم را تنها برای این چند روز زندگی زودگذر و بی هدف و توأم با انواع درد و رنج آفریده باشد، این با حکمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود.

بنا بر این مشاهده وضع این جهان نشان می دهد که مدخل و دلانی است برای جهانی عظیمتر و ابدی، چرا در این باره اندیشه نمی کنید.

این حقیقت را قرآن کراراً در سوره های مختلف بازگو کرده است.

در سوره انبیا آیه ۱۶ در همین زمینه می گوید: **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عَيْنًا .**

و در سوره واقعه آیه ۶۲ می گوید **وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ** (شما نشاء اولی را مشاهده کردید چگونه متذکر نمی شوید؟).

به هر حال در صورتی آفرینش این جهان هدفدار خواهد شد که جهان دیگری پشت سر آن باشد، و به همین دلیل مکتبهای الحادی و منکران معاد معتقد به بیهودگی و پوچی آفرینش هستند.

*** سپس برای تاکید این سخن می افزاید: "ما آن دو را جز به حق نیافریدیم" (**مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ**).

حق بودن این دستگاه ایجاب می کند که هدف معقولی داشته باشد، و آن بدون وجود جهان دیگر ممکن نیست، بعلاوه حق بودن آن اقتضا دارد که افراد نیکوکار و بدکار یکسان نباشند، و از آنجا که ما در این جهان کمتر مشاهده

می کنیم که هر یک از این دو گروه جزای مناسب کار خویش را دریابند حق ایجاب می کند که حساب و کتاب و پاداش و کیفری در جهان دیگری در کار باشد، تا هر کس جزای مناسب عمل خویش را بیابد.

خلاصه اینکه "حق" در این آیه اشاره به هدف صحیح آفرینش و آزمایش انسانها و قانون تکامل و همچنین اجرای اصول عدالت است.

"ولی غالب آنها این حقایق را نمی دانند" (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ).

چرا که اندیشه و فکر خود را به کار نمی گیرند، و گرنه دلائل مبدء و معاد واضح و آشکار است.

نکته:

قوم تبع چه کسانی بودند؟

تنها در دو مورد از قرآن مجید واژه "تبع" آمده است، یکی در آیات مورد بحث و دیگری در "آیه ۱۴ سوره ق" آنجا که می گوید: وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمِ تُبُعٍ كُلُّ كَذَّبَ الرَّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدٍ: "صاحبان سرزمینهای پر درخت قوم شعیب، و قوم تبع، هر کدام رسولان خدا را تکذیب کردند و تهدید الهی در باره آنها تحقق یافت".

همانگونه که قبلا- نیز اشاره شد "تبع" یک لقب عمومی برای ملوک و شاهان یمن بود مانند "کسری" برای سلاطین ایران و "خاقان" برای شاهان ترک و "فرعون" برای سلاطین مصر و "قیصر" برای سلاطین روم.

این تعبیر (تبع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق می شد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.

ولی ظاهر این است که قرآن از خصوص یکی از شاهان یمن سخن می گوید، (همانگونه که فرعون معاصر موسی ع که قرآن از او سخن می گوید شخص

معینی بود) و در بعضی از روایات آمده که نام او "اسعد ابو کرب" بود.

جمعی از مفسران معتقدند که او شخصا مرد حقجو و مؤمنی بود و تعبیر به "قوم تبع" در دو آیه از قرآن را دلیل بر این معنی گرفته اند، زیرا در این دو آیه از شخص او مذمت نشده بلکه از قوم او مذمت شده است.

روایتی که از پیامبر ص نقل شده نیز شاهد این معنی است در این روایت می خوانیم که فرمود:

لا تسبوا تبعاً فانه كان قد اسلم: "به "تبع" بد نگوئید چرا که او اسلام آورد" (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است:

ان تبعاً قال للاوس و الخزرج كونوا هاهنا حتى يخرج هذا النبي، اما انا لو ادر كته لخدمته و خرجت معه: "شما در اینجا بمانید تا این پیامبر خروج کند، اگر من زمان او را درك می کردم كمر خدمت او را می بستم و با او قیام می کردم!" (۲).

در روایت دیگری آمده است هنگامی که "تبع" در یکی از سفرهای کشورگشایی خود نزدیک "مدینه" آمد برای علمای یهود که ساکن آن سرزمین بودند پیام فرستاد که من این سرزمین را ویران می کنم تا هیچ یهودی در آن نماند، و آئین عرب در اینجا حاکم شود.

"شامول" یهودی که اعلم علمای یهود در آنجا بود گفت ای پادشاه این شهری است که هجرتگاه پیامبری از دودمان اسماعیل است که در مکه متولد می شود، سپس بخشی از اوصاف پیامبر اسلام ص را برشمرد، "تبع" که گویا سابقه ذهنی در این باره داشت گفت: بنا بر این من اقدام به تخریب این شهر نخواهم کرد (۳).

ص: ۱۹۵

-
- ۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۶۶ (ذیل آیه مورد بحث) نظیر این معنی را تفسیر در المنشور نیز نقل کرده است و همچنین در "روح المعانی" جلد ۲۵ صفحه ۱۱۶ آمده.
- ۲-۲) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث.
- ۳-۳) "روح المعانی" جلد ۲۵ صفحه ۱۱۸.

حتی در روایتی در ذیل همین داستان آمده است که او به بعضی از قبیله اوس و خزرج که همراه او بودند دستور داد که در این شهر بمانید و هنگامی که پیامبر موعود خروج کرد او را یاری کنید و فرزندان خود را به این امر توصیه نمائید، حتی نامه ای نوشت و به آنها سپرد و در آن اظهار ایمان به پیامبر اسلام ص کرد (۱).

نویسنده "اعلام قرآن" چنین نقل کرده است که: "تبع یکی از پادشاهان جهان گشای یمن بود که تا هند لشکرکشی کرد، و تمام کشورهای آن منطقه را به تصرف خویش درآورد.

ضمن یکی از لشکرکشیها وارد مکه شد، و قصد داشت کعبه را ویران کند، بیماری شدیدی به او دست داد که اطباء از درمان او عاجز شدند.

در میان ملازمان او جمعی از دانشمندان بودند، و رئیس آنان حکیمی به نام "شامول" بود، او گفت، بیماری تو به خاطر قصد سوء در باره خانه کعبه است، و هر گاه از این فکر منصرف گردی و استغفار کنی شفا خواهی یافت.

"تبع" از تصمیم خود بازگشت و نذر کرد خانه کعبه را محترم دارد و هنگامی که بهبودی یافت پیراهنی از برد یمانی بر کعبه پوشاند."

"در تواریخ دیگر نیز داستان پیراهن کعبه نقل شده به اندازه ای که به حد تواتر رسیده است، این لشکرکشی و مساله پوشاندن پیراهن به کعبه در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده، و هم اکنون در شهر مکه محلی است که دار التباعه نامیده می شود" (۲).

ولی به هر حال بخش عمده سرگذشت شاهان تبابعه یمن از نظر تاریخی خالی از ابهام نیست، چرا که در باره تعداد آنها، و مدت حکومتشان، اطلاعات

ص: ۱۹۶

۱-۱) همان مدرک.

۲-۲) اعلام قرآن صفحه ۲۵۷ تا ۲۵۹ (با تلخیص).

زیادی در دست نداریم، و گاه به روایات ضد و نقیض در این زمینه برخورد می‌کنیم، آنچه بیشتر در کتب اسلامی اعم از تفسیر و تاریخ و حدیث مطرح شده پیرامون همان سلطانی است که قرآن در دو مورد به او اشاره کرده است.

ص: ۱۹۷

اشاره

إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصِرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲)

ترجمه:

۴۰- روز جدایی (حق از باطل) وعده گاه همه آنهاست.

۴۱- روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند و از هیچ سویاری نمی شوند.

۴۲- مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده، و او عزیز و رحیم است.

تفسیر:

روز جداییها! (یوم الفصل)

آیات مورد بحث در حقیقت نتیجه گیری آیات گذشته در مورد مساله معاد است که در آنها از طریق "حکمت آفرینش این جهان" برای وجود رستخیز استدلال شده بود.

در نخستین آیه از این استدلال چنین نتیجه گیری می کند که: "یوم الفصل و روز جداییها وعده گاه همه آنهاست" (إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ).

چه تعبیر جالبی است از روز رستخیز "یوم الفصل" روزی که حق از باطل جدا می شود، و صفوف نیکوکاران و بدکاران مشخص می گردد، و انسان حتی از

نزدیکترین دوستانش جدا می شود، آری آن روز وعده گاه همه مجرمان است (۱).

*** سپس به شرح کوتاهی در باره این روز جدایی پرداخته می گوید: در همان روزی که هیچ کس به فریاد دیگری نمی رسد، و هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند، و از هیچ سو یاری نمی شوند! (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ).

آری آن روز روز فصل و جدایی است، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می شود، و مولی به هر معنی که باشد دوست، سرپرست، ولی نعمت، خویشاوند، همسایه، یاور، و مانند آن، توانایی حل کوچکترین مشکلی را از مشکلات قیامت برای کسی ندارد.

"مولی" از ماده "ولاء" در اصل به معنی ارتباط دو چیز با یکدیگر است به طوری که بیگانه ای در میان نباشد، و برای آن مصداقهای زیادی است که در کتب لغت به عنوان معانی مختلف این واژه آمده، که همه آنها در ریشه و معنی اصلی آن مشترکند (۲).

ص: ۱۹۹

۱-۱) در اینکه مرجع ضمیر در "میقاتهم" کیست؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده اند: بعضی به همه انسانها بازگردانده اند، و بعضی به خصوص اقوامی که در آیات قبل به آنها اشاره شد، یعنی قوم تبع و گردنکشان قبل از آنها، ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.

۲-۲) برای مولی معانی زیادی در لغت ذکر شده که بعضی آنها را بالغ بر بیست و هفت معنی می دانند: ۱- رب ۲- عمو ۳- عموزاده ۴- پسر ۵- خواهرزاده ۶- آزاد کننده ۷- آزاد شده ۸- بنده ۹- مالک ۱۰- تابع ۱۱- کسی که مورد نعمت قرار گرفته ۱۲- شریک ۱۳- هم پیمان ۱۴- دوست ۱۵- همسایه ۱۶- میهمان ۱۷- داماد ۱۸- نزدیکان ۱۹- نعمت بخش ۲۰- از دست رفته ۲۱- سرپرست ۲۲- کسی که سزاوارتر است ۲۳- آقا ۲۴- دوستدار ۲۵- یاری کننده ۲۶- متصرف ۲۷- متولی (الغدیر جلد ۱ صفحه ۳۶۲).

نه تنها دوستان به فریاد هم نمی رسند، و خویشاوندان گرهی از کار یکدیگر نمی گشایند، بکله نقشه ها نیز نقش بر آب، و چاره جویبها به بن بست، و تیرها به سنگ می خورد چنان که در آیه ۴۶ طور می خوانیم: **يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ**: "آن روز روزی است که چاره جویبهای آنان مشکلی را حل نمی کند و یاری نمی شوند".

در اینکه چه تفاوتی در میان "لا یغنی" و "لا هم ینصرون" است؟ بهترین سخن این است که گفته شود: اولی اشاره به این است که هیچکس نمی تواند مشکل دیگری را به تنهایی و مستقلا در آن روز حل کند، و دومی اشاره به این است حتی نمی توانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل نمایند، زیرا نصرت در جایی گفته می شود که شخصی به کمک دیگری بشتابد و او را یاری دهد تا با همکاری هم بر مشکلات پیروز گردند.

*** تنها یک گروه مستثنا هستند همانگونه که در آیه بعد می گوید: "مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است، چرا که خداوند توانا و رحیم است" (**إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**).

بدون شك این رحمت الهی بی حساب نیست و تنها شامل مؤمنانی می شود که دارای عمل صالحند، و اگر لغزشی از آنها سر زده نیز در حدی نیست که پیوندهای آنها را از خداوند بریده باشد، اینها هستند که دست به دامن لطف الهی می زنند، از دریای کرمش بهره مند، و از چشمه رحمتش سیراب، و از شفاعت اولیایش برخوردار می گردند.

و از اینجا روشن می شود که نفی هر گونه دوست و ولی و یاور در آن روز با مساله شفاعت منافات ندارد، زیرا شفاعت نیز جز به اذن پروردگار و فرمان او حاصل نمی شود.

جالب اینکه توصیف به عزیز بودن و رحیم بودن در کنار هم قرار گرفته که اولی اشاره به نهایت قدرت و شکست ناپذیری او، و دومی اشاره به رحمت بی پایان او است، و مهم این است که رحمت در عین قدرت باشد.

در بعضی از روایات اهل بیت ع نقل شده که منظور از جمله "إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ" وصی پیامبر ص امیر مؤمنان ع و پیروان مکتب او هستند (۱).

ص: ۲۰۱

۱- (۱) "نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۶۲۹. ناگفته پیدا است که هدف بیان مصداق روشن است.

اشاره

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامٌ الْأَثِيمِ (۴۴) كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷)
ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۳-درخت زقوم...

۴۴-غذای گنهکاران است.

۴۵-همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد.

۴۶-جوششی همچون آب سوزان.

۴۷-این کافر مجرم را بگیرد و به میان دوزخ پرتابش کنید.

۴۸-سپس بر سر او از عذاب سوزان بریزید!

ص: ۲۰۲

۴۹- (به او گفته می شود) بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی! ۵۰- این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید.

تفسیر:

درخت زقوم!.

در این آیات توصیف وحشتناک و تکان دهنده ای از عذابهای دوزخی منعکس شده که بحث آیات قبل را در مورد "یوم الفصل" و روز رستاخیز تکمیل می کند.

می فرماید: "درخت زقوم... (إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ).

*** "غذای گناهکاران است!" (طَعَامُ الْأَثِيمِ).

اینها هستند که از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و کشنده می خورند.

"زقوم" به طوری که در تفسیر آیه ۶۲ سوره صافات نیز گفتیم به گفته مفسران و اهل لغت نام گیاهی تلخ و بد بو و بد طعم است که دارای برگهای کوچکی است و در سرزمین "تهامه" از جزیره عرب می روید و مشرکان با آن آشنا بودند، گیاهی است که شیره تلخی دارد که وقتی به بدن اصابت کند متورم می شود (۱).

بعضی معتقدند که در اصل به معنی "بلعیدن" (۲) و بعضی می گویند به معنی "هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان" است (۳).

در حدیثی آمده است هنگامی که این واژه در قرآن نازل شد کفار قریش گفتند چنین گیاهی در سرزمین ما وجود ندارد، چه کسی از شما معنی "زقوم" را می داند؟ در آنجا مردی از اهل افریقا بود گفت: "زقوم" در لغت ما به

ص: ۲۰۳

۱-۱) "مجمع البیان"، تفسیر "روح البیان"، تفسیر "روح المعانی".

۲-۲) "لسان العرب" ماده "زقم".

۳-۳) "مفردات راغب" ماده "زقم".

معنی "کره و خرما" است (شاید منظور او نیز استهزا بود) وقتی ابو جهل این سخن را شنید از روی سخریه صدا زد، کنیز! "مقداری کره و خرما بیاور تا زقوم کنیم!" می خوردند و مسخره می کردند، و می گفتند محمد ما را به اینها می ترساند. (۱).

ضمنا باید توجه داشت که "شجره" در لغت عرب و استعمالات قرآنی گاه به معنی "درخت" و گاه به معنی مطلق "گیاه" می آید.

"اثیم" از ماده "اثم" به معنی کسی است که بر گناه مداومت می کند و در اینجا منظور کفار لجوج و تجاوز کار و پر گناه است. سپس می افزاید: "همانند فلز گداخته در شکم گنهکاران می جوشد!" (كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ).

*** "جوششی همچون آب سوزان" (كَغَلِي الْحَمِيمِ).

"مهل" به گفته بسیاری از مفسران و ارباب لغت، فلز مذاب و گداخته است و به گفته بعضی دیگر همچون راغب در مفردات به معنی "تفاله و دردی ته نشین شده روغن" است که چیزی است بسیار نامطلوب ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

"حمیم" به معنی آب داغ و جوشان و گاه به دوستان صمیمی و گرم نیز اطلاق می شود، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

به هر حال هنگامی که گیاه زقوم وارد شکم آنها می شود، حالت حرارت فوق العاده ای ایجاد کرده، و همچون آبی جوشان غلیان پیدا می کند، و بجای اینکه این غذا مایه قوت و قدرت گردد بدبختی و عذاب و درد و رنج می آفریند.

*** سپس می فرماید: به ماموران دوزخ خطاب می شود: "این کافر پر گناه را

ص: ۲۰۴

(۱-۱) "تفسیر قرطبی" جلد ۸ صفحه ۵۵۲۹ (ذیل آیه ۶۲ سوره صافات).

بگیرید، و به میان دوزخ پرتابش کنید!" (خُدُوهُ فَاعْتَلُوهُ إِلَّا سَوَاءَ الْجَحِيمِ).

"فاعتلوه" از ماده "عتل" (به وزن قتل) به معنی گرفتن و کشیدن و پرتاب کردن است، کاری که ماموران با مجرمان سرکشی که در برابر هیچ قانونی سر تسلیم فرود نمی آورند انجام می دهند.

"سواء" به معنی وسط است، چرا که فاصله آن نسبت به اطراف، مساوی است، و بردن اینگونه اشخاص به وسط جهنم به خاطر آن است که حرارت، طبعا شدیدتر و شعله های آتش از هر سو آنها را احاطه می کند.

*** باز به یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده می گوید:

"سپس به ماموران دوزخ دستور داده می شود، که بر سر او، از عذاب سوزان بریزید" (ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ) (۱).

به این ترتیب هم از درون می سوزند و هم از بیرون تمام وجودشان را آتش فرا می گیرد، و در وسط آتش نیز آب سوزان بر آنها می ریزند.

نظیر همین معنی در آیه ۱۹ سوره حج آمده است: "يُصَّبُ مِنْ فَوْقِ رُؤْسِهِمُ الْحَمِيمُ".

*** و بعد از این همه عذابهای دردناک جسمانی مجازات جانکاه روانی آنها شروع می شود: به این مجرم گناهکار سرکش و بی ایمان گفته می شود: "بچش، تو همان کسی هستی که به گمان خود از همه قدرت مندتر و محترم تر بودی" (ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ).

تو بودی که بینوایان را در بند و زنجیر کشیده بودی، و بر آنها ظلم و ستم

ص: ۲۰۵

(۱- ۱) "عذاب الحمیم" از قبیل "اضافه بیانیه" است، یعنی این آب سوزان، عذابی است که بر آنها فرو می ریزند.

روا می داشتی، برای خود قدرتی شکست ناپذیر و احترامی فوق العاده قائل بودی.

آری این تو بودی که با آن همه غرور هر جنایتی را مرتکب شدی، اکنون بچش نتیجه اعمالت را که در برابر چشمان تو مجسم شده است، و همانگونه که جسم و جان مردم را سوزاندی اکنون درون و برون در آتش قهر الهی و با آب سوزان می سوزد.

در حدیثی آمده است پیغمبر گرامی اسلام ص روزی دست ابو جهل را گرفت و فرمود: "اولی لک فاولی:" "منتظر باش ابو جهل! منتظر باش!" ابو جهل ناراحت شد و دست خود را کشید و گفت: بای شیء تهددنی؟ ما تستطيع انت و صاحبک ان تفعلا بی شیئا! انی لمن اعز هذا الوادی و اکرمه!:

مرا به چه چیز تهدید می کنی؟ نه تو و نه صاحب (خدا) قادر نیستید با من کاری کنید! در سراسر این سرزمین مکه من از همه نیرومندتر و گرامی ترم "آیه فوق ناظر به همین معنی است، می گوید: هنگامی که او را در آتش دوزخ می افکنند، به او می گویند بچش! ای مرد نیرومند گرامی سرزمین مکه!" (۱).

*** و در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: به آنها خطاب می شود: "این همان چیزی است که پیوسته در باره آن شک و تردید می کردید" (إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ).

چقدر در آیات مختلف قرآن با انواع دلائل، واقعیت و حقانیت این روز به شما گوشزد شد، مگر به شما نگفتیم: رستاخیز را در عالم گیاهان بنگرید "كَذَلِكَ الْخُرُوجُ": رستاخیز شما نیز همین گونه است؟! (ق-۱۱)

ص: ۲۰۶

(۱-۱) "تفسیر مراغی" جلد ۲۵ صفحه ۱۳۵ (ذیل آیات مورد بحث) و "تفسیر روح المعانی" و "تفسیر کبیر فخر رازی".

مگر نگفتیم: همانگونه که باران زمین های مرده را زنده می کند حشر و نشر شما به همین سادگی است؟! (كَذَلِكَ النُّشُورُ " (فاطر-۹).

مگر نگفتیم: مساله احیای مردگان برای خدا بسیار آسان است؟! " وَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ " (تغابن-۷).

مگر نگفتیم: آیا آفرینش نخستین برای ما مشکل بود که در رستاخیز تردید می کنید؟! " أَفَعَيِّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ " (سوره ق آیه ۱۵).

خلاصه از طرق مختلف حقیقت برای شما بازگو شد، افسوس که گوش شنوا نداشتید!

نکته:

کیفرهای جسمانی و روحانی

می دانیم طبق صریح قرآن مجید معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی، و طبیعی است که مجازاتها و پاداشها نیز باید دارای هر دو جنبه باشد، لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی به هر دو قسمت اشاره شده است، منتها از آنجا که توجه توده مردم به جنبه های جسمانی بیشتر است شرح و توضیح بیشتری در مورد مجازاتها و پاداشهای جسمانی دیده می شود، ولی اشارات به پاداش و کیفر معنوی نیز کم نیست.

نمونه این مطلب را در آیات فوق دیدیم که ضمن برشمردن چند قسمت از کیفرهای دردناک جسمانی اشاره ای کوتاه و پر معنی به کیفر روحانی سرکشان مستکبر نیز شده است.

در آیات دیگر قرآن نیز اشاره به پاداشهای روحانی دیده می شود: در یک جا می فرماید: وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ: "خشنودی و رضایتمندی خداوند از

ص: ۲۰۷

همه این پاداشها برتر است" (توبه-۷۲).

در جای دیگر می فرماید: سَيَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ: "برای آنها سلام و تهنیت است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان" (یس-۸۵).

و بالاخره در جای دیگر می گوید: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ شُرُورٍ مُتَقَابِلِينَ: هر گونه حسد و کینه و عداوت را از دل‌های آنها برمی کنیم، همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند" (حجر-۴۷).

ناگفته پیداست که لذات معنوی آن هم در آن عالم وسیع و گسترده غالباً قابل توصیف نیست، و لذا در آیات قرآن معمولاً به صورت سربسته به آنها اشاره شده است و اما کیف‌های روحی در شکل تحقیرها، سرزنشها، تاسف و اندوهها منعکس است که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم.

ص: ۲۰۸

اشاره

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ (۵۱) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۲) يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ (۵۳) كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۵۴) يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ (۵۵) لَا يَذُقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۵۶) فَضَلًّا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۵۷)

ترجمه:

۵۱- پرهیزکاران در جایگاه امن و امانی هستند.

۵۲- در میان باغها و چشمه ها.

۵۳- آنها لباسهایی از حریر نازک و ضخیم می پوشند، و در مقابل یکدیگر می نشینند.

۵۴- اینچنینند بهشتیان، و آنها را با "حور العین" تزویج می کنیم.

۵۵- آنها هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد، و در نهایت امنیت به سر می برند.

۵۶- هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می کند.

۵۷- این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت، و این پیروزی بزرگی است.

تفسیر:

پرهیزگاران و انواع نعمتهای بهشتی

از آنجا که در آیات گذشته کیفیهای دردناک دوزخیان مطرح بود در این آیات مواهب و پاداشهای بهشتیان را می‌شمرد تا از قرینه مقابله اهمیت هر یک از این دو آشکارتر گردد.

این پاداشها در هفت قسمت خلاصه شده:

نخست اینکه: "پرهیزگاران در جایگاه امن و امانی هستند" (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) (۱).

بنا بر این هیچگونه ناراحتی و ناامنی به آنها نمی‌رسد، و در امنیت کامل از آفات و بلاها، از غم و اندوهها، از شیاطین و طاغوتها به سر می‌برند.

*** سپس به ذکر نعمت دوم پرداخته، می‌گوید: "آنها در میان باغها و چشمه‌ها به سر می‌برند، و جایگاه آنها از هر سو با درختان و چشمه‌ها احاطه شده" (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ).

تعبیر به "جنت" (باغهای پر درخت) ممکن است اشاره به تعدد باغهایی باشد که هر یک از بهشتیان در اختیار دارند، و یا اشاره به مقامهای مختلف آنان باشد چرا که باغهای بهشت نیز همه یکسان نیست و به تفاوت درجات بهشتیان متفاوت است.

ص: ۲۱۰

۱- ۱) قابل توجه اینکه "امین" را به عنوان وصفی برای مقام و جایگاه ذکر کرده گویی جایگاه بهشتیان خود امین است، و هیچگونه خیانتی را نسبت به آنها مرتکب نمی‌شود، اینگونه تعبیرات معمولاً برای تاکید و مبالغه می‌آید.

در مرحله سوم به لباسهای زیبای آنها اشاره کرده می‌افزاید: "آنها لباسهایی از حریر لطیف و نازک و ضخیم می‌پوشند، و در برابر یکدیگر بر تختها جای دارند" (يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ).

"سندس" به پارچه های ابریشمین نازک و لطیف می‌گویند، و بعضی قید زربافت را نیز به آن افزوده اند.

"استبرق" به معنی پارچه های ابریشمی ضخیم است، و جمعی از اهل لغت و مفسران آن را معرب کلمه فارسی "استبر یا ستبر" (به معنی ضخیم) می‌دانند، این احتمال نیز هست که ریشه آن عربی باشد و از "برق" (به معنی تلاؤ) گرفته شده است، به خاطر درخشندگی خاصی که این گونه پارچه ها دارد.

البته در بهشت گرما و سرمای شدیدی وجود ندارد تا به وسیله پوشیدن لباس دفع شود، بلکه اینها اشاره به لباسهای متنوع و گوناگون بهشتی است، و همانگونه که قبلا گفته ایم الفاظ و کلمات ما که برای رفع حاجت در زندگی روزمره دنیا وضع شده قادر نیست مسائل آن جهان بزرگ و کامل را توصیف کند، بلکه تنها می‌تواند اشاراتی به آن باشد.

بعضی نیز تفاوت این لباسها را اشاره به تفاوت مقام قرب بهشتیان دانسته اند.

ضمنا متقابل بودن بهشتیان با یکدیگر و حذف هر گونه تفاوت و برتری-جویی در میان آنها اشاره ای است به روح انس و اخوتی که بر جلسات آنها حاکم است، جلساتی که جز صفا و روحانیت و معنویت در فضای آن چیزی وجود ندارد.

*** در مرحله چهارم نوبت به همسران آنها می‌رسد می‌گوید: "آری اینچنینند بهشتیان، و حور العین را به همسری آنها درمی‌آوریم" (كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ).

"حور" جمع "حوراء" و "احور" به کسی می گویند که سیاهی چشم او کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف است!

"عین" (بر وزن چین) جمع "اعین" و "عیناء" به معنی درشت چشم است.

از آنجا که زیبایی انسان بیش از همه در چشمان او است، در اینجا چشمان زیبای حور العین را توصیف می کند، و البته در آیات دیگر قرآن زیباییهای دیگر آنها نیز به "طرز زیبایی" مطرح شده است.

*** سپس به ذکر پنجمین نعمت بهشتیان پرداخته می افزاید: "آنها هر نوع میوه ای را بخواهند تقاضا می کنند در اختیارشان قرار می گیرد و در نهایت امنیت هستند" (يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ).

حتی مشکلاتی که در بهره گیری از میوه های دنیا وجود دارد برای آنها وجود نخواهد داشت، میوه ها همگی نزدیک و در دسترسند، بنا بر این زحمت و رنج چیدن میوه از درختان بلند در آنجا نیست: قُطُوفُهَا دَائِمَةٌ (حاقه-۲۳).

انتخاب هر گونه میوه ای را بخواهند به دست آنهاست: وَ فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ (واقعہ-۲۰).

بیماریها و ناراحتیهایی که گاه بر اثر خوردن میوه ها در این دنیا پیدا می شود در آنجا وجود ندارد، و نیز بیماری از فساد و کمبود و فنای آنها نیست، و از هر نظر فکر آنها راحت و در امنیتند.

به هر حال اگر غذای دوزخیان "زقوم" است و در درون آنان همچون آب جوشان می جوشد، طعام بهشتیان میوه های لذتبخش و خالی از هر گونه ناراحتی است.

*** جاودانگی بهشت و نعمتهای بهشتی ششمین موهبت الهی بر متقین است، چرا

که آنچه فکر انسان را به هنگام وصال ناراحت می کند بیم فراق است، لذا می فرماید: "آنها هیچ مرگی جز همان مرگ اول که در دنیا چشیدند نخواهند چشید!" (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى).

جالب اینکه قرآن مساله جاودانه بودن نعمتهای بهشت را با تعبیرات مختلف بیان کرده است، گاه می گوید: خالدین فيها "جاودانه در باغهای بهشت خواهند ماند" (۱).

و گاه می گوید: عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْدُودٍ "این عطائی است قطع نشدنی" (هود-۱۰۸).

در اینکه چرا تعبیر به مرگ نخستین (الموتة الاولى) شده است مطالبی است که در "نکات" خواهد آمد.

سرانجام هفتمین و آخرین نعمت را در این سلسله چنین بیان می کند:

"و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ کرده است" (و وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ).

کمال این نعمتها در این است که احتمال عذاب و فکر مجازات بهشتیان را به خود مشغول نمی دارد و نگران نمی کند.

اشاره به اینکه اگر پرهیزگاران لغزشهایی هم داشته اند خدا به لطف و کرمش آنها را بخشیده، و به آنها اطمینان داده است که از این نظر نگرانی به خود راه ندهند، و به تعبیر دیگر غیر از معصومین خواه ناخواه لغزشی دارند و تا مشمول عفو الهی نشوند از آن بیمناکند این آیه به آنها از این نظر امنیت کامل می بخشد.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه بعضی از مؤمنان مدت زمانی به خاطر گناهشان در دوزخ می مانند تا پاک شوند و سپس به بهشت می آیند، آیا آیه

ص: ۲۱۳

۱ - ۱) این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید وارد شده است، از جمله آل عمران ۱۵، آل عمران ۱۳۶، نساء ۱۳، نساء ۱۲۲، مائده ۸۵ و غیر آن.

فوق شامل حال آنها نمی شود؟ در پاسخ می توان گفت: آیه از پرهیزگاران بلند پایه ای سخن می گوید که از همان ابتدا قدم در بهشت می نهند، و اما از گروه دیگر ساکت است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دسته نیز بعد از ورود در بهشت دیگر بیمی از بازگشت به دوزخ ندارند، و در امن و امانند، یعنی آیه فوق حال آنها را بعد از ورود در بهشت ترسیم می کند.

*** در آخرین آیه مورد بحث اشاره به تمام این نعمتهای هفتگانه کرده، به صورت یک جمع بندی می گوید: "همه اینها به عنوان فضل و بخششی از سوی پروردگار تو است و این فوز عظیم و پیروزی بزرگی است که شامل حال پرهیزگاران می شود" (فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۱).

درست است که پرهیزگاران حسنات بسیاری در دنیا انجام داده اند، ولی مسلماً پاداش عادلانه آن اعمال ناچیز اینهمه نعمت بی پایان و جاودانی نیست این فضل خدا است که اینهمه پاداش را در اختیار آنها گذارده.

از این گذشته، اگر فضل الهی در دنیا شامل حال آنها نبود هرگز نمی توانستند آن حسنات را بجا آورند، او به آنها عقل و دانش داد، او پیامبران الهی و کتب آسمانی را فرستاد، و او توفیق هدایت و عمل را شامل حالشان کرد.

آری بهره گیری از این توفیقات بزرگ و رسیدن به آن همه پاداش در پرتو این توفیقات، "فوز عظیم" و پیروزی بزرگی است که جز در سایه لطف او حاصل نمی شود.

ص: ۲۱۴

۱ - ۱) در باره اعراب "فضلاً" چند احتمال داده شده است: نخست اینکه "مفعول مطلق" برای فعل محذوفی است (فضلهم فضلاً) دیگر اینکه "مفعول لاجله" است، و یا حال.

مرگ نخستین چیست؟

در آیات فوق خواندیم که بهشتیان هیچ مرگی جز مرگ نخستین را نمی‌چشند، در اینجا سه سؤال مطرح است.

نخست اینکه منظور از مرگ اول چیست؟ اگر مرگی است که پایان زندگی دنیا را تشکیل می‌دهد چرا می‌گویند: بهشتیان جز مرگ اول را نمی‌چشند، در حالی که آن را قبلاً چشیده‌اند (و باید به صورت فعل ماضی گفته شود نه مضارع).

در پاسخ این سؤال بعضی "الا" را در **إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ** به معنی بعد گرفته‌اند و گفته‌اند معنی آیه این می‌شود که بعد از مرگ نخستین مرگ دیگری را نخواهند چشید.

بعضی در اینجا تقدیری قائل شده‌اند و گفته‌اند تقدیر چنین است: **إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ** التي ذاقوها: "مگر مرگ نخستین که آن را از قبل چشیده‌اند" (۱).

سؤال دیگر اینکه چرا تنها سخن از مرگ نخستین به میان آمده در حالی که می‌دانیم انسان دو مرگ را می‌چشد، مرگی در پایان زندگی دنیا، و مرگی بعد از حیات برزخی.

در پاسخ این سؤال جوابهایی گفته‌اند که هیچیک قابل قبول نیست، و نیاز به ذکر آن نمی‌بینیم، بهتر این است که گفته شود حیات و مرگ برزخی هیچ شباهتی به حیات و مرگ معمولی ندارد، بلکه به مقتضای معاد جسمانی حیات قیامت از جهاتی شبیه حیات دنیا است، منتها در سطحی بسیار بالاتر و والاتر، و لذا به بهشتیان گفته می‌شود جز مرگ نخستین که در دنیا داشتید دیگر مرگی در

ص: ۲۱۵

(۱-۱) بنا بر این استثناء فوق نیز "استثناء منقطع" است، زیرا چنین مرگی را بهشتیان نمی‌چشند بلکه قبلاً چشیده‌اند (دقت کنید).

کار نخواهد بود، و چون حیات و مرگ برزخی مطلقاً با آن شباهتی ندارد سخنی از آن به میان نیامده است (۱).

سومین سؤال اینکه نبودن مرگ در قیامت منحصر به بهشتیان نیست، دوزخیان نیز مرگی ندارند، پس چرا در آیه روی بهشتیان تکیه شده است؟ مرحوم طبرسی در "مجمع البیان" جواب جالبی دارد، می گوید: این به خاطر آن است که بشارتی برای بهشتیان باشد که حیات جاویدان گوارایی دارند، اما برای دوزخیان که هر لحظه از حیاتشان برای آنها مرگی است و گویی پیوسته می میرند و زنده می شوند این سخن مفهومی ندارد.

به هر حال تعبیر به "لا یدوقون" (نمی چشند) در اینجا اشاره به این است که حتی کمترین آثاری از آثار مرگ نیز برای بهشتیان پیدا نمی شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم: "خداوند روز قیامت به بعضی از بهشتیان می گوید:

و عزتی و جلالی، و علوی و ارتفاع مکانی، لانحلن له الیوم خمسه اشیاء... الا انهم شباب لا یهرمون، و اصحاء لا یسقمون، و اغنیاء لا یفتقرون، و فرحون لا یحزنون، و احياء لا یموتون، ثم تلی هذه الایه: **لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى** :

"به عزت و جلالم سوگند، و به علو و بلندی مقامم قسم، من پنج چیز را به او می بخشم... آنها همیشه جوانند و پیر نمی شوند، تندرستند و بیمار نمی گردند، توانگرند و فقیر نخواهند شد، خوشحالدند و اندوهی به آنها راه نمی یابد، و همیشه زنده اند و نمی میرند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: **لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى** (۲).

ص: ۲۱۶

۱-۱) در باره حیات و مرگ برزخی در جلد بیستم ذیل آیه ۱۱ سوره مؤمن مشروحاً بحث کرده ایم.

۲-۲) "اصول کافی" مطابق نقل "تفسیر نور الثقلین" جلد ۴ صفحه ۶۳۴.

اشاره

فَإِنَّمَا يَسْرُونَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۸) فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ (۵۹)

ترجمه:

۵۸- ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا متذکر شوند.

۵۹- (اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آنها منتظر عذاب و شکست باشند).

تفسیر:

منتظرش باش که آنها نیز منتظرند!

گفتیم: "سوره دخان" با بیان عظمت و عمق آیات قرآن شروع شده است، و با آیات فوق که آن هم بیانگر تاثیر عمیق آیات قرآن است پایان می گیرد، تا آغاز سوره با انجامش هماهنگ باشد، و آنچه در میان این آغاز و انجام بیان شده نیز تاکیدی است بر مواعظ و اندرزهای قرآن.

می فرماید: "ما این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا آنها متذکر شوند" (فَإِنَّمَا يَسْرُونَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

با اینکه محتوایش فوق العاده عمیق و ابعادش بسیار گسترده است، ساده، روان، همه کس فهم، و قابل استفاده برای همه قشرهاست، مثالهایش زیبا، تشبیهاتش طبیعی و رسا، داستانهای واقعی و آموزنده، دلائلش روشن و محکم، بیانش ساده و فشرده و پر محتوا، و در عین حال شیرین و جذاب، تا در اعماق قلوب انسانها نفوذ کند، بیخبران را آگاه، و دلهای آماده را متذکر سازد.

بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای این آیه ذکر کرده اند که مطابق آن منظور این است: تو با اینکه درس نخوانده ای به سهولت و راحتی می توانی این

آیات پر محتوا را که بیانگر وحی و اعجاز الهی است قرائت کنی.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و در واقع این آیه شبیه آیه ای است که در سوره قمر چند بار تکرار شده است: **وَلَقَدْ يَسْرُونَ الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَيْلٌ مِنْ مِذْكِرٍ**: "ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟".

*** ولی از آنجا که با همه این اوصاف باز گروهی در برابر کلام حق تسلیم نمی شوند در آخرین آیه آنها را مورد تهدید قرار داده، می گوید: "اگر با اینهمه آنها پذیرا نشوند تو منتظر باش، آنها نیز منتظرند!" (**فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ**).

تو منتظر وعده های الهی در زمینه پیروزی بر کفار باش، و آنها منتظر شکست باشند. تو منتظر مجازات دردناک الهی در باره این قوم لجوج و ستمگر باش، آنها نیز در پندار خود انتظار شکست و ناکامی تو را می کشند، تا معلوم شود کدامیک از این دو انتظار صحیح است؟ بنا بر این هرگز نباید از این آیه چنین نتیجه گیری کرد که خداوند به پیامبرش دستور می دهد به کلی دست از تبلیغ آنها بکشد، و تلاشها و کوششهایش را متوقف سازد، و تنها به انتظار قناعت کند، بلکه این یک نوع تهدید است که برای بیدار ساختن افراد لجوج به کار می رود.

نکته ها:

۱- "ارتقب" در اصل از "رقبه" (بر وزن طلبه) به معنی "گردن" گرفته شده است، و از آنجا که افرادی که منتظر چیزی هستند پیوسته گردن می کشند به معنی انتظار و مراقبت از چیزی آمده است.

۲- آیات فوق به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید تعلق به قشر و گروه

خاصی ندارد، بلکه برای فهم و تذکر و پندگیری عموم است، بنا بر این آنها که قرآن را در پیچ و خم مفاهیم مبهم و مسائل نامفهومی قرار می دهند که درک آن تعلق به قشر خاصی دارد و حتی آن قشر هم چیزی از آن نمی فهمند در حقیقت از روح قرآن غافلند.

قرآن باید در زندگی همه مردم حضور داشته باشد، در شهر و روستا، در خلوت و جمع، در دبستان و دانشگاه، در مسجد و میدان جنگ، و در همه جا، چرا که "خداوند آن را سهل و ساده و روان ساخته تا همگان متذکر شوند".

و نیز این آیه قلم بطلان بر افکار کسانی که قرآن را در طرز تلاوت و پیچ و خم قواعد تجوید خلاصه کرده، و تنها همشان ادای الفاظ آن از مخارج و رعایت آداب وقف و وصل است می کشد، و می گوید همه اینها برای تذکر است تذکری که عامل حرکت و سازندگی در عمل بشود، رعایت ظواهر الفاظ در جای خود صحیح ولی هدف نهایی معانی است نه الفاظ.

۳- در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

لولا تیسیره لما قدر احد من خلقه ان يتلفظ بحرف من القرآن، و انى لهم ذلك و هو كلام من لم يزل ولا يزال! "اگر خداوند قرآن را آسان بر زبانها نساخته بود کسی قدرت نداشت تلفظ به حرفی از حروف آن کند، و چگونه می توانستند در حالی که قرآن سخن خداوند ازلی و ابدی است"؟ (و چنین کلامی آن قدر ابهت و عظمت دارد که تلفظ به آن برای بندگان بدون لطف الهی ممکن نیست) (۱).

***پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که از قرآن این کلام بزرگ و بی نظیرت پند می گیرند، و زندگی خود را در تمام ابعاد با آن هماهنگ می سازند.

خداوند! از آن امنیت که به پرهیزگاران عنایت می کنی و قلب و جان

ص: ۲۱۹

آنها را در برابر طوفان حوادث آرامش می بخشی به ما مرحمت فرما.

بارالها! مواهبت بی شمار، و رحمت بی حساب، و مجازات دردناک است، اعمال ما چیزی نیست که ما را مشمول لطف و بر کنار از کیفیت سازد، ما را با همان فضلی که به متقین وعده داده ای مشمول عنایات قرار ده، و گرنه هرگز به آغوش بهشت جاودانت راه نخواهیم یافت.

پایان سوره دخان سه شنبه ۲۵ رجب المرجب ۱۴۰۵ ۱۳۶۴/۱۱/۲۷

ص: ۲۲۰

(۴۵) سوره جاثیه این سوره در مکه نازل شده، و دارای ۳۷ آیه است

اشاره

ص: ۲۲۱

این سوره که ششمین سوره از سوره های "حوامیم" است از سوره های مکی است، و زمانی نازل شد که درگیری شدیدی میان "مسلمانان" و "مشرکان" بر فضای اجتماعی مکه حاکم بود، و به همین دلیل بیشتر روی مسائل مربوط به توحید، و مبارزه با شرک، و تهدید ظالمان به دادگاه قیامت، و توجه به مساله ثبت اعمال، و همچنین توجه به سرنوشت اقوام سرکش پیشین می پردازد، و می توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:

۱- عظمت قرآن مجید و اهمیت آن.

۲- بیان گوشه ای از دلایل توحید در برابر مشرکان.

۳- ذکر پاره ای از ادعاهای طبیعی مسلکان و پاسخ قاطع به آن.

۴- اشاره کوتاهی به سرنوشت بعضی از اقوام پیشین همچون بنی اسرائیل به عنوان گواهی بر مباحث این سوره.

۵- تهدید شدید نسبت به گمراهانی که اصرار و پافشاری بر عقائد انحرافی خود دارند.

۶- دعوت به عفو و گذشت در عین قاطعیت و عدم انحراف از مسیر حق.

۷- اشارات گویایی به حوادث تکان دهنده قیامت، مخصوصا نامه اعمال که تمامی کارهای انسان را بی کم و کاست در برمی گیرد.

این سوره با اوصاف و نامهای بزرگ خداوند همچون "عزیز" و "حکیم" آغاز می شود و با آن نیز ختم می گردد، نام این سوره "جاثیه" است به تناسب آیه ۲۸ این سوره (جاثیه یعنی کسی که به زانو در آمده) و اشاره به وضع بسیاری

از مردم در صحنه قیامت در دادگاه عدل الهی است.

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" نام دیگری نیز برای این سوره نقل کرده که چندان مشهور نیست و آن "شریعت" است به تناسب آیه ۱۸ این سوره.

فضیلت تلاوت سوره جائیه

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم: من قرأ حامیم الجائیه ستر الله عورته و سکن روعته عند الحساب: "کسی که سوره جائیه را بخواند (و البته در آن اندیشه کند و در زندگی خود به کار بندد) خداوند عیوب او را روز قیامت می پوشاند، و ترس و وحشت او را به آرامش مبدل می سازد" ۱. در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم: من قرأ سوره الجائیه کان ثوابها ان لا یری النار ابدًا، و لا یسمع زفیر جهنم و لا شهیقها، و هو مع محمد (ص): "هر کس سوره جائیه را (با فکر و اندیشه ای که مقدمه عمل باشد) تلاوت کند ثوابش این است که هرگز آتش دوزخ را نبیند و صدای ناله جهنم را نمی شنود و همنشین محمد ص خواهد بود" ۲.

ص: ۲۲۴

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
(١) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (٢) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ (٣) وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّهِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (٤) وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٥) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَأَى حَيْدِثٍ بَعِيدٍ اللَّهُ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (٦)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-حم.

۲- این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است.

۳- بدون شک در آسمانها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل ایمانند.

۴- و همچنین در آفرینش شما، و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند.

۵- و نیز در آمد و شد شب و روز و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده، و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده، و همچنین در وزش بادهای نشانه های روشنی است برای جمعیتی که اهل تفکرند.

۶- اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم، اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟!.

تفسیر:

همه جا نشانه های او است

گفتیم این سوره ششمین سوره ای است که با حروف مقطعه "حم" آغاز شده، و با سوره بعد یعنی سوره "احقاف" مجموعاً سوره های هفتگانه حوامیم را تشکیل می دهد.

در مورد تفسیر "حروف مقطعه" کرارا در آغاز سوره های "بقره" و "آل عمران" و "اعراف" و همچنین سوره های حم بحث کرده ایم.

مفسر معروف طبرسی در آغاز این سوره می افزاید: بهترین سخن این است که گفته شود "حم" نام این سوره است، سپس از بعضی از مفسران نقل می کند "نامگذاری این سوره به "حم" برای اشاره به این است که این قرآن که سراپا اعجاز است از حروف الفبا تشکیل شده".

آری این کتابی که نور است و هدایت است و راهنما و راهگشا و معجزه

جاویدان پیامبر اسلام است از ترکیب همین حروف ساده به وجود آمده، و این نهایت عظمت است که چنان امر مهمی از چنین وسیله ساده ای تشکیل گردد.

*** و شاید به همین دلیل بلافاصله از عظمت قرآن یاد کرده، می گوید "این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است" (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) (۱).

"عزیز" به معنی قدرتمند و شکست ناپذیر، و "حکیم" به معنی کسی که از اسرار همه چیز آگاه است و تمام افعالش روی حساب و حکمت می باشد.

روشن است که برای نازل کردن اینچنین کتاب، حکمتی بی پایان، و قدرتی نامحدود لازم است، که جز در خداوند متعال وجود ندارد.

جالب اینکه این آیه به همین صورت در آغاز چهار سوره قرآن آمده است که سه سوره از سوره های حوامیم (مؤمن، جاثیه و احقاف) و یک سوره از غیر حوامیم (سوره زمر) است، این تکرار و تاکید به این منظور است که توجه همگان را به عمق اسرار قرآن و عظمت محتوای آن جلب کند، تا هیچ تعبیری را در آن ساده نینگارند، و هیچ کلمه ای را بی حساب فکر نکنند، و به هیچ حدی از فهم و درک آن قانع نشوند.

این نکته نیز قابل توجه است که گاهی توصیف به "عزیز" برای خود قرآن ذکر شده، مانند وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ: "قرآن کتابی است قدرتمند و شکست - ناپذیر" (فصلت ۴۱) دست بیهوده گویان به دامنش دراز نمی شود و گذشت زمان از ارزش آن نمی کاهد، و حقایق آن به کهنه گی نمی گراید تحریف گران را

ص: ۲۲۷

۱- ۱) "تنزیل الکتاب" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر "هذا تنزیل الکتاب" می باشد، ضمناً "تنزیل" مصدری است که در اینجا به معنی اسم مفعول است، و از قبیل اضافه "موصوف" به "صفت" می باشد و در تقدیر "هذا کتاب منزل..." است.

رسوا می کند و در مسیر زمان همواره پیش می تازد.

و گاه برای نازل کننده قرآن مانند آیه مورد بحث، و هر دو صحیح است.

*** سپس به بیان آیات و نشانه های عظمت خدا در آفاق و انفس پرداخته، می گوید: "در آسمانها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل ایمانند و طالب حقتند" (ان فی السماوات و الارض لآیات للمؤمنین).

عظمت آسمانها از یک سو، و نظام شگفت انگیز آنها که میلیونها سال می گذرد و برنامه های آنها بدون کمترین انحراف و دگرگونی ادامه می یابد از سوی دیگر، و ساختمان زمین و عجائب آن از سوی سوم هر یک آیتی از آیات خدا است.

زمینی که به گفته بعضی از دانشمندان ۱۴ نوع حرکت دارد، و با سرعت سرسام آوری به گرد خود می گردد، و نیز حرکتی سریع به گرد خورشید، و حرکت دیگری همراه خانواده منظومه شمسی در دل کهکشان دارد، و به مسافرتی بی انتها مشغول است، با اینحال چنان آرام است که مهد آسایش انسان و همه موجودات زنده است، و ابدا احساس نمی شود که حتی به مقدار سرسوزنی حرکت می کند! نه چنان سخت است که نتوان در آن زراعت کرد و خانه بنا نمود، و نه چنان نرم است که قابل استقرار و بقا نباشد.

انواع منابع و معادن و وسائل حیات برای میلیاردها انسان گذشته و امروز و آینده در آن فراهم شده، و آن قدر زیبایی دارد که انسان را مسحور و مفتون خود می سازد کوه ها و دریاها و جو زمین نیز هر کدام آیتی است اسرارآمیز ولی این نشانه های توحید و عظمت آفریدگار را تنها در اختیار مؤمنان یعنی طالبان حق و پویندگان راه "الله" قرار می دهد، و کوردلان بیخبر و مغرور از درک آن محرومند.

سپس از این آیات "آفاقی" به "آیات انفسی" پرداخته، می گوید: "و در آفرینش شما و جنندگان که در سراسر زمین پراکنده ساخته نیز نشانه هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند" (وَ فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

در حقیقت همانگونه که در عبارت معروف و منسوب به امیر مؤمنان علی ع آمده است: "این انسان جرم صغیری است که عالم کبیری در او خلاصه شده" و آنچه در عالم کبیر وجود دارد نمونه ای از آن در درون جسم و جان او است.

خصیلتها و صفاتش معجونی است از خصائل و صفات مجموعه جنندگان و موجودات زنده، و تنوع خلقتش عصاره ای است از مجموعه حوادث این جهان بزرگ.

ساختمان یک سلول او به اندازه ساختمان یک شهر عظیم صنعتی اسرارانگیز است، و آفرینش یک موی او با ویژگیها و خصوصیات مختلفی که با سرپنجه علم و دانش کشف شده است خود آیتی بزرگ از آیات الهی است.

وجود هزاران کیلومتر رگهای کوچک و بزرگ و مویرگهای فوق العاده ظریف در بدن او، و هزار کیلومتر رشته های ارتباطی و سیمهای مخابراتی سلسله اعصاب، و چگونگی ارتباط آنها با مرکز فرماندهی فوق العاده پیچیده و اسرار آمیز و در عین حال قوی و نیرومند در مغز، و طرز کار هر یک از دستگاههای داخلی بدن، و هماهنگی عجیب آنها به هنگام بروز حوادث ناگهانی، و دفاع سرسختانه نیروهای محافظ تن در برابر هجوم عوامل خارجی، هر یک به تنهایی آیتی است.

و از انسان گذشته صدها هزار نوع جنبنده از حیوانات ذره بینی گرفته تا حیوانات غول پیکر، با ویژگیها و ساختمانهای کاملاً متنوع و رنگارنگ که گاه برای مطالعه یک نوع از آنها باید جمعی از دانشمندان تمام عمر خود را مصروف کنند، و با اینکه هزاران کتاب در باره اسرار آفرینش آنها نوشته شده هنوز آنچه در باره آنها می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم بسیار کم است، آری هر یک به نوبه

خود آیتی و نشانه ای از علم و حکمت و قدرت بی پایان مبدأ آفرینش است.

ولی چرا گروهی دهها سال در لابلای این آیات رفت و آمد دارند، و کمترین آگاهی حتی از یکی از آنها ندارند؟ دلیلش همان است که قرآن می گوید:

"این آیات مخصوص طالبان ایمان و یقین و صاحبان اندیشه و فکر است" برای آنها که درهای قلب خود را گشوده و با تمام وجود تشنه یقین و علم و دانشند، حتی کمترین حرکت و کوچکترین موجود را از نظر دور نمی دارند، و ساعتها در آن می اندیشند، و از آن نردبانی می سازند برای ارتقاء به سوی "الله" و دفتری برای "معرفت کردگار" و با او به راز و نیاز می پردازند و جام دل را از باده عشقش لبریز می کنند.

*** در آیه بعد از "سه موهبت بزرگ" که هر یک نقش مهمی در حیات انسان و موجودات زنده دیگر دارد، و هر یک آیتی از آیات خدا است، نام می برد: مساله "نور" و "آب" و "هوا" می فرماید: "در آمد و شد شب و روز، و رزقی را که خداوند از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیده، و همچنین در وزش بادهای، نشانه هایی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می کنند" (وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِيْفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

مساله نظام "نور و ظلمت" و آمد و شد شب و روز که هر یک با نظم خاصی جانشین و خلیفه دیگری می شود بسیار حساب شده و شگفت انگیز است، هر گاه روز دائمی بود یا فوق طولانی آن قدر حرارت بالا می رفت که تمام موجودات زنده می سوختند، و هر گاه شب جاویدان بود و یا بسیار طولانی همه از شدت سرما منجمد می شدند!

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که اختلاف به معنی جانشینی

یکدیگر نباشد بلکه اشاره به همان تفاوتی است که شب و روز در فصول سال پیدا می کنند و بر اثر آن محصولات مختلف، گیاهان و میوه ها و نزول برف و باران و برکات دیگر عائد انسانها می شود.

جالب اینکه دانشمندان می گویند با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم تمام مناطق دقیقا به اندازه هم از نور آفتاب بهره می گیرند! (۱).

در مرحله دوم از رزق حیاتبخش آسمانی، یعنی باران، سخن به میان آمده که نه در لطافت طبعش کلامی است، و نه در قدرت احیاگریش سخنی، و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبایی است.

چرا چنین نباشد در حالی که قسمت اصلی بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را همین آب تشکیل می دهد.

و در مورد سوم سخن از وزش بادهای است بادهایی که هوای پراکسیژن زنده را جابجا می کنند، و در اختیار جانداران می گذارند، هوای آلوده به کربن را برای تصفیه به دشتهای و جنگلها و صحراها می فرستند، و پس از تصفیه به شهرها و آبادیها می برند، و عجب اینکه این دو دسته از موجودات زنده یعنی "حیوانات" و "گیاهان" درست بر ضد هم عمل می کنند، اولی اکسیژن را می گیرد و گاز کربن می دهد، و دومی کربن را می گیرد و اکسیژن می دهد تا تعادل در نظام حیات برقرار گردد، و با گذشت زمان ذخیره هوای مفید زمین نابود نشود.

وزش بادهایی که علاوه بر این، تلقیح گر گیاهان، و بارور کننده آنها، و افشاننده انواع بذرها در سرزمینهای مختلف، و پرورش دهنده مراتع طبیعی

ص: ۲۳۱

۱-۱) در زمینه "اختلاف شب و روز" در سوره های بقره در جلد اول ذیل آیه ۱۶۴، و در جلد سوم آل عمران ذیل آیه ۱۹۰، و در جلد هشتم ذیل آیه ۶ یونس، و در جلد ۱۶ ذیل آیه ۷۱ سوره قصص بحثهای مشروحی آمده است.

و جنگلها، و موج آفرین در دل اقیانوسهاست، موجی که به دریا حیات و حرکت می بخشد، و آب را از عفونت و فساد حفظ می کند، و نیز همین بادهای کشتیها را بر صفحه اقیانوسها به حرکت درمی آورد (۱).

جالب اینکه در آیات فوق نخست سخن از آیات آسمان و زمین می گوید، و در پایان می فرماید: در اینها نشانه هایی برای "مؤمنان" است، سپس از آفرینش موجودات زنده سخن به میان می آورد، و می گوید: در این آیاتی برای "اهل یقین" است، و بعد از نظام نور و ظلمت و باد و باران بحث می کند، و می گوید:

در اینها نشانه هایی برای "اهل تعقل" است.

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انسان سه مرحله را در مسیر معرفه الله می پیماید تا به مقصد رسد، نخست مرتبه "تفکر" سپس مرحله "یقین" و علم و بعد از آن مرحله "ایمان" و به اصطلاح عقد قلب است، و از آنجا که از نظر شرافت ایمان مرحله اول، یقین مرحله دوم، و تفکر مرحله سوم است این ترتیب در آیات ذکر شده، هر چند از نظر وجود خارجی، تفکر در مرتبه اول، سپس یقین، و بعد ایمان است، و به تعبیر دیگر آنها که اهل ایمانند از مشاهده آیات الهی به این مرحله عالی صعود می کنند و آنها که نیستند لا اقل به مرحله یقین و یا حد اقل به مرحله تفکر در آیند.

مفسران در این زمینه وجوه دیگری نیز ذکر کرده اند که آنچه گفتیم مناسبتر است.

*** سپس در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک جمع بندی نسبت به بحثهای گذشته، بیان عظمت و اهمیت آیات قرآن، می فرماید: "اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ).

ص: ۲۳۲

(۱-۱) در زمینه آثار باد و باران در جلد شانزدهم ذیل آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره روم (صفحه ۴۶۳) بحثهای مشروحی آمده است.

آیا کلمه "تلک" اشاره به آیات قرآنی است؟ یا آیات و نشانه های خداوند در آفاق و انفس که در آیات قبل به آن اشاره شده؟ هر دو احتمال را داده اند.

ولی ظاهراً به قرینه تعبیر به "تلاوت" منظور آیات قرآنی است، منتها همین آیات قرآنی بیانگر نشانه های خدا در سراسر عالم هستی است و به این ترتیب هر دو تفسیر قابل جمع است (دقت کنید).

به هر حال "تلاوت" از ماده "تلو" بر وزن (فکر) یعنی سخنی را پشت سر سخن دیگری آوردن، بنا بر این تلاوت آیات قرآن همان قرائت آیات پشت سر یکدیگر است.

تعبیر به "حق" اشاره به محتوای این آیات و هم اشاره به حقانیت نبوت پیامبر ص و وحی الهی است، و به عبارت دیگر: این آیات آن چنان گویا و مستدل است که دلیل حقانیت آن و آورنده آن در خودش نهفته است.

به راستی اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به چه چیز ایمان خواهند آورد؟ و لذا در پایان آیه می افزاید: "این گروه کافر به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟" (! فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ) (۱).

به گفته طبرسی در مجمع البیان "حدیث" اشاره به داستانهای عبرت انگیز اقوام پیشین و سرگذشت پندآموز آنهاست، در حالی که "آیات" به دلائلی گفته می شود که صحیح را از باطل جدا می سازد و آیات قرآن مجید از هر دو سخن می گوید.

آری به راستی قرآن مجید آن چنان محتوایی از نظر استدلال و براهین

ص: ۲۳۳

۱-۱) تعبیر به "بعد الله" محذوفی دارد که در تقدیر چنین است "فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ".

توحیدی و همچنین از نظر پند و اندرز دارد که هر دلی کمترین آمادگی در آن باشد، و هر سری شوری از حق داشته باشد او را به سوی خدا و پاکی و تقوا دعوت می کند، هر گاه این آیات بینات در کسی اثر نبخشد هرگز امیدی به هدایت او نیست.

ص: ۲۳۴

اشاره

وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ (۷) يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۸) وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۹) مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰)

ترجمه:

۷-وای بر هر دروغگوی گنهکار! ۸-که پیوسته آیات الهی را می شنود که بر او تلاوت می شود اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گویی اصلاً آن را نشنیده است، چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده! ۹-و هر گاه از بعضی آیات ما آگاه شود آن را به باد استهزاء می گیرد، برای آنها عذاب خوار کننده ای است.

۱۰-پشت سر آنها دوزخ است، و هرگز آنچه را به دست آورده اند آنها را از عذاب

الهی رهایی نمی بخشد، و نه اولیائی که غیر از خدا برای خود برگزیدند، و عذاب دردناکی برای آنهاست.

تفسیر:

وای بر دروغگوی گنهکار!

آیات گذشته نشان می داد که گروهی هستند که سخنان الهی با انواع دلایل توحیدی و مواعظ و اندرزها را می شنوند ولی در آنها اثر نمی کند.

آیات مورد بحث از این گروه و عواقب اعمال آنها به طور مشروح سخن می گوید.

نخست می فرماید: "وای بر هر دروغگوی گنهکار!" (وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ) "افاک" صیغه مبالغه است، و به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید، و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید هر چند زیاد هم نباشد گفته شده.

"اثیم" از ماده "اثم" به معنی مجرم و گنهکار است، و آن نیز معنی مبالغه را می دهد.

از این آیه به خوبی روشن می شود که موضعگیری خصمانه در برابر آیات الهی کار کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغند، نه پاک نهادان راستگو.

*** سپس به چگونگی موضعگیریهای آنها اشاره کرده، می افزاید: "پیوسته آیات الهی را که بر او تلاوت می شود می شنود اما بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارد گویی اصلاً آن را نشنیده" (يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا). (۱).

ص: ۲۳۶

(۱-۱) "يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ" ممکن است "جمله مستانفه" باشد و یا "وصف دیگری برای" کل".

و به این ترتیب آلودگی به گناه و دروغ، و همچنین کبر و خودبینی سبب می شود که اینهمه آیات را نشنیده گیرد و خود را به کرگوشی زند، همانگونه که در آیه ۷ سوره لقمان نیز آمده است: "وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا: "هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی برمی گرداند، گویی آن را نشنیده، گویی اصلاً گوشهایش سنگین است.

و در پایان آیه آنها را شدیداً به کیفر سختی تهدید کرده، می گوید: "چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده!" (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ).

همانگونه که او دل پیامبر و مؤمنان را بدرد آورده ما نیز او را به عذاب دردناکی مبتلا می سازیم، چرا که عذاب قیامت تجسمی است از اعمال امروز انسانها! گر چه بعضی از مفسران شان نزولی برای این آیه و آیه بعد ذکر کرده و آن را اشاره به "ابو جهل" و یا "نظر بن حارث" می دانند که داستانها و افسانه هایی از عجم جمع آوری کرده بودند تا مردم را سرگرم سازند، و از آئین حق بازدارند، ولی پیداست که نه تنها مخصوص آنها نیست بلکه اختصاص به مشرکان عرب نیز ندارد، همه مجرمان دروغگوی مستکبر را در هر عصر و زمان شامل می شود همانها که آیات الهی و پیام پیامبران و سخنان پیشوایان بزرگ را نشنیده می گیرند، چرا که با شهوات و خواسته های انحرافی آنها هماهنگ نیست، و افکار شیطانی آنها را تایید نمی کند، و با عادات غلط و تقلیدهای کورکورانه آنها موافق نیست، آری همه اینها را نیز به عذاب دردناک بشارت ده.

با اینکه "عذاب" تناسبی با "بشارت" ندارد این تعبیر به عنوان سخریه و تحقیر این گروه ذکر شده است.

سپس می افزاید: "و هر گاه این مستکبر لجوج چیزی از آیات ما را بداند و از آن آگاه شود آن را به باد استهزا می گیرد" (وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا) (۱).

در حقیقت این جاهلان خودخواه دارای دو حالتند: حالت اول اینکه غالباً آیات الهی را می شنوند و نادیده می گیرند و با بی اعتنایی می گذرند گویی اصلاً نشنیده اند، حالت دوم اینکه اگر بشنوند و بخواهند به آن اعتنا کنند و عکس العملی نشان دهند کاری جز استهزا و مسخره کردن ندارند، و همه آنها در این دو برنامه مشترکند، گاه آن و گاه این (بنا بر این هیچگونه تضادی در میان این آیه و آیه قبل وجود ندارد).

جالب اینکه نخست می گوید: "اگر چیزی از آیات ما را بداند" ولی بعداً نمی گوید آنچه را دانسته استهزا می کند بلکه می گوید همه آیات ما را (چه آنها را که دانسته و چه آنها را که ندانسته) به استهزا و سخریه می گیرد!

و این نهایت جهل و بیخبری است که انسان چیزی را انکار یا مسخره کند که اصلاً نفهمیده است، و این بهترین دلیل لجاج و عناد آنها است.

و در پایان آیه مجازات این گروه را چنین بیان می کند: "برای آنها عذاب خوار کننده ای است" (أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).

چرا چنین نباشد در حالی که آنها می خواستند با استهزاء آیات الهی مقام و شخصیتی برای خود کسب کنند، اما خداوند به کیفر این کار آنها را پست و موهون و بی مقدار می کند، و آنها را به طرزی خوار کننده و خفت آور در عذاب قیامت گرفتار می سازد، آنها را به صورت بر زمین می کشند و با غل و زنجیر، همراه با ملامت و سرزنش فرشتگان عذاب، به دوزخ می برند.

ص: ۲۳۸

(۱- ۱) توجه داشته باشید ضمیر "اتخذها" به "شیئا" بر نمی گردد بلکه به "آیاتنا" بازمی گردد.

و از اینجا روشن می شود که چرا در آیه گذشته عذاب به "الیم" توصیف شده و در اینجا به "مهین" و در آیه آینده به "عظیم" در حقیقت هر یک متناسب است با کیفیت گناه آنها! *** آیه بعد این "عذاب مهین" را چنین شرح می دهد: "پشت سر آنها دوزخ است" (مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ).

تعبیر به پشت سر، با اینکه دوزخ جلو آنها قرار دارد، و در آینده به آن می رسند، ممکن است از این نظر باشد که آنها اقبال به دنیا کرده، و آخرت و عذاب الهی را نادیده گرفته و پشت سر انداخته اند، و این تعبیر معمول است که انسان به هر چیزی بی اعتنایی کند می گویند: آن را پشت سر انداخته، قرآن مجید می گوید: إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَائِهِمْ يَوْمَ ثِقِيلٍ: "آنها زندگی عاجل دنیا را دوست می دارند و آن روز سنگین قیامت را پشت سر می اندازند" (دهر ۲۷) جمعی از مفسران نیز گفته اند کلمه "وراء" از ماده "موارات". هر چیزی است که از انسان پوشیده باشد، هم به پشت سر گفته می شود و هم به پیش رو آنجا که دور باشد و پنهان، و به این ترتیب کلمه "وراء" مفهوم جامعی دارد که به دو مصداق متضاد اطلاق می شود. (۱)

این تفسیر نیز بعید به نظر نمی رسد که بگوئیم: تعبیر به "وراء" اشاره به مساله علت و معلول است، فی المثل می گوئیم: اگر فلان غذای ناباب را بخوری پشت سر آن بیماری است، یعنی خوردن غذا علت آن بیماری می باشد، در اینجا نیز اعمال آنها عامل و سبب "عذاب" مهین دوزخ است.

ص: ۲۳۹

۱-۱) بعضی نیز گفته اند که "وراء" اگر به فاعل اضافه شود به معنی پشت سر، و اگر به مفعول اضافه شود به معنی پیش رو است (روح البیان جلد ۸ صفحه ۴۳۹) ولی دلیلی برای این مطلب در دست نیست.

و به هر حال در دنبال آیه می افزاید: اگر آنها گمان می کنند اموال سرشار، و بتها و خدایان ساختگی شان، گرهی از کار آنها می گشاید سخت در اشتباهند، چرا که "هرگز آنچه را به دست آوردند آنها را از عذاب الهی نجات نمی بخشد و نه اولیائی را که برای خود ساختند و برگزیدند" (وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ).

و چون هیچ راه فرار و نجاتی نیست باید در آتش قهر و غضب الهی بمانند "و برای آنها عذاب عظیمی است" (وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

آنها آیات الهی را کوچک شمردند خداوند عذاب آنها را بزرگ می کند، آنها بزرگی فروختند خدا نیز عذاب عظیم به آنها می دهد!

این عذاب از هر نظر عظمت دارد هم جاودانی است هم شدید است هم توأم با تحقیر می باشد، و هم تا اعماق استخوان و جان گنهکاران نفوذ می کند، آری گناه عظیم در برابر خداوند عظیم کیفرش عذاب عظیم است.

اشاره

هَذَا هُدًى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزِ أَلِيمٍ (۱۱) اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرَى أَلْفُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲) وَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مِمَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۳) قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْماً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۴) مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۵)

ترجمه:

۱۱- این (قرآن) مایه هدایت است، و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند عذابی سخت و دردناک دارند.

ص: ۲۴۱

۱۲- خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید.

۱۳- او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته، در این نشانه های مهمی است برای کسانی که اهل فکرند.

۱۴- به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهد تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد.

۱۵- کسی که عمل صالحی بجا آورد برای خود بجا آورده است و کسی که کار بد می کند به زیان خود او است، سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازمی گردید.

تفسیر:

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار!

به دنبال بحثهایی که در باره عظمت آیات الهی در آیه های گذشته آمد آیات مورد بحث نیز همین معنی را تعقیب کرده می گوید: "این قرآن مجید مایه هدایت است" (هذا هدی).

حق را از باطل جدا می سازد، صحنه زندگی انسان را روشن می کند، و دست رهروان راه حق را گرفته به سر منزل مقصود می رساند.

"اما برای کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند عذابی است سخت و دردناک" (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ).

"رجز" (بر وزن حرص) چنان که "راغب" در "مفردات" گفته در اصل به معنی اضطراب و لرزش و بی نظمی است، مخصوصاً هنگامی که شتر بیمار می شود به گونه ای که از فرط ناتوانی گامهای خود را نزدیک و نامنظم برمی دارد عرب به این حالت "رجز" می گوید.

به بیماری طاعون و بلاهای سخت، و یا برف و تگرگ شدید، و سوسه های شیاطین و مانند آن نیز این کلمه اطلاق می شود، چرا که همه آنها باعث اضطراب

و تزلزل و بی نظمی است و اگر به اشعار جنگی "رجز" (بر وزن غرض) می گویند به خاطر مقطعهای کوتاه و نزدیک به هم می باشد (یا به خاطر تزلزل و اضطرابی که بر پیکر دشمن می افکند).

*** سپس رشته سخن را به بحث توحید که در آیات نخستین این سوره مطرح شده می کشاند، درسهای مؤثری از توحید خداشناسی به مشرکان می دهد.

گاه در عواطف آنها چنگ زده و می گوید: "خداوند همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتیها به فرمانش در آن حرکت کنند، و بتوانید از فضل او بهره گیرید، شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید" (اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

چه کسی در ماده اصلی کشتیها این خاصیت را آفریده که در آب فرو نمی رود؟ و چه کسی آب را بستر نرمی برای حرکت آنها قرار داده که به راحتی در آن پیش می رود؟ و چه کسی به نیروی باد فرمان داده که به صورت منظم بر صفحه اقیانوسها بوزد، و کشتیها را به حرکت درآورد؟ (یا اینکه نیروی بخار را جانشین باد سازد و این مرکبهای عظیم را با سرعت زیاد به جریان اندازد).

می دانیم بزرگترین و مهمترین وسیله نقلیه انسان در گذشته و امروز کشتیهای کوچک و بزرگ و گول پیکر بوده است که در طول سال میلیونها انسان و بیش از آن اموال تجارتهای را از دورترین نقاط جهان به مناطق مختلف می برد، و گاه به اندازه یک شهر کوچک وسعت، و ساکنان دارد، و وسائل و اموال در آن است!

راستی اگر این نیروهای سه گانه نبودند، چگونه انسان می توانست با مرکبهای ساده معمولی مشکلات حمل و نقل خود را حل کند؟ هر چند مرکبهای ساده نیز از نعمتهای او است و در جای خود کارساز.

جالب اینکه در آیه ۳۲ سوره ابراهیم می فرماید: **وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُكَ لَتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ**: "کشتیها را مسخر شما کرد تا به فرمانش در دریا حرکت کند".

اما در اینجا می گوید: "دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها در آن به حرکت درآیند" زیرا در آنجا بیشتر نظر روی تسخیر دریاها است، لذا به دنبال آن **وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ** (نهرها را مسخر شما ساخت) می گوید، اما در اینجا نظر به تسخیر کشتیهاست، و به هر حال هر دو به فرمان خدا مسخر انسانند و در خدمت او.

هدف از این تسخیر آن است که "ابتغاء فضل الهی" کنید که معمولاً این تعبیر در مورد تجارت و فعالیتهای اقتصادی می آید، و البته نقل و انتقال مسافرین و جا به جا شدن آنها نیز در آن نهفته است.

و هدف از این بهره گیری از فضل الهی تحریک حس شکرگزاری انسانها است، تا عواطف آنها برای شکر منعم بسیج شود، و به دنبال آن در مسیر معرفه الله قرار گیرند.

واژه "فلک" (کشتی) چنان که قبلاً هم گفته ایم هم به معنی مفرد و هم جمع استعمال می شود.

شرح بیشتر در باره تسخیر دریاها، و کشتیها، و منافع و برکات آنها را ذیل آیه ۱۴ سوره نحل (جلد ۱۱ صفحه ۱۷۹ به بعد) مطالعه فرمائید.

*** بعد از بیان نعمت کشتیها که تماس نزدیکی با زندگی روزمره انسانها دارد به مساله تسخیر سایر موجودات به طور کلی پرداخته، می گوید: "آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است همه را از ناحیه خودش مسخر شما ساخت" (**وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ**).

آن قدر به شما شخصیت و ارزش و عظمت داد که تمام موجودات عالم هستی را مسخر و در مسیر منافع شما قرار داد، آفتاب و ماه، باد و باران، کوه ها و دره ها، جنگلها و صحراها، درختان و حیوانات، معادن و منابع زیر زمینی، و خلاصه همه این موجودات را به خدمت شما دعوت کرد، و همه را سرگشته و فرمانبردار شما ساخت، تا از مواهب او بهره گیرید و به غفلت نخورید.

قابل توجه اینکه می فرماید: جمیعا منه: "همه اینها با تمام ویژگیها و اختلافاتی که دارند از سوی اویند و به فرمان او در خدمت شما" (۱).

با توجه به اینکه همه مواهب از ناحیه او است و خالق و مدبر و پروردگار همه ذات پاک او می باشد پس چرا انسان به سراغ غیر او رود؟ و سر بر آستان مخلوقات ضعیف بگذارد؟ و از معرفت منعم حقیقی غافل بماند؟ لذا در پایان آیه می افزاید: "در این نشانه های مهمی است برای کسانی که تفکر و اندیشه می کنند" (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

در آیه قبل از عواطف انسانها استفاده می شد، و در اینجا از عقول و اندیشه های آنها، چه خدای مهربانی که با هر زبان ممکن با بندگانش سخن می گوید، گاه با زبان دل، و گاه با زبان فکر، و هدف در همه اینها یک چیز بیش نیست، و آن بیداری انسانهای غافل و به حرکت درآوردن آنها در سیر الی الله است.

در باره تفسیر موجودات مختلف جهان بحث مشروحی ذیل آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره ابراهیم (جلد ۱۰ صفحه ۳۴۹ به بعد) آورده ایم.

ص: ۲۴۵

۱- ۱) در مورد اعراب و ترکیب "جمیعا منه" احتمالات متعددی داده شده است: زمخشری در کشف دو احتمال می دهد نخست اینکه "جمیعا منه" حال برای "ما فی السموات و الارض" است، یعنی همه اینها مسخر شماست در حالی که از ناحیه اوست، دیگر اینکه خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است "هی منه جمیعا" بعضی نیز احتمال داده اند که تاکید برای "ما فی السموات و ما فی الارض" بوده باشد.

سپس به ذکر یک دستور اخلاقی در برخورد با کفار می پردازد تا بحثهای منطقی سابق را به این وسیله تکمیل کند روی سخن را به پیامبر ص کرده می فرماید: "به مؤمنان بگو کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند، و نسبت به آنها سخت نگیرند" (قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ).

ممکن است آنها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی برخوردهای خشن و نامطلوب، و تعبیرات زشت و زننده ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با اینگونه اشخاص برخورد کنید، مبادا بر لجاجت خود بیفزایند، و فاصله آنها از حق بیشتر شود، این حسن خلق و گذشت و سعه صدر هم از فشار آنها می کاهد، و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان گردد.

نظیر این دستور کرارا در آیات قرآن آمده است، مانند: فَاصْبِرْ فَوْقَ عُنُقِهِمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: "از آنها صرف نظر کن و بگو سلام بر شما، اما بزودی نتیجه کار خود را خواهند دانست" (زخرف-۸۹).

اصولا- در برخورد با افراد نادان، سخت گیری و اصرار مجازات غالبا نتیجه مطلوبی ندارد، و بی اعتنایی و بزرگواری در برابر آنها وسیله ای برای بیدار ساختن و عاملی برای هدایت است.

البته این یک قاعده کلی نیست زیرا انکار نمی توان کرد که مواردی نیز پیش می آید که چاره ای جز خشونت و مجازات نمی باشد، ولی این در اقلیت است.

نکته دیگر اینکه همه روزها روزهای خدا است ولی در عین حال "ایام الله" به ایام مخصوصی اطلاق شده است چرا که نشانه اهمیت و عظمت آن است.

این تعبیر در دو مورد از قرآن مجید آمده، یکی در آیه مورد بحث، و دیگر در آیه سوره ابراهیم که در آنجا معنی وسیعتر و گسترده تری دارد.

در احادیث اسلامی "ایام الله" به روزهای مختلفی تفسیر شده است، از جمله

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است روز قیام مهدی ع، روز مرگ، و روز رستاخیز (۱).

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

□ ایام الله نعمائه، و بلائه ببلائه سبحانه "ایام الله روزهای نعمتهای او، و آزمایشهای او به وسیله بلاها است" (۲).

به هر حال این تعبیر نشانه اهمیت روز قیامت است، روز حاکمیت آشکار خداوند بر همه کس و همه چیز، و روز عدل و داد بزرگ.

ولی برای اینکه اینگونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوء- استفاده نکنند در پایان آیه می افزاید: "این به خاطر آن است که خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد" (لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ).

جمعی از مفسران این جمله را تهدیدی برای کفار و مجرمان دانسته اند در حالی که بعضی دیگر آن را بشارتی نیز برای مؤمنان در برابر این عفو و گذشت شمرده اند.

ولی مانعی ندارد که هم تهدید آن گروه باشد و هم بشارت به این گروه، چنان که در آیه بعد نیز به همین معنی اشاره شده است.

*** می فرماید: "کسی که عمل صالحی بجا آورد به سود خود بجا آورده است، و کسی که کار بدی انجام دهد به زیان خود او است، سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازمی گردید" و نتیجه اعمال خود را می یابید (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلِيَّ رُبُّكُمْ تَرْجِعُونَ).

این تعبیر که در آیات قرآن کراراً و با عبارات مختلف آمده است پاسخی

ص: ۲۴۷

است به آنها که می گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می شود؟! این آیات می گوید: همه اینها سود و زیانش متوجه خود شماست، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می یابید، و به آسمان قرب خدا پرواز می کنید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه سقوط کرده در پرتگاه غضب و بعد از رحمت او گرفتار لعنت ابدی می شوید.

تمام برنامه های تکلیفی، و ارسال رسل، و انزال کتب، نیز همه برای همین منظور است.

لذا قرآن در یک جا می گوید: **وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ** "کسی که شکرگزاری کند به نفع خودش شکر گزارده و کسی که کفران کند خداوند غنی و حمید است" (لقمان-۱۲).

در جای دیگر می گوید: **مَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا** :

"کسی که هدایت یابد به نفع خود او است و کسی که گمراه شود ضلالتش به زیان خود او است" (زمر-۴۱) و در جای دیگر می خوانیم: **وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ** : "کسی که پاکی گزیند به نفع خود او است، و بازگشت همه به سوی خدا است" (فاطر-۱۸).

خلاصه، این گونه تعبیرات بیانگر این واقعیت است که دعوت "داعیان الی الله" در تمام ابعادش خدمت گسترده ای است به انسانها، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی نیاز است، و نه به پیامبران که اجر آنها فقط بر خدا است، توجه به این واقعیت عامل مؤثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است.

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۶) وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۷) ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸) إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (۱۹) هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۲۰)

ترجمه:

۱۶- ما بنی اسرائیل را کتاب آسمانی و حکومت و نبوت بخشیدیم، و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم، و آنها را بر جهانیان (و مردم عصر خویش) برتری بخشیدیم.

۱۷- و دلایل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیار آنها قرار دادیم، آنها اختلاف نکردند

مگر بعد از علم و آگاهی، و این اختلاف به خاطر ستم و برتری جویی بود، اما پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند.

۱۸- سپس تو را بر شریعت و آئین حقی قرار دادیم از آن پیروی کن و از هوسهای سرکش کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن! ۱۹- آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند و از عذابش برهانند، و ظالمان یار و یاور یکدیگرند، اما خداوند یار و یاور پرهیزگاران است.

۲۰- این (قرآن و شریعت آسمانی) وسائل بینایی و مایه هدایت و رحمت است برای مردمی که به آن یقین دارند.

تفسیر:

اینهمه موهبت به بنی اسرائیل دادیم ولی...

در تعقیب بحثهایی که در آیات گذشته پیرامون انواع نعمتهای خداوند و شکرگزاری و عمل صالح آمده، در این آیات نمونه ای از زندگی بعضی اقوام پیشین را که مشمول نعمتهای خداوند شدند اما کفران کردند شرح می دهد.

می فرماید: "ما به بنی اسرائیل کتاب آسمانی و حکومت و نبوت دادیم، و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم، و آنان را بر جهانیان (هم عصر خود) برتری بخشیدیم" (وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

در این آیه مجموعاً پنج موهبت را که خداوند به بنی اسرائیل عطا کرده، بیان می کند که به ضمیمه موهبت دیگری که در آیه بعد می آید مجموعاً شش نعمت بزرگ است.

نخست مساله کتاب آسمانی یعنی "تورات" است، که مبین معارف دینی و حلال و حرام و طرق هدایت و سعادت بود.

دوم مقام حکومت و قضاوت، زیرا می دانیم آنها سالیانی دراز حکومتی

نیرومند و گسترده ای داشتند، نه تنها داود و سلیمان که عده کثیری از بنی اسرائیل در عصر خود، زمامدارانی نیرومند بودند.

"حکم" در تعبیرات قرآن معمولاً به معنی قضاوت و داوری است، ولی از آنجا که مقام قضاء، همیشه جزئی از برنامه حکومت است و قاضی بدون پشتوانه قدرت حکومت کاری از او ساخته نیست، دلالت التزامی بر مساله زمامداری نیز دارد.

در آیه ۴۴ مائده در باره تورات می خوانیم: **يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِيْنَ اَسْلَمُوْا** :

"پیامبرانی که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، بوسیله تورات در میان مردم داوری می کردند".

سومین نعمت الهی بر آنها مقام "نبوت" بود که خداوند انبیای بسیاری را از آنها برگزید.

در روایتی آمده است: "عدد انبیای بنی اسرائیل بالغ بر هزار نفر می شد" (۱).

و در روایت دیگری انبیای بنی اسرائیل چهار هزار نفر ذکر شده است (۲).

اینها همه از مواهب پروردگار بر آنها بود.

در چهارمین مرحله سخن از مواهب مادی می گوید، سخنی جامع و فراگیر، می فرماید: "از انواع روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم" (**وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ**).

پنجمین و آخرین موهبت، برتری و قدرت بلا-منزاع آنها بود چنان که در پایان آیه می افزاید: "و ما آنها را بر جهانیان برتری بخشیدیم" (**وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِيْنَ**).

بدون شك منظور از "عالمین"، در اینجا مردم همان عصر است، زیرا آیه

ص: ۲۵۱

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۷۵.

۲-۲) "بحار الانوار" طبع جدید جلد ۱۱ صفحه ۳۱.

۱۱۰ آل عمران با صراحت می گوید: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**: "شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه وجود گذاشتید".

و نیز می دانیم پیامبر گرامی اسلام ص، برترین پیامبران است، بنا بر این امت او نیز، امت برترند، چنان که در آیه ۸۹ سوره نحل آمده: **وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ**: "به خاطر بیاور روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می کنیم، و تو را گواه بر همه آنها قرار می دهیم".

*** در آیه بعد به ششمین موهبت بزرگی که خدا به این قوم حق شناس داد اشاره کرده می گوید: "ما دلائل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیار آنها گذاردیم" (**وَ آتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ**).

"بیانات" ممکن است اشاره به معجزات روشنی باشد که خداوند به موسی بن عمران ع و سایر انبیای بنی اسرائیل بخشید، و یا اشاره به دلائل و براهین منطقی آشکار و قوانین و احکام متقن.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که این تعبیر اشاره به نشانه های روشنی است که خداوند در باره پیامبر اسلام ص در اختیار آنها گذارد که با آن می توانستند پیامبر خاتم را همچون فرزندان خود بشناسند "الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ" (بقره-۱۴۶).

ولی مانعی ندارد که تمام این معانی در آیه جمع باشد.

به هر حال با وجود این مواهب بزرگ و دلائل بین و روشن جایی برای اختلاف وجود نداشت، ولی این کفران کنندگان به زودی دست به اختلاف زدند، چنان که قرآن در دنباله همین آیه می گوید: "آنها اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد و سرچشمه این اختلاف همان حب ریاست

و برتری جویی بود" (فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ).

آری آنها پرچم طغیان برافراشتند، و هر گروهی به جان گروه دیگر افتاد، حتی عوامل وحدت و انسجام را وسیله اختلاف و تفرقه قرار دادند، و به دنبال آن قدرتشان به ضعف گرائید، ستاره عظمتشان افول کرد، حکومت آنها متلاشی شد و در دنیا دربدر شدند.

بعضی نیز گفته اند منظور اختلافی است که آنها بعد از آگاهی کافی از صفات پیامبر اسلام ص در مورد او داشتند.

قرآن در پایان آیه آنها را با این عبارت هشدار می دهد: "پروردگار تو روز قیامت در میان آنها در باره آنچه اختلاف نمودند داوری می کند" (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ).

و به این ترتیب با کفران نعمت و ایجاد اختلاف هم عظمت و قدرت خود را در دنیا از دست دادند و هم مجازات آخرت را برای خود خریدند.

*** بعد از بیان مواهبی که خداوند به بنی اسرائیل داده بود و کفران کردند، سخن از موهبت عظیمی به میان می آورد که به پیامبر اسلام ص و مسلمین ارزانی داشت، می فرماید "سپس ما تو را بر شریعت و مسیری به سوی آئین حق قرار دادیم" (ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيْعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ).

"شریعت" به معنی راهی است که برای رسیدن به آب در کنار نهرهایی که سطح آب از ساحل نهر پائین تر است احداث می کنند، سپس به هر راهی که انسان را به مقصد و مقصودش می رساند اطلاق شده است، بکار گرفتن این تعبیر در مورد آئین حق به خاطر آن است که انسان را به سرچشمه وحی و رضایت الهی و سعادت جاویدان که همچون آب حیات است می رساند، این واژه یک بار در قرآن بکار رفته و تنها در مورد اسلام است.

منظور از "الامر" در اینجا همان دین و آئین حق است که در آیه گذشته نیز به آن اشاره شده بود آنجا که فرمود: (يُنَاتِ مِنَ الْأَمْرِ).

و از آنجا که این مسیر، مسیر نجات و پیروزی است به دنبال آن به پیامبر ص دستور می دهد "از آن پیروی کن" (فَاتَّبِعْهَا).

و نیز از آنجا که نقطه مقابل آن چیزی جز پیروی از هوا و هوس جاهلان نیست، در آخر آیه می افزاید: "و از هوا و هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن" (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

در حقیقت دو راه بیش نیست، "راه انبیاء و وحی" و "راه هوا و هوسهای جهال"، اگر کسی به اولی پشت کند در مسیر دوم خواهد افتاد، و اگر کسی به آن روی آورد از خط انبیاء جدا خواهد شد، و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر هر برنامه هدایتی که از سرچشمه وحی مدد نمی گیرد کشیده است.

قابل توجه اینکه بعضی از مفسران گفته اند: رؤسای قریش نزد پیامبر ص آمدند و عرض کردند: بیا و به آئین نیاکانت بازگرد که هم از تو افضل بودند و هم سالمندتر! در آن زمان پیامبر ص هنوز در مکه بود، آیه فوق نازل شد (۱) و به آنها پاسخ گفت که راه وصول به حق وحی آسمانی است که بر تو نازل شده، نه آنچه هوا و هوس این جاهلان اقتضا می کند.

همیشه رهبران راستین به هنگامی که آئین جدید و پاک و نوینی را عرضه می کردند با این وسوسه جاهلان روبرو بودند که تو بهتر می فهمی یا نیاکان و بزرگان و پیش کسوتان قبل از تو؟ و اصرار داشتند آنها نیز همان روشهای خرافی را ادامه دهند که اگر اینگونه پیشنهادها عملی می شد هرگز انسان گامی

ص: ۲۵۴

به سوی تکامل بر نمی داشت.

*** آیه بعد در حقیقت علتی است برای نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان می گوید: "آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند و از عذابش برهانند" (إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا).

هر گاه از آئین باطل آنها پیروی کنی و عذاب الهی دامان تو را بگیرد هرگز نمی توانند به کمک تو بشتابند، و یا اگر خداوند نعمتی را از تو سلب کند آنها قادر به جبران آن نخواهند بود، گر چه روی سخن در این آیات به پیامبر است ولی منظور همه مؤمنان می باشند.

سپس می افزاید: ظالمان یار و یاور و دوست و ولی یکدیگرند" (إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

همه از یک قماشند و در یک مسیر و سر و ته یک کرباس، و همگی ضعیف و ناتوانند.

اما گمان نکن که تو و افراد با ایمان که اکنون در اقلیت هستید یار و یآوری ندارید "خداوند ولی پرهیزگاران است" (وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ).

درست است آنها ظاهراً جمعیتی عظیم و قدرت و ثروت قابل ملاحظه ای دارند ولی در برابر قدرت بی انتهای حق ذره ناچیزی بیش نیستند.

*** در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تاکید بر آنچه گذشت و دعوت به پیروی از این آئین الهی می گوید: "این قرآن و شریعت وسیله بینایی و مایه هدایت و رحمت برای مردمی است که اهل یقین هستند" (هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ).

"بصائر" جمع "بصیرت" به معنی بینایی است، هر چند این واژه بیشتر

در مورد بینشهای فکری و عقلی استعمال می شود، ولی گاه به تمام اموری که مایه درک و فهم مطلب است اطلاق می گردد.

جالب اینکه می گوید "این قرآن و شریعت بیناییهایی است" یعنی عین بینایی است، آنهم نه یک بینایی که بینائیها، نه در یک بعد که در همه ابعاد زندگی به انسان بینش صحیح می دهد.

نظیر همین تعبیر در آیات دیگر قرآن از جمله آیه ۱۰۴ سوره انعام آمده است قَدْ جَاءَكُمْ بِبَصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ: "بیناییهایی از سوی پروردگارتان برای شما آمد".

در اینجا سه موضوع در آیه مطرح شده: "بصائر"، "هدایت" و "رحمت" که به ترتیب علت و معلول یکدیگرند، آیات روشنگر و شریعت بیناکننده انسان را به سوی هدایت می برد، و هدایت نیز مایه رحمت پروردگار است.

جالب اینکه "بصائر" را برای عموم مردم ذکر می کند، اما هدایت و رحمت را مخصوص کسانی که اهل یقینند، و باید چنین باشد زیرا آیات قرآن مخصوص قوم و گروهی نیست، بلکه تمام انسانها که در مفهوم "الناس" جمعند در آن شریکند، بی هیچگونه محدودیتی از نظر زمان و مکان، ولی طبیعی است هدایت فرع بر یقین، و رحمت الهی نیز مولود آن است، و شامل حال همه نمی شود.

به هر حال اینکه می گوید: قرآن عین بصیرت و عین هدایت و رحمت است تعبیر زیبایی است که از عظمت و تاثیر و عمق این کتاب آسمانی حکایت می کند برای آنها که رهرو راهند و جستجوگر حقتند.

اشاره

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲۱) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۲) أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاءً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳)

ترجمه:

۲۱- آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند قرار می دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می کنند.

۲۲- و خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ستمی نخواهد شد.

۲۳- آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته، و بر گوش و قلبش

مهر زده، و بر چشمش پرده ای افکنده، با اینحال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟!

تفسیر:

حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست

در تعقیب آیات گذشته که سخن از دو گروه "مؤمنان" و "کافران"، یا "پرهیزگاران" و "مجرمان" در میان بود در نخستین آیه مورد بحث این دو را در یک مقایسه اصولی در برابر هم قرار داده می گوید: "آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند آنها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد؟! (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ)."

"چه بد داوری می کنند!" (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

مگر ممکن است نور و ظلمت، علم و جهل، خوب و بد، ایمان و کفر یکسان باشد؟ مگر امکان دارد بازتاب و ثمره و نتیجه این امور نامساوی، مساوی گردد؟ هرگز چنین نیست، مؤمنان صالح العمل از مجرمان بی ایمان در همه چیز جدا هستند، و ایمان و کفر و اعمال نیک و بد سرتاسر زندگی و مرگ هر یک از آنها را به رنگ خود درمی آورد.

این آیه همانند آیه ۲۸ سوره "ص" است که می فرماید: "آیا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون" مفسدان در ارض" قرار دهیم؟ یا پرهیزگاران را همچون فاجران"؟ (أَمْ نَجْعِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعِلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ).

یا همانند آیه ۳۵ و ۳۶ سوره قلم که می گوید: "آیا مسلمانان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟ چه می شود شما را چگونه داوری می کنید؟! (أَفَنَجْعَلُ"

الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ).

"اجترحا" از ماده "جرح" در اصل به معنی جراحت و اثری که بر اثر بیماری و آسیبهاست که به بدن انسان می رسد، و از آنجا که ارتکاب گناه گویی روح او را مجروح می سازد ماده "اجترحا" به معنی انجام گناه نیز به کار رفته، و گاه در معنی وسیعتری، یعنی هر گونه اکتساب، استعمال می شود، و اعضای بدن را از این نظر "جوارح" گویند که انسان به وسیله آن مقاصد خود را انجام می دهد و آنچه می خواهد به دست می آورد و کسب می کند.

به هر حال این آیه می گوید: این یک پندار غلط است که تصور کنند ایمان و عمل صالح، یا کفر و گناه، تاثیری در زندگی انسان نمی گذارد، چنین نیست زندگی و مرگ این دو گروه کاملاً با هم متفاوت است.

مؤمنان در پرتو ایمان و عمل صالح از آرامش خاصی برخوردارند بطوری که سخت ترین حوادث زندگی تاثیری در روح آنها نمی گذارد، در حالی که افراد بی ایمان و آلوده دائماً در اضطرابند، اگر در نعمتند بیم زوال آن پیوسته آنها را رنج می دهد، اگر در مصیبت و ناراحتی قدرت مقابله با آن را ندارند، چنان که در آیه ۸۲ سوره انعام می خوانیم: الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ "آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک نیالودند امنیت از آن آنها است، و آنها هدایت یافتگانند".

افراد با ایمان به وعده های الهی دلگرمند و مشمول عنایات خاص اویند، چنان که در آیه ۵۱ سوره مؤمن می خوانیم: [□]إِنَّا لَنَنْصُرُ [□]رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ:

"ما رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در حیات دنیا و روز قیامت که گواهان بیا می خیزند یاری می کنیم".

نور هدایت قلب گروه اول را روشن می سازد و با گامهای استوار به سوی

هدف مقدسشان پیش می‌روند **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**: "خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند آنها را از ظلمتها به سوی نور هدایت می‌کند" (بقره-۲۵۷).

اما گروه دوم نه هدف مشخصی برای زندگی می‌یابند، و نه برنامه روشنی و در میان امواج ظلمات سرگردانند، و **الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**: "کسانی که کافر شدند ولی آنها طاغوت و شیطان است، و آنها را از نور به سوی ظلمتها می‌برند".

این در حیات و زندگی این جهان است، و اما به هنگام مرگ که دریچه ای است به عالم بقا، و دروازه ای است برای آخرت، چنان که قرآن در آیه ۳۲ نحل می‌گوید: "پرهیزگاران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می‌کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند، به آنها می‌گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید" (**الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**).

در حالی که با مجرمان بی‌ایمان طور دیگری سخن می‌گویند چنان که در آیه های ۲۷ و ۲۷ همان سوره نحل آمده است: "کافران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می‌کنند در حالی که به خود ستم کرده اند، در این هنگام از روی بیچارگی و اظهار تسلیم می‌گویند: ما کار بدی انجام نمی‌دادیم، آری خداوند به آنچه انجام می‌دادید آگاه است - اکنون از درهای دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن خواهید ماند چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران" (**الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ**).

خلاصه، تفاوت در میان این دو گروه در تمام شؤون زندگی و مرگ و عالم

*** آیه بعد در حقیقت تفسیر و تعلیلی است برای آیه قبل، می فرماید: "خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است" (وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

"و هدف آن است که هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ظلم و ستمی نخواهد شد" (و لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده این جهان آن را بر محور حق قرار داده، و در همه جا حق و عدالت حاکم است.

با اینحال چگونه ممکن است مؤمنان صالح العمل و مجرمان بی ایمان را یکسان قرار دهد، و این امر به صورت استثنایی در قانون خلقت درآید؟ طبیعی است آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند، و آنها که بر ضد آن گام برمی دارند باید طعمه آتش سوزان قهر و غضب خدا شوند، و عدالت همین را ایجاب می کند.

ص: ۲۶۱

۱-۱) در تفسیر آیه فوق احتمالات دیگری از سوی مفسران نیز داده شده است، از جمله اینکه منظور از جمله "سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ" این است که مجرمان بی ایمان مرگ و زندگیشان یکسان است، نه در حالت حیات خیر و برکت و طاعتی دارند و نه در حال مرگ، زنده اند اما همچون مردگانند (به این ترتیب هر دو ضمیمه به مجرمان برمی گردد) دیگر اینکه منظور از حیات زندگی روز رستاخیز است یعنی چنان نیست که مؤمنان و افراد بی ایمان در هنگام مرگ و به هنگام زنده شدن در قیامت یکسان باشند، ولی ظاهر آیه همان است که در بالا آورده ایم:

و از اینجا روشن می شود که "عدالت" به معنی "مساوات و برابری" نیست، بلکه عدالت آن است که هر کسی بر طبق شایستگیهایش از مواهب بیشتری بهره گیرد.

*** آخرین آیه مورد بحث نیز توضیح و تعلیل دیگری است برای عدم مساوات کافران و مؤمنان، می فرماید: "آیا مشاهده کردی کسی را که معبود خود را هوا و هوس خویش قرار داده؟! (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)."

"و چون خدا می دانسته شایستگی هدایت ندارد او را گمراه ساخته" (وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ).

"بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده ای افکنده"، تا در وادی ضلالت همواره سرگردان بماند (وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً).

"با اینحال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند" (فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ).

"آیا با اینهمه متذکر نمی شوید؟" و تفاوت چنین کسی را با آنها که در پرتو نور حق راه خود را یافته اند نمی فهمید؟ (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است انسان هوای نفس خویش را معبود خود سازد؟ ولی روشن است هنگامی که فرمان خدا را رها کرد، و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد، و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است، چرا که یکی از معانی معروف "عبادت و پرستش" اطاعت است.

چنان که بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان، یا احبار و علمای یهود آمده که "گروهی عبادت شیطان می کنند" (یس-۶۰) و در باره یهود می گوید:

"علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده اند" (توبه-۳۱).

در حدیث نیز آمده است که امام باقر و امام صادق ع فرمودند:

□
اما و الله ما صاموا لهم، و لا صلوا، و لكنهم احلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا، فاتبعوهم و عبدوهم من حيث لا يشعرون: "به خدا سوگند آنها (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود نماز و روزه بجا نیاوردند، ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنها حلال، و حلالی را حرام کردند، و آنها پذیرفتند و پیروی نمودند، و بی آنکه توجه داشته باشند آنها را عبادت و پرستش کردند!" (۱).

ولی بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به بت پرستان قریش می دانند که به هر چیز دل می بستند از آن بتی می ساختند و در برابر آن عبادت می کردند و هر گاه جسم دیگری را می یافتند که جلب توجهشان را می نمود بت اول را کنار گذاشته از دومی بت می ساختند! و به این ترتیب معبود آنها چیزی بود که هوای نفس آنها بیسندد (۲).

ولی تعبیر "مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ" □: "کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار دهد" با تفسیر اول هماهنگ تر است.

□
در مورد جمله "أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ" تفسیر معروف همان است که در بالا- گفتیم یعنی "خداوند با علم به اینکه استحقاق هدایت ندارند آنها را گمراه کرده است اشاره به اینکه آنها با دست خود تمام چراغهای هدایت را شکسته، و راههای نجات را بروی خود بسته، و پلهای بازگشت را پشت سر خود ویران کرده اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آنها بر می گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آنها سلب می کند، گویی قلب و

ص: ۲۶۳

۱-۱) (نور الثقلین) جلد ۲ صفحه ۲۰۹.

۲-۲) -تفسیر(در المنثور) جلد ۶ صفحه ۳۵.

گوششان را در محفظه ای گذاشته، و بسته و مهر کرده است و بر چشم آنها پرده سنگینی افکنده.

اینها در حقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده اند، و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده اند.

راستی چه بت خطرناکی است هواپرستی که تمام درهای رحمت و طرق نجات را به روی انسان می بندد، و چه گویا و پر معنی است حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده: ما عبد تحت السماء اله ابغض الی الله من الهوی!:

"هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوض تر نزد خدا از هوای نفس پرستش نشده است!" (۱).

ولی بعضی از مفسران گفته اند: این جمله اشاره به آن است که این هواپرستان لجوج با علم و آگاهی از طریق هدایت راه ضلالت را پیش می گیرند، چرا که علم و دانش همیشه با هدایت همراه نیست، و ضلالت نیز همیشه همراه جهل نمی باشد.

علمی مایه هدایت است که انسان به لوازم آن ملتزم باشد، و همراه آن گام بردارد، تا به سر منزل مقصود برسد، چنان که قرآن درباره گروهی از کفار لجوج می گوید: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَقْبَلَتْهَا أَنْفُسُهُمْ: "آنها آیات خدا را انکار کردند در حالی که در دل به حقانیت آن یقین داشتند!" (نمل-۱۴) (۲).

ولی تفسیر اول با توجه به اینکه مرجع ضمیرها در آیه خداوند است مناسبتر است، زیرا می فرماید خدا او را گمراه کرده، و بر گوش و قلبش مهر زده است.

ص: ۲۶۴

۱-۱) تفسیر "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۵۹۸۷ و تفسیر روح البیان و تفسیر مراغی ذیل آیات مورد بحث.

۲-۲) تفسیر "المیزان" جلد ۱۸ صفحه ۱۸۷.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود که در آیه هیچ نشانه ای از مذهب جبر نیست، بلکه تأکیدی است بر اصل اختیار و تعیین سرنوشت انسان به دست خودش.

درباره مهر نهادن خداوند بر قلب و گوش انسان، و پرده افکندن بر دل او، بحثهای بیشتری در جلد اول ذیل آیه ۷ سوره بقره آورده ایم (۱).

نکته ها:

اشاره

خطرناکترین بتها بت هوای نفس است.

در حدیث خواندیم که مبعوض ترین معبودی که مورد پرستش واقع شده است نزد خداوند بت هوای و هوس است.

در این سخن هیچگونه مبالغه نیست، چرا که بتهای معمولی موجوداتی بی خاصیتند، ولی بت هوای و هوس اغوا کننده، و سوق دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است.

به طور کلی می توان گفت این بت خصوصیتی دارد که آن را مستحق این نام "منفورترین بتها" کرده است.

زشتیها را در نظر انسان زینت می دهد، تا آنجا که انسان به اعمال زشت خود می بالد و به مصداق وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (کهف-۱۰۴) به عنوان یک صالح به آن افتخار می کند! ***

۲- مؤثرترین راه نفوذ شیطان هوای پرستی است

چرا که تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن

ص: ۲۶۵

سقوط کرد، و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

۳- هواپرستی

مهمترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می افکند، چنان که در آیات مورد بحث بعد از ذکر مسأله هواپرستی صریحا به این موضوع اشاره شده است، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است.

۴- هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا (نعوذ بالله) پیش می برد-

همانگونه که پیشوای هوی پرستان یعنی شیطان به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد، و به حکمت خداوند در مسأله امر به سجده بر آدم اعتراض نمود و آن را غیر حکیمانه پنداشت!

۵- عواقب هواپرستی

آن قدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی یک عمر پشیمانی بیار می آورد، و گاه یک لحظه هواپرستی محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می دهد.

لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این امر تاکید و هشدار داده شده است.

در حدیث معروف پیامبر ص آمده است:

ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل، اما الهوی فانه یصد عن الحق، و اما طول الامل فینسی الآخره! "خطرناکترین چیزی که بر اتم از آن می ترسم هواپرستی و آرزوهای دراز است چرا که هواپرستی انسان را از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را به فراموشی می سپارد" (۱).

و در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم: که در پاسخ این سؤال ای سلطان اغلب و اقوی؟ "کدام سلطان ستمگر غالب تر و نیرومندتر است؟" فرمود: الهوی (۲).

ص: ۲۶۶

۱- (۲ و ۱) "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۷۵ و ۷۶ و ۷۷.

و در حدیث دیگری از امام زین العابدین ع آمده است که خداوند می فرماید:

و عزتی و عظمتی، و جلالی و بهایی، و علوی و ارتفاع مکانی، لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا جعلت همه فی آخرته، و غناه فی قلبه، و کففت عنه ضیعتی، و ضمنت السماوات و الارض رزقه، و اتته الدنیا و هی راغمه: "به عزت و عظمت سوگند به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم که هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای خود مقدم نمی دارد مگر اینکه همت او را در آخرت و بی نیازی او را در قلبش قرار می دهم، و امر معاش را بر او آسان می سازم، و روزی او را بر آسمانها و زمین تضمین می کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می آید!" (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

احذروا اهوائکم كما تحذرون اعدائکم، فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم و حصائد السننهم:

"از هوای نفس بترسید همانگونه که از دشمنان بیم دارید، چرا که چیزی برای انسان دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می شود نیست." (۲).

و بالآخره در حدیثی دیگر از امام صادق ع آمده است که فرمود:

انی لا ارجو النجاه لهذه الامه لمن عرف حقنا منهم الا لاحد ثلاثة: صاحب سلطان جائر، و صاحب هوی، و الفاسق المعلن: "من امید نجات را برای این امت برای آنها که حق ما را بشناسند دارم، مگر برای سه گروه: دوستان سلاطین جور، و هوی پرستان، و گنهکاری که آشکارا گناه می کند (و باک ندارد)" (۳).

و در این زمینه آیات و روایات بسیار فراوان و پر بار است.

این سخن را با جمله پرمعنایی که بعضی به صورت شان نزول نقل کرده اند، و گواه زنده ای بر مقصود ما است پایان می دهیم، یکی از مفسران می گوید: شبی از شبها "ابو جهل" در حالی که "ولید بن مغیره" با او همراه بود به طواف

ص: ۲۶۷

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۷۵ و ۷۶ و ۷۷.

۲-۲) "اصول کافی" جلد ۲ باب اتباع الهوی حدیث ۱.

۳-۳) "بحار الانوار" جلد ۷۰ صفحه ۷۶.

خانه کعبه پرداخت، و در ضمن طواف در باره پیامبر اسلام ص با هم سخن می گفتند، ابو جهل گفت و الله انی لاعلم انه صادق" به خدا سوگند که من می دانم او راست می گوید!" فوراً ولید به او گفت: خاموش باش! تو از کجا این سخن را می گویی؟ ابو جهل گفت: ای ولید ما او را در کودکی و جوانی صادق امین می نامیدیم، چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد او را کذاب و خائن بنامیم؟ باز تکرار می کنم: "می دانم او راست می گوید!" ولید گفت: پس چرا او را تصدیق نمی کنی و ایمان نمی آوری؟ گفت: می خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند از ترس شکست، تسلیم برادرزاده ابو طالب شدم؟!.

سوگند به بتهای "لات" و "عزی" که هرگز از او پیروی نخواهم کرد! اینجا بود که آیه وَ خَتَمَ عَلَی سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ: "خدا بر گوش و قلب او مهر نهاده" نازل شد (۱).

ص: ۲۶۸

۱- (۱) تفسیر مراغی جلد ۲۵ صفحه ۲۷.

اشاره

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵)

ترجمه:

۲۴- آنها گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند، و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی کند، آنها به این سخن که می گویند یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند.

۲۵- و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود دلیلی در برابر آن ندارند جز اینکه می گویند اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید (تا گواهی دهند!).

تفسیر:

عقاید دهریین

در این آیات بحث دیگری پیرامون منکران توحید است، منتها در اینجا تنها از گروه خاصی از آنها یعنی "دهریین" نام می برد که مطلقا وجود صانع حکیم را در عالم هستی انکار می کردند، در حالی که اکثر مشرکان ظاهرا به خدا ایمان داشتند و بتها را شفیعان در گاه او می دانستند، می فرماید: "آنها گفتند چیزی جز

همین زندگی ما در دنیا در کار نیست، گروهی از ما می میرند و گروهی زنده می شوند" و جای آنها را می گیرند، و نسل بشر همچنین تداوم می یابد (وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا).

" و چیزی جز دهر و گذشت روزگار ما را هلاک نمی کند" (وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ).

و به این ترتیب هم "معاد" را انکار می کردند و هم "مبدأ" را، جمله نخست ناظر به انکار معاد است و جمله بعد ناظر به انکار مبدأ.

قابل توجه اینکه شبیه این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن نیز آمده است، در سوره انعام آیه ۲۹ می خوانیم: وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و در سوره مؤمنون آیه ۳۷ آمده: إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ، ولی در هر دو مورد تکیه بر انکار معاد است تنها در آیه مورد بحث هم معاد انکار شده و هم مبدأ.

روشن است اینکه آنها روی معاد بیشتر تکیه می کردند به خاطر وحشتی بود که از آن داشتند، و تاثیری که ممکن بود در تغییر مسیر زندگی هوس آلود آنها داشته باشد.

مفسران برای جمله "نموت و نحیا" (می میریم و زنده می شویم) چند تفسیر ذکر کرده اند: نخست همان که در بالا گفتیم: بزرگسالان می روند، و نوزادان قدم به عرصه حیات می گذارند و جای آنها را می گیرند.

دیگر اینکه: جمله از قبیل تاخیر و تقدیم است، و در معنی چنین است ما زنده می شویم و سپس می میریم و جز این حیات و مرگ چیز دیگری در کار نیست! سوم اینکه: بعضی می میرند و بعضی زنده می مانند (هر چند سرانجام همه خواهند مرد).

چهارم اینکه: ما در آغاز مرده و بیجان بودیم، سپس لباس حیات بر ما

پوشیده شد اما از همه مناسبتر همان تفسیر اول است.

به هر حال این اعتقاد که فاعل حوادث این عالم دهر و روزگار است، و یا به تعبیر جمعی دیگر گردش افلاک و اوضاع کواکب می باشد عقیده جمعی از مادیین در اعصار گذشته بود که سلسله حوادث را منتهی به افلاک می کردند، و معتقد بودند هر چه در جهان ما رخ می دهد به سبب آنهاست (۱) حتی گروهی از فلاسفه دهری و مانند آنها معتقد به ثبوت عقل برای افلاک بودند، و تدبیر این جهان را به دست آنها می دانستند.

این اعتقادات خرافی با گذشت زمان تدریجا از میان رفت، مخصوصا با پیشرفت علم هیئت ثابت شد چیزی بنام "افلاک" (کرات تو بر توی پوست پیازی بلورین) اصلا وجود خارجی ندارد، و ستارگان عالم بالا- نیز کم و بیش ساختمانی مانند کره زمین دارند، منتها بعضی خاموشند و کسب نور از کرات دیگر می کنند، و بعضی در حال اشتعال و نور افشانی هستند.

دهریین گاه در حوادث تلخ و ناگوار به دهر بدگویی می کردند و آن را سب و دشنام می دادند و عجب اینکه بقایای آن نیز در ادبیات امروز دیده می شود که بعضی از شاعران خداپرست به "دهر غدار" و "چرخ کج مدار" بد می گویند و بر روزگار نفرین می فرستند که چرا چنین و چنان کرده است.

در شعر معروف آمده است: فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس! دیگری می گوید:

ص: ۲۷۱

۱-۱) بعضی احتمال پنجمی در تفسیر این جمله داده اند و آن اینکه اشاره به عقیده تناسخ است که جمعی از بت پرستان آن را قبول داشتند و می گفتند ما پیوسته می میریم سپس در کالبدهای دیگر در همین جهان زنده می شویم ولی این تفسیر با جمله **وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ** که تنها سخن از هلاکت می گوید سازگار نیست (دقت کنید).

روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد!

در مورد دهر نیز گفته اند: دهر چون نیرنگ سازد چرخ چون دستان کند مغز را آشفته سازد عقل را حیران کند! ولی در احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده:

□
لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر: "روزگار را دشنام ندهید چرا که خداوند روزگار است" (۱).

اشاره به اینکه روزگار لفظی بیش نیست، کسی که مدبر این جهان و گرداننده این عالم است خدا است، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگویی کنید بدون توجه به خداوند قادر متعال بدگویی کرده اید! شاهد گویای این سخن حدیث دیگری است که به عنوان حدیث قدسی نقل شده است خداوند می فرماید:

يؤذيني ابن آدم يسب الدهر، و انا الدهر! بیدی الامر، اقلب الليل و النهار!:" این سخن فرزندان آدم مرا آزار می دهد که به دهر دشنام می گویند، در حالی که دهر منم! همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می سازم" (۲).

ولی در بعضی از تعبیرات دهر به معنی "ابناء روزگار" و "مردم زمانه" به کار رفته که بزرگان از بی وفایی آنها شکوه کرده اند، شبیه شعر معروفی که از امام حسین ع در شب عاشورا نقل شده که فرمود: یا دهر اف لك من خليل کم لك بالاشراق و الاصيل من صاحب و طالب قتيل و الدهر لا يقنع بالبدیل

ص: ۲۷۲

۱-۱) تفسیر "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۷۸.

۲-۲) تفسیر "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۵۹۹۱.

"ای روزگار اف بر تو باد که دوست خوبی نبودی چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندی و روزگار هرگز قانع به گرفتن بدل و عوضی نمی شود و به این ترتیب برای دهر دو معنی وجود دارد: دهر به معنی "افلاک و روزگار" که مورد توجه دهریین بوده و آن را حاکم بر نظام هستی و زندگی انسانها می پنداشتند، و دهر به معنی "مردم عصر و زمان و ابناء روزگار".

مسلم دهر به معنی اول پنداری بیش نیست، و اگر باشد اشتباه در تعبیر است که بجای نام خداوند متعال که حاکمیت بر تمام عالم وجود دارد نام "دهر" را می برند، ولی دهر به معنی دوم چیزی است که بسیاری از پیشوایان و بزرگان آن را مذمت کرده اند، چرا که مردم عصر خود را فریبکار، بی وفا، و متلون می دانستند.

به هر حال قرآن مجید در پاسخ این بیهوده گویان جمله کوتاه و پرمحتوایی بیان کرده که در مورد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، می فرماید: "آنها به این سخن که می گویند معادی نیست و مبدأ جهان نیز دهر است یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند" (وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ).

شبهه این معنی در آیه ۲۸ سوره نجم در مورد کسانی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند آمده است: وَ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً: "آنها به این سخن یقین ندارند آنها تنها از گمان بی اساس خود پیروی می کنند، و گمان به هیچوجه بی نیاز از حق نمی کند".

همین معنی در مورد نسبت قتل به حضرت مسیح (نساء-۱۵۷) و اعتقاد مشرکان عرب در باره بتها (یونس-۶۶) نیز آمده است.

و این سهل ترین دلیلی است که در مقابل اینگونه افراد ذکر می شود که شما هیچ شاهد و گواه منطقی برای اثبات مدعای خویشتن ندارید تنها بر گمان

و تخمین پندارها تکیه می کنید.

*** در آیه بعد به یکی از بهانه جوئیهای بی اساس این گروه در مورد معاد اشاره کرده، می گوید: "هنگامی که آیات بینات و آشکار ما بر آنها خوانده می شود تنها دلیلی که در برابر آن دارند این است که می گویند: اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (۱).

آنها مدعی بودند اگر زنده شدن مردگان حق است به عنوان نمونه نیاکان ما را زنده کنید تا ببینیم و باور کنیم، و از آنها سؤال کنیم که بعد از مرگ چه خبر است؟ آیا گفته شما را تصدیق می کنند؟! آری این تنها دلیل آنها بود، دلیلی سست و واهی، چرا که خداوند قدرت خویش را بر احیای مردگان از طرق مختلف به انسانها نشان داده است:

پیدایش نخستین انسان از خاک، تحولهای عجیب نطفه در رحم، آفرینش آسمان و زمین پهناور، زنده شدن زمینهای مرده بعد از نزول باران که در آیات قرآن به عنوان اسناد زنده ای بر امکان رستاخیز آمده، بهترین دلیل بر این معنی است، چه نیازی به مطلب دیگری در این زمینه است؟ از این گذشته، آنها عملاً نشان داده بودند که جز بهانه جویی هدفی ندارند و به فرض که چنین صحنه ای مقابل چشمشان انجام می گرفت بلافاصله می گفتند این سحر است، همانگونه که در موارد مشابه آن گفتند.

تعبیر به "حجت" (دلیل) در مورد این گفتار بی اساس آنها در حقیقت کنایه از این است که آنها دلیلی جز بی دلیلی ندارند.

ص: ۲۷۴

۱-۱) "حجتهم" در آیه فوق خبر "کان" و ان قالوا... اسم آن است.

اشاره

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنَادِي بِحَسْرَتٍ الْمُعْتَدُونَ (۲۷) وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ (۲۸) هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسِيحِينَ مِمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ
رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَ فَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُلَقَّىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ
(۳۱)

ترجمه:

۲۶- بگو خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند، بار دیگر در روز قیامت که در آن تردیدی نیست جمع آوری می کند، ولی اکثر مردم نمی دانند.

۲۷- مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند.

۲۸- در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته، هر امتی به سوی کتابش خوانده می شود و (به آنها می گویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند.

۲۹- این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند) ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم!
۳۰- اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند، این پیروزی بزرگ است.

۳۱- اما کسانی که کافر شدند به آنها گفته می شود مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار کردید و قوم مجرمی بودید.

تفسیر:

در آن دادگاه عدل همه به زانو درمی آیند!

این آیات در حقیقت پاسخ دیگری است به سخن دهریین که منکر مبدأ و معاد بودند و در آیات قبل به گفتار آنها اشاره شد.

نخست می فرماید: "بگو: خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند بار دیگر حیات می بخشد و برای حساب در روز قیامت، روزی که در آن شک و تردیدی نیست جمع آوری می کند" (قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

آنها نه خدا را قبول داشتند و نه روز جزا را، و محتوای این آیه در حقیقت استدلال برای هر دو قسمت است، چرا که روی مساله حیات نخستین تکیه شده، و به تعبیر دیگر: آنها اصل وجود حیات نخستین و پیدایش موجودات زنده را موجودات بی جان را نمی توانستند انکار کنند، و این از یک سو دلیلی است برای وجود عقل و علم کل، مگر ممکن است مساله حیات و زندگی با آن نظم شگرف،

و اسرار پیچیده، و چهره های گوناگون که عقل همه دانشمندان در آن مات و مبهوت مانده، بدون وجود خداوند قادر و عالم حاصل شود؟ به همین دلیل در آیات مختلف قرآن روی مساله حیات به عنوان یکی از آیات توحید تکیه شده است.

از سوی دیگر، کسی که قادر بر حیات نخستین است چگونه قادر بر اعاده آن نیست.

اما تعبیر به "لا-ریب فیه" (هیچ شکی در آن نیست) در مورد قیامت که از وقوع آن خبر می دهد نه از امکانش ممکن است اشاره ای به قانون عدالت پروردگار باشد، چرا که بطور قطع در این جهان همه حقداران به حق خود نمی رسند، و همه متجاوزان و ستمگران کیفر خود را نمی بینند، و اگر دادگاه عدل قیامت نباشد عدالت پروردگار مفهومی نخواهد داشت.

و از آنجا که بسیاری از مردم در این دلائل تامل و دقت نمی کنند در پایان آیه می افزاید: "ولی اکثر مردم نمی دانند" (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

یکی از نامهای قیامت که در آیه فوق از آن یاد شده "یوم الجمع" است چرا که تمام خلق اولین و آخرین، و تمام قشرها و اصناف انسانها، همه در آن روز یک جا جمع می شوند (این تعبیر در چند آیه دیگر قرآن نیز آمده است از جمله شوری-۷ و تغابن-۹ است).

*** آیه بعد دلیل دیگری بر مساله معاد است که شبهه آن را در آیات دیگر قرآن خواننده ایم، می فرماید: "مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است" (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

او که مالک و حاکم بر تمام پهنه عالم هستی است، مسلماً قدرت بر احیای مردگان را دارد، و چنین کاری در برابر قدرت او هرگز مشکل نیست.

او این جهان را مزرعه ای برای قیامت، و تجارتخانه پرسودی برای عالم پس از مرگ قرار داده است، لذا در پایان آیه می افزاید: "آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند" (وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ).

چرا که سرمایه عمر را از کف داده، و تجارتنی نکرده، و "جز حسرت و اندوه متاعی نخریدند".

حیات و عقل و هوش و مواهب زندگی سرمایه های انسان در این بازار تجارت است، باطل گرایان آنها را با متاع زودگذری که نسبت به آن هیچ ارزشمند نیست مبادله می کنند، و روز رستاخیز که تنها قلب سلیم و ایمان و عمل صالح به کار می آید زیانکار بودن خود را با چشم مشاهده می کند.

"بخسر" از ماده "خسران" به معنی از دست دادن سرمایه است، و به گفته "راغب" در "مفردات" "گاه به خود و انسان نسبت داده می شود، و می گویند:

"خسر فلان": "فلان کس زیان کرد" و گاه به تجارت او نسبت می دهند و می گویند:

"خسرت تجارته": "تجارتش زیان کرد" گرچه ابناء دنیا این تعبیر را تنها در مورد مال و مقام و مواهب مادی به کار می برند ولی مهمتر از خسران مادی از دست دادن سرمایه عقل و ایمان و ثواب است.

"مبطل" از ماده "ابطال" در لغت معانی مختلفی دارد باطل کردن چیزی دروغ گفتن، شوخی و استهزاء نمودن، و امر باطلی را مطرح کردن، تمام این معانی در مورد آیه فوق قابل قبول است.

آنها که حق را باطل کرده اند، و آنها که مرام و عقیده باطل را رواج داده اند، و آنها که در برابر پیامبران الهی دروغ گفته اند، و سخنان آنها را به باد استهزاء گرفته اند زیان و خسران خود را در آن روز خواهند دید.

آیه بعد صحنه قیامت را به طرز بسیار گویایی ترسیم می کند، می گوید:

"در آن روز هر امتی را می بینی که بر سر زانو نشسته است" (وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً).

از بعضی تعبیرات که در کلمات مفسران بزرگ آمده است چنین استفاده می شود که در گذشته ارباب دعوا در محضر قضات به این صورت می نشستند، تا از دیگران مشخص شوند، در قیامت نیز همه در آن دادگاه بزرگ بر سر زانو می نشینند تا محاکمه آنها صورت پذیرد.

و نیز ممکن است این تعبیر نشانه آمادگی آنها برای پذیرش هر فرمان و حکم باشد، چرا که افرادی که به حالت آماده باش نشسته اند بر سر زانو می نشینند.

و یا اینکه اشاره به ضعف و ناتوانی و هراس و وحشتی است که آنها را فرا می گیرد (جمع همه این معانی در مفهوم آیه نیز ممکن است).

"جائیه" معانی دیگری نیز دارد از جمله "جمعیت انبوه و متراکم" یا "گروه گروه" و می تواند اشاره به تراکم انسانها در دادگاه عدل الهی، و یا نشستن هر امت و گروه به صورت جداگانه باشد، ولی معنی اول مشهورتر و مناسبتر است.

سپس دومین صحنه از صحنه های قیامت را به این صورت بیان می کند که:

"هر امتی به سوی کتابش خوانده می شود و به آنها می گویند: امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند" (كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این کتاب همان نامه اعمالی است که تمام نیکیها و بدیها، زشتیها و زیبائیهای گفتار و کردار انسانها در آن ثبت است، و به گفته قرآن: لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: "هیچ کار کوچک و بزرگی نیست، مگر اینکه آن را ثبت کرده و برشمرده است" (کهف-۴۹).

تعبیر "كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا" نشان می دهد که علاوه بر نامه اعمالی

که برای هر انسانی جداگانه موجود است هر امتی نیز نامه اعمالی متعلق به جمع و گروه خود دارد، این معنی با توجه به اینکه انسان دارای دو نوع اعمال است "اعمال فردی" و "اعمال جمعی و گروهی" مطلب عجیبی به نظر نمی رسد، و وجود دو گونه نامه اعمال از این نظر کاملاً طبیعی است (۱).

تعبیر "تدعی" نشان می دهد که از آنها دعوت می شود که بیانیه و نامه اعمال خود را بخوانند، این شبیه همان مطلبی است که در آیه ۱۴ سوره اسراء آمده است: **اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**: "نامه اعمالت را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی!" *** بار دیگر از سوی خداوند به آنها خطاب می شود و به عنوان تاکید می گوید:

"این کتاب ما است که به حق با شما سخن می گوید، و اعمال شما را بازگو می کند!" **(هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ)**.

آن روز که شما هر چه می خواستید انجام می دادید هرگز باور نمی کردید که اعمالتان در جایی ثبت شود، ولی "ما دستور داده بودیم که تمام اعمالی را که انجام می دادید بنویسند" **(إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ)**.

"نستنسخ" از ماده "استنساخ" در اصل از "نسخ" گرفته شده که به معنی زائل کردن چیزی به وسیله چیز دیگر است، مثلاً گفته می شود: "نسخت الشمس الظل" (خورشید سایه را از میان برد).

سپس در مورد نوشتن کتابی از روی کتاب دیگر به کار رفته است بی آنکه کتاب اول نابود شود.

ص: ۲۸۰

۱- ۱) بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از "کتاب" در آیه فوق "کتاب آسمانی" است که بر آن امت نازل شده، ولی ظاهر آیه مخصوصاً با توجه به آیه بعد همان نامه اعمال است و اکثر مفسران نیز بر همین عقیده هستند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر خدا فرمان داده است اعمال آدمی را "استنساخ" کنند باید قبل از آن کتابی باشد که از روی آن کتاب، نامه اعمال نوشته شود، لذا بعضی معتقدند که نامه اعمال همه انسانها قبلا در لوح محفوظ نوشته شده است، و فرشتگان حافظ اعمال آدمی، آن را از روی لوح محفوظ استنساخ می کنند.

اما این معنی چندان متناسب با آیه مورد بحث نیست، آنچه مناسب است یکی از دو معنی است یا "استنساخ" در اینجا به معنی اصل کتابت است (چنان که بعضی از مفسران گفته اند) و یا خود اعمال آدمی همچون کتابی است تکوینی که فرشتگان حافظان اعمال از روی آن نسخه برداری، و عکس برداری می کنند، لذا در آیات دیگر قرآن نیز به جای این تعبیر تعبیر به "کتابت" آمده است، در آیه ۱۲ سوره یس می خوانیم: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ** "ما مردگان را زنده می کنیم و تمام آنچه را از پیش فرستاده اند و آثار آنها را می نویسیم" (۱).

در باره انواع کتابهای ثبت اعمال (نامه اعمال شخصی، نامه اعمال امتهای، کتاب جامع و عمومی همه انسانها) در ذیل آیه ۱۲ سوره یس (جلد ۱۸ صفحه ۳۳۳) بحث بیشتری آمده است.

ص: ۲۸۱

۱- ۱) در روایتی از امیر مؤمنان علی (ع) آمده است: ان لله ملائكة ينزلون في كل يوم يكتبون فيه اعمال بني آدم "خداوند فرشتگانی دارد که همه روز از آسمان نازل می شوند و اعمال بنی آدم را می نویسند" شیخ طوسی در "تبیان" ذیل آیه مورد بحث بعد از نقل روایت فوق می فرماید: "منظور از "استنساخ" این است که به فرشتگان حافظ اعمال دستور می دهیم اعمالی را که موجب استحقاق ثواب یا عقاب است از این گروه بگیرند و ثبت کنند و بقیه را ملغی سازند، چون گروه اول همه اعمال را می نویسند" (تبیان جلد ۹ صفحه ۲۶۰).

در آیه بعد مرحله نهایی دادرسی قیامت را بیان می کند، آنجا که هر گروهی به نتیجه اعمال خود می رسند، می فرماید: "اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند" (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ).

ذکر "فاء تفریع" در اینجا دلیل بر این است که نتیجه نگاهداری حساب اعمال و آن دادگاه عدل الهی همین است که مؤمنان در رحمت الهی وارد می شوند.

طبق این آیه، ایمان به تنهایی کافی نیست که از این موهبت عظیم برخوردار شوند بلکه عمل صالح نیز شرط آن است.

تعبیر به "ربهم" (پروردگارشان) که از لطف مخصوص خداوند حکایت می کند با تعبیر به "رحمت" بجای "بهشت" تکمیل می شود.

و جمله پایان آیه که می فرماید: "این پیروزی آشکار است" (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ) به اوج کمال می رسد.

"رحمت الهی" مفهوم وسیعی دارد که دنیا و آخرت را در برمی گیرد، و در آیات قرآن بر معانی زیادی اطلاق شده است، گاه بر مساله هدایت، گاه نجات از چنگال دشمن، گاه باران پر برکت، گاه به نعمتهای دیگری همچون نعمت نور و ظلمت، و در موارد بسیاری نیز به بهشت و مواهب خدا در قیامت اطلاق شده است.

جمله "ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ" یک بار دیگر در سوره انعام آیه ۱۶ تکرار شده است، منتها در آنجا "فوز مبین" (پیروزی آشکار) در مورد کسانی است که از عذاب الهی رهایی می یابند: مَنْ يُصِيرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ اما در اینجا در باره کسانی است که در بهشت و رحمت الهی وارد می شوند، و در واقع هر دو پیروزی بزرگ است: نجات از عذاب، و دخول در کانون رحمت حق.

در اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که آیا مؤمنانی که فاقد عمل صالح هستند وارد بهشت نمی شوند؟ پاسخ این است که وارد می شوند اما بعد از آنکه مجازات خود را در دوزخ ببینند و پاک شوند، تنها کسانی بعد از حسابرسی مستقیماً به این کانون رحمت راه می یابند که علاوه بر ایمان سرمایه عمل صالح نیز داشته باشند.

واژه "فوز" به طوری که راغب در مفردات می گوید به معنی "پیروزی توأم با سلامت" است، و در ۱۹ مورد از آیات قرآن به کار رفته، گاه توصیف به "مبین" شده و گاه توصیف به "کبیر" اما در غالب آیات توصیف به "عظیم" شده و معمولاً در مورد بهشت است، ولی بعضاً در مورد توفیق اطاعت پروردگار و آمرزش گناهان و مانند آن نیز استعمال شده است.

*** در آیه بعد سرنوشت گروه دیگری را که نقطه مقابل این گروهند یاد آور شده، می فرماید: "اما کسانی که کافر شدند به آنها گفته می شود مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار می کردید و تسلیم حق نمی شدید، و قومی مجرم و گناهکار بودید" (وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ).

قابل توجه اینکه در این آیه تنها سخن از کفر است، و اما اعمال سوء به عنوان یک عامل دخول در عذاب الهی ذکر نشده، این به خاطر آن است که مسأله کفر به تنهایی موجبات عذاب است، و یا به خاطر اینکه تعبیر به "مجرمین" در ذیل آیه برای بیان این معنی کافی است.

نکته دیگر اینکه در اینجا سخنی از مجازات دوزخ به میان نیامده، اما سخن از توبیخ و سرزنش پروردگار است که بزرگترین مجازات محسوب می شود و دوزخ در برابر آن از اهمیت کمتری برخوردار است.

این نکته نیز قابل توجه است که از این آیه استفاده می شود که بدون بعثت پیامبران و ارسال رسل و نزول آیات الهی (و به اصطلاح تاکید احکام عقل به احکام شرع) مجازاتی از سوی خداوند رحمان انجام نخواهد شد، و این نهایت لطف و مرحمت او است.

آخرین نکته اینکه مشکل بزرگ این گروه از یک سو مساله "استکبار" در برابر آیات الهی است، و از سوی دیگر و تداوم جرم و گناه "است که از جمله کُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ استفاده می شود.

ص: ۲۸۴

اشاره

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعِيدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ (۳۲) وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْرِئُونَ (۳۳) وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَاؤَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكَ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا وَ غَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)

۳۲- و هنگامی که گفته می شد وعده خداوند حق است و در قیامت هیچ شکی نیست، شما می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم، و به هیچوجه یقین نداریم! ۳۳- و سیئات اعمالشان برای آنها آشکار می شود، و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می گردد.

۳۴- و به آنها گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ یآوری ندارید! ۳۵- این به خاطر آن است که شما آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد، امروز آنها از دوزخ خارج نمی شوند، و هیچگونه عذری از آنها پذیرفته نیست.

۳۶- بنا بر این حمد و ستایش مخصوص خدا است، پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، و پروردگار همه جهانیان.

۳۷- و برای او است کبریا و عظمت در آسمان و زمین و او عزیز و حکیم است.

تفسیر:

آن روز که اعمال سوء انسان آشکار می شود.

نخستین آیه مورد بحث در حقیقت توضیحی است برای آنچه در آخرین آیات گذشته به صورت اجمال بیان شده بود، توضیحی است بر مساله استکبار کافران در برابر آیات الهی و دعوت انبیا، می فرماید: "هنگامی که گفته می شد وعده الهی حق است و در قیامت هیچ شکی نیست شما می گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟ ما تنها گمانی در این باره داریم و به هیچوجه یقین نداریم" (وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِينَ).

تعبیر "مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ": "نمی دانیم قیامت چیست؟" در حالی که

مفهوم قیامت برای آنها پیچیده نبود، و اگر شکی داشتند تنها نسبت به وجود آن بود، نشان می دهد که آنها در مقام استکبار و بی اعتنایی بودند، و اگر روح حق طلبی می داشتند هم ماهیت روز قیامت امر روشنی بود هم دلیل بر وجود آن.

و از اینجا پاسخ سؤالی که در اینجا مطرح شده که اگر آنها به راستی در شک و تردید بودند مسئولیت و گناهی ندارند، روشن می شود، چرا که این شک و تردید نه بخاطر عدم وضوح حق بود، بلکه از مساله کبر و غرور و لجاجت و عناد ناشی می شد.

این احتمال نیز وجود دارد که هدفشان از ضد و نقیض گوئیها سخریه و استهزا بوده است.

*** آیه بعد سخن از مجازات و کیفر آنها می گوید، کیفری که شباهت با مجازاتهای قراردادی دنیای ما ندارد، می فرماید: "در آنجا سیئات اعمالشان برای آنها آشکار می شود" (وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا).

زشتیها و بدیها تجسم می یابند، جان می گیرند، و در برابر آنها آشکار می شوند، و همدم و همنشین آنها هستند، و دائما آزارشان می دهند! "و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می شود" (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ) (۱).

*** و از همه دردناکتر اینکه از سوی خداوند رحمن و رحیم به آنها خطاب می گردد: "و گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را به فراموشی سپردید!" (وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا)

ص: ۲۸۷

۱-۱) "حاق" از ماده "حوق" در اصل به معنی وارد شدن و نازل شدن و اصابت کردن و احاطه نمودن است، بعضی گفته اند که اصل آن "حق" (به معنی تحقق یافتن) بوده است که قاف اول تبدیل به واو و سپس به الف شده است!

این تعبیری است که به صورتهای مختلف در قرآن مجید کرارا آمده است:

در آیه ۵۱ اعراف می خوانیم: **فَالْيَوْمَ نُنْشَاهُمْ كَمَا نَشُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا:**

"امروز آنها را به فراموشی می سپریم آن گونه که آنها لقای امروز را فراموش کردند".

و در آیه ۱۴ الم سجده نیز همین معنی به شکل دیگری آمده است.

بدون شك فراموشی برای ذات پاک خداوند که علمش محیط به تمام عالم هستی است مفهومی ندارد، این کنایه لطیفی است از بی اعتنایی و نادیده گرفتن یک انسان مجرم و گنهکار، حتی در تعبیرات روزمره ما نیز دیده می شود، می گوئیم:

فلاں دوست بی وفا را برای همیشه فراموش کن، یعنی همچون یک انسان فراموش شده با او رفتار نما، مهر و محبت و دیدار و دلجویی و احوالپرسی را در باره او ترک کن و هرگز به سراغ او مرو.

این تعبیر ضمنا تاکید دیگری است بر مساله "تجسم اعمال" و "تناسب مجازات و جرم" چرا که نسیان قیامت سبب می شود خدا آنها را در قیامت به فراموشی بسپارد، و چه دردناک و جانکاه است این مصیبت بزرگ که خداوند رحیم و مهربان کسی را به فراموشی بسپارد و از تمام الطافش محروم کند.

مفسران در اینجا تفسیرهای مختلفی برای این نسیان ذکر کرده اند که تقریبا روح همه آنها همان معنی جامع فوق است لذا نیازی به تکرار آنها نمی بینیم.

ضمنا منظور از فراموش کردن لقای روز قیامت فراموش کردن لقای کلیه مسائل و حوادثی است که در آن روز تحقق می یابد، اعم از حساب و کتاب و غیر آن که همواره منکر آن بودند، این احتمال نیز دارد که منظور فراموش کردن لقای خداوند در آن روز است چرا که روز قیامت به عنوان "یوم لقاء الله" در قرآن

مجید معرفی شده که منظور از آن شهود باطنی است.

در دنباله آیه می افزاید: "به آنها گفته می شود: جایگاه شما دوزخ است!" (وَمَا أُولَئِكَ إِلَّا فِي سَعِيرٍ مُّسْتَقَرِّينَ).

و اگر گمان می کنید کسی به یاری شما می شتابد قاطعانه به شما می گوئیم "هیچ یار و یابوری برای شما نیست" (وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

*** اما چرا و به چه دلیل شما گرفتار چنین سرنوشتی شدید؟ این به خاطر آن است که آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد" (ذَلِكَ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا).

اصولاً این دو از یکدیگر جدا نیست: "غرور" و "استهزا" افراد مغرور و خود برترین که دیگران را با چشم حقارت نگاه می کنند غالباً آنها را به باد استهزا و سخریه می گیرند، سرچشمه اصلی غرور نیز متاع زندگی دنیا و قدرت و ثروت و پیروزیهای گذرا و موقت آن است که افراد "کم ظرفیت" را چنان غافل می سازد که حتی برای دعوت فرستادگان الهی کمترین ارزشی قائل نخواهند شد، و حتی زحمت مطالعه دعوت آنها را به خود نمی دهند.

و در پایان آیه بار دیگر آنچه را که در آیه قبل آمده بود به تعبیر دیگری تکرار و تاکید کرده، می گوید: "امروز آنها از آتش دوزخ خارج نمی شوند، و هیچگونه عذری از آنها پذیرفته نیست" (فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) (۱).

در آنجا سخن از ماوی و جایگاه ثابت آنها بود و در اینجا سخن از عدم خروج آنها از دوزخ است، در آنجا می فرمود یابوری ندارند، و در اینجا می گوید

ص: ۲۸۹

۱- ۱) در مورد معنی "یستعتبون" و ریشه اصلی آن ذیل آیه ۵۷ سوره روم (جلد ۱۶ صفحه ۴۸۶) توضیح لازم را داده ایم.

عذری از آنها پذیرفته نمی شود، و در نتیجه راه نجاتی برای آنها نیست.

*** در پایان این سوره برای تکمیل بحث توحید و معاد که بیشترین مباحث این سوره را در برمی گرفت، ضمن دو آیه وحدت ربوبیت و عظمت خداوند و قدرت و حکمت او را بیان می کند، و پنج وصف از صفات خدا را در این قسمت منعکس می سازد.

نخست می گوید: "پس تمام حمد و ستایش مخصوص خدا است" (فَلِلَّهِ الْحَمْدُ).

چرا که او "پروردگار همه آسمانها، و پروردگار زمین، و پروردگار همه جهانیان است" (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

"رب" به معنی مالک و مدبر، و حاکم و مصلح است، بنا بر این هر خیر و برکتی است از ناحیه ذات پاک او است و به همین دلیل تمام ستایشها به او باز می گردد، حتی ستایش گل، و صفای چمن، و صفای نسیم، و زیبایی ستارگان ستایش او است که همه از ذات پاکش سرچشمه می گیرد و با لطف و عنایتش پرورش می یابد.

جالب اینکه یک بار می گوید: پروردگار آسمانها، بار دیگر پروردگار زمین، و سرانجام پروردگار همه جهان هستی و جهانیان، تا اعتقاد به ارباب انواع و خدایان مختلفی را که برای موجودات گوناگون قائل بودند درهم بکوبد، و همه را به سوی توحید ربوبی دعوت کند.

*** بعد از بیان توصیف ذات پاک او به مقام "حمد" و "ربوبیت" در سومین توصیف

می افزاید: "و برای او است کبریاء و عظمت و علو و رفعت در آسمانها و زمین" (وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

چرا که آثار عظمتش در پهنه آسمان و سراسر زمین و تمام جهان آشکار است.

در آیه قبل سخن از مقام ربوبیت یعنی مالکیت و تدبیر او در عالم هستی بود، و در اینجا سخن از عظمت او است که هر قدر در آفرینش آسمان و زمین دقت کنیم به این حقیقت آشناتر خواهیم شد.

و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف می گوید: "او قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است" (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

و به این ترتیب مجموعه "علم و قدرت و عظمت و ربوبیت و محمودیت" که مجموعه ای از مهمترین صفات و اسماء حسناى او است تکمیل می گردد.

و گویی اشاره به این می کند: له الحمد فاحمدوه، و هو الرب فاشكروا له، و له الكبرياء فكبروه، و هو العزيز الحكيم فاطيعوه: "حمد از آن او است پس حمدش را بجا آورید، و پروردگار او است پس شکرش کنید، و عظمت برای او است پس او را تکبیر گوئید، و او عزیز و حکیم است پس تنها او را اطاعت کنید".

به این ترتیب سوره جاثیه که با توصیف خداوند به "عزیز و حکیم" آغاز شده با همین اوصاف پایان می یابد، و سراسر محتوای آن نیز گواه بر عزت و حکمت بی پایان او است.

***پروردگارا! به کبریا و عظمتت سوگند، و به مقام ربوبیت و عزت و حکمتت سوگند که ما را در طریق اطاعت فرمانت ثابت قدم بدار.

خداوندا! هر گونه حمد و ستایش از آن تو است و هر موفقیتی نصیب

ماست آن هم از برکت الطاف بیکران تو است، این نعمتها را بر ما مستدام دار و افزون فرما.

بارالها! ما همه غرق احسان توایم، توفیق ادای شکر را مرحمت کن آمین یا رب العالمین.

پایان سوره جائیه ۱۴ شعبان ۱۴۰۵ ۱۵/۲/۱۳۶۴

ص: ۲۹۲

(۴۶) سوره احقاف این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳۵ آیه است

اشاره

ص: ۲۹۳

این سوره از سوره های مکی است (هر چند جمعی از مفسران نزول بعضی از آیات آن را در مدینه تایید کرده اند که در شرح آن آیات بحث خواهیم کرد) و به حکم شرائط زمان و مکان نزولش که زمان مبارزه با شرک، و دعوت به توحید و معاد و مسائل زیر بنائی اسلام بوده، در همین محورها سخن می گوید، و در یک جمع بندی فشرده می توان گفت این سوره اهداف زیر را تعقیب می کند:

۱- بیان عظمت قرآن.

۲- مبارزه قاطع بر ضد هر گونه شرک و بت پرستی.

۳- توجیه مردم در مساله معاد و دادگاه عدل پروردگار.

۴- ضمنا به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان گوشه ای از داستان قوم عاد را که ساکن سرزمین "احقاف" بودند بیان می دارد (نام سوره نیز از همین جا گرفته شده است).

۵- اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام تا آنجا که غیر از انسانها یعنی طایفه جن را نیز شامل می شود.

۶- تشویق مؤمنان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.

۷- دعوت پیامبر اسلام به صبر و استقامت هر چه بیشتر و اقتدار به سیره انبیای بزرگ پیشین.

فضیلت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص در فضیلت این سوره آمده است: من قرأ سورة الاحقاف اعطی من الاجر بعدد کل رمل فی الدنيا عشر حسنات، و محی عنه عشر سیئات، و رفع له عشر درجات: "هر کس سوره احقاف را بخواند به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ده حسنه به او داده می شود، و ده سیئه محو می گردد، و ده درجه بر درجات او افزوده می شود" ۱. از آنجا که "احقاف" جمع "حقف" (بر وزن رزق) به معنی شنهای روان است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود، و سرزمین قوم عاد را از این جهت "احقاف" می گفتند که ریگستانی به این صورت بود تعبیر حدیث فوق ناظر به همین معنی است. بدیهی است اینگونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست بلکه تلاوتی است سازنده و بیدارگر در مسیر ایمان و تقوی، و محتوای سوره احقاف به راستی چنین اثری را دارد، اگر انسان طالب حقیقت و آماده عمل باشد. در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است: من قرأ کل لیله او کل جمعه سوره الاحقاف لم یصبه الله عز و جل بروعه فی الحیاه الدنیا، و آمنه من فزع یوم القیامه ان شاء الله: "هر کس سوره احقاف را هر شب، یا هر جمعه، بخواند خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد، و از وحشت روز قیامت نیز در امان می دارد" ۲. ***

این سوره از سوره های مکی است(هر چند جمعی از مفسران نزول بعضی از آیات آن را در مدینه تایید کرده اند که در شرح آن آیات بحث خواهیم کرد) و به حکم شرائط زمان و مکان نزولش که زمان مبارزه با شرک، و دعوت به توحید و معاد و مسائل زیر بنائی اسلام بوده، در همین محورها سخن می گوید، و در یک جمع بندی فشرده می توان گفت این سوره اهداف زیر را تعقیب می کند:

۱- بیان عظمت قرآن.

۲- مبارزه قاطع بر ضد هر گونه شرک و بت پرستی.

۳- توجیه مردم در مساله معاد و دادگاه عدل پروردگار.

۴- ضمنا به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان گوشه ای از داستان قوم عاد را که ساکن سرزمین "احقاف" بودند بیان می دارد(نام سوره نیز از همین جا گرفته شده است).

۵- اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام تا آنجا که غیر از انسانها یعنی طایفه جن را نیز شامل می شود.

۶- تشویق مؤمنان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.

۷- دعوت پیامبر اسلام به صبر و استقامت هر چه بیشتر و اقتدار به سیره انبیای بزرگ پیشین.

فضیلت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص در فضیلت این سوره آمده است: من قرأ سورة الاحقاف اعطی من الاجر بعدد کل رمل فی الدنیا عشر حسنات، و محی عنه عشر سیئات، و رفع له عشر درجات: "هر کس سوره احقاف را بخواند به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ده حسنه به او داده می شود، و ده سیئه محو می گردد، و ده درجه بر درجات او افزوده می شود" ۱. از آنجا که "احقاف" جمع "حقف" (بر وزن رزق) به معنی شنهای روان است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می شود، و سرزمین قوم عاد را از این جهت "احقاف" می گفتند که ریگستانی به این صورت بود تعبیر حدیث فوق ناظر به همین معنی است. بدیهی است اینگونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست بلکه تلاوتی است سازنده و بیدارگر در مسیر ایمان و تقوی، و محتوای سوره احقاف به راستی چنین اثری را دارد، اگر انسان طالب حقیقت و آماده عمل باشد. در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است: من قرأ کل لیله او کل جمعه سوره الاحقاف لم یصبه الله عز و جل بروعه فی الحیاة الدنیا، و آمنه من فزع یوم القیامه ان شاء الله: "هر کس سوره احقاف را هر شب، یا هر جمعه، بخواند خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد، و از وحشت روز قیامت نیز در امان می دارد" ۲. ***

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-حم.

۲- این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است.

۳- ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم.

اما کافران از آنچه انذار می شوند رویگردان هستند.

تفسیر:

آفرینش این جهان بر اساس حق است

این سوره آخرین سوره از سوره های هفتگانه "حم" است که مجموعاً "حوامیم" نام دارد.

در تفسیر "حروف مقطعه" عموماً، و "حم" خصوصاً، مطالب زیادی در آغاز سوره های "بقره" و "آل عمران" و "اعراف" و سوره های گذشته "حم" داشتیم که

نیازی به تکرار ندارد.

همین قدر می گوئیم که این آیات تکان دهنده و حرکت آفرین و پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا، از حا و میم، و مانند آن، ترکیب یافته، و در عظمت خداوند همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده ای به وجود آورده که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد.

*** و شاید به همین جهت بلافاصله می افزاید: "این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم (قادر و توانا) نازل شده است" (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ).

این همان تعبیری است که در آغاز سه سوره از سوره های "حم" آمده است (مؤمن و جائیه و احقاف).

مسلم است قدرتی شکست ناپذیر و حکمتی بیکران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند.

*** سپس از کتاب "تدوین" به کتاب "تکوین" پرداخته، و از عظمت و حقانیت آسمانها و زمین سخن می گوید، و می فرماید: "ما آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است جز به حق نیافریدیم" (مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ).

نه در کتاب آسمانیش کلمه ای بر خلاف حق است، و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می شود، همه موزون، همه سنجیده، و همه همراه و توأم با حق است.

اما این آفرینش همانگونه که سرآغازی داشته سرانجامی نیز دارد، و لذا

در دنباله آیه می افزاید: "ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم" (وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

که با فرارسیدن آن دنیا فانی می شود، و چون این جهان توأم با حق و دارای هدف است، طبعا باید به دنبال آن جهانی دیگر که نتایج اعمال در آن بررسی می شود وجود داشته باشد، بنا بر این حقانیت این جهان خود دلیل بر وجود معاد است، و گرنه پوچ و بیهوده بود و توأم با ظلم و ستم فراوان.

اما با اینکه قرآن حق است، و آفرینش جهان نیز حق "کافران لجوج از آنچه انذار شده اند رویگردان هستند" (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ).

از یک سو آیات قرآن پی در پی آنها را انذار و بیم می دهد که دادگاه بزرگی در پیش دارید، و از سوی دیگر جهان آفرینش با نظامات خاص خود نیز هشدار می دهد که حسابی در کار است، اما این غافلان بیخبر نه به این توجهی می کنند، و نه به آن.

تعبیر به "معرضون" از ماده "اعراض" اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تدوین روبرو و مواجه شوند حقایق را درک می کنند اما آنها صورت خود را برمی گردانند، و از حق گریزانند مبادا در روند تقلید و تخیلات و هوی و هوس آنها دگرگونی ایجاد کند.

اشاره

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِنِّي بِلِقَابِ رَبِّكَ لَأَكْفُرُ
مِنْ عِلْمِ مَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ
(۵) وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶)

ترجمه:

۴- به آنها بگو به من خبر دهید معبودهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا شرکتی در آفرینش آسمانها دارند؟ کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می گوئید.

۵- چه کسی گمراه تر است از آنها که غیر خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند، و اصلاً صدای آنها را نمی شنوند! ۶- و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت آنها را انکار می کنند.

گمراهترین مردم؟

در آیات گذشته سخن از آفرینش آسمانها و زمین در میان بود که همه اینها از خداوند عزیز و حکیم است، لازمه این سخن آن است که جز او معبودی در جهان نیست چرا که تنها کسی شایسته عبودیت است که خالق و مدبر عالم باشد، و این دو در ذات پاک او جمع است.

و برای تکمیل این بحث در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر ص کرده، می فرماید: "به این مشرکان بگو: به من خبر دهید معبودهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده اند؟! (قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ).

"یا اینکه شرکتی در آفرینش آسمانها و مالکیت و تدبیر آنها دارند" (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ).

هنگامی که شما قبول دارید بتها هیچگونه دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند، و نه در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و موجودات عالم بالا، و خودتان با صراحت می گوئید "خالق همه اینها الله است" (۱).

با اینحال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات دست به دامن "بتها" این موجودات بی خاصیت و فاقد عقل و شعور می زنید؟! و اگر فرضاً می گوئید آنها شرکتی در امر خلقت و آفرینش داشته اند "کتابی از کتب آسمانی پیشین که گفتار شما را تصدیق کند، یا آثاری علمی از علمای گذشته که گواهی بر این معنی دهد برای من بیاورید اگر راست می گوئید" (إِن تَوْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ).

ص: ۳۰۱

۱-۱) این معنی در چهار آیه از قرآن آمده است شرح بیشتر پیرامون این مطلب را در ذیل آیه ۲۵ سوره زخرف در همین جلد از تفسیر نمونه مطالعه فرمائید.

کوتاه سخن اینکه: دلیل یا جنبه نقلی دارد و از طریق وحی آسمانی است یا عقلی و منطقی، و یا شهادت و گواهی دانشمندان، شما که در ادعاهای خود در مورد بتها نه متکی به وحی و کتاب آسمانی هستید، و نه می توانید شرکت آنها را در آفرینش آسمان و زمین اثبات کنید، تا از این دلیل عقلی برای الوهیت آنها استفاده نمائید، و نه اثری از علوم پیشینیان گفته شما را تایید می کند، پس معلوم می شود آئین و مسلک شما چیزی جز مشتی از خرافات زشت و پندارهای دروغین نیست.

بنا بر این جمله "أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ ... " اشاره به دلیل عقل و جمله "إِنِّي نَبِيٌّ كَتَبَ مِن قَبْلِي هَذَا" اشاره به وحی آسمانی و تعبیر به "أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ" اشاره به سنت انبیای گذشته و اوصیای آنان یا آثار دانشمندان پیشین است (۱).

علمای لغت و مفسران برای "اثاره" (بر وزن حلاوه) چند معنی ذکر کرده اند: "باقیمانده چیزی" "روایت" و "علامت" ولی ظاهر این است که همه به یک معنی بازمی گردد، و آن اثری است که از چیزی باقی می ماند، و دلیل بر وجود آن است.

شبهه همین گفتگو و مؤاخذه و محاکمه بت پرستان در آیه ۴۰ سوره فاطر آمده است، آنجا که می گوید: قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُم كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمَ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا .

قابل توجه اینکه در مورد زمین می گوید: مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ (چه

ص: ۳۰۲

۱- ۱) در حدیثی که در اصول کافی از امام باقر(ع) نقل شده می خوانیم که در تفسیر جمله "أَوْ أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ" فرمود: انما عنی بذلک علم اوصیاء الانبیاء (مقصود دانشی است که از اوصیای پیامبران پیشین باقیمانده) (نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۹).

چیز از زمین را آفریده اند؟) و در مورد آسمانها می گوید: أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ (یا اینکه در آفرینش آسمانها شرکتی دارند؟) یعنی در هر دو جا سخن از شرکت است، زیرا شرکت در عبادت باید از شرکت در خالقیت و تدبیر نشأت گیرد.

□
در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر مشرکان معمولاً امر خلقت را منحصرأ مربوط به الله می دانستند مطالبه یکی از این دلایل سه گانه از آنها برای چیست؟.

در پاسخ می توان گفت که این مطالبه از گروه اندکی است که احتمالاً در میان بت پرستان بوده اند و بتان را سهیم در آفرینش می دانستند، یا اینکه مساله به صورت فرضی مطرح شده، یعنی اگر فرضاً به فکر چنین ادعایی در زمینه شرکت بتها در آفرینش جهان بیفتید هیچگونه دلیل عقلی و نقلی و عقلایی بر ادعای خود ندارید.

*** سپس برای بیان عمق گمراهی این مشرکان می افزاید: "چه کسی گمراه تر است از آنها که موجودی غیر از خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند؟" (وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

نه تنها پاسخ آنها را نمی دهند، اصلاً سخنانشان را نمی شنوند" و از دعا و ندای آنها غافلند!" (وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ).

بعضی از مفسران مرجع ضمیر را در این آیه بتهای بیجان دانسته اند به تناسب اینکه بیشترین معبودهای مشرکان عرب همین بتها بودند، و بعضی اشاره به فرشتگان و انسانهایی که معبود واقع شدند می دانند، چرا که عبادت کنندگان فرشتگان و جن در میان عرب کم نبودند، تعبیرات مختلف این آیه که مناسب ذوی العقول است این معنی را تایید می کند.

ولی هیچ مانعی ندارد که آیه را به مفهوم گسترده اش تفسیر کنیم و تمام این معبودها اعم از بیجان و جاندار، ذوی العقول و غیر ذوی العقول در مفهوم آیه جمع باشد، و تعبیرهای مناسب ذوی العقول به اصطلاح از باب "تغلیب" است.

اینکه می گوید تا روز قیامت به سخن آنها پاسخ نمی گویند مفهومی نیست که در قیامت جوابشان را می دهند- آن چنان که بعضی پنداشته اند- بلکه این یک تعبیر رائج است که برای نفی ابد به کار می رود، فی المثل می گوئیم: اگر تا روز قیامت هم به فلان کس اصرار کنی به تو وام نمی دهد یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه اینکه در قیامت خواسته تو را عملی می کند.

نکته آن نیز معلوم است، زیرا هر گونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت در این دنیا مفید است، هنگامی که دنیا پایان می گیرد زمینه همه این امور کلا برچیده می شود.

*** و از آن اسفبارتر اینکه: "هنگامی که مردم مشرک در قیامت محشور می شوند معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می کنند!" (وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ).

معبودهایی که عقل دارند رسماً به دشمنی برمی خیزند، حضرت مسیح ع از عابدان خود بیزار می جوید، و فرشتگان نیز تبری می جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می کنند، و آنها که بی عقل بودند خداوند حیات و عقل به آنها می بخشد تا به سخن در آیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است، از جمله در آیه ۱۴ سوره فاطر، خطاب به مشرکان، می خوانیم: **إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَ لَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ :**

"هر گاه آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند و روز قیامت شرک و عبادت شما را انکار می کنند و هیچکس چون خداوند آگاه، تو را با خبر نمی سازد!" در اینجا نیز تمام مسائلی که در آیات مورد بحث آمده با تفاوت مختصری تکرار شده است.

اما چگونه معبودان عبادت عابدان را انکار می کنند در حالی که جای انکار نیست؟ ممکن است اشاره به این باشد که آنها در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدند نه معبودان را چرا که سرچشمه "بت پرستی" "هوی پرستی" است.

این نکته نیز قابل توجه است که عداوت و دشمنی معبودها نسبت به عابدان در قیامت مطلبی نیست که تنها در اینجا روی آن تکیه شده باشد، در آیه ۲۵ سوره عنکبوت از قول ابراهیم ع قهرمان بت شکن نیز می خوانیم: **وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا**: "ابراهیم گفت شما غیر از خدا بتهایی برای خود برگزیده اید که مایه دوستی میان شما در زندگی دنیا باشد، اما در قیامت هر یک به دیگری کافر می شوید و یکدیگر را لعن می کنید!"

در آیه ۸۲ سوره مریم نیز آمده است **كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا**: "به زودی آنها عبادت عابدان را انکار می کنند و بر ضد آنها خواهند بود".

اشاره

وَ إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ أَلَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰)

ترجمه:

۷- هنگامی که آیات بیّنات ما بر آنها خوانده می شود کافران در برابر حقی که برای آنها آمده می گویند: این سحر آشکار است.

۸- بلکه می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته، بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم (لازم است مرا رسوا کند و) شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید، او کارهایی را که شما در آن وارد می شوید بهتر می داند، همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد، و او غفور و رحیم است.

۹- بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم، و نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟ من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم.

۱۰- بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان آورد و شما استکبار کنید (چه کسی از شما گمراه تر خواهد بود) خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.

تفسیر:

بگو من پیامبر نوظهوری نیستم

این آیات هم چنان از وضع مشرکان گفتگو می کند، و به چگونگی برخورد آنها با آیات الهی اشاره کرده، می گوید: "هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کافران در مورد حقی که به سوی آنها آمده است می گویند این سحر آشکار است" (وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

آنها از یک سو نمی توانند نفوذ سریع و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دلها انکار کنند، و از سوی دیگر حاضر نیستند در برابر حقانیت و عظمت آن سر فرود آورند، لذا این نفوذ را با یک تفسیر انحرافی به عنوان "سحر آشکار" مطرح می کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تاثیر فوق العاده قرآن در قلوب انسانها! بنا بر این "حق" در آیه فوق اشاره به همان "آیات قرآن" است، هر چند

بعضی آن را به معنی "نبوت" یا "اسلام" یا "معجزات دیگر پیامبر" ص تفسیر کرده اند، اما با توجه به آغاز آیه تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

*** ولی آنها تنها به این تهمت قناعت نمی کنند، پا را از آن فراتر نهاده، با صراحت "می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته" (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ).

در اینجا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که با دلیل روشنی به آنها پاسخ گوید می فرماید: "به آنها بگو: اگر مطلب آن طور باشد که شما می پندارید و من این سخن را افترا بسته ام بر او لازم است که مرا رسوا کند، و شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید" (قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) (۱).

چگونه ممکن است خداوند این "آیات بینات" و این معجزه جاودانی را بر دست دروغگویی ظاهر سازد؟! این از حکمت و لطف خداوند دور است.

همانگونه که در آیه ۴۴ تا ۴۷ سوره "حاقه" آمده است: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ "اگر او (پیامبر اسلام) نسبتهای ناروایی به ما دهد ما او را با قدرت خود می گیریم، و رگ قلب او را قطع می کنیم، و احدی از شما نمی تواند مانع این کار گردد و از او دفاع کند".

بنا بر این چگونه ممکن است من به خاطر شما دست به چنین کار خطرناکی بزنم؟، و چگونه باور می کنید من چنین دروغی را بگویم و خدا مرا زنده بگذارد، و معجزات بزرگی در اختیارم قرار دهد؟ سپس به عنوان تهدید می افزاید: "اما خداوند بهتر از هر کس کارهایی را

ص: ۳۰۸

۱- ۱) جمله "ان افتريته" جمله شرطیه است که جزای آن محذوف شده و در تقدیر چنین است: "ان افتريته اخذني و عاجلني بالعقوبه".

که شما در آن وارد می شوید می داند" و به موقع شما را سخت کیفر می دهد (هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ) (۱).

آری او این نسبت‌های ناروا را که به من می دهید، و در برابر فرستاده او قیام کرده اید، و با سمپاشی مردم را از ایمان به حق بازمی دارید، همه را می داند.

و در جمله بعد به عنوان تاکید بیشتر توأم با برخوردی مؤدبانه می افزاید:

"همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد" (كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ).

او صدق دعوت من، و تلاش و کوشش‌هایم را در ابلاغ رسالت می داند، و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می بیند، و همین برای من و شما کافی است.

و برای اینکه راه بازگشت را نیز به آنها نشان دهد در پایان آیه می افزاید:

"او غفور و رحیم است" (وَ هُوَ الْعُفُورُ الرَّحِيمُ).

توبه کاران را می بخشد، و آنها را مشمول رحمت و اسعه خود می سازد.

*** در آیه بعد می افزاید: "بگو من پیامبر نوظهوری نیستم که با سایر پیامبران متفاوت باشم" (قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ).

"و نمی دانم خداوند با من چه می کند، و با شما چه خواهد کرد؟! (وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ).

"تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم" (إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ).

ص: ۳۰۹

۱-۱) "ما" در جمله "ما تفيضون فيه" ممکن است موصوله، و به معنی نسبت‌های ناروایی باشد که به پیامبر می دادند، بنا بر این ضمیر "فيه" به آن بازمی گردد، و اگر مصدریه باشد ضمیر "فيه" به "قرآن" یا "حق" برمی گردد، و در این صورت "تفيضون" به معنی ورود در کاری به قصد افساد است.

"و جز بیم دهنده آشکاری نیستم" (وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ).

این جمله های کوتاه و پرمعنی، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان، از جمله اینکه گاه از بعثت پیامبر ص به عنوان اینکه یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند تعجب می کردند.

گاه می گفتند: چرا او غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود؟ گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند، و هر یک تمنایی می نمودند.

گاه انتظار داشتند که پیامبر ص کانونی از علم غیب باشد و همه حوادث آینده را برای آنها باز گو کند.

و بالاخره گاه از اینکه او دعوت به توحید و یگانگی معبود می کند تعجب می کردند.

این آیه اشاره ای اجمالی به پاسخ همه این گفتگوها و بهانه جوئیها است.

می گوید: من نخستین پیامبر نیستم که دعوت به توحید کرده ام، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند، لباس می پوشیدند و غذا می خوردند، هیچیک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبود، بلکه می گفتند:

ما از حوادث غیب آن مقدار می دانیم که خدا به ما تعلیم داده است.

و هیچیک از آنها در برابر "معجزات اقتراحی" و پیشنهادهای هوس آلود مردم تسلیم نشدند.

تا همگان بدانند پیامبر ص نیز بنده ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است، اینها واقعیهایی است که می بایست مردم بدانند تا به ایرادهای نابجا پایان دهند.

اینها همه به دنبال بحثی است که در آیات قبل آمد که گاه پیامبر ص را به سحر متهم می ساختند، و گاه به افتراء، که سرچشمه این نسبتهای ناروا نیز

همان توهماتی بودند که با این آیه به آن پاسخ گفته شد.

و از اینجا روشن می شود که مفاد این آیه با آیات دیگری که نشان می دهد پیامبر ص از غیب آگاهی دارد، مانند آنچه در سوره فتح در باره فتح مکه، و ورود در مسجد الحرام آمده (آیه ۲۷ سوره فتح) و یا آنچه در مورد مسیح آمده که می فرمود: **أُتِبْتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ**: "من شما را به آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم" (آل عمران-۴۴) و امثال اینها منافات ندارد، چرا که آیه مورد بحث نفی "علم غیب مطلق" می کند، نه "مطلق علم غیب"، به تعبیر دیگر این آیه نفی علم غیب استقلالی می کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می گوید.

شاهد این گفتار آیه ۲۶ و ۲۷ سوره "جن" است: **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِي أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ**: "خدا عالم الغیب است، و هیچکس را بر مکنون علم خود آگاه نمی کند مگر رسولانی که مورد رضایت اویند".

بعضی از مفسران برای آیه مورد بحث شان نزولی آورده اند و گفته اند:

هنگامی که فشار مشکلات بر یاران پیامبر ص در مکه زیاد شد، حضرت در خواب دید که به سرزمینی هجرت می کند که دارای نخلستان و درختان و آب فراوان است، این را برای یاران خود بازگو کرد، آنها همه خوشحال شدند و فکر کردند، به زودی گشایشی در برابر آزار مشرکان پیدا خواهد شد مدتی صبر کردند، اما اثری از آن ندیدند، عرض کردند ای رسول خدا! آنچه را فرمودی ندیدیم، کی به آن سرزمینی که در خواب دیدی مهاجرت خواهیم کرد؟ پیامبر ص ساکت شد، در این هنگام آیه فوق نازل گردید: **وَ مَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَ لَا بِيَكُمُ**: "من نمی دانم خدا با من و شما چه خواهد کرد" (۱).

ولی این شان نزول بعید به نظر می رسد زیرا مخاطب در این آیات دشمنان

ص: ۳۱۱

پیامبرند، نه دوستان او اما ممکن است از قبیل تطبیق باشد یعنی به هنگام مطرح کردن این سؤال از ناحیه دوستانش پیامبر ص به این آیه تمسک جست، و به آنها پاسخ گفت.

*** در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل آنچه در آیات قبل آمده می افزاید:

"بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان بیاورد و شما تکبر کنید و تسلیم نشوید، چه کسی از شما گمراهتر خواهد بود؟! مسلماً خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند" (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) (۱).

در این که این شاهد بنی اسرائیلی که بوده است که بر حقانیت قرآن مجید گواهی داده، در میان مفسران گفتگو است.

بعضی گفته اند منظور موسی بن عمران است که در عصر خود خبر از ظهور پیامبر اسلام و نشانه های او داد.

ولی این احتمال با توجه به جمله فامن و استکبرتم که نشان می دهد این شاهد بنی اسرائیلی به پیامبر اسلام ایمان آورده در حالی که مشرکان استکبار کردند سازگار نیست، زیرا ظاهر جمله نشان می دهد که این شاهد در عصر پیامبر اسلام ص بوده و به حضرتش ایمان آورده در حالی که دیگران راه استکبار را پیش گرفتند.

بعضی دیگر گفته اند این مرد یکی از علمای اهل کتاب بوده که در مکه

ص: ۳۱۲

۱-۱) جزای جمله شرطیه (إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) محذوف است و در تقدیر چنین است "من اضل منکم".

می زیسته، هر چند پیروان مذهب یهود و نصاری در مکه کمتر بودند، ولی چنان نیست که احدی از آنها در آنجا نبوده، با این حال معلوم نیست این عالم بنی اسرائیلی چه کسی بوده؟ و نامش چه بوده است؟ این تفسیر با توجه به اینکه عالم معروفی از اهل کتاب در مکه در عصر ظهور پیامبر ص وجود نداشته و تواریخ از آن نامی به میان نیاورده اند نیز چندان مناسب به نظر نمی رسد (۱).

البته این تفسیر و تفسیر سابق این امتیاز را دارد که با مکی بودن تمام سوره احقاف سازگار است.

تفسیر سومی که از سوی اکثر مفسران پذیرفته شده این است که این شاهد دانشمند معروف یهود "عبد الله بن سلام" بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست.

در حدیثی آمده است که پیامبر ص با بعضی از یارانش در مدینه در یکی از اعیاد یهود، وارد کنیسه (معبد آنها) شدند، آنها از ورود پیامبر ص ناخشنود بودند، پیامبر ص فرمود: ای جمعیت یهود دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که گواهی بر وحدانیت خدا و نبوت محمد ص بدهند تا خداوند غضبش را از تمام یهودیان جهان برگیرد.

آنها ساکت شدند و احدی پاسخ نگفت، پیامبر ص سه بار این مطلب را تکرار کرد، و در هر سه بار همه سکوت کردند، سپس فرمود: شما از بیان حق ابا کردید، ولی به خدا سوگند "حاشر" و "عاقب" (القابی که در توراها برای پیامبر آمده بود) منم، خواه ایمان بیاورید یا تکذیب کنید.

سپس پیامبر ص بازگشت اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت

ص: ۳۱۳

(۱-۱) تعبیر "شاهد" به صورت نکره در اینجا برای تعظیم است و نشان می دهد او شخص معروف و بزرگی بوده است.

سر او آمد و گفت ای محمد! بایست، پیامبر ص ایستاد، سپس رو به جمعیت یهود کرد و گفت: مرا چگونه آدمی می دانید؟ گفتند: به خدا سوگند ما در میان خود مردی آگاه تر از تو و پدر و جدت نسبت به کتاب آسمانی خود نداریم، سپس افزود: من خدا را گواه می گیرم که او همان پیامبری است که در تورات و انجیل آمده است! یهود هنگامی که چنین دیدند گفتند: تو دروغ می گویی و کلمات زشت و بدی به او نثار کردند.

رسول خدا ص فرمود: شما دروغ می گوئید، انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد (و این مرد کسی جز عبد الله بن سلام نبود).

و در اینجا آیه فوق (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ... نازل گشت (۱)).

طبق این تفسیر این آیه در مدینه نازل شده است هر چند سوره سوره مکی است، و این منحصر به آیه مورد بحث نیست، در سوره های دیگر از قرآن نیز احیانا آیات مکی در لابلای سوره های مدنی یا بالعکس دیده می شود که نشان می دهد گاه پیامبر ص دستور می داده آیه ای را که تناسب با مفاد سوره ای داشته بدون توجه به تاریخ نزول آن در ضمن آیات آن سوره قرار دهند.

این تفسیر از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد.

ص: ۳۱۴

اشاره

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكَارٌ قَدِيمٌ (۱۱) وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّنُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)

ترجمه:

۱۱- کافران در باره مؤمنان چنین گفتند: اگر (اسلام) چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی گرفتند! و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می گویند این یک

دروغ قدیمی است! ۱۲- و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است، در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست تا ظالمان را انداز کند و نیکوکاران را بشارت دهد.

□
۱۳- کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس استقامت به خرج دادند نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند.

۱۴- آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.

شان نزول:

مفسران برای نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای متعددی نقل کرده اند:

۱- این آیه در مورد "ابو ذر غفاری" است که در مکه اسلام آورد و قبیله او (بنی غفار) نیز به دنبال او ایمان آوردند، (و از آنجا که قبیله بنی غفار بادیه نشین و فقیر بودند کفار قریش که مردانی ثروتمند و شهرنشین بودند گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این بی سر و پاها بر ما سبقت نمی گرفتند!) در اینجا بود که آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

۲- یک کنیز رومی در مکه بود به نام ذی النیره (۱) که دعوت پیامبر ص را به سوی اسلام اجابت کرد بزرگان قریش گفتند: اگر آنچه را محمد ص آورده چیز خوبی بود "ذی النیرهها" بر ما مقدم نمی شدند! ۳- گروهی از قبایل بادیه نشین مکه پیش از مردم شهر به اسلام روی آوردند، اشراف مکه گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این شترچرانها! بر ما سبقت نمی گرفتند.

ص: ۳۱۶

(۱- ۱) "ذی النیره" از زنانی بود که زود اسلام را پذیرفت و به همین جهت ابو جهل او را شکنجه و آزار می داد.

۴- جمعی از مردان پاکدل اما فقیر و تهیدست همچون "بلال" و "صهیب" و "عمار" اسلام را با آغوش باز پذیرفتند، و اشراف مکه گفتند: مگر ممکن است آئین محمد ص چیز خوبی باشد و اینها بر ما پیشی گیرند؟! ۵- هنگامی که "عبد الله بن سلام" و بعضی از یارانش ایمان آوردند جمعی از یهودیان مغرور گفتند: اگر اسلام خوب بود آنها پیشقدم نمی شدند (۱).

شان نزولهای چهارگانه اول را در یک جمله می توان خلاصه کرد و آن اینکه اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه نشین و تهیدست به سرعت مورد استقبال قرار گرفت، چرا که هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلبهایی پاکتر از قشر مرفه عیاش و هوسباز داشتند.

این استقبال گرم از ناحیه این گروه که یکی از بزرگترین نقطه های قوت این آئین الهی بود از سوی مغروران مستکبر به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد، و گفتند این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟! اگر مکتب معقولی بود هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع از آن استقبال کنند! اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم عقب بمانیم! جالب اینکه این طرز تفکر انحرافی امروز هم از رایجترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می گویند:

مذهب به درد فقرا و پابرنه ها می خورد، و هر دو برای هم خوبند، و ما در سطحی بالاتر و بالاتر قرار داریم! قرآن در آیات مورد بحث پاسخ کافی به آنها داده که در تفسیر آیات می شنوید.

□
اما پنجمین شان نزولی که در بالا ذکر شد که منظور عبد الله بن سلام و یاران

ص: ۳۱۷

او هستند هر چند به گفته طبرسی در "مجمع البیان" و "قرطبی" در تفسیرش از اکثر مفسران نقل شده از دو جهت بعید به نظر می رسد.

نخست اینکه تعبیر به "الَّذِينَ كَفَرُوا" به طور مطلق معمولاً در مورد مشرکان به کار می رود نه اهل کتاب و یهود و نصاری. دیگر اینکه "عبد الله بن سلام" مرد کم شخصیتی در میان یهود نبود که در باره او بگویند: اگر اسلام آئین خوبی بود او و یارانش بر ما پیشی نمی گرفتند.

تفسیر:

شرط پیروزی ایمان و استقامت است

این آیات هم چنان اعمال و گفتار کافران و انحرافات آنها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آنها اشاره کرده می گوید: "کافران در باره مؤمنان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی گرفتند!" (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ) (۱).

اینها یک مشت افراد فقیر و بی سر و پا، روستایی و برده و کم معرفتند! چگونه ممکن است آنها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما چشم و چراغهای این جامعه از آن غافل و بیخبر بمانیم!؟

ص: ۳۱۸

۱- ۱) در اینکه "لام" در للذین آمنوا چه معنی دارد؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند ولی از همه احتمالات مناسبتر این است که "لام" به معنی "فی" باشد، بنا بر این معنی جمله چنین می شود: کافران در باره مؤمنان چنین گفتند... و در این صورت مشکلی از نظر غائب بودن فعل "سبقونا" پیش نمی آید، در حالی که بعضی آن را "لام تعلیل" دانسته اند، و بعضی نیز گفته اند: الذین آمنوا در اینجا مخاطبند و جمله سبقونا به معنی "سبقتمونا" است!

غافل از اینکه عیب در خود آنها بوده است نه در آئین اسلام، اگر پرده های کبر و غرور بر قلب آنها نیفتاده بود، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند، اگر خود برترینی و خودمحوری اجازه تحقیق حق به آنها می داد، و همانند تهیدستان پاکدل، حقجو و حق طلب بودند، آنها نیز به سرعت جذب اسلام می شدند.

لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آنها پاسخ می گوید: "چون خود آنها به وسیله قرآن هدایت نشدند به زودی می گویند این یک دروغ قدیمی است!" (وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُ قَدِيمٌ) (۱).

یعنی آنها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند نه اینکه هدایت قرآن کمبودی داشت.

تعبیر به "انک قدیم" شبیه تهمت دیگری است که از زبان آنها در آیات قرآن نقل شده که می گفتند: اینها أساطیر الأولین (افسانه های پیشینیان) است (فرقان-۵).

و نیز تعبیر به "سیقولون" به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که آنها به طور مستمر این تهمت را به قرآن می بستند، و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می دادند.

*** سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می گفتند این یک دروغ قدیمی است پرداخته می گوید: "از نشانه های صدق

ص: ۳۱۹

۱-۱) "اذ" در این آیه ظرفیه است بعضی آن را متعلق به سیقولون می دانند و می گویند وجود "فاء" مانع نیست ولی بعضی دیگر مانند زمخشری در کشاف معتقدند چون فعل بعد از آن ماضی است و سیقولون مضارع است نمی تواند متعلق به آن باشد بلکه متعلق به محذوفی است و در تقدیر چنین است "و اذ لم يهتدوا به ظهر عنادهم" ولی احتمال اول با معنی آیه بسیار سازگارتر است.

این کتاب بزرگ این است که قبل از آن کتاب موسی در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا نازل گردید و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد، و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه هایی که در تورات آمده" (وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ).

با این حال چگونه می گوئید این یک دروغ قدیمی است؟! کرارا در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل است، یعنی هماهنگ با نشانه هایی است که در این دو کتاب آسمانی در باره پیامبر اسلام ص و کتاب آسمانی او آمده است، به قدری این نشانه ها دقیق بوده که قرآن می گوید: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ: "اهل کتاب او را به خوبی می شناسند همانگونه که فرزندان خود را می شناسند" (بقره-۱۴۶).

نظیر همین معنی که در آیه مورد بحث است در سوره هود آیه ۱۷ نیز آمده است: أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ: "آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن شاهی از سوی او می آید، و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود گواهی بر آن می دهد همانند کسی است که چنین نباشد؟! (هود-۱۷).

تعبیر به "إِمَامًا وَ رَحْمَةً" ممکن است از این جهت باشد که بعد از ذکر امام و پیشوا احیانا مساله تکلیف شاق و خشونت بار به ذهن تداعی می کند به واسطه خاطره ای که از پیشوایان خود داشتند، ولی ذکر "رحمت" این تداعی را اصلاح کرده، می گوید: امامت این امام توأم با رحمت است، حتی اگر تکالیفی آورده آن هم رحمت است، و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آنهاست.

و به دنبال آن می افزاید: "این در حالتی است که این کتاب آسمانی به زبان

عربی فصیح و گویاست "که همگان از آن بهره مند شوند (لِسَانًا عَرَبِيًّا).

و در پایان آیه هدف نهایی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه به این صورت شرح می دهد: "هدف این بوده که ظالمان را انداز و نیکوکاران را بشارت دهد" (لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشِّرَ لِلْمُحْسِنِينَ).

و با توجه به جمله "ینذر" که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد روشن می شود که انذار قرآن همچون بشارت آن دائمی و مستمر است، ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می دهد و انذار می کند، و به نیکوکاران همواره بشارت می دهد.

قابل توجه اینکه نقطه مقابل "ظالمان" را "نیکوکاران" قرار داده، چرا که "ظلم" در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه بدکاری و خلافکاری را شامل می شود که طبعاً یا ظلم به دیگران است یا ظلم بر نفس.

*** آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای "محسنین" (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده بود می فرماید: "کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس استقامت به خرج دادند، نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند" (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (۱).

در واقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله جمع است چرا که "توحید" اساس همه اعتقادات صحیح است، و تمام اصول عقائد به ریشه توحید بازمی گردد، و "استقامت" و صبر و شکیبایی نیز ریشه همه اعمال صالح است، زیرا می دانیم تمام اعمال نیک را می توان در سه عنوان "صبر بر اطاعت"،

ص: ۳۲۱

۱- (۱) الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ... مبتداست، و جمله لا خوف عليهم خبر آن است البته فاء بر سر خبر نمی آید، مگر در مواردی که مانند آیه مورد بحث مفهوم شرطیت در جمله باشد.

"صبر بر معصیت" و "صبر بر مصیبت" خلاصه کرد.

بنا بر این "محسنین" کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند.

بدیهی است اینگونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند، و نه غمی از گذشته.

نظیر همین مطلب در آیه ۳۰ سوره فصلت (با توضیح بیشتری) آمده است.

آنجا که می گوید: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ .

این آیه دو چیز اضافه دارد یکی اینکه بشارت عدم خوف و حزن از سوی فرشتگان به آنها داده می شود، در حالی که در آیه مورد بحث این مطلب مسکوت گذارده شده، دیگر اینکه علاوه بر نفی ترس و غم بشارت به بهشت موعود نیز در آیه سوره فصلت آمده در حالی که در محل کلام در آیه بعد به آن اشاره می شود.

به هر حال این دو آیه یک مطلب را تعقیب می کند یکی فشرده تر و دیگری مشروحتر.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که در تفسیر جمله إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فرمود: استقاموا علی ولایه علی امیر المؤمنین (ع) "منظور استقامت بر ولایت امیر مؤمنان علی ع است".

این به خاطر آن است که ادامه خط امیر مؤمنان ع در جهت علم و عمل و عدالت و تقوی مخصوصا در عصرهای تاریک و ظلمانی کار مشکلی است که بدون استقامت امکان پذیر نیست، بنا بر این یکی از مصداقهای روشن آیه مورد بحث محسوب می شود، نه اینکه مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.

در ذیل آیه ۳۰ سوره فصلت شرح مبسوطی پیرامون مسأله "استقامت"

*** و در آخرین آیه مورد بحث مهمترین بشارت را به موحدان نیکوکار می دهد و می فرماید: "آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند" (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا).

"این به پاداش اعمالی است که انجام می دادند" (جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

ظاهر آیه چنان که بعضی استفاده کرده اند مفهوم حصر را می رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی دارند، طبیعی است افراد دیگر که آلوده به گناهایی شده اند گرچه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می شوند ولی در آغاز "اصحاب جنت" نیستند.

تعبیر به "اصحاب" (یاران) اشاره به همنشینی دائم آنها با نعمتهای بهشتی است.

و تعبیر جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ از یک سو دلیل بر این است که "بهشت را به بها می دهند، و به بهانه نمی دهند" و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است.

اشاره

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَهُ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَ عَدَّ الصُّدُقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (۱۶)

ترجمه:

۱۵- ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد، و به چهل سالگی وارد گردد، می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم، و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی،

و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم، و من از مسلمینم.

۱۶- آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم، و از گناهانشان می گذریم، و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می شدند.

تفسیر:

ای انسان! به مادر و پدر نیکی کن

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است در باره دو گروه "ظالم" و "محسن" که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالاً اشاره شده است.

نخست به وضع "نیکوکاران" پرداخته، و از مساله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آنها که مقدمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: "ما انسان را توصیه کردیم که در باره پدر و مادرش نیکی کند" (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا) (۱).

"وصیت" و "توصیه" به معنی مطلق سفارش است، و مفهوم آن منحصر به سفارشهای مربوط به ما بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی "امر و دستور و فرمان" تفسیر کرده اند.

سپس به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته می گوید: "مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران

ص: ۳۲۵

۱- ۱) "توصیه" معمولاً به دو مفعول متعدی می شود، منتها مفعول دوم همراه "باء" یا "الی" خواهد بود، بنا بر این "احسانا" نمی تواند مفعول دوم در آیه فوق باشد، مگر اینکه "وصینا" را به معنی "الزمننا" بدانیم که متعدی به دو مفعول می شود بدون حروف جاره، و یا برای آیه محذوفی قائل شویم و بگوئیم در تقدیر چنین است: "وصینا الانسان بان یحسن بوالدیه احسانا" در این صورت احسانا "مفعول مطلق" برای فعل محذوفی است.

حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است" (حَمَلْتُهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعْتُهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا).

"مادر" در طول این سی ماه بزرگترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد.

از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود، و ناراحتیها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که به حالت "و یار" نامیده می شود و یکی از سختترین حالات مادر است روی می دهد و پزشکان می گویند: بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند مواد بیشتری از شیر جان مادر می گیرد، و حتی روی استخوانهای او و اعصابش اثر می گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد، و در آخر دوران حمل راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و بر روی مادر لبخند می زند تمام این ناملائمات را تحمل می کند.

دوران وضع حمل که یکی از سختترین لحظات زندگی مادر است فرا می رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می نهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین گذارده دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچگونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی تواند محل درد را تعیین کند، و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سر دهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاو و صبر و حوصله تمام یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقتفرسا، و تامین غذای او که از شیر جان مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ.

بیماریهای مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتیهای مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست نه بخاطر عدم اهمیت آن است، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد بیشتر روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره دوره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده، وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ: "مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند".

در حالی که مجموع "دوران حمل و شیرخوارگی" در آیه مورد بحث فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟ فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری حد اقل دوران حمل ۶ ماه و حد اکثر دوران مفید رضاع ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون "جالینوس" و "ابن سینا" نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که مجموعاً ۳۰ ماه تمام را شامل گردد، از ابن عباس نیز نقل شده که هر گاه دوران بارداری زن ۹ ماه باشد باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل ۶ ماه باشد باید ۲۴ ماه شیر دهد.

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد.

سپس می افزاید: "حیات انسان هم چنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد می گردد" (حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) (۱).

بعضی از مفسران "بلوغ اشد" (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ، و برای تاکید می دانند، ولی ظاهر این است که "بلوغ اشد" اشاره به "بلوغ جسمانی" و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به "بلوغ فکری و عقلانی" است، چرا که معروف است، انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته اند که غالب انبیا در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.

ضمناً در اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است؟ در آن نیز گفتگو است، بعضی همان سن معروف بلوغ را می دانند که در آیه ۳۴ اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی است.

البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می شود.

در حدیثی آمده است:

ان الشيطان يجر يده على وجه من زاد على الاربعين

ص: ۳۲۸

۱-۱) "حتی" در اینجا غایت برای جمله محذوفی است، و در تقدیر چنین است: و عاش الانسان و استمرت حیاة حتی اذا بلغ اشد، بعضی نیز آن را غایت برای "وصینا" یا برای مساله "مراقبت پدر و مادر" دانسته اند، و این هر دو بعید به نظر می رسد، زیرا نه توصیه خداوند در مورد نیکی به پدر و مادر در چهل سالگی پایان می پذیرد و نه مراقبت پدر و مادر از فرزند تا چهل سالگی ادامه دارد.

و لم یتب، و یقول بابی وجه لا یفلح! "شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می کشد و می گوید پدرم فدای چهره ای باد که هرگز رستگار نمی شود!" (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست!) (۱).

از ابن عباس نیز نقل شده: من اتی علیه الاربعون سنه فلم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار! "هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد!" به هر حال قرآن در دنباله این سخن می افزاید: این انسان لایق و با ایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گوید: "پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم" (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالِدَيَّ) (۲).

این تعبیر نشان می دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی هم از عمق و وسعت نعمتهای خدا بر او آگاه می گردد، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده، چرا که در این سن و سال معمولاً خودش پدر یا مادر می شود، و زحمات طاقتفرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می بیند، و بی اختیار به یاد آنها می افتد و بجای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: "خداوند! به من توفیق ده تا عمل صالح بجا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی" (وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

و بالأخره در سومین تقاضایش عرض می کند: "خداوند! صلاح و درستکاری

ص: ۳۲۹

۱-۱) تفسیر "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۱۷.

۲-۲) "اوزعنی" از ماده "ایزاع" است که به چند معنی آمده: الهام کردن بازداشتن از انحراف، ایجاد عشق و علاقه، و توفیق.

را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش" (وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي).

تعبیر به "لی" (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عائد من نیز بشود.

و تعبیر "فی ذریتی" (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است.

جالب اینکه در دعای اول پدر و مادر را شریک می کند، و در دعای سوم فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می کند، و اینگونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشان می نگرند با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می گوید: "پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم" (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ).

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد، و تا به آخر عمر هم چنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم.

دیگر اینکه می گوید: "من از مسلمین هستم" (وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

در حقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاها سه گانه و مفهومی این است: چون من توبه کرده ام، و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمتها بفرما.

*** آیه بعد بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکر گزار صالح العمل و توبه کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است.

نخست می فرماید: "آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم" (أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا).

چه بشارتی از این بالاتر که خداوند بزرگ و قادر و منان، عمل بنده ضعیف و ناچیزی را پذیرا شود که این خود گذشته از آثار دیگر افتخاری است بزرگ و موهبتی است عالی و معنوی.

با اینکه خداوند همه اعمال نیک را می پذیرد چرا می گوید: "بهترین اعمال آنها را پذیرا می شود؟!؟" در پاسخ این سؤال جمعی از مفسران گفته اند: منظور از بهترین اعمال واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود، و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد (۱).

پاسخ دیگر اینکه خداوند بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می دهد و حتی اعمال درجه دو، و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده ای عرضه شده است به بهای جنس اعلا محاسبه کند، و از فضل و لطف خداوند هر چه گفته شود عجیب نیست.

موهبت دوم پاکسازی آنها است، می گوید: "ما از گناهانشان می گذریم" (وَنَجَّوْزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ).

در حالی که در میان بهشتیان جای دارند (فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ) (۲).

و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزشهایی

ص: ۳۳۱

۱- ۱) طبرسی در "مجمع البیان" و "علامه طباطبائی" در "المیزان" و "فخر رازی" در "تفسیر کبیر" و غیر آنها در ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) "فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ" متعلق به محدوفی است که حال برای ضمیر "هم" می باشد و در تقدیر چنین است حالکونهم موجودین فی اصحاب الجنة.

داشته اند شستشو داده، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از مقربان درگاه اویند.

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که منظور از "اصحاب الجنة" در اینجا بندگان مقربی هستند که هرگز گرد و غبار معصیت بر دامانشان ننشسته و این مؤمنان توبه کار بعد از مغفرت الهی در کنار آنها و در سایه آنها جای می گیرند.

و در پایان آیه برای تاکید بر این نعمتها که گفته شد می افزاید: "این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است" (وَعَدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ) (۱).

چگونه وعده صدق نباشد در حالی که تخلف از وعده یا به خاطر پشیمانی و نادانی است، و یا از ضعف و ناتوانی، و خداوند از همه این امور منزّه است.

نکته ها:

اشاره

[۱- ترسیم از یک انسان مؤمن بهشتی]

این آیات ترسیم است از یک انسان مؤمن بهشتی که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمتهای پروردگار، و شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر رسیده، و به موقع از لغزشها توبه می کند، و به انجام اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می ورزد، و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می کند، و همین امر سبب می شود که غرق رحمت و غفران و نعمتهای گوناگون خداوند شود.

آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

۲- تعبیر به "وصینا الانسان" (به انسان توصیه کردیم)

اشاره به این

ص: ۳۳۲

۱- ۱) "وعد الصدق" مفعول مطلق برای فعل محذوفی است، و در تقدیر چنین است یعدهم وعد الصدق الذي كانوا يوعدون بلسان الانبياء و الرسل.

است که مساله نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی است که حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند نیز طبق الهام فطرت به آن جذب می شوند، بنا بر این آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند که نام انسان برای آنها شایسته نیست.

۳- تعبیر به "احسانا"

(با توجه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می آید) اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر نیکیهای بزرگ و برجسته انجام شود.

۴- شرح درد و رنجهای مادر]

شرح درد و رنجهای مادر در راه پرورش فرزند هم بخاطر این است که محسوستر و ملموستر است، و هم بخاطر این که زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به همین دلیل در روایات اسلامی تاکید بیشتری در مورد مادر شده است.

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد:

من ابر؟ قال:

امك، قال ثم من؟ قال امك، قال ثم من؟ قال اباك:

"ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت.

عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت.

برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت.

و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد گفت به پدرت!" (۱).

در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود، و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر ص رسید عرض کرد: هل ادیت حقها: "آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام؟" پیامبر در جواب فرمود: لا و لا بزفره واحده: "نه حتی یک نفس او را

ص: ۳۳۳

[۵- اهمیت قرآن به پیوند خانوادگی]

در آیات قرآن اهمیت زیادی به پیوند خانوادگی، و احترام و اکرام پدر و مادر، و نیز توجه به تربیت فرزندان، داده شده است که در آیات فوق به همه اشاره شده است، این بخاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچکتری به نام "خانواده" تشکیل می شود، همانگونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه ها و سپس از سنگها و آجرها تشکیل می گردد.

بدیهی است هر قدر این واحدهای کوچک از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود، و یکی از علل نابسامانیهای اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران، و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران.

منظره دردناک آسایشگاههای بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده اند و از خانواده طرد شده اند شاهد بسیار گویایی برای این حقیقت تلخ است.

مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت، و تحویل فرزندان متعدد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان، و کمکهای آنها دارند، به کلی رانده می شوند، و در آنجا در انتظار مرگ روزشماری می کنند، و چشم به در دوخته اند که آشنایی از در آید، انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود! به راستی تصور چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ

ص: ۳۳۴

می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن منهای ایمان و مذهب.

[۶-تفسیر جمله " أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ "]

جمله " أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ " بیانگر این واقعیت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می شود، و تعبیر " احسن ما عملوا " (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش بندگان، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می دهد و همه را به حساب آن می پذیرد.

ص: ۳۳۵

اشاره

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَنْغِثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا سُلْطَانُ الْأَوَّلِينَ (۱۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا
خَاسِرِينَ (۱۸) وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹)

ترجمه:

۱۷- کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها پیوسته فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است، اما او پیوسته می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست!

۱۸- آنها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند در باره آنان مسجل شده، چرا که همگی زیانکار بودند.

۱۹- و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، تا خداوند کارهای آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد، و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد.

تفسیر:

پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر

در آیات قبل سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمتهای حق، و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان، به مقام قرب الهی راه می یابند، و مشمول الطاف خاص او می شوند.

اما در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی ایمان و حق شناس و عاق پدر و مادر، می فرماید:

"و آن کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند!" (وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي) (۱).

اما پدر و مادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره سر تسلیم نمی شدند "آنها فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو ای فرزند! ایمان بیاور

ص: ۳۳۷

۱ - ۱) و الذی قال... مبتداست و خبر آن به اعتقاد بسیاری از مفسران اولئک الذین... می باشد که در آیه بعد آمده، و مفرد بودن "مبتدا" با جمع بودن "اولئک" منافات ندارد، چرا که منظور از آن جنس است، ولی این احتمال نیز وجود دارد که خبر آن محذوف باشد و در تقدیر چنین است "و فی مقابل الذین مضی وصفهم الذی قال لوالدیه" و در این صورت آیه بعد مستقل است همانگونه که آیه اولئک الذین تتقبل عنهم... استقلال دارد.

که وعده خدا حق است": (وَهُمَا يَسْتَعِثَّانِ لِلَّهِ وَبِكَ آمَنُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

اما او هم چنان به لجاجت و خیره سری خود ادامه می دهد، و با تکبر و بی اعتنایی "می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست!" (فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

اینکه می گوئید معادی و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستانهای دروغین اقوام گذشته است، و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه در باره آن گروه استفاده می شود چند وصف است:

بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا "اف" در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است، و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود (۱).

بعضی نیز گفته اند به معنی چرکی است که در زیر ناخن جمع می شود که هم آلوده است و هم ناچیز (۲).

دیگر اینکه نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمردند.

وصف دیگرشان این است گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است.

آری پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می کنند که او را از گرداب جهل و بیخبری نجات دهند تا این فرزند دلبنده گرفتار عذاب دردناک الهی نشود او هم چنان در کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد، و سرانجام ناچار او را رها می کنند.

ص: ۳۳۸

۱-۱) مفردات "راغب".

۲-۲) در زمینه معنی "اف" بحثهای دیگری در جلد ۱۲ صفحه ۸۳ آورده ایم (سوره اسراء آیه ۲۳).

همانگونه که در آیات گذشته یادش مؤمنان صالح العمل بیان شده، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده، می فرماید:

"آنها کسانی هستند که فرمان عذاب الهی در باره آنان مسجل شده، و همراه اقوام کافر از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار مجازات دردناک می شوند و اهل دوزخند" (أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ) (۱).

"چرا که آنها همه از زیانکاران بودند" (إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ).

چه زبانی از این بدتر که تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند و خشم و غضب خدا را برای خود خریدند.

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی، در این آیات به این امور برخورد می کنیم.

آنها مدارج رشد تکامل خود را طی می کنند در حالی که اینها همه سرمایه های خویش را از دست می دهند و زیانکارند.

آنها حق شناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما اینها حق - نشناسند و جسور و بی ادب حتی نسبت به والدینشان.

آنها "همراه مقربان خداوند" در بهشتند، و اینها در "زمره اقوام بی-ایمان" در دوزخند، و هر یک به گروه همجنس خود ملحق می شوند.

آنها از لغزشهای خود توبه می کنند و در برابر حق تسلیمند، اما اینها طغیانگرند و سرکش، و خودخواه و متکبر.

قابل توجه اینکه: این گروه لجوج در انحرافات خود بر وضع اقوام پیشین

ص: ۳۳۹

۱- ۱) جمله "حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ" اشاره به سخنی است که خداوند در مورد مجازات کافران و مجرمان فرموده، و در تقدیر چنین است: "حق عليهم القول بانهم اهل النار" ... و "فی امم" در محل حال است.

تکیه می کنند، و در دوزخ نیز با همانها محشور خواهند بود.

*** در آخرین آیه مورد بحث، نخست به تفاوت درجات و مراتب هر یک از این دو گروه اشاره کرده، می گوید: "برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند" (وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا) (۱).

چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان، و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند، و اصل عدالت، دقیقاً در اینجا حاکم است.

"درجات" جمع "درجه" معمولاً به پله هایی گفته می شود که از آن به سمت بالا می روند و "درکات" جمع "درک" (بر وزن مرگ) به پله هایی گفته می شود، که از آن به طرف پائین حرکت می کنند، لذا در مورد بهشت، درجات، و در مورد دوزخ درکات گفته می شود، ولی در آیه مورد بحث که هر دو با هم ذکر شده با توجه به اهمیت مقام بهشتیان هر دو به عنوان "درجات" آمده و به اصطلاح از باب "تغلیب" است (۲).

سپس می افزاید: "هدف این است که خداوند اعمال آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد" (وَلِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ).

این تعبیر اشاره دیگری است به مساله "تجسم اعمال" که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش مایه رحمت، و آرامش او است، و اعمال

ص: ۳۴۰

۱- ۱) "من" در "مما عملوا" به اصطلاح "نشویه" است و یا به معنی تعلیل (من اجل ما عملوا).

۲- ۲) "درک" (با سکون وسط) و "درک" (با فتحه) هر دو به معنی پائینترین عمق نیز آمده، و گاه "درک" (با فتحه) به معنی خسارت و "درک" (با سکون) به معنی فهمیدن و ادراک چیزی (به تناسب رسیدن به عمق و حقیقت آن) نیز اطلاق شده است.

زشتش مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب.

و در پایان به عنوان تاکید می گوید: "و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد" (وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

چرا که اعمال خودشان را دریافت می دارند، با این حال چگونه ظلم و ستم تصور می شود.

بعلاوه "درجات" و "درکات" آنها دقیقا تعیین شده، و حتی کمترین عمل خوب و بد در سرنوشت آنها مؤثر است، با این شرایط، ظلم معنی ندارد.

نکته:

چگونه این آیه از سوی بنی امیه تحریف شد؟

در حدیثی آمده است که "معاویه" نامه ای به "مروان" (والی مدینه) نوشت تا از مردم برای فرزندش "یزید" بیعت بگیرد، "عبد الرحمن" فرزند "ابو بکر" در مجلس حاضر بود، گفت: معاویه می خواهد این کار را همانند "هرقل" و "کسری" (پادشاهان روم و ایران) انجام دهد که پدران فرزندان خود را (هر چند نااهل و آلوده بودند) بیجانشینی خود برمی گزیدند.

مروان از روی منبر فریاد زد خاموش باش، تو همان کسی هستی که این آیه در حق تو آمده است: وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا

"عایشه" حضور داشت رو به او کرد و گفت: دروغ می گویی، من می دانم این آیه در حق چه کسی نازل شده است؟ اگر می خواهی تا نام و نسبش را بگویم، ولی رسول خدا پدر تو را لعنت کرده در حالی که در پشت پدر بودی بنا بر این تو نتیجه لعنت رسول خدایی" (۱).

ص: ۳۴۱

۱-۱) ابو الفتوح رازی جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹-همین روایت را قرطبی با تفاوت مختصری نقل کرده است (جلد ۹ صفحه ۶۰۱۷).

آری گناه "عبد الرحمن" این بود که از یک سو به امیر مؤمنان علی ع عشق می ورزید کاری که برای بنی امیه بسیار ناخوشایند بود.

و از سوی دیگر با موروثی شدن خلافت، و تبدیل آن به سلطنت، شدیداً مخالف بود، و بیعت گرفتن برای یزید را نوعی حرکت کسروی و هرقلی می دانست.

لذا از طرف دشمنان قسم خورده اسلام، یعنی آل امیه، مورد حمله واقع شد، و آیات قرآن مجید را در مورد او تحریف کردند.

و چه پاسخ مناسبی عایشه به مروان داد که خداوند پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت او بودی (اشاره به آیه ۶۰ سوره اسراء وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ) (۱).

ص: ۳۴۲

۱ - ۱) برای تفسیر این آیه به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۱۷۱ مراجعه شود - ضمناً باید توجه داشت که "مروان بن حکم" فرزند "ابی العاص" و او هم فرزند "امیه" است.

اشاره

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَّذِينَ أُذْهِبَتْمُ طَبِيبَاتُكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَإِسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (۲۰)

ترجمه:

۲۰- آن روز که کافران را بر آتش عرضه می کنند به آنها گفته می شود از طبیات و لذائذ در زندگی دنیای خود استفاده کردید، و از آن بهره گرفتید، اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید و به خاطر گناهایی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود.

تفسیر:

زهد و ذخیره برای آخرت

این آیه هم چنان بحث آیات گذشته را پیرامون مجازات کافران و مجرمان ادامه می دهد و گوشه هایی از عذابهای جسمانی و روحانی آنها را بازگو کرده، می فرماید:

"آن روز که کافران را به آتش دوزخ عرضه می کنند به آنها گفته می شود از "طبیات" و لذائذ در زندگی دنیا به قدر کافی استفاده کردید، و از آن بهره مند شدید، اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید

و به خاطر گناهانی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود" (وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَّذِينَ أُذْهِبَتْمْ طَبِيبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ) (۱).

آری شما غرق در لذات بودید، و جز تمتع از مواهب مادی این جهان چیزی نمی فهمیدید، و به خاطر آزادی بی قید و شرط در این قسمت "معاد" را انکار کردید تا دستتان کاملاً باز باشد، و هر گونه ظلم و ستم برای بدست آوردن این مواهب بر دیگران روا داشتید، امروز کیفر آن همه هوسبازیها، و هواپرستیها، و استکبار و فسق خود را می بینید.

نکته ها:

اشاره

[۱- در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند]

این آیه می گوید در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند و شبیه آن در آیه ۲۶ مؤمن در باره عذاب برزخی فرعونیان آمده است النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا: "هر صبح و شام آنها بر آتش دوزخ عرضه می شوند".

در حالی که در بعضی دیگر آیات قرآن می خوانیم که "جهنم" بر کافران عرضه می شود: و عرضنا جهنم للكافرين عرضا (در آن روز جهنم را به کافران عرضه می داریم) (کهف-۱۰۰).

لذا بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: در قیامت دو نوع عرضه است: پیش از حساب آتش را بر مجرمان عرضه می دارند تا وحشت و هراس سراسر وجودشان را فرا گیرد (و این خود یک مجازات روحانی است) و بعد از حساب و فرستادن

ص: ۳۴۴

۱-۱) "یوم" ظرف "است و متعلق به فعل محذوفی است که از جمله های بعد استفاده می شود و در تقدیر چنین است " و یوم يعرض الذين كفروا على النار يقال لهم اذہبتم طیباتکم...".

آنها به سوی دوزخ آنها را بر عذاب الهی عرضه می دارند (۱).

بعضی نیز گفته اند در عبارت یک نوع "قلب" است و منظور از عرضه داشتن کافران بر آتش همان عرضه داشتن آتش بر کفار است، چرا که آتش عقل و شعوری ندارد تا کافران را به او عرضه کنند، در حالی که عرضه داشتن در مواردی است که طرف دارای درک و شعوری باشد.

ولی این ایراد را می توان پاسخ گفت چرا که در پاره ای از آیات قرآن یک نوع درک و شعور برای دوزخ بیان شده تا آنجا که خداوند با آن سخن می گوید، و او پاسخ می دهد: می فرماید: هل امتلات؟ "ای دوزخ آیا پر شدی؟" در پاسخ عرض می کند: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ "آیا بیشتر از این هم وجود دارد؟" (ق-۳۰).

حق این است که حقیقت عرضه داشتن به معنی رفع موانع میان دو چیز است، تا آنجا که یکی در اختیار دیگری قرار گیرد، و در مورد کافران و دوزخ مطلب چنان است که موانع در میان آن دو بر طرف می شود، و در این صورت هم می توان گفت: آنها بر آتش عرضه می شوند، و هم آتش بر آنها، و هر دو تعبیر صحیح است.

و به هر حال نیازی نیست که عرضه داشتن را به معنی وارد شدن در آتش بگیریم آن چنان که "طبرسی" در "مجمع البیان" آورده، بلکه این عرضه داشتن خود یک نوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش تمام قسمت‌های جهنم را از بیرون با چشم خود می بینند و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می کنند و زجر می کشند.

*** ۲ -

[جمله "اذهبتم طیباتکم"]

جمله "أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ" به معنی بهره گیری از لذائذ دنیاست و تعبیر به "اذهبتم" (بردید) به خاطر آن است که این لذائذ و مواهب با

ص: ۳۴۵

بهره گیری نابود می شوند و از بین می روند.

مسلمانان از مواهب الهی در این جهان کار نکوهیده ای نیست، آنچه نکوهیده است غرق شدن در لذات مادی و فراموش کردن یاد خدا و قیامت، یا بهره گیری گناه آلود و بی قید و شرط از این لذات و غصب حقوق دیگران در این رابطه است.

قابل توجه اینکه این تعبیر تنها در این آیه از قرآن مجید دیده می شود، اشاره به این است که گاه انسان از لذات دنیا چشم می پوشد، یا جز به مقدار لازم برای نیرو گرفتن در کارهای الهی از آنها بهره نمی گیرد، در این صورت گویی این طیبات را ذخیره برای آخرتش کرده است.

ولی بسیار می شود که همچون چهارپایان، بدون قید و شرط از آنها بهره می گیرد و همه را به نابودی می کشاند، و نه تنها چیزی برای آخرت ذخیره نمی کند بلکه کوله باری از گناه نیز برای خود فراهم می سازد، قرآن در باره این گروه می گوید:

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا .

در بعضی از کتب لغت نقل شده است که منظور از جمله انفقتم طیبات ما رزقتم فی شهواتکم و فی ملاذ الدنيا، و لم تنفقوها فی مرضات الله: "شما روزیهای پاکیزه ای را که داشتید در طریق شهوات خود مصرف کردید و در طریق خشنودی خداوند انفاق نکردید" (۱).

[۳- "طیبات" همه مواهب دنیا است]

"طیبات" معنی وسیع و گسترده ای دارد و همه مواهب دنیا را شامل می شود هر چند بعضی از مفسران آن را فقط به معنی نیروی جوانی تفسیر کرده اند ولی حق این است که جوانی تنها یک مصداق می تواند باشد.

ص: ۳۴۶

(۱-۱) "مجمع البحرین" ماده "ذهب".

[۴- تعبیر به "عذاب الهون"]

تعبیر به "عذاب الهون" (مجازات توهین آمیز و تحقیر کننده) عکس- العملی است در مقابل استکبار آنها در زمین، چرا که مجازات الهی کاملا- متناسب نوع گناه است، آنها که بر خلق خدا و حتی بر انبیاء کبر فروختند و در برابر هیچ قانونی خضوع نکردند باید با ذلت و حقارت تمام کیفر بینند.

[۵- دو گناه برای دوزخیان]

در ذیل آیه دو گناه برای این دوزخیان ذکر شده نخست "استکبار در زمین" و دوم "فسق" ممکن است اولی اشاره به عدم ایمان به آیات الهی و بعثت انبیا و رستاخیز باشد، و دومی اشاره به انواع گناهان، یکی از ترک اصول دین سخن می گوید، و دیگری از پایمال کردن فروع دین (۱).

[۶- تعبیر به "غیر الحق"]

تعبیر به "غیر الحق" به این معنی نیست که استکبار دو گونه است "حق" و "ناحق" بلکه این تعبیرات معمولا برای تاکید گفته می شود و نظائر فراوان دارد.

[۷- زهد پیشوایان بزرگ]

در منابع مختلف حدیث و تفسیر روایات فراوانی از زهد پیشوایان بزرگ اسلام آمده که مخصوصا به آیه مورد بحث در آن استناد شده است، از جمله:

در حدیثی آمده است که روزی عمر در "مشر به ام ابراهیم" (محلی در نزدیکی مدینه) خدمت پیامبر ص آمد در حالی که بر حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارک او روی خاک قرار داشت، و متکائی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت، سلام کرد و نشست، گفت: تو پیامبر خدا و بهترین خلق او هستی، کسری و قیصر بر تختهای طلا و فرشهای ابریشمین می خوابند، ولی

ص: ۳۴۷

شما اینچنین! پیامبر فرمود:

اولئك قوم اجلت طبائهم، و هي وشيكة الانقطاع و انما آخرت لنا طبائنا: "آنها گروهی هستند که طبائشان در این دنیا به آنها داده شده، و به زودی قطع می شود، ولی طبیات ما برای قیامت ذخیره شده است" (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم: روزی مقداری حلوی مخصوصی خدمتش آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع فرمود، عرض کردند آیا آن را حرام می دانی؟! فرمود: نه،

و لکنی اخشی ان تتوق الیه نفسی فاطلبه ثم تلا هذه الاية: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا: "من از این می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد، و پیوسته به دنبال آن باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا ... (۲).

در حدیث دیگری آمده است:

ان امیر المؤمنین (ع) اشتهی کبدا مشویه علی خبز لینه فاقام حولاً یشتهیها، ذکر ذلک للحسن (ع) و هو صائم یوما من الايام فصنعها له فلما اراد ان یفطر قربها الیه، فوقف سائل بالباب، فقال:

یا بنی! احملها الیه، لا تقرأ صحیفتنا غدا: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا!:

"امیر مؤمنان علی ع تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان نرم داشت یک سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن ع دستور تهیه آن را داد در حالی که حضرت صائم بود، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می خواست افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد، امام ع فرمود:

این غذا را به سائل ده مبادا هنگامی که نامه اعمال ما فردای قیامت خوانده می شود به ما بگویند: أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا: "شما طبیات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید" (۳).

ص: ۳۴۸

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۸۸.

۲-۲) "تفسیر برهان" جلد ۴ صفحه ۱۷۵ ذیل آیه مورد بحث.

۳-۳) "سفینه البحار" جلد ۲ ماده کبد.

وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّىْ اَخَافُ عَلَیْكُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ (٢١) قَالُوْا اَجِئْتَنَا لِتَاْفِكُنَا عَنْ اِلٰهِنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ (٢٢) قَالَ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اُبَلِّغُكُمْ مَا ارْسَلْتُ بِهٖ وَ لَكِنِّىْ اَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ (٢٣) فَلَمَّا رَاُوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلًا اُوْدِيَّتِهِمْ قَالُوْا هٰذَا عَارِضٌ مُّمَطَّرٌنَا بَلْ هُوَ مَا اَسْتَعْجَلْتُمْ بِهٖ رِیْحٌ فِیْهَا عَذَابٌ اَلِیْمٌ (٢٤) تَدْمُرُ كُلَّ شَیْءٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا فَاَصْبَحُوْا لَا یُرَى اِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِیْنَ (٢٥)

ترجمه:

۲۱- (سرگذشت هود) برادر قوم عاد را به آنها یادآوری کن، آن زمان که قومش را در سرزمین "احقاف" انذار کرد، در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند که جز خداوند یگانه را نپرستید، من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم.

۲۲- آنها گفتند: تو آمده ای که ما را (با دروغهات) از خدایانمان برگردانی، اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور.

۲۳- گفت: آگاهی تنها نزد خدا است (و او می داند چه زمانی شما را مجازات کند) من آنچه را به آن فرستاده شده ام به شما ابلاغ می کنم (وظیفه من همین است) ولی شما را قومی می بینم که دائما در جهل هستید.

۲۴- هنگامی که آن را به صورت ابر گسترده ای دیدند که به سوی دره ها و آبگیرهای آنان در حرکت است (خوشحال شدند) گفتند این ابری است باران زا (ولی به آنها گفته شد) این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می کردید، تندبادی است (وحشتناک) که عذاب دردناکی در آن است.

۲۵- همه چیز را به فرمان پروردگار درهم می کوبد و نابود می کند، آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه های آنها به چشم نمی خورد، این گونه مجرمان را کیفر می دهیم!

تفسیر:

قوم عاد و تندباد مرگبار!

از آنجا که قرآن مجید بعد از ذکر قضایای کلی به بیان مصداقهای قابل ملاحظه آن می پردازد تا آن کلیات را پیاده کند، در اینجا نیز بعد از شرح حال مستکبران سرکش و هوسران به ذکر داستان قوم عاد که نمونه واضحی از آن است پرداخته، می گوید: "برای این مشرکان مکه سرگذشت "هود" برادر "قوم عاد" را یادآوری کن" (وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ).

تعبیر به "اخ" (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ نسبت به قوم خویش است، این تعبیر چنان که می دانیم در مورد عده ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است، آنها برادری دلسوز و مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند.

این تعبیر ممکن است در ضمن اشاره ای به ارتباط خویشاوندی میان این پیامبران و اقوامشان نیز باشد.

سپس می افزاید: در آن هنگام که قومش را در سرزمین "احقاف" انداز کرد، در حالی که پیامبران بسیاری قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمدند و به انداز این اقوام پرداختند ("إِذْ أُنذِرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ").

"احقاف" چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی شنهای روانی است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج رویهم انباشته می گردد، و از این تعبیر روشن می شود که سرزمین قوم عاد ریگستان بزرگی بوده.

بعضی آن را در قلب جزیره عربستان میان "نجد" و "احساء" و "حضر موت" و "عمان" دانسته اند (۱).

ولی این معنی بعید به نظر می رسد، چرا که از آیات دیگر قرآن (در سوره شعرا) برمی آید که قوم عاد در جایی زندگی داشتند که آب فراوان داشت و درختان جالب، و در قلب جزیره چنین مطلبی بسیار بعید است.

جمعی دیگر از مفسران آن را در قسمت جنوبی جزیره حوالی یمن، یا در سواحل دریای عرب دانسته اند (۲).

بعضی نیز احتمال داده اند که احقاف منطقه ای در سرزمین عراق، در مناطق

ص: ۳۵۱

۱-۱) "اعلام قرآن" صفحه ۹۴.

۲-۲) "فی ظلال القرآن" ذیل آیات مورد بحث.

و از "طبری" نقل شده که "احقاف" نام کوهی است در شام (۲).

ولی با تناسب به معنی لغوی "احقاف" و با توجه به اینکه سرزمین آنها در عین مصون نبودن از شنهای روان دارای آب و درخت بوده قول کسانی که می گویند این منطقه در جنوب جزیره عربستان و نزدیکی سرزمین یمن بوده است نزدیکتر به نظر می رسد.

جمله وَ قَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ (پیامبران انذارکننده ای از پیش رو و پشت سر "هود" آمده بودند) اشاره به پیامبرانی است که قبل از او مبعوث شدند، گروهی با فاصله کم که قرآن از آنها تعبیر "مَنْ بَيْنَ يَدَيْهِ" کرده و گروهی با فاصله زیاد که از آنها تعبیر به "مَنْ خَلْفَهُ" شده است.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند که منظور از این جمله پیامبرانی است که قبل از هود و بعد از هود آمده اند بسیار بعید است و یا جمله "و قد خلت" که زمان گذشته را می رساند سازگار نیست.

اکنون بینیم محتوای دعوت این پیامبر بزرگ چه بود قرآن می افزاید "به آنها گفت جز خداوند یگانه را نپرستید" (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ).

سپس آنها را تهدید کرده گفت: "من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم" (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

گرچه تعبیر به "یوم عظیم" غالباً به معنی روز قیامت آمده است، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امتها گذشته نیز اطلاق شده است. و منظور در اینجا نیز همین معنی است چرا که در دنباله همین آیات می خوانیم "سرانجام قوم عاد در روز سخت و وحشتناکی گرفتار عذاب الهی شدند

ص: ۳۵۲

۱- ۱ و ۲) طبق نقل مرحوم "شعرانی" در پاورقی تفسیر "ابو الفتوح رازی" جلد ۱۰ صفحه ۱۶۵.

و بر باد رفتند".

*** اما این قوم لجوج و سرکش در برابر این دعوت الهی ایستادگی کردند، و به هود "گفتند: آیا تو آمده ای که ما را با دروغهایت از خدایانمان برگردانی" (قَالُوا أَجِئْنَا لِنُفِکَنَا عَنْ آلِهَتِنَا) (۱).

"اگر راست می گویی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور!" (فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

این دو جمله به خوبی بیانگر انحراف و لجاجت این قوم سرکش است، چرا که در جمله اول می گویند چون دعوت تو بر خلاف معبودانی است که ما به آن خو گرفته ایم و از نیاکانمان به ارث برده ایم دروغ و افترا است.

و در جمله دوم تقاضای عذاب می کنند، عذابی که اگر رخ دهد راه بازگشتی در آن مطلقاً نیست، کدام عاقل تمنای چنین عذابی را می کند هر چند به آن یقین نداشته باشد؟ *** ولی "هود" در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین گفت: علم و آگاهی تنها نزد خداوند است" (قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ).

او است که می داند در چه زمان، و با چه شرائطی عذاب استیصال نازل می گردد؟ نه به تقاضای شما مربوط است، و نه به میل و اراده من، باید هدف که اتمام حجت است حاصل گردد، چرا که حکمتش چنین اقتضا می کند.

سپس افزود: "وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم" (وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ).

مسئولیت اصلی من همین است، اما تصمیم گیری در مورد اطاعت پروردگار

ص: ۳۵۳

۱-۱) "لتافکنا" از ماده "افک" به معنی دروغ و انحراف از حق است.

با شما است، و اراده و مشیت عذاب نیز با خود او است.

"ولی من شما را گروهی می بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید" (وَ لَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ).

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است، جهلی توأم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودیتان می کند، اگر مختصر آگاهی داشتید حد اقل احتمال می دادید که در برابر تمام احتمالات نفی یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.

*** سرانجام نصائح مؤثر و رهبریهای برادرانه "هود" در آن سنگدلان تاثیر نگذاشت، و بجای پذیرش حق سخت در عقیده باطل خود لجاجت کردند، و پافشاری نمودند، و حتی نوح را با این سخن تکذیب می کردند که اگر راست می گویی پس عذاب موعودت چه شد؟ اکنون که اتمام حجت به قدر کافی شده و عدم شایستگی خود را برای ادامه حیات نشان داده اند حکمت الهی ایجاب می کند که "عذاب استیصال" همان عذاب ریشه کن کننده را بر آنها بفرستد.

ناگهان مشاهده کردند ابری در افق ظاهر گشت، و در آسمان به سرعت گسترده شد.

"هنگامی که این ابر را مشاهده کردند که به سوی دره ها و آبگیرهای آنها رو می آورد خوشحال شدند، و گفتند این ابری است باران زا!" (فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا) (۱).

ص: ۳۵۴

۱-۱) "عارض" از ماده "عرض" در اینجا به معنی ابری است که در عرض آسمان گسترده می شود، و شاید این یکی از نشانه های ابرهای باران زا است که در همان افق پهن می شود و سپس بالا می رود- "اودیه" جمع "وادی" به معنی دره و محل جریان سیلابهاست.

مفسران گفته اند مدتی باران برای قوم عاد نازل نشد، هوا گرم و خشک و خفه کننده شده بود، هنگامی که چشم قوم عاد به ابرهای تیره و تار و گسترده ای که از افقهای دور دست به سوی آسمان آنها در حرکت بود افتاد بسیار مسرور شدند و به استقبال آن شتافتند و در کنار دره ها و سیل گیرها آمدند تا منظره نزول باران پر برکت را ببینند و روحی تازه کنند.

ولی به زودی به آنها گفته شد این ابر باران زان نیست "این همان عذاب وحشتناکی است که برای آمدنش شتاب می کردید" (بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ).

"این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است" (رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ).

ظاهرا گوینده این سخن خداوند بزرگ است، یا حضرت هود به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آنها را شنید این سخن را به آنها گفت.

*** آری تندبادی است ویرانگر که "همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می کوبد و نابود می کند" (تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا).

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از "همه چیز" انسانها و چهارپایان و اموال آنها است.

زیرا در جمله بعد می افزاید: "آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز مساکن و خانه های آنها به چشم نمی خورد" (فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ).

و این نشان می دهد که مساکن آنها سالم بودند، اما خودشان هلاک شدند، و اجساد و اموالشان نیز به وسیله تندباد به بیابانهای دور دست، و یا در دریا افکنده شد.

بعضی گفته اند نخستین بار که متوجه شدند این ابر سیاه، تندباد پر گرد و غباری است، زمانی بود که به نزدیک سرزمین آنها رسید، و چهارپایان و چوپانهای

آنها را که در بیابانهای اطراف بود از زمین برداشت، و به هوا برد، خیمه ها را از جا می کند و چنان بالا می برد که به صورت ملخی دیده می شد! هنگامی که این صحنه را دیدند فرار کردند و به خانه های خود پناه بردند و درها را به روی خود بستند، اما باد درها را از جا می کند، و آنها را بر زمین می کوبید (یا با خود می برد) و "احقاف" همان شنهای روان را بر پیکر آنها گسترده.

در آیه ۷ سوره "حاقه" آمده است "این تندباد هفت شب و هشت روز ادامه یافت"، آنها مرتباً زیر تلی از شن و ماسه ناله می کردند، سپس تندباد آنها را با خود برد و بار دیگر بدنهایشان نمایان گشت، و آنها را برگرفت و به دریا ریخت! (۱).

و در پایان به این حقیقت اشاره می کند که این سرنوشت مخصوص این قوم گمراه نبود، بلکه "ما اینگونه قوم مجرم را کیفر می دهیم" (كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ).

این هشدار است به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید سرنوشتی بهتر از آن نخواهید داشت، گاه بادهایی را که به گفته قرآن "مبشرات بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ" (پیش قراولان باران رحمت او هستند) و کار آنها زنده کردن زمینهای مرده است ماموریت مرگ - آفرینی می دهد.

گاه زمین را که مهد آرامش انسان است با یک زلزله شدید تبدیل به گورستان او می کند.

و گاه بارانی را که مایه حیات همه موجودات زنده است مبدل به سیلابی می گرداند و همه چیز را با آن غرق می کند.

ص: ۳۵۶

۱ - ۱) تفسیر "فخر رازی" جلد ۲۸ صفحه ۲۸ ذیل آیات مورد بحث، و در تفسیر "قرطبی" نیز همین معنی آمده است (جلد ۹ صفحه ۶۰۲۶).

آری ماموران حیات او را عاملان مرگ او می سازد و چه دردناک است چنین مرگی که از دل عامل حیات برخیزد؟ به خصوص اینکه همانند قوم هود نشاط و سروری در آغاز بیافریند تا عذابش دردناکتر باشد! و جالب اینکه می گوید: این باد، این امواج لطیف هوا، به فرمان پروردگار همه چیز را درهم می کوبید (۱).

ص: ۳۵۷

۱-۱) "تدمر" از ماده تدمیر به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است.

اشاره

وَلَقَدْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي مَا إِنَّ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَلَمَّا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۲۶) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ مِنْ الْقُرَىٰ وَ سَاءَ رَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۷) فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِكِ إِفْكَهُمُ وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۸)

ترجمه:

۲۶- ما به آنها (قوم عاد) قدرتی دادیم که به شما ندادیم و برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوشها و چشمها، و نه عقلایشان برای آنها سودی نداشت، چرا که آیات خدا را انکار می کردند، و سرانجام آنچه را

استهزا می کردند بر آنها وارد شد.

۲۷- ما اقوامی را که در اطراف شما بودند هلاک کردیم، و آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان نمودیم شاید باز گردند.

۲۸- پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می کند آنها را یاری نکردند؟ بلکه از میان آنها گم شدند! این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه را افترا می بستند!

تفسیر:

شما هرگز از قوم عاد قوی تر نیستید!

این آیات در حقیقت نتیجه گیری از آیات گذشته است که در مورد مجازات دردناک قوم عاد سخن می گفت.

مشرکان مکه را مخاطب ساخته، می فرماید: "ما قوم عاد را قوت و قدرتی دادیم که به شما ندادیم" (وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي مَا أَنْتُمْ فِيهِ كَانْتُمْ) (۱).

هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند، و هم از نظر مال و ثروت و امکانات مادی از شما تواناتر، اگر بنا بود قدرت جسمانی، و مال و ثروت، و تمدن مادی، بتواند کسانی را از چنگال کیفر الهی رهایی بخشد نباید قوم عاد همچون خار و خشاک در برابر تندباد به هر سو پرتاب شوند، و از آنها جز مساکن درهم ریخته چیزی باقی نماند! این آیه در حقیقت شبیه همان چیزی است که در سوره "فجر" در باره همین قوم عاد آمده است: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ: "آیا ندیدی پروردگار تو به قوم عاد چه کرد؟ آن قوم بلند قامت، و دارای عمارتهای مرتفع، آن قوم و قبیله ای که مثل و مانند آنها در

ص: ۳۵۹

۱- (۱) "ان" در جمله إِنَّ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ نافیة است، و شواهد متعددی از آیات قرآن در دست داریم که در متن آمده است. ولی بعضی آن را ان "شرطیه" یا "زائده" دانسته اند که درست به نظر نمی رسد.

شهرها آفریده نشده بود" (سوره فجر ۶-۸).

و یا مانند آنچه در آیه ۳۶ سوره ق آمده است: **وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا**: "چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم که از این گروه نیرومندتر و صاحب عده و عده بیشتر بودند".

خلاصه اینکه از شما نیرومندترها در برابر طوفان مجازات الهی تاب مقاومت نیاوردند تا چه رسد به شما.

سپس می افزاید: "ما برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم" (**وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً**) (۱).

آنها از نظر درک و دید و تشخیص واقعیتها نیز قوی و نیرومند بودند، مطالب را به خوبی درک می کردند، و از این وسائل خداداد در تامین مقاصد مادی خود کاملاً بهره می گرفتند.

"ولی نه گوش و نه چشم و نه عقولشان آنها را به هنگام نزول عذاب الهی به هیچوجه سودی نبخشید، چرا که آیات خدا را انکار می کردند" (**فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ**) (۲).

و سرانجام آنچه "استهزا می کردند بر آنها وارد شد" (**وَ لِحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ**).

آری آنها هم مجهز به وسائل مادی بودند، و هم وسائل درک حقیقت، اما

ص: ۳۶۰

۱-۱) قابل توجه اینکه ابصار (چشمها) و افئده (قلبها و عقلها) به صورت جمع آمده در حالی که سمع به صورت مفرد است این تفاوت ممکن است به خاطر این باشد که سمع معنی مصدری دارد و مصدر همیشه به صورت مفرد استعمال می شود و یا به خاطر هماهنگی بودن مسموعات در برابر تفاوت دیدنیها و مدرکات.

۲-۲) "من" در "من شیء" زائده و برای تاکید است، یعنی به هیچوجه سودی به حالشان نداشت.

چون از طریق لجاجت و استکبار با آیات الهی برخورد می کردند، و سخنان پیامبران را مورد سخریه قرار می دادند، نور حق به قلوب آنها نفوذ نکرد.

و همین کبر و غرور و دشمنی با حق سبب شد که از وسائل و ابزار هدایت و شناخت همچون چشم و گوش و عقل نتوانند بهره گیرند و راه نجات را بازیابند، و عاقبت به همان سرنوشت شومی که در آیات گذشته اشاره شد گرفتار شدند.

جایی که آنها با آن همه قدرت و امکانات کاری از پیش نبردند و پیکرهای بی جانسان همچون پر کاه بر امواج تندباد قرار گرفت، و با کمال حقارت به هر سو پرتاب شدند، شما که از آنها ضعیفتر و ناتوان ترید.

برای خداوند مشکل نیست که شما را نیز به جرم اعمالتان به سخت ترین عذاب گرفتار کند، و عوامل حیاتتان را مأمور مرگ و نابودیتان سازد، این خطابی است به مشرکان مکه، و به همه انسانهای مغرور و ظالم و لجوج در طول همه قرون و اعصار.

به راستی همانگونه که قرآن می گوید ما اولین انسانهایی نیستیم که قدم روی زمین گذارده ایم، قبل از ما اقوام بسیار دیگری زندگی می کردند که دارای امکانات و قدرت زیادی بودند، چه خوب است از تاریخ آنها آئینه عبرتی بسازیم و آینده و سرنوشت خویش را در آن تماشا کنیم.

*** سپس برای تاکید بر این مطلب، و پند و اندرز بیشتر، مشرکان مکه را مخاطب ساخته می گوید: نه تنها قوم عاد بلکه "ما اقوام سرکشی را که در اطراف شما زندگی می کردند هلاک کردیم" (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ).

اقوامی که سرزمین آنها از شما چندان دور نیست و تقریباً در گرداگرد جزیره عرب جایگاهشان بود، اگر قوم "عاد" در سرزمین "احقاف" در جنوب جزیره زندگی می کردند، قوم "ثمود" در سرزمینی به نام "حجر" در شمال

جزیره، و قوم "سبا" با آن سرنوشت دردناکشان در سرزمین "یمن"، و قوم "شعیب" در سرزمین "مدین" در مسیر شما به سوی شام، و همچنین قوم "لوط" در همین منطقه زندگی داشتند و بر اثر کثرت گناه و عصیان و کفر به عذابهای گوناگون گرفتار شدند.

هر یک از اینها آینه عبرتی بودند، و هر کدام شاهد و گواه گویایی، چگونگی با اینهمه وسائل بیداری باز بیدار نمی شوند؟ بعد اضافه می کند: "ما آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان کردیم، شاید باز گردند" (وَ صَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

گاه معجزات و خارق عادات را به آنها نشان دادیم، گاه از طریق نعمت، و گاه بلاء و مصیبت، گاه از طریق توصیف نیکان، و گاه توصیف مجرمان، و گاه از طریق عذاب استیصال دیگران پند و اندرزها به آنها دادیم، اما کبر و غرور و خودخواهی و لجاج مجال هدایت به آنها نداد! *** در آخرین آیه مورد بحث آنها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می کند: "پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می کنند در آن لحظات سخت و حساس به یاری آنها نشتافتند؟! (فَلَوْ لَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً) (۱).

راستی اگر این معبودان بر حق بودند پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس یاری نکردند، و از چنگال عذابهای هولناک نجاتشان ندادند؟! این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آنها است که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز

ص: ۳۶۲

۱- ۱) مفعول اول "اتخذوا" محذوف است و "آلهه" مفعول دوم آن است و "قربانا" حال و در تقدیر چنین است اتخذوهم آلِهه من دون الله حالکونهم متقربا بهم این احتمال نیز وجود دارد که "قربانا" مفعول لاجله باشد- در ترکیب آیه احتمالات دیگری نیز داده شده که قابل ملاحظه نیست.

بدبختی خود می پنداشتند.

سپس می افزاید: "نه تنها به آنان کمکی نکردند، بلکه از میان آنها گم شدند" (بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ).

موجوداتی اینچنین بی عرضه و بی ارزش که مبدأ هیچ اثر، و مفید هیچ فایده ای نیستند، و به هنگام حادثه گم و گور می شوند، چگونه شایسته پرستش و عبودیتند؟! و در پایان آیه می گوید: "این بود نتیجه دروغ آنها، و آنچه را افترا می بستند!" (وَ ذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ).

این هلاکت و بدبختی، این عذابهای دردناک، و این گم شدن معبودان در زمان حادثه، نتیجه دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود (۱).

ص: ۳۶۳

۱- ۱) بنا بر این آیه محذوفی دارد، و در تقدیر چنین است: و ذلك نتیجه افكهم - این احتمال نیز وجود دارد که آیه نیازی به محذوف نداشته باشد در این صورت معنی چنین می شود "این بود دروغ آنها و افتراهایشان" ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

اشاره

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (٢٩) قَالُوا يَا قَوْمَنَا
إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَىٰ الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ (٣٠) يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ
آمِنُوا بِهِ يَعْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجْزِكُمْ مِنَ عَذَابِ أَلِيمٍ (٣١) وَمِنْ لَّا يُجِبُ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ
دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (٣٢)

۲۹- به یاد آور هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را استماع کنند، وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید، و هنگامی که پایان گرفت به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انداز کردند.

۳۰- گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی نازل شده، هماهنگ با نشانه های کتب قبل از آن، که به سوی حق هدایت می کند و به سوی راه راست.

۳۱- ای قوم! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذاب الیم پناه دهد.

۳۲- و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یآوری برای او نیست، و چنین کسان در گمراهی آشکارند.

شان نزول:

در شان نزول این آیات روایات مختلفی آمده است، از جمله اینکه:

رسول خدا ص از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد، و "زید بن حارثه" با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت، ناچار به سوی مکه بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را وادی جن می نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت، جمعی از طائفه جن از آنجا می گذشتند هنگامی که قرائت قرآن پیامبر ص را شنیدند گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: ساکت باشید، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند، و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود آمدند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر پیامبر ص رسیدند، و پیامبر ص تعلیمات اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که آیات فوق و آیات سوره جن نازل گردید (۱).

ص: ۳۶۵

۱- ۱) تفسیر "علی بن ابراهیم" مطابق نقل "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۱۹ (با کمی تلخیص).

بعضی دیگر شان نزولی از ابن عباس نقل کرده اند که با شان نزول سابق شباهت دارد، با این تفاوت که "پیامبر ص مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می کرد، گروهی از جن که در حال تحقیق و جستجو بودند، و قطع اخبار آسمان آنان را به وحشت افکنده بود، صدای تلاوت قرآن پیامبر ص را شنیدند و گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما همین است، اینجا بود که سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند" (۱).

مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" شان نزول سومی در اینجا آورده که مساله را با داستان سفر پیامبر ص به طائف مربوط می سازد و خلاصه آن چنین است:

"بعد از وفات ابو طالب کار بر پیامبر ص سخت شد به سوی طائف رفت شاید یارانی پیدا کند، اشراف طائف شدیداً از در تکذیب درآمدند، و آن قدر از پشت سر به پیامبر سنگ زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و در سایه درخت نخلی نشست، در حالی که خون از پاهای مبارکش می ریخت.

باغ متعلق به "عتبه بن ربیع" و "شبهه بن ربیع" دو نفر از ثروتمندان قریش بود، پیامبر از مشاهده آنها ناراحت شد، چون دشمنی آنها را از قبل می دانست.

آن دو غلامشان "عداس" را که مردی مسیحی بود با طبقی از انگور خدمت پیامبر ص فرستادند پیغمبر به "عداس" فرمود: از کجایی؟ گفت: از نینوا! فرمود: از شهر بنده صالح خدا "یونس"؟ "عداس" گفت: شما از کجا یونس را می شناسید فرمود: من رسول خدایم، خداوند به من خبر داده، "عداس" به حقانیت پیامبر ص پی برد، برای خدا سجده کرد و پای پیامبر ص را بوسه داد.

ص: ۳۶۶

۱- ۱) این حدیث را که ما به طور خلاصه آوردیم در صحیح "بخاری" و "مسلم" و "مسند" احمد "مشروحاً آمده است (مطابق نقل "فی ظلال" جلد ۷ صفحه ۴۲۹).

هنگامی که برگشت "عتبه" و "شیهه" او را سرزنش کردند که چرا این کار را کردی؟! گفت: این مرد صالحی است که مرا از اسرار ناشناخته مردم این سامان در مورد پیامبران "یونس" خبر داد، آنها خندیدند و گفتند: مبادا ترا از آئین نصرانیت فریب دهد که او مرد فریبکاری است! پیامبر ص به سوی مکه بازگشت (در حالی که محصول این سفر تنها یک مرد مؤمن بود) تا به نزدیکی نخلی در دل شب رسید مشغول نماز شد گروهی از جن از اهل "نصیبین" یا "یمن" از آنجا می گذشتند، صدای تلاوت قرآن او را در نماز صبح شنیدند و گوش فرا دادند و ایمان آوردند" (۱).

تفسیر:

طائفه جن ایمان می آورند

در این آیات-چنان که در شان نزول نیز اشاره شد-بحث فشرده ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طائفه جن به پیامبر اسلام ص و کتاب آسمانی او آمده است، تا این حقیقت را بر مشرکان مکه بازگو کند که چگونه طائفه به ظاهر دور افتاده جن، به این پیامبری که از انس است و از میان شما برخاسته ایمان آوردند ولی شما هم چنان بر کفر اصرار می ورزید و به مخالفت خود ادامه می دهید.

در باره موجودی به نام "جن" و خصوصیات آن بحث مشروحی در تفسیر سوره جن به خواست خدا خواهیم داشت، در اینجا فقط به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم:

در حقیقت داستان "قوم عاد" هشداری برای مشرکان مکه بود و داستان

ص: ۳۶۷

۱- ۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۹۲- این داستان را "ابن هشام" نیز در تاریخ خود "السیره النبویه" با کمی تفاوت آورده است (جلد ۲ صفحه ۶۲ و ۶۳).

ایمان طائفه "جن" هشدار دیگری است.

نخست می فرماید: "به خاطر بیاور موقعی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که به قرآن گوش فرا دهند" (وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ).

تعبیر به "صرفنا" از ماده "صرف" که به معنی منتقل ساختن چیزی از حالتی به حالت دیگر است، ممکن است اشاره به این معنی باشد که طائفه جن قبلاً از طریق "استراق سمع" به اخبار آسمانها گوش فرا می دادند، با ظهور پیامبر اسلام از آن بازگردانده شدند و به سوی قرآن روی آوردند.

"نفر" چنان که راغب در "مفردات" گفته به معنی "گروهی از مردان است که می توانند به اتفاق یکدیگر کوچ کنند".

و مشهور در میان ارباب لغت، جماعتی است از سه تا ده نفر، و بعضی تا چهل نفر نیز گفته اند (هر چند این تعبیر در زبان فارسی بر یک فرد نیز اطلاق می شود).

سپس می افزاید: "هنگامی که در برابر قرآن حضور یافتند و آیات روحپرور آن را شنیدند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید" (فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا).

و این موقعی بود که پیامبر در دل شب یا به هنگام قرائت نماز صبح آیات قرآن را تلاوت می فرمود.

"انصتوا" از ماده "انصات" به معنی "سکوت توأم با استماع و توجه" است.

سرانجام نور ایمان در دل آنها تابیدن گرفت، و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا "هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آنها را انداز کردند" و از حقیقتی که نصیبشان شده بود آگاه ساختند" (فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ).

و اینچنین است راه و رسم افراد با ایمان که پیوسته طالب آند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده اند آگاه سازند، و منابع ایمان خود را در اختیار آنها قرار دهند.

*** آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود به هنگام بازگشت به سوی آنهاست، دعوتی منسجم، حساب شده، کوتاه و پر معنا، "گفتند: ای قوم! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی از آسمان نازل شده است" (قَالَوَا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ).

این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه: "کتابهای آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنهاست، و نشانه هایی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می شود" (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) (۱).

وصف دیگر اینکه "همگان را به سوی حق هدایت می نماید" (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ).

به گونه ای که هر کس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.

و آخرین وصف اینکه: "به سوی راه مستقیم دعوت می کند" (وَ إِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ).

تفاوت دعوت به حق، با دعوت به راه مستقیم، ظاهرا در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق است، و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح.

جمله "أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ" و جمله "مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ" مؤید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین مخصوصا کتاب موسی ایمان داشتند

ص: ۳۶۹

۱-۱) تفسیر این جمله را در جلد اول ذیل آیه ۴۱ سوره بقره (صفحه ۲۱۰ طبع جدید) مشروحا آورده ایم.

و در جستجوی حق بودند، و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه بخاطر چیزی است که "ابن عباس" گفته که جن مطلقاً از نزول انجیل آگاه نبودند، چرا که طائفه جن از اخبار آسمانها با خبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟! بلکه بخاطر این است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.

*** سپس افزودند: "ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید، و به او ایمان آورید" (یا قَوْمًا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ).

که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می دارد: "گناهانتان را می بخشد، و شما را از عذاب الیم پناه می دهد" (يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِزُّكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ) (۱).

منظور از داعی الله (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام ص است که آنها را به سوی "الله" رهنمون می شد و از آنجا که بیشترین ترس و وحشت انسان از گناهان و عذاب دردناک قیامت است امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.

جمعی از مفسران کلمه "من" در "من ذنوبکم" را "زائده" دانسته اند که تأکیدی است بر آمرزش همه گناهان در سایه ایمان.

ولی بعضی آن را "تبعیضیه" و اشاره به آن دسته از گناهانی می دانند که قبل از ایمان آوردن انجام داده اند، یا گناهانی که جنبه حق الله دارد، و نه حق الناس.

ولی مناسبتر همان است که "من" زائده و برای تأکید باشد و آیه شریفه

ص: ۳۷۰

۱- ۱) "یجرکم" از ماده "ایجار" به معانی مختلفی آمده است، به فریاد رسیدن، نجات دادن از عذاب، و پناه دادن، و حفظ کردن.

همه گناهان را شامل گردد.

*** در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می کند:

"آنها به قوم خود گفتند: هر کس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند" (وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ).

"و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود" (وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ).

و لذا "این گروه در گمراهی آشکارند" (أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ).

چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه جویی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.

بارها گفته ایم: "معجز" (یا سایر مشتقات این کلمه) در اینگونه موارد به معنی عاجز نمودن از تعقیب و کیفر است، و یا به تعبیر دیگر فرار کردن از چنگال مجازات.

تعبیر به "فی الارض" (در زمین) اشاره به این است که هر جای زمین بروید ملک خدا است، و از حیطة قدرت او خارج نخواهد بود، و اگر سخنی از آسمان نمی گوید به خاطر این است که به هر حال جایگاه جن و انس هر دو روی زمین است.

نکته ها:

اشاره

۱- تبلیغات مؤثر

چنان که گفتیم بحث پیرامون جن و چگونگی حیات این موجود، و خصوصیات

ص: ۳۷۱

دیگر مربوط به آن، به خواست خداوند در تفسیر سوره جن خواهد آمد، آنچه از آیات مورد بحث استفاده می شود این است که آنها موجوداتی عاقل و صاحب شعورند، و مکلف به تکلیفهای الهی، و دارای دو گروه مؤمن و کافرند، و آگاهی کافی از دعوتهای الهی دارند.

مساله جالب در این آیات مورد بحث روشی است که آنها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند.

آنها پس از حضور در محضر پیامبر ص و شنیدن آیات قرآن، و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طائفه خود آمدند و به تبلیغ آنها پرداختند.

آنها نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند، و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، سپس به تشویق آنها پرداخته، نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی به آنها بشارت دادند، که هم تاکید بود بر مساله "معاد" و هم توجهی به ارزشهای اصیل آخرت در برابر ارزشهای ناپایدار دنیا.

در سومین مرحله خطرات ترک ایمان را به آنها گوشزد کردند، و هشدار توأم با استدلال و دلسوزی به آنها دادند، و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر را که "ضلال مبین" و گمراهی آشکار است گوشزد کردند.

این شیوه تبلیغ شیوه ای است مؤثر برای هر کس و هر گروه.

۲- بهترین دلیل عظمت قرآن محتوای آن است

از آیات فوق و همچنین از آیات سوره جن به خوبی برمی آید که این گروه از طائفه جن تنها با شنیدن آیات قرآن مجذوب آن شدند، و هیچ نشانه ای بر اینکه آنها تقاضای معجزه دیگری از پیامبر اسلام ص کرده باشند در دست نیست.

آنها همین اندازه را که قرآن مجید هماهنگ با نشانه های کتب پیشین است، و از سوی دیگر دعوت به حق می کند، و از سوی سوم برنامه ریزی عملی

آن بر صراط مستقیم است، برای حقانیت آن کافی دانسته اند.

و به راستی مطلب همین است که بررسی محتوای قرآن ما را از هر گونه دلیل دیگر بی نیاز می کند.

کتابی که از سوی انسانی درس نخوانده، و در محیطی مملو از جهل و خرافات عرضه شده، دارای چنین محتوایی بلند، معارف و عقائدی پاک، توحیدی خالص، قوانینی محکم و منسجم، استدلال‌هایی قوی و نیرومند، برنامه‌هایی متین و سازنده، و مواعظ و اندرزهایی روشنگر و عالی باشد آن هم با چنین جاذبه نیرومند و زیبایی خیره کننده، خود بهترین دلیل بر حقانیت این کتاب آسمانی است که "آفتاب آمد دلیل آفتاب" (۱).

ص: ۳۷۳

۱- ۱) پیرامون "اعجاز قرآن" در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بحث مشروحی داشته ایم.

اشاره

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ مَلَكٌ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۳) فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ (۳۵)

ترجمه:

۳۳- آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها ناتوان نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ آری او بر هر چیز تواناست.

ص: ۳۷۴

۳۴- روزی را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می دارند (و به آنها گفته می شود) آیا این حق نیست؟ می گویند: آری، به پروردگار ما سوگند (که حق است، در این هنگام) می گوید: پس عذاب را به خاطر کفرتان بچشید! ۳۵- بنا بر این صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آنها شتاب مکن، هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده شد می بیند احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز در دنیا توقف داشتند، این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟

تفسیر:

اشاره

همچون پیامبران اولوالعزم شکیبا باش

این آیات که آخرین آیات سوره "احقاف" است به بحث پیرامون "معاد" می پردازد، زیرا از یک سو در آخرین آیات گذشته که از زبان مبلغان جن نقل شد اشاره به مساله "معاد" آمده بود.

و از سوی دیگر سوره "احقاف" در بخشهای نخست از مساله توحید و عظمت قرآن مجید و اثبات نبوت پیامبر اسلام سخن می گوید.

و در آخرین بخش از این سوره مساله "معاد" را پیش می کشد، و به این ترتیب اصول سه گانه اعتقادی را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: "آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده، و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده، قادر است که مردگان را زنده کند آری او بر هر چیز تواناست"؟! (أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْ يَخْلُقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آفرینش آسمانها و زمین با موجودات رنگارنگ و مختلفش نشانه قدرت او بر هر چیز است، چرا که هر چیز به تصور آید او در این عالم آفریده است، با این

ص: ۳۷۵

حال چگونه ممکن است از تجدید حیات انسانها عاجز باشد؟ این دلیلی است دندان شکن بر مساله "امکان معاد".

اصولا بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است، ما که اینهمه پیدایش موجود زنده و جاندار را از موجودات بیجان می بینیم چگونه می توانیم در قدرت مطلقه او بر مساله معاد تردید به خود راه دهیم؟ این یکی از دلایل متعدد معاد است که قرآن مجید در آیات مختلف از جمله در آیه ۸۱ سوره یس روی آن تکیه کرده است (۱).

*** در آیه بعد صحنه ای از مجازات دردناک مجرمان و منکران معاد را مجسم کرده، می فرماید: "روزی را به خاطر بیاورید که کافران را بر آتش عرضه می کنند" (و يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ).

آری گاه دوزخ را بر کافران عرضه می کنند، و گاه کافران را بر دوزخ و هر کدام هدفی دارد که در چند آیه قبل به آن اشاره شد.

هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می کنند و شعله های سوزان و کوه پیکر و وحشتناک آن را می بینند به آنها گفته می شود: "آیا این حق نیست" (أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ).

آیا امروز هم می توانید رستاخیز و دادگاه عدل خدا و پاداش و کیفر او را انکار کنید، و بگوئید این از افسانه های خرافی پیشینیان است؟!.

آنها که چاره ای جز اعتراف ندارند" می گویند: آری سوگند به پروردگاران که این حق است" و جای شک و تردید در آن نیست، ما گمراه بودیم که آن را ناحق می پنداشتیم (قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا).

ص: ۳۷۶

۱ - ۱) شرح بیشتر پیرامون این موضوع و دلایل مختلف معاد را در ذیل آیات آخر سوره یس (جلد ۱۸ از صفحه ۴۵۶ تا ۴۹۰) مطالعه فرمائید.

در این هنگام خداوند یا ماموران عذاب الهی می گویند: "پس بچشید عذاب را به خاطر آنچه انکار می کردید" (قَالَ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ).

و به این ترتیب در آن روز همه حقایق را با چشم خود می بینند و اعتراف می کنند، اعتراف و اقراری که سودی به حال آنها ندارد، و جز اندوه و حسرت و شکنجه و جدان و آزار روحی نتیجه ای نخواهد داشت.

*** در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره "احقاف" است با توجه به آنچه در مورد معاد و کیفر کافران در آیات قبل گذشت به پیامبر خود دستور می دهد که "صبر کن همانگونه که پیامبران اولوا العزم صبر و شکیبایی کردند".

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ).

تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای، همه پیامبران اولوا العزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند، "نوح" ع پیامبر بزرگ خدا ۹۵۰ سال دعوت کرد اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند.

"ابراهیم" ع را به میان آتش افکندند و "موسی" ع را تهدید به مرگ نمودند، و قلبش از نافرمانیهای قومش پر خون بود، و عیسی مسیح ع را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد، خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است، و جز با نیروی صبر و استقامت نمی توان بر مشکلات پیروز شد.

پیامبران اولوا العزم چه کسانی بودند؟

در این که منظور از پیامبران اولوا العزم چه کسانی هستند در میان مفسران گفتگو بسیار است، و پیش از آنکه در این باره تحقیق کنیم باید معنی "عزم"

ص: ۳۷۷

را بررسی کرد، زیرا "اولوا العزم" به معنای صاحبان "عزم" است.

"عزم" به معنای اراده محکم و استوار است، "راغب" در "مفردات" می گوید: عزم به معنی تصمیم گرفتن بر انجام کاری است (عقد القلب علی امضاء الامر).

در قرآن مجید گاهی "عزم" در مورد "صبر" به کار رفته، مانند وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ: "کسی که صبر کند و عفو نماید این از عزم امور است" (شوری ۴۳).

و گاه به معنی "وفای به عهد" مانند: وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَٰی وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا: "ما به آدم از قبل عهد کردیم، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد" (طه-۱۱۵).

ولی با توجه به این که پیامبران صاحب شریعت جدید و آئین تازه با مشکلات و گرفتاری های بیشتری روبرو بودند، و برای مقابله با آن عزم و اراده محکم تری لازم داشتند به این دسته از "پیامبران"، "اولوا العزم" اطلاق شده است، و آیه مورد بحث نیز ظاهراً اشاره به همین معنا است.

در ضمن اشاره ای است به این که پیغمبر اسلام ص نیز از همان پیامبران است، زیرا می گوید "تو هم شکیبایی کن آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی کردند".

و اگر بعضی "عزم" و "عزیمت" را به معنی "حکم و شریعت" تفسیر کرده اند به همین مناسبت است، و گرنه "عزم" در لغت به معنی شریعت نیامده است.

به هر حال طبق این معنی "من" در "من الرسل" تبعیضیه است، و اشاره به گروه خاصی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده اند، همانها که در آیه ۷ سوره احزاب نیز به آنان اشاره شده: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ

وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ مِيثَاقًا غَلِيظًا: "به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم" (احزاب-۷).

در اینجا بعد از ذکر همه انبیاء به صورت جمع، به این پنج پیامبر بزرگ اشاره می کند، و این دلیل بر ویژگی آنها است.

در آیه ۱۳ سوره شوری نیز از آنها سخن می گوید: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى:

"آئینی برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم".

روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نیز در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوا العزم همین پنج تن بودند، چنان که در حدیثی از امام باقر و امام صادق آمده است:

منهم خمسة: اولهم نوح، ثم ابراهيم، ثم موسى، ثم عيسى، ثم محمد (ص)

(۱)

در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است:

منهم خمسة اولوا العزم من المرسلين: نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد (ص)، و هنگامی که راوی سؤال می کند: لم سموا اولوا العزم: "چرا آنها اولوا العزم نامیده شدند؟" امام در پاسخ می فرماید:

لانهم بعثوا الى شرقها و غربها، و جنها و انسها: "زیرا آنها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند" (۲).

و باز در حدیثی از امام صادق آمده:

ساده النبيين و المرسلين خمسة

ص: ۳۷۹

۱- ۱) "مجمع البيان" ذیل آیات مورد بحث (جلد ۹ صفحه ۹۴)

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۱۱ صفحه ۵۸ (حدیث ۶۱) در همان جلد صفحه ۵۶ حدیث ۵۵ نیز با صراحت در این زمینه سخن می گوید.

و هم اولوا العزم من الرسل و عليهم داره الرحي نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد(ص).

"بزرگ پیامبران و رسولان پنج نفرند، و آنها پیامبران اولوا العزم هستند و آسیای نبوت و رسالت بر محور وجود آنها دور می زند، آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص بودند" (۱).

در تفسیر "در المنتور" از ابن عباس نیز همین معنی نقل شده که پیامبران اولوا العزم همین پنج نفرند" (۲).

ولی بعضی از مفسران اولوا العزم را اشاره به پیامبرانی می دانند که مامور به پیکار با دشمنان شدند.

بعضی عدد آنها را ۳۱۳ نفر دانسته (۳) و بعضی همه پیامبران را اولوا العزم (صاحبان اراده قوی) می دانند (۴) و مطابق این قول "من" در "من الرسل" بیانیه است نه تبعیضیه.

ولی تفسیر اول از همه صحیح تر است و روایات اسلامی آن را تایید می کند.

***سپس قرآن در دنبال این سخن می افزاید: "در باره آنها(کافران)عجله و شتاب مکن" (وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ).

چرا که قیامت به زودی فرا می رسد و آنچه را در باره آن شتاب داشتند با چشم خود می بینند، سخت مجازات می شوند و به اشتباهات خود پی می برند.

به قدری عمر دنیا در برابر آخرت کوتاه است که "هنگامی که آنها وعده هایی که به آنها داده می شد می بینند احساس می کنند که گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقف نداشتند" (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ)

ص: ۳۸۰

۱-۱) کافی جلد ۱ باب "طبقات الانبياء و الرسل" حدیث ۳.

۲-۲ و ۳ و ۴) "در المنتور" جلد ۶ صفحه ۴۵.

۳-

۴-

این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت یا به خاطر آن است که واقعا این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ساعتی بیش نیست، و یا به خاطر این است که دنیا چنان به سرعت بر آنها می گذرد که گویی ساعتی بیش نبوده است، و یا از این جهت که آنها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره برداری صحیح نکردند بیش از یک ساعت نمی بینند.

اینجا است که سیلاب حسرت بر قلب آنها جاری می شود، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد.

لذا می بینیم هنگامی که از پیامبر ص "فاصله دنیا و آخرت را سؤال می کنند" و می گویند: کم ما بین الدنيا و الآخرة؟ در پاسخ می فرماید: غمضه عین:

"یک چشم بر هم زدن" اسپس می گوید: خداوند فرموده كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ (۱).

این نشان می دهد که تعبیر به "ساعت" نه به معنی مقدار ساعت معمولی است، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است.

بعد به عنوان هشدار به همه انسانها می افزاید: "این ابلاغی است، برای همه" (بلاغ) (۲).

برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالآخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار.

و در آخرین جمله ضمن یک استفهام پر معنی و تهدیدآمیز می فرماید: "آیا

ص: ۳۸۱

۱-۱) "روضه الواعظین" مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۵.

۲-۲) "بلاغ" خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است: "هذا القرآن بلاغ" -یا- "هذا الوعظ و الانذار بلاغ".

جز قوم فاسق هلاک می شوند"؟ (فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ).

نکته:

پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود

زندگی پیامبران بزرگ خدا مخصوصا پیامبر اسلام ص بیانگر مقاومت بی حد و حصر آنها در برابر حوادث سخت، و طوفانهای شدید، و مشکلات طاقتفرسا است، و با توجه به اینکه مسیر حق همیشه دارای اینگونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند.

ما معمولا از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگرییم و این نگرش که از "آینده به گذشته" است واقعیتها را طور دیگری مجسم می کند ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر ص تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی خورد.

دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند! پیوسته به میان قبائل عرب می رفت، و از آنها دعوت می کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی گفت.

سنگسارش می کردند آن چنان که از بدن مبارکش خون می ریخت، ولی دست از برنامه خود بر نمی داشت.

آن چنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راهها به روی او و پیروان اندکش بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد.

یاران اندکش را شکنجه می دادند، شکنجه هایی که بر جان و قلب او می نشست.

ص: ۳۸۲

روزهایی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است، هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به "طائف" آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آن قدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.

افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد در سایه درختی نشست، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد:

اللهم اليك اشكو ضعف قوتي، و قله حيلتي، و هو اني على الناس، يا ارحم الراحمين! انت رب المستضعفين، و انت ربي، الی من تكلني؟ الی بعيد يتجهمني؟ ام الی عدو ملكته امري؟ ان لم يكن بك علی غضب فلا ابالی... "

"خداوند! ناتوانی و نارسایی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم، ای کسی که از همه رحیمان رحیم تری، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی، مرا به که و او می گذاری؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام امر مرا به دست گیرند؟ پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا کافی است" (۱).

گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه اش خطاب کردند.

گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه کمر به قتلش بستند و خانه اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند.

اما با تمام این احوال هم چنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد.

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آئین او نه تنها جزیره عربستان که شرق و غرب عالم را در بر گرفت، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان، به گوش می رسد.

و این است معنی "فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ".

ص: ۳۸۳

و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی.

با اینحال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟ چگونه مسلمانان امروز در برابر اینهمه دشمنانی که کمر به نابودی آنها بسته اند می خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام ص پیروز شوند؟ مخصوصاً رهبران اسلامی بیش از همه مامور به این برنامه اند چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

ان الصبر علی ولاء الامر مفروض لقول الله عز و جل لنبيه: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ، و ایجابہ مثل ذلك علی اولیائه و اهل طاعته، بقوله: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ :

"صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران فریضه است، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده: فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است، چرا که می گوید: برای شما در زندگی پیامبر تاسی نیکویی بود(و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید) (۱).

***خداوند!! این موهبت بزرگ، این عطیه آسمانی، این صبر و شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات را به ما ارزانی فرما! پروردگارا! به ما توفیق ده که این چراغ هدایتی را که پیامبران اولوا العزم مخصوصاً خاتم پیامبران محمد ص با زحمات طاقتفرسا فرا راه بشریت قرار دادند هم چنان فروزان نگهداریم و به شایستگی از آن پاسداری کنیم.

ص: ۳۸۴

(۱-۱) "احتجاج طبرسی" مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۲۳.

بارالها! می دانیم دشمنان حق متشکل و متحدند، و از هیچ جنایتی ابا ندارند، بیش از آنچه آنها در توان دارند به ما صبر و شکیبایی مرحمت فرما، تا هرگز در برابر انبوه مشکلات زانو نزنیم، و امواج و طوفانها را پشت سر بگذاریم، و این جز با امداد و لطف بی پایان تو ممکن نیست آمین یا رب العالمین.

پایان سوره احقاف جمعه سوم رمضان ۱۴۰۵ مطابق ۱۳۶۴/۳/۳

ص: ۳۸۵

(۴۷) سوره محمد ص این سوره در مدینه نازل شده و ۳۸ آیه است

اشاره

ص: ۳۸۷

این سوره که بخاطر آیه دوم آن که نام پیامبر اسلام در آن ذکر شده سوره محمد ص نام دارد نام دیگرش سوره "قتال" (سوره جنگ) است، و در واقع مساله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام مهمترین موضوعی است که بر این سوره سایه افکنده، در حالی که قسمت مهم دیگری از آیات این سوره به مقایسه حال مؤمنان و کفار و ویژگیها و صفات آنها، و همچنین سرنوشتشان در آخرت می پردازد.

به طور کلی محتوای سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱- مساله ایمان و کفر و مقایسه حال مؤمنان و کافران در این جهان و جهان دیگر.

۲- بحثهای گویا و صریحی پیرامون مساله جهاد و پیکار با دشمنان، و دستور در باره اسیران جنگی.

۳- قسمت قابل ملاحظه دیگری شرح حال منافقان است که به هنگام نزول این آیات در مدینه فعالیتهای تخریبی زیادی داشتند.

۴- بخش دیگر از مساله "سیر در زمین" و بررسی سرنوشت اقوام پیشین به عنوان یک درس عبرت سخن می گوید.

۵- در قسمتی از آیات سوره مساله آزمایش الهی به تناسب مساله جنگ مطرح است.

۶- در قسمتی دیگر از مساله "انفاق" که آن نیز نوعی جهاد است و در نقطه مقابل آن مساله "بخل" سخن به میان آمده.

۷- در بعضی از آیات سوره به همین مناسبت مساله صلح با کفار (صلحی که مایه شکست و ذلت باشد) مطرح و از آن نهی شده است.

رویهمرفته با توجه به اینکه این سوره در مدینه به هنگام درگیری شدید مسلمانان با دشمنان اسلام نازل شده، و به گفته جمعی از مفسران در بحبوحه جنگ

احد یا کمی بعد از آن بوده است، مساله اصلی در آن مساله جنگ است. و بقیه مسائل بر محور آن دور می زد، جنگی سرنوشت ساز و مشخص کننده صفوف مؤمنان از کافران و منافقان، جنگی که پایه های اسلام را تقویت می کرد، و دشمنانی را که قصد نابودی اسلام و مسلمین داشتند بر سر جای خود می نشاند.

فضیلت تلاوت سوره

□
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص آمده است: من قرء سوره محمد (ص) کان حقا علی الله ان یسقیه من انهار الجنه: "کسی که سوره محمد ص را تلاوت کند بر خدا حق است که او را از نهرهای بهشت سیراب سازد" ۱. در کتاب "ثواب الاعمال" از امام صادق ع نقل شده که فرمود: من قرء سوره الذین کفروا (سوره محمد "ص") لم یرتب ابداء، و لم یدخله شک فی دینه ابداء، و لم یتله الله بفقر ابداء و لا خوف سلطان ابداء و لم یزل محفوظا من الشرك و الکفر ابداء حتی یموت فاذا مات و کله الله به فی قبره الف ملک یصلون فی قبره و یکون ثواب صلاتهم له و یشیعونه حتی یوقفوه موقف الا من عند الله عز و جل و یکون فی امان الله و امان محمد (ص): "هر کس سوره محمد ص را بخواند هرگز شک و تردید در دین به خود راه نمی دهد، و هرگز خداوند او را به فقر در دین مبتلا نمی سازد، و هرگز ترسی از سلطانی نخواهد داشت، و همواره تا آخر عمرش از شرک و کفر محفوظ و در امان خواهد بود، و هنگامی که می میرد خداوند هزار فرشته را مامور می کند که در قبرش نماز بخوانند و ثواب نمازهایشان از آن او است، و این هزار فرشته هم چنان با او هستند تا در عرصه محشر در محل امن و امانی او را متوقف کنند، و پیوسته در امان خدا و محمد ص است" ۲. روشن است آنها که محتوای این آیات را در جان خود پیاده کنند و در پیکار با دشمنان سرسخت و بی رحم و بی منطق، تردید و تزلزل بخود راه ندهند، هم پایه های دین و ایمانشان قوی می شود، هم ترس و ذلت و فقر از آنها برچیده خواهد شد، و هم در قیامت در جوار رحمت الهی متنعمند. در حدیث دیگری آمده است که امام ع فرمود: من اراد ان یعرف حالنا و حال اعدائنا فلیقرء سوره محمد فانه یراها آیه فینا و آیه فیهم: "هر کس بخواند حال ما و دشمنان ما را بنگرد سوره محمد را بخواند که آیه ای در باره ما است و آیه ای در باره آنها" ۱. این حدیث را مفسران اهل سنت مانند "آلوسی" در "روح المعانی" ۲ و "سیوطی" در "در المنثور" ۳ نیز نقل کرده اند. و بیانگر این واقعیت است که نمونه اتم ایمان اهل بیت پیامبر ص بودند و نمونه بارز کفر و نفاق بنی امیه درست است که در این سوره تصریحی به عنوان اهل بیت نیامده، و نه به عنوان بنی امیه، ولی چون از دو گروه مؤمن و منافق و ویژگیهای آنها بحث شده است قبل از هر چیز اشاره به آن دو مصداق روشن می کند، و در عین حال مانع از شمول سوره نسبت به سایر افراد مؤمن و منافق نیست. ***

این سوره که بخاطر آیه دوم آن که نام پیامبر اسلام در آن ذکر شده سوره محمد ص نام دارد نام دیگرش سوره "قتال" (سوره جنگ) است، و در واقع مساله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام مهمترین موضوعی است که بر این سوره سایه افکنده، در حالی که قسمت مهم دیگری از آیات این سوره به مقایسه حال مؤمنان و کفار و ویژگیها و صفات آنها، و همچنین سرنوشتشان در آخرت می پردازد.

به طور کلی محتوای سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱- مساله ایمان و کفر و مقایسه حال مؤمنان و کافران در این جهان و جهان دیگر.

۲- بحثهای گویا و صریحی پیرامون مساله جهاد و پیکار با دشمنان، و دستور در باره اسیران جنگی.

۳- قسمت قابل ملاحظه دیگری شرح حال منافقان است که به هنگام نزول این آیات در مدینه فعالیتهای تخریبی زیادی داشتند.

۴- بخش دیگر از مساله "سیر در زمین" و بررسی سرنوشت اقوام پیشین به عنوان یک درس عبرت سخن می گوید.

۵- در قسمتی از آیات سوره مساله آزمایش الهی به تناسب مساله جنگ مطرح است.

۶- در قسمتی دیگر از مساله "انفاق" که آن نیز نوعی جهاد است و در نقطه مقابل آن مساله "بخل" سخن به میان آمده.

۷- در بعضی از آیات سوره به همین مناسبت مساله صلح با کفار (صلحی که مایه شکست و ذلت باشد) مطرح و از آن نهی شده است.

رویهمرفته با توجه به اینکه این سوره در مدینه به هنگام درگیری شدید مسلمانان با دشمنان اسلام نازل شده، و به گفته جمعی از مفسران در بجزوه جنگ

ص :

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ
آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند اعمالشان را نابود می کند.

۲- و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنچه بر محمد(ص) نازل شده، و همه حق است و از سوی پروردگار، نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند.

۳- این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود، اینگونه خداوند برای مردم زندگیشان را توصیف می کند.

تفسیر:

مؤمنان پیرو حقند و کافران پیرو باطل

این سه آیه در حقیقت مقدمه ای است برای یک دستور مهم جنگی که در آیه چهارم داده شده است.

در آیه نخست وضع حال کافران، و در آیه دوم وضع حال مؤمنان را بیان کرده، و در آیه سوم آن دو را با هم مقایسه می کند، تا با روشن شدن این خطوط آمادگی برای پیکار مکتبی با دشمنان بیرحم و ستمگر حاصل شود.

نخست می فرماید: "کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند خداوند اعمالشان را به نابودی می کشاند و گم می کند" (الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ).

این اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه است که آتش افروزان جنگهای ضد اسلامی بودند، نه تنها خودشان کافر بودند که دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه ها از راه خدا بازمی داشتند.

گر چه بعضی از مفسران مانند زمخشری در "کشاف" "صد" را در اینجا به معنی "اعراض" از ایمان تفسیر کرده اند، در مقابل آیه بعد که از ایمان سخن می گوید، ولی با توجه به موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید باید معنی اصلی آن را که همان "منع و جلوگیری" است حفظ کرد.

منظور از "اضل اعمالهم" این است که آن را نابود و حبط می کند،

زیرا گم کردن کنایه از بی سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن از بین رفتن است.

به هر حال بعضی از مفسران این جمله را اشاره به کسانی می‌دانند که در روز جنگ بدر شترهایی را نحر کرده به مردم انفاق کردند، ابو جهل ده شتر، صفوان ده شتر، و سهل بن عمرو ده شتر برای لشکر سر بریدند (۱).

اما چون این اعمال در طریق شرک و برنامه های شیطانی بود همگی حبط شد.

ولی ظاهر این است که محدود به این معنی نیست، بلکه تمام اعمالی را که ظاهراً به عنوان کمک به مستمندان یا میهمان نوازی یا غیر آنها انجام می‌دادند به خاطر عدم ایمانشان همگی حبط می‌شود.

از این گذشته اعمالی را که آنها برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین انجام می‌دادند خداوند همه آنها را نیز گم و نابود کرد و از رسیدن به مقصد و هدف بازداشت.

*** آیه بعد توصیفی است از وضع مؤمنان که در نقطه مقابل کفاری که اوصافشان در آیه قبل آمده است قرار دارند می‌فرماید: "و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و به آنچه بر محمد ص نازل شده که حق است و از سوی پروردگار است نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را در دنیا و آخرت اصلاح می‌کند" (وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِاللَّهِمْ) (۲).

ذکر "ایمان به آنچه بر پیغمبر اسلام ص نازل شده" بعد از ذکر ایمان

ص: ۳۹۳

۱-۱) "روح المعانی" جلد ۲۶ صفحه ۳۳.

۲-۲) جمعی از مفسران جمله "وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ" را جمله معترضه دانسته اند.

به طور مطلق تاکیدی است بر برنامه های این پیامبر بزرگ، و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آنچه بر پیامبر ص نازل شده هرگز ایمان به خدا تکمیل نمی شود.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به ایمان به خدا است، و جنبه اعتقادی دارد، و این جمله اشاره به ایمان به محتوای اسلام و تعلیمات آن حضرت است و جنبه عملی دارد.

و به تعبیر دیگر ایمان به خدا به تنهایی کافی نیست، بلکه باید ایمان به "ما انزل علیه" نیز داشته باشند، ایمان به قرآن، ایمان به جهاد، ایمان به نماز و روزه، ایمان به ارزشهای اخلاقی که بر او نازل شده است.

ایمانی که مبدأ حرکت، و تاکیدی بر عمل صالح بوده باشد.

قابل توجه این است که بعد از ذکر این جمله می گوید: "وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ" در حالی که آنچه بر او نازل شده حق است و از سوی پروردگار".

یعنی ایمان آنها بی حساب و بی دلیل نیست، چون حق را در آن تشخیص داده اند ایمان آورده اند.

و تعبیر من ربهم (از سوی پروردگارشان) تاکیدی است بر این واقعیت که همیشه حق از سوی پروردگار است، از او سرچشمه می گیرد و به او بازمی گردد.

قابل توجه اینکه در مقابل دو کیفری که برای کفار بازدارنده از راه خدا ذکر شده بود دو پاداش برای مؤمنان صالح العمل بیان می کند که نخستین آنها پوشاندن لغزشها و بخشودگی خطاهایی است که به هر حال هر انسان غیر معصومی از آن خالی نیست، و دیگر "اصلاح بال" است.

"بال" به معانی مختلفی آمده است به معنی حال، کار، قلب، و به گفته راغب در مفردات به معنی "حالات پر اهمیت" است، بنا بر این "اصلاح بال" به معنی

سر و سامان دادن به تمام شئون زندگی و امور سرنوشت ساز می باشد که طبعاً هم پیروزی در دنیا را شامل است، و هم نجات در آخرت را، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم "اضل اعمالهم" تلاشها و کوششهایشان به جایی نمی رسد و به جز شکست نصیب و بهره ای ندارند.

و می توان گفت آموزش گناهان نتیجه ایمان آنها، و اصلاح بال نتیجه اعمال صالح آنها است.

مؤمنان هم دارای آرامش فکرنند، و هم پیروزی در برنامه های عملی که اصلاح بال دامنه گسترده ای دارد و همه اینها را شامل است، و چه نعمتی از این بالاتر که انسان روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه هایی مفید و سازنده داشته باشد.

*** در آخرین آیه نکته اصلی این پیروزی و آن شکست را در یک مقایسه فشرده و گویا بیان کرده، می فرماید: "این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤمنان از حقی که از سوی پروردگارشان بود" (ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ).

جان مطلب اینجا است که دو خط "ایمان" و "کفر" از دو خط "حق" و "باطل" منشعب می شود، "حق" یعنی واقعیت‌های عینی که از همه بالاتر ذات پاک پروردگار است، و به دنبال آن حقائق مربوط به زندگی انسان، و قوانینی حاکم بر رابطه او با خدا، و روابط آنها با یکدیگر است.

"باطل" یعنی پندارها، خیالها، نیرنگها، افسانه های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف، و هر گونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی.

آری مؤمنان پیروی از حق می کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل، و همین دلیل بر پیروزی آنها و شکست اینها است.

قرآن مجید می گوید: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا:

"آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو است باطل نیافریده ایم (سوره ص-۲۷).

بعضی "باطل" را به معنی "شیطان"، و بعضی به معنی "بیهوده" تفسیر کرده اند، ولی همانگونه که گفتیم "باطل" معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر آن را شامل می شود.

و در پایان آیه می افزاید: "اینگونه خداوند برای مردم مثلهای زندگیشان را بیان می کند" (كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ).

یعنی همین گونه که خطوط زندگی مؤمنان و کفار، و اعتقادات و برنامه های عملی و نتایج کار آنها را در این آیات بیان فرموده، سرنوشت حیات و عاقبت کار آنها را مشخص می سازد.

"راغب" در "مفردات" می گوید: "مثل" به معنی سخنی است که در باره چیزی گفته شود همانند سخنی که در باره مطلب مشابه آن گفته شده، تا یکی دیگر را تبیین کند.

از سخنان دیگر او نیز استفاده می شود که این کلمه گاه به معنی "مشابَهت" به کار می رود، و گاه به معنی "توصیف".

و ظاهراً در آیه مورد بحث منظور معنی دوم است، یعنی خداوند اینگونه توصیف حال مردم می کند، همانگونه که در آیه ۱۵ سوره محمد ص آمده: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ: "توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است..." به هر حال از این آیه به خوبی استفاده می شود که هر اندازه به حق نزدیکتر باشیم به ایمان نزدیکتریم، و به هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد از حقیقت ایمان دورتریم و به کفر نزدیکتر!، که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است.

اشاره

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ
 وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِنَبْلُوًا بَعْضَ كُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضَلَّ أَعْمَالَهُمْ (۴) سَيَهْدِيهِمْ وَ يَصْلِحُ
 بِاللَّهِمْ (۵) وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ (۶)

ترجمه:

۴- هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو می شوید گردنهایشان را بزنید، و هم چنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها فدیة بگیریید، و این وضع هم چنان ادامه یابد تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، برنامه این است، و هر گاه خدا می خواست خودش آنها را مجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی کند.

۵- به زودی آنها را هدایت می کند و کار آنها را اصلاح می کند.

۶- و آنها را در بهشت (جاویدانش) که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده وارد می کند.

تفسیر:

در میدان نبرد قاطعیت لازم است

همانگونه که قبلاً گفتیم آیات گذشته مقدمه ای بود برای آماده ساختن مسلمانان برای بیان یک دستور مهم جنگی که در آیات مورد بحث مطرح شده است، می فرماید: "هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید با تمام قدرت به آنها حمله کنید و گردنهایشان را بزنید!" (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ) (۱) بدیهی است گردن زدن کنایه از قتل است، بنا بر این ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند، هدف این است که دشمن از پای درآید، ولی چون گردن زدن روشترین مصداق قتل بوده روی آن تکیه شده است.

و به هر حال این حکم مربوط به میدان نبرد است زیرا "لقیم" از ماده "لقاء" در این گونه موارد به معنی "جنگ" است، قرائن متعددی در خود این آیه مانند مساله "اسارت اسیران" و واژه "حرب" (جنگ) و "شهادت در راه خدا" که در ذیل آیه آمده است گواه بر این معنی است.

کوتاه سخن این که "لقاء" گاه به معنی هر گونه ملاقات استعمال می شود، و گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ است، و در قرآن مجید نیز در هر دو معنی به کار رفته، و آیه مورد بحث ناظر به معنی دوم است.

ص: ۳۹۸

۱- ۱) "ضرب" مصدر است و مفعول مطلق برای فعل مقدری، و در تقدیر چنین است: اضربوا ضرب الرقاب همانگونه که در آیه ۱۲ سوره انفال به آن تصریح شده است "فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ".

و از اینجا روشن می شود افرادی که به منظور تبلیغات ضد اسلامی آیه را طوری معنی کرده اند که اسلام می گوید: "با هر کافری روبرو شدی گردنش را بزن!" چیزی جز اعمال غرض و سوء نیت نیست، و گرنه خود این آیه صراحت در مساله روبرو شدن در میدان جنگ دارد.

بدیهی است هنگامی که انسان با دشمنی خونخوار در میدان نبرد روبرو می شود اگر با قاطعیت هر چه بیشتر حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش نابود خواهد شد، و این دستور یک دستور کاملاً منطقی است.

سپس می افزاید: "این حملات کوبنده باید هم چنان ادامه یابد تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، و به زانو درآورید، در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید، و آنها را محکم ببندید" (حَتَّى إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ).

"اثختموم" از ماده "ثخن" (بر وزن شکن) به معنی غلظت و صلابت است و به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن اطلاق می شود.

گرچه غالب مفسران این جمله را به معنی کثرت و شدت کشتار از دشمن گرفته اند، ولی چنان که گفتیم این معنی در ریشه لغوی آن نیست، اما از آنجا که گاه جز با کشتار شدید و وسیع دشمن، خطر بر طرف نمی گردد یکی از مصادیق این جمله در چنین شرائطی می تواند مساله کشتار بوده باشد نه مفهوم اصلی آن (۱).

به هر حال آیه فوق بیانگر یک دستور حساب شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن نباید اقدام به گرفتن اسیران کرد، چرا که پرداختن به این امر گاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد، و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آنها در پشت جبهه آنها را از وظیفه اصلی بازمی دارد.

تعبیر به "فشدوا الوتاق" (با توجه به این که "وثاق" به معنی طناب یا هر

ص: ۳۹۹

۱- ۱) در "لسان العرب" از "ابن الاعرابی" نقل می کند که "اثخن اذا غلب و قهر".

چیزی است که با آن می بندند) اشاره به محکم کاری در بستن اسیران است، مبادا اسیر از فرصت استفاده کند و خود را آزاد ساخته و ضربه کاری وارد سازد.

در جمله بعد حکم اسیران جنگی را بیان می کند که بعد از خاتمه جنگ باید در مورد آنها اجرا شود، می فرماید: یا بر آنها منت بگذارید، و بدون عوض آزادشان کنید، و یا از آنها فدیة و عوض بگیرید و آزاد نمائید" (فَأَمَّا مَنْ بَعْدَ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ).

و به این ترتیب اسیر جنگی را نمی توان بعد از پایان جنگ به قتل رسانید، بلکه رهبر مسلمین طبق مصالحی که در نظر می گیرد آنها را گاه بدون عوض، گاه با عوض، آزاد می سازد، و این عوض در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است که دشمن باید پردازد.

البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را بصورت بردگان در آورند، ولی آن یک دستور الزامی نمی باشد بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن صریحا نیامده، و تنها در روایات اسلامی منعکس است.

فقیه معروف ما "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" می گوید: "آنچه از مکتب اهل بیت نقل شده این است که اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود امام مسلمین مخیر در میان سه کار است: آزاد ساختن بی قید و شرط، و گرفتن فدیة و آزاد کردن، و برده ساختن آنها، و در هر صورت قتل آنها جایز نیست".

او در جای دیگر از سخن خود می گوید: "مساله بردگی از روایات استفاده شده نه از متن آیه" (۱).

این مساله در سایر کتب فقهی نیز آمده است (۲).

ص: ۴۰۰

۱-۱) "کنز العرفان" جلد ۱ صفحه ۳۶۵.

۲-۲) "شرایع" کتاب الجهاد- "شرح لمعه" احکام غنیمت.

در بحث "بردگی" که ذیل این آیات خواهد آمد باز به این بحث اشاره خواهیم کرد.

سپس در دنباله آیه می افزاید: "این وضع باید هم چنان ادامه یابد، و دشمنان را باید هم چنان بکوبید، و گروهی را به اسارت درآوردید تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد" (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا) (۱).

تنها وقتی دست بکشید که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید، و آتش جنگ خاموش گردد.

"اوزار" جمع "وزر" به معنی "بار سنگین" است، و گاه بر "گناهان" نیز اطلاق می شود، چرا که آنهم بار سنگینی بر دوش صاحبش می باشد.

جالب اینکه این بارهای سنگین در آیه، به "جنگ" نسبت داده شده، می گوید: "جنگ بارهای خود را بر زمین نهد" این بارهای سنگین کنایه از انواع "سلاحها" و "مشکلاتی" است که جنگجویان بر دوش دارند، و با آن روبرو هستند، و تا جنگ پایان نپذیرد این بار بر دوش آنهاست.

اما کی جنگ میان اسلام و کفر پایان می گیرد؟ این سؤال است که مفسران پاسخهای متفاوتی به آن داده اند.

بعضی مانند ابن عباس گفته اند: تا زمانی است که بت پرستی بر صفحه جهان باقی نماند و آئین شرک برچیده شود.

بعضی دیگر گفته اند: جنگ اسلام و کفر هم چنان ادامه دارد تا مسلمانان بر "دجال" پیروز شوند، و این به استناد حدیثی است که از رسول گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

□
و الجهاد ماض مذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال:

"جهاد هم چنان ادامه دارد، از آن روز که خدا مرا مبعوث کرد تا زمانی که

ص: ۴۰۱

۱-۱) "حتی" غایت برای فضرِب الرقاب است، احتمالات دیگری نیز داده شده که قابل توجه نیست.

آخر امت من با دجال پیکار کنند" (۱).

بحث در باره "دجال" بحث دامنه داری است، ولی اینقدر معلوم است که "دجال" مرد فریبکار یا مردان فریبکاری هستند که در آخر زمان برای منحرف ساختن مردم از اصل توحید و حق و عدالت به فعالیت می پردازند، و مهدی ع با قدرت عظیمش آنها را درهم می کوبد.

و به این ترتیب تا دجالان بر صفحه زمین زندگی می کنند پیکار حق و باطل ادامه دارد! در حقیقت "اسلام" با کفر دو نوع پیکار دارد: یکی پیکارهای مقطعی است مانند غزواتی که پیامبر ص با دشمنان داشت که بعد از پایان هر جنگ شمشیرها به غلاف می رفت، و دیگر پیکار مستمری است که با "شرک و کفر و ظلم و فساد" دارد، و این امری است مستمر تا زمان گسترش حکومت عدل جهانی به وسیله حضرت مهدی ع.

سپس اضافه می کند: "برنامه شما همین گونه است" (ذَلِكْ) (۲).

"و هر گاه خدا می خواست از طرق دیگر از آنها انتقام می گرفت" (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصِرَ مِنْهُمْ).

از طریق صاعقه های آسمانی، زلزله ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می شد، "اما خدا می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید" (وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ).

این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها صفوف مؤمنان واقعی و آنها که اهل عملند از اهل سخن جدا می شوند.

استعدادها شکوفا می گردد، و نیروی استقامت و پایداری زنده می شود، و هدف

ص: ۴۰۲

۱-۱) "مجمع البيان" جلد ۹ صفحه ۹۸.

۲-۲) "ذَلِكْ" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است "الامر ذَلِكْ".

اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزشهای دیگر انسانی است تامین می گردد.

اگر مؤمنان کناری می نشستند و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند، و هر موقع گروه مشرک و ظالمی قیام می کرد خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز آنها را درهم می کوبید، جامعه ای بی ارزش، خمود، سست، ضعیف و ناتوان به وجود می آمد که از ایمان و اسلام نامی بیشتر نداشت.

خلاصه اینکه خداوند برای استقرار آئینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن پرورش می یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم.

همین معنی در آیات دیگر قرآن به صورتهای دیگر بازگو شده است، در سوره آل عمران آیه ۱۴۲ می خوانیم: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ**: "آیا چنان پنداشتید که شما با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان شما و صابران را مشخص نساخته است"؟ و در آیه قبل از آن آمده: **وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ**:

"هدف این است که خداوند (در سایه این پیکارها) افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد".

در آخرین جمله آیه مورد بحث از شهیدانی که در این پیکارها جان شیرین خود را از دست می دهند، و حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند، سخن به میان آورده می گوید: "کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند اعمالشان را هرگز نابود نمی کند" **وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ**).

زحمات و رنجها و ایثارهای آنها از میان نمی رود، همه در پیشگاه خدا محفوظ است، در این دنیا نیز آثار فداکاریهای آنها باقی می ماند، هر بانگ "لا اله

الا الله" به گوش می رسد محصول زحمات آنها است، و هر مسلمانی در پیشگاه خدا سر به سجده می نهد از برکت فداکاری آنان است، زنجیرهای اسارت با زحمات آنها درهم شکسته شده و آبرو و عزت مسلمین مرهون آنها است.

این یکی از مواهب الهی در مورد شهیدان است.

*** و سه موهبت دیگر در آیات بعد به آن می افزاید.

نخست می گوید: "خداوند آنها را هدایت می کند" (سَيَهْدِيهِمْ).

هدایت به مقامات عالیه، و فوز بزرگ، و رضوان الله.

دیگر اینکه "وضع حال آنها را اصلاح می نماید" (و يُصْلِحُ بِأَلْهَمِ).

آرامش روح و اطمینان خاطر و نشاط معنویت و روحانیت به آنها می بخشد، و هماهنگ با صفا و معنویت فرشتگان الهی که با آنها همدمند می سازد.

و در جوار رحمتش آنها را به ضیافت خویش دعوت می کند.

*** و آخرین موهبت اینکه: "آنها را در بهشت جاویدانش که اوصافش را برای آنان بازگو کرده است وارد می کند" (و يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ).

بعضی از مفسران گفته اند نه تنها اوصاف کلی بهشت برین و روضه رضوان را برای آنها بیان کرده بلکه اوصاف و نشانه های قصرهای بهشتی آنها را نیز مشخص می سازد به گونه ای که وقتی وارد بهشت می شوند یکسر به سوی قصرهای خویش می روند! (۱).

بعضی نیز "عرفها" را از ماده "عرف" (بر وزن فکر) به معنی "عطر و بوی خوش" تفسیر کرده اند، یعنی خداوند آنها را وارد بهشتی می کند که سراسر آن را برای میهمانانش معطر ساخته.

ص: ۴۰۴

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

بعضی نیز گفته اند که اگر این آیات را با آیه **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا** (آل عمران-۱۶۹) ضمیمه کنیم روشن می شود که منظور از "اصلاح بال" همان حیات جاودانی است که شهیدان در سایه آن آماده حضور نزد پروردگار، با کنار رفتن حجابها و پرده ها می شوند (۱).

نکته ها:

اشاره

۱-مقام والای شهیدان

در تاریخ ملتها روزهایی پیش می آید که بدون ایثار و فداکاری و دادن قربانیان بسیار خطرات بر طرف نمی شود، و اهداف بزرگ و مقدس محفوظ نمی ماند، اینجا است که گروهی مؤمن و ایثارگر باید به میدان آیند، و با نثار خون خود از آئین حق پاسداری کنند، در منطق اسلام به اینگونه افراد "شهید" گفته می شود.

اطلاق "شهید" از ماده "شهود" بر آنها یا به خاطر حضورشان در میدان نبرد با دشمنان حق است، یا به خاطر اینکه در لحظه شهادت فرشتگان رحمت را مشاهده می کنند، و یا به خاطر مشاهده نعمتهای بزرگی است که برای آنها آماده شده، و یا حضورشان در پیشگاه خداوند است آن چنان که در آیه شریفه **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** (آل عمران-۱۶۹) آمده است.

در اسلام کمتر کسی به پایه "شهید" می رسد، شهیدانی که آگاهانه و با اخلاص نیت به سوی میدان نبرد حق و باطل رفته، و آخرین قطرات خون پاک خود را نثار می کنند.

ص: ۴۰۵

در باره مقام شهیدان روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می شود که حکایت از عظمت فوق العاده ارزش کار شهیدان می کند.

در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

□
ان فوق کل بر برا حتی یقتل الرجل شهیدا فی سبیل الله: "در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست" (۱).

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است:

□
المجاهدون فی الله قواد اهل الجنة! : "مجاهدان راه خدا رهبران اهل بهشتند!" (۲).

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

□ □ □
ما من قطره احب الی الله من قطره دم فی سبیل الله، او قطره من دموع عین فی سواد اللیل من خشیه الله، و ما من قدم احب الی الله من خطوه الی ذی رحم، او خطوه یتیم بها زحفا فی سبیل الله!:

"هیچ قطره ای محبوبتر در پیشگاه خدا از قطره خونی که در راه او ریخته می شود، یا قطره اشکی که در تاریکی شب از خوف او جاری می گردد، نیست، و هیچ گامی محبوبتر در پیشگاه خدا از گامی که برای صله رحم برداشته می شود، یا گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می گردد نمی باشد" (۳).

اگر تاریخ اسلام را ورق زنیم می بینیم، قسمت مهمی از افتخارات را شهیدان آفریده اند، و بخش عظیمی از خدمت را آنان کرده اند.

نه تنها دیروز، امروز نیز فرهنگ سرنوشت ساز "شهادت" است که لرزه بر اندام دشمنان می افکند، و آنها را از نفوذ در درهای اسلام مایوس می کند، و چه پر برکت است فرهنگ شهادت برای مسلمانان، و چه وحشتناک است برای دشمنان اسلام.

ص: ۴۰۶

۱- ۱ و ۲) "بحار الانوار" جلد ۱۰۰ صفحه ۱۵.

۲- ۳) "بحار الانوار" جلد ۱۰۰ صفحه ۱۴.

ولی بدون شك "شهادت" يك "هدف" نيست، هدف پيروزي بر دشمن و پاسداري از آئين حق است، اما اين پاسداران بايد آن قدر آماده باشند كه اگر در اين مسير ايتار خون نيز لازم شود از آن دريغ ندارند، و اين است معني امت شهيدپرور، نه اينكه شهادت را به عنوان يك هدف طلب كنند.

روي همين جهت در آخر حديث مفصلي كه از امير مؤمنان ع از رسول خدا ص در باره مقام شهيدان نقل شده مي خوانيم: پيامبر ص سوگند ياد كرد:

و الذی نفسی بیده لو كان الانبياء في طريقهم لترجلوا لهم لما يرون من بهائمهم و يشفع الرجل منهم سبعين الفا من اهل بيته و جيره: "سوگند به کسی كه جانم در دست او است كه وقتی شهيدان وارد عرصه محشر مي شوند اگر پيامبران در مسير آنها سوار بر مركب باشند پياده مي شوند، به خاطر نور و ابهت آنان و هر يك از آنها هفتاد هزار نفر را از خاندان و همسايگان خود شفاعت مي كند!" (۱).

اين نکته نيز قابل توجه است كه شهادت در فرهنگ اسلام دو معني متفاوت دارد: معني "خاص" و ديگري معني گسترده و "عام".

معني خاص شهادت همان كشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است كه احكام خاصي در فقه اسلامي دارد، از جمله عدم نياز شهيد به غسل و كفن، بلكه با همان لباس خونين دفن مي شود!

اما معني وسيع شهادت آن است كه انسان در مسير انجام وظيفه الهي كشته شود، يا بميرد، هر كس در حين انجام چنين وظيفه اي به هر صورت از دنيا برود "شهيد" است.

لذا در روايات اسلامي آمده است كه چند گروه شهيد از دنيا مي روند:

۱- از پيامبر گرامي اسلام نقل شده

إذا جاء الموت طالب العلم و هو على

ص: ۴۰۷

هذا الحال مات شهيدا: "کسی که در طریق تحصیل علم از دنیا برود شهید مرده است!" (۱).

۲- امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفه حق ربه و حق رسوله و اهل بینه مات شهيدا: "کسی که در بستر از دنیا رود اما معرفت حق پروردگار و معرفت واقعی پیامبر او و اهل بیتش را داشته باشد شهید از دنیا رفته است!" (۲).

۳- در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

من قتل دون ماله فهو شهيد: "کسی که برای دفاع از مال خود در برابر مهاجمین ایستادگی کند و کشته شود شهید است" (۳).
و همچنین کسان دیگری که در مسیر حق کشته می شوند یا می میرند، و از اینجا عظمت این فرهنگ اسلامی و گسترش آن روشن می شود.

این بحث را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع پایان می دهیم: او از پدرانش از رسول خدا ص چنین نقل می کند:

اول من یدخل الجنة الشهيد:

"نخستین کسی که داخل بهشت می شود شهید است" (۴).

۲- اهداف جنگ در اسلام.

جنگ در اسلام هیچگاه به عنوان یک "ارزش" تلقی نمی شود، بلکه از این نظر که مایه ویرانی و اتلاف نفوس و نیروها و امکانات است یک "ضد ارزش" محسوب میشود، لذا در بعضی از آیات قرآن در ردیف عذابهای الهی قرار گرفته، در سوره

ص: ۴۰۸

۱- ۱) "سفینه البحار" جلد ۱ ماده "شهد".

۲- ۲) "نهج البلاغه" خطبه ۱۹۰ (آخر خطبه).

۳- ۳) "سفینه البحار" جلد اول ماده "شهد".

۴- ۴) "بحار الانوار" جلد ۷۱ صفحه ۲۷۲.

انعام آیه ۶۵ می خوانیم: قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ يَأْسَ بَعْضٍ: "بگو خداوند قادر است عذابی از طرف بالا (همچون صاعقه) یا از زیر پای شما (همچون زلزله) بر شما بفرستد، یا شما را به صورت دسته های پراکنده قرار دهد، و طعم جنگ و خونریزی را به گروهی از شما وسیله گروه دیگر بچشاند!"

در اینجا جنگ چیزی در ردیف "صاعقه" و "زلزله" و بلاهای زمینی و آسمانی شمرده شده است. و به همین دلیل در اسلام تا آنجا که امکان دارد از جنگ پرهیز می شود.

ولی آنجا که موجودیت امتی به خطر می افتد، یا اهداف والای مقدسش در معرض سقوط قرار می گیرد، در اینجا جنگ یک ارزش می شود و عنوان "جهاد فی سبیل الله" به خود می گیرد.

به همین دلیل در اسلام انواعی از جهاد وجود دارد: "جهاد ابتدایی آزادی بخش"، "جهاد دفاعی"، "جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه و شرک و بت پرستی" که شرح آنها را در جای دیگر گفته ایم (۱).

بنا بر این جهاد اسلامی بر خلاف آنچه دشمنان معاند تبلیغ می کنند هرگز به معنی تحمیل عقیده نیست، و اصولاً عقیده تحمیلی در اسلام ارزشی ندارد، بلکه جهاد مربوط به مواردی است که دشمن جنگ را بر امت اسلامی تحمیل می کند، یا آزادیهای خداداد را از او می گیرد، یا می خواهد حقوق او را پایمال کند، و یا ظالمی گلوی مظلومی را می فشارد که بر مسلمانان فرض است به یاری مظلوم بشتابند، هر چند منجر به درگیری با قوم ظالم شود.

در آیات گذشته در یک عبارت ظریف و کوتاه نیز این معنی منعکس شده است آنجا که می گوید کسانی که کافر شدند از باطل پیروی می کنند و مؤمنان

ص: ۴۰۹

پیرو حقد، و به این ترتیب جنگ، جنگ حق و باطل است، نه وسیله ای برای کشورگشایی و توسعه طلبی و غارت کردن سرمایه های دیگران و زورگویی و قلدری.

و نیز به همین دلیل در روایتی که در تفسیر آیات آوردیم خواندیم که آتش جنگ در جامعه انسانی خاموش نمی شود مگر آن زمان که دجالان درهم کوبیده شوند و محیط روی زمین از لوٹ وجود آنان پاک گردد.

این نکته قابل توجه است که در اسلام مساله همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان آسمانی دیگر مورد تاکید قرار داده شده، و در آیات و روایات و فقه اسلامی بحثهای مشروحی در این زمینه تحت عنوان "احکام اهل ذمه" آمده است.

اگر اسلام طرفدار تحمیل عقیده، و توسل به زور و شمشیر برای پیشرفت اهدافش بود قانون اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز چه معنی داشت؟ ***

۳- احکام اسرای جنگی

گفتیم مسلمانان هیچگاه پیش از شکست کامل دشمن در میدان نبرد نباید به فکر گرفتن اسیران باشند کاری که به هر حال خطرات سنگینی در بر دارد.

ولی لحن آیات مورد بحث گواهی می دهد که بعد از پیروزی بر دشمن باید بجای کشتن آنها اقدام به اسارت آنان کرد، لذا می گوید: "هنگامی که با دشمن روبرو شدید ضربات سنگین خود را بر آنها وارد کنید".

سپس می افزاید: هنگامی که به قدر کافی نیروی آنها را درهم کوبیدید به گرفتن و بستن آنها به پردازید "فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَنحَنُوا لَهُمْ فَأَشْذُوهُمُ الْوَتَاقِ".

به این ترتیب بعد از غلبه باید بجای کشتن آنها را اسیر کرد، کاری که گریزی از آن نیست، چرا که اگر دشمن رها شود باز ممکن است نیروی خود را تجدید سازمان دهد و حمله مجددی را آغاز نماید.

اما بعد از اسارت صحنه دگرگون می شود، و اسیر با تمام جنایاتی که مرتکب شده است به صورت یک امانت الهی در دست مسلمین درمی آید که باید حقوق بسیاری را در باره او رعایت کرد.

قرآن مجید از کسانی که ایثار کردند و غذای خود را به اسیری دادند تجلیل و احترام به عمل می آورد، و می گوید: **وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا**: "ابرار و نیکان غذای خود را با آنکه به آن علاقه و نیاز دارند به فقیر و یتیم و اسیر می دهند" (این آیه طبق روایت معروف در مورد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین ع نازل شده که روزه دار بودند و غذای افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند).

حتی در مورد اسیرانی که استثنائاً به خاطر خطرناک بودنشان یا به علل ارتکاب جرائم خاصی اعدام می شوند دستور داده شده قبل از اجرای حکم با آنها نیکی شود. چنان که در حدیثی از علی ع می خوانیم:

اطعام الاسیر و الاحسان الیه حق واجب و ان قتلته من الغد: "غذا دادن به اسیر و نیکی نسبت به او حق واجبی است هر چند بنا باشد که فردا او را اعدام کنی" (۱).

و احادیث در این زمینه بسیار است (۲).

حتی در حدیثی از امام "علی بن الحسین" ع آمده است که فرمود:

إذا اخذت اسیراً فعبز عن المشی و لیس معک محمل فارسله، و لا تقتله،

ص: ۴۱۱

۱-۱) "وسائل الشیعه" جلد ۱۱ صفحه ۶۹.

۲-۲) "فروع کافی" جلد ۵ صفحه ۳۵ باب الرفق بالاسیر و اطعامه مراجعه شود.

فانك لا تدرى ما حكم الامام فيه: "هنگامی که اسیری گرفتی و او را با خود می آوری اگر از راه رفتن ناتوان شد و مرکبی برای حمل او نداری او را رها کن، و به قتل مرسان، چرا که نمی دانی هنگامی که او را نزد امام آوردی چه حکمی در باره او خواهد کرد" (۱).

حتی در حالات پیشوایان اسلام در تاریخ آمده است که آنها از همان غذایی که خودشان تناول می کردند به اسیران می دادند.

اما حکم اسیر همانگونه که در تفسیر آیات گفتیم بعد از خاتمه جنگ یکی از سه چیز است: آزاد کردن بی قید و شرط، آزاد کردن مشروط به پرداخت فدیة (گرامت) و برده ساختن او، و البته انتخاب یکی از این سه امر منوط به نظر امام و پیشوای مسلمین است. و او هم با در نظر گرفتن شرائط اسیران و مصالح اسلام و مسلمین از نظر داخل و خارج آنچه را شایسته تر باشد برمی گزیند و دستور اجرا می دهد.

بنا بر این نه غرامت گرفتن جنبه الزامی دارد نه برده گرفتن، بلکه اینها تابع مصالحی است که امام مسلمین پیش بینی می کند، هر گاه مصلحت نباشد از آن چشم می پوشد و اسیران را بدون غرامت و بردگی آزاد می کند.

در باره فلسفه گرفتن فداء در جلد ۷ صفحه ۲۵۰ به بعد مشروحا بحث کرده ایم (ذیل آیه ۷۰ سوره انفال).

۴- بردگی در اسلام

اشاره

گر چه در قرآن مجید مساله "استرقاق" (برده گیری و برده داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده است ولی انکار نمی توان کرد

ص: ۴۱۲

که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را حتی در زمان پیامبر ص و صدر اسلام اثبات می کند، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان، یا احکام محرمیت یا مساله مکاتبه (قرارداد برای آزادی بردگان) که در آیات متعددی از قرآن در سوره نساء-نحل-مؤمنون-نور-روم و احزاب آمده است.

اینجا است که بعضی بر اسلام خرده می گیرند که چرا این آئین الهی با آن همه محتوا و ارزشهای والای انسانی مساله بردگی را به کلی الغاء نکرده، و طی یک حکم قطعی و عمومی آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است؟!.

درست است که اسلام سفارش زیادی در مورد بردگان کرده، اما آنچه مهم است آزادی بی قید و شرط آنها است، چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد و آزادی را که بزرگترین عطیه الهی است از دست دهد؟! *** پاسخ:

در یک جمله کوتاه باید گفت که اسلام برنامه دقیق و زمانبندی شده برای آزادی بردگان دارد که بالمال همه آنها تدریجا آزاد می شوند، بی آنکه این آزادی عکس العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد.

ولی پیش از آنکه به توضیح این طرح دقیق اسلامی بپردازیم ذکر چند نکته را مقدماتا لازم می دانیم.

۱- اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است

اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است، بلکه در حالی ظهور کرد که مساله بردگی سراسر جهان را گرفته بود، و با تار و پود جوامع بشری آمیخته بود، حتی بعد از اسلام نیز در تمام جوامع مساله بردگی ادامه یافت، تا حدود یکصد سال قبل که "نهضت آزادی بردگان" شروع شد، چرا که

به خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر مساله بردگان به شکل قدیمی دیگر قابل قبول نبود.

الغای بردگی نخست از اروپا شروع شد سپس در سایر کشورها از جمله آمریکا و آسیا گسترش یافت.

در انگلستان تا سال ۱۸۴۰ میلادی، و در فرانسه تا سال ۱۸۴۸، و در هلند تا سال ۱۸۶۳، و در آمریکا تا سال ۱۸۶۵ بردگی ادامه داشت، و سپس کنگره "بروکسل" ضمن اعلامیه ای تصمیم به الغای بردگی در سراسر جهان گرفت، و این در سال ۱۸۹۰ بود (یعنی کمتر از صد سال قبل).

۲- تغییر شکل بردگی در دنیا امروز:

درست است که غریبها به اصطلاح پیشقدم در الغای بردگی بودند، اما وقتی دقیقا مساله را بررسی می کنیم می بینیم بردگی نه تنها ریشه کن نشد، بلکه به صورت خطرناکتر و وحشتناکتری یعنی در شکل استعمار ملتها و بردگی مستعمرات آشکار گشت، بطوری که هر قدر بردگی فردی رو به ضعف می گذاشت بردگی دستجمعی و استعمار قوی تر و نیرومندتر می شد، امپراطوری انگلستان که پیشقدم در الغای بردگی بود پیشقدم در امر استعمار نیز محسوب می شود!

جناياتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود انجام دادند نه تنها کمتر از جنايات دوران بردگی نبود، بلکه از شدت و گسترش بیشتری برخوردار بود.

حتی بعد از آزاد شدن مستعمرات باز بردگی ملتها ادامه یافت چرا که این آزادی، آزادی به اصطلاح سیاسی بود، ولی استعمار اقتصادی و فرهنگی هنوز در بسیاری از مستعمرات آزاد شده و غیر آن حکمفرما است.

مخصوصا کشورهای کمونیستی که برای مساله الغای بردگی بیش از همه سینه چاک می کنند خود گرفتار یک نوع برده داری شرم آور عمومی هستند،

و مردمی که در این کشورها زندگی می کنند مانند بردگان کمترین اختیاری از خود ندارند، و همه چیز آنها را گردانندگان حزب کمونیست تعیین می کنند، و اگر کسی اظهار نظر مخالفی کند یا به اردوگاههای کار اجباری فرستاده می شود، یا در سیاه چال زندان می افتد، و یا اگر از دانشمندان باشد به عنوان "بیمار روانی" روانه تیمارستانها می گردد.

خلاصه اینکه بردگی تابع اسم نیست، آنچه زشت و ناپسند است مفهوم و محتوای بردگی است، و می دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمار زده و در ممالک کمونیستی به بدترین اشکال پیاده می شود.

نتیجه اینکه الغای بردگی در جهان امروز صوری بوده و در حقیقت تنها یک تغییر شکل است!.

۳- سرنوشت دردناک بردگان در گذشته

بردگان در طول تاریخ سرنوشت بسیار دردناکی داشته اند، به عنوان نمونه بردگان اسپارتها را که به اصطلاح قومی متمدن بودند در نظر می گیریم، به قول نویسنده "روح القوانین" غلامان اسپارتی به قدری بدبخت بودند که تنها غلام یک نفر نبودند، بلکه غلام تمام جامعه محسوب می شدند، و هر کس بدون ترس از قانون می توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا دیگری را آزار و شکنجه دهد، و در حقیقت زندگانی آنها از حیوانات نیز بدتر بود.

از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب افتاده صید می کردند تا هنگامی که در بازارهای فروش عرضه می شد بسیاری از آنها می مردند، و باقیمانده وسیله ای بودند برای بهره گیری برده فروشان طماع و اندک غذایی که به آنها می دادند برای زنده ماندن و کار کردن بود، و به هنگام پیری و بیماریهای صعب آنها را به حال خود رها می کردند تا به شکل دردناکی جان دهند! لذا نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک همراه است.

با روشن شدن این چند نکته به صورت فشرده به طرح اسلام در زمینه آزادی تدریجی بردگان بازمی گردیم.

۴- طرح اسلام برای آزادی بردگان

اشاره

آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی گیرد این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه ای وارد شود ریشه کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده نتیجه معکوسی خواهد داشت، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است، و یا شخص معتادی که دهها سال به اعتیاد زشت خود خو گرفته، در اینگونه موارد حتماً باید از "برنامه های زمان بندی شده" استفاده کرد.

صریحتر بگوئیم: اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می داد همه بردگان موجود در آن را آزاد کنند، چه بسا بیشتر آنها تلف می شدند، زیرا گاه نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می دادند، آنها نه کسب و کار مستقلی داشتند، و نه خانه و لانه و وسیله ای برای ادامه زندگی.

اگر در یک روز و یک ساعت معین همه آزاد می شدند یک جمعیت عظیم بیکار ظاهر می گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند، و به هنگامی که محرومیت به او فشار می آورد به همه جا حمله ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.

اینجا است که باید تدریجاً آزاد شوند، و جذب جامعه گردند، نه جان خودشان به خطر بیفتد، و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند، و اسلام درست این برنامه حساب شده را تعقیب کرد.

این برنامه مواد زیادی دارد که رؤس مسائل آن به طور فشرده و فهرست وار در اینجا مطرح می شود و شرح آن نیاز به کتاب مستقلی دارد:

ماده اول- بستن سرچشمه های بردگی

بردگی در طول تاریخ اسباب فراوانی داشته، نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به صورت برده درمی آمدند که زور و غلبه نیز مجوز برده گرفتن و برده داری بود، کشورهای زورمند نفرات خود را با انواع سلاحها به ممالک عقب افتاده آفریقایی و مانند آن می فرستادند، و گروه، گروه از آنها را گرفته و اسیر کرده و با کشتیها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می بردند.

اسلام جلو تمام این مسائل را گرفت، تنها در یک مورد اجازه برده گیری داد و آن در مورد اسیران جنگی بود، و تازه آن نیز جنبه الزامی نداشت، و به طوری که در تفسیر آیات فوق گفتیم اجازه می داد طبق مصالح اسیران را بی قید و شرط یا پس از پرداخت فدیة آزاد کنند.

در آن روز زندانهای نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعشان در زندان نگهداشت، و راهی جز تقسیم کردن آنها در میان خانواده ها و نگهداری به صورت برده نداشت.

بدیهی است هنگامی که چنین شرائطی تغییر یابد هیچ دلیلی ندارد که امام مسلمین حکم بردگی را در باره اسیران بپذیرد می تواند آنها را از طریق "من" و "فداء" آزاد سازد، زیرا اسلام پیشوای مسلمین را در این امر مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح اقدام کند، و به این ترتیب تقریباً سرچشمه های بردگی جدید در اسلام بسته شده است.

ماده دوم- گشودن دریچه آزادی

اسلام برنامه وسیعی برای آزاد شدن بردگان تنظیم کرده است که اگر مسلمانان آن را عمل می کردند در مدتی نه چندان زیاد همه بردگان تدریجاً

آزاد و جذب جامعه اسلامی می شدند.

رعوس این برنامه چنین است:

الف- یکی از مصارف هشتگانه زکات در اسلام خریدن بردگان و آزاد کردن آنها است (توبه- آیه ۶۰) و به این ترتیب یک بودجه دائمی و مستمر برای این امر در بیت المال اسلامی در نظر گرفته شده که تا آزادی کامل بردگان ادامه خواهد داشت.

ب- برای تکمیل این منظور مقرراتی در اسلام وضع شده که بردگان طبق قراردادی که با مالک خود می بندند بتوانند از دسترنج خود آزاد شوند (در فقه اسلامی فصلی در این زمینه تحت عنوان "مکاتبه" آمده است) (۱).

ج- آزاد کردن بردگان یکی از مهمترین عبادات و اعمال خیر در اسلام است، و پیشوایان اسلام در این مساله پیشقدم بودند، تا آنچه که در حالات علی ع نوشته اند: اعتق الفامن کدیده: "هزار برده را از دسترنج خود آزاد کردند" (۲)! - پیشوایان اسلام بردگان را به کمترین بهانه ای آزاد می کردند تا سرمشقی برای دیگران باشد، تا آنجا که یکی از بردگان امام باقر ع کار نیکی انجام داد امام ع فرمود:

اذهب فانت حر فانی اکره ان استخدم رجلا- من اهل الجنه: "برو تو آزادی که من خوش ندارم مردی از اهل بهشت را به خدمت خود درآورم" (۳).

در حالات امام سجاد علی بن الحسین ع آمده است: "خدمتکارش آب بر سر حضرت می ریخت ظرف آب افتاد و حضرت را مجروح کرد، امام ع سر را

ص: ۴۱۸

۱- ۱) در زمینه مکاتبه و احکام جالب آن بحث مشروعی در جلد ۱۴ تفسیر نمونه صفحه ۴۵۹ و ۴۶۷ داشتیم.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۴۱ صفحه ۴۳.

۳- ۳) وسائل جلد ۱۶ صفحه ۳۲.

بلند کرد، خدمتکار گفت: و الكاظمين الغيظ حضرت فرمود: "خشمم را فرو بردم" عرض کرد: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود: "خدا تو را ببخشد" عرض کرد: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود: "برو برای خدا آزادی" (۱).

ه- در بعضی از روایات اسلامی آمده است: بردگان بعد از هفت سال خود به خود آزاد می شوند، چنان که از امام صادق ع می خوانیم:

من كان مؤمنا فقد عتق بعد سبع سنين، اعتقه صاحبه ام لم يعتقه، ولا يحل خدمه من كان مؤمنا بعد سبعة سنين: "کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال آزاد می شود صاحبش بخواد یا نخواهد و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال حلال نیست" (۲).

در همین باب حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده که فرمود:

ما زال جبرئيل يوصيني بالمملوك حتى ظننت انه سيضرب له اجلا يعتق فيه:

"پیوسته جبرئیل سفارش بردگان را به من می کرد تا آنجا که گمان کردم به زودی الاجلی برای آنها می شود که به هنگام رسیدن آن آزاد شوند" (۳).

و- کسی که برده مشترکی را نسبت به سهم خود آزاد کند موظف است بقیه را نیز بخرد و آزاد کند (۴).

و هر گاه بخشی از برده ای را که مالک تمام آن است آزاد کند این آزادی سرایت کرده و خود بخود همه آزاد خواهد شد (۵)!

ص: ۴۱۹

۱-۱) نور الثقلین جلد ۱ صفحه ۳۹۰.

۲-۲) وسائل جلد ۱۶ صفحه ۳۶.

۳-۳) همان مدرک صفحه ۳۷.

۴-۴) شرایع کتاب العتق-وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۱.

۵-۵) "شرایع" کتاب العتق.

ز- هر گاه کسی پدر یا مادر و یا اجداد و یا فرزندان یا عمو یا عمه یا دایی یا خاله، یا برادر یا خواهر و یا برادرزاده و یا خواهرزاده خود را مالک شود فوراً آزاد می شوند.

ج- هر گاه مالک از کنیز خود صاحب فرزندی شود فروختن آن کنیز جائز نیست و باید بعد از سهم ارث فرزندش آزاد شود.

این امر وسیله آزادی بسیاری از بردگان می شد، زیرا بسیاری از کنیزان به منزله همسر صاحب خود بودند و از آنها فرزند داشتند.

ط- کفاره بسیاری از تخلفات در اسلام آزاد کردن بردگان قرار داده شده (کفاره قتل خطا- کفاره ترک عمدی روزه- و کفاره قسم را به عنوان نمونه در اینجا می توان نام برد).

ی- پاره ای از مجازاتهای سخت است که اگر صاحب برده نسبت به برده اش انجام دهد خود به خود آزاد می شود (۱).

ماده سوم- احیای شخصیت بردگان

در دوران برزخی که بردگان مسیر خود را طبق برنامه حساب شده اسلام به سوی آزادی می پیمایند اسلام برای احیای حقوق آنها اقدامات وسیعی کرده است، و شخصیت انسانی آنان را احیاء نموده، تا آنجا که از نظر شخصیت انسانی هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی گذارد و معیار ارزش را همان تقوا قرار می دهد، لذا به بردگان اجازه می دهد همه گونه پستهای مهم اجتماعی را عهده دار شوند، تا آنجا که بردگان می توانند مقام مهم قضاوت را عهده دار شوند (۲).

در عصر پیامبر ص نیز مقامات برجسته ای از فرماندهی لشکر گرفته تا

ص: ۴۲۰

۱- ۱) "وسائل الشیعه" جلد ۱۶ صفحه ۲۶.

۲- ۲) "شرايع" کتاب القضاء.

پستهای حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده سپرده شد.

بسیاری از یاران بزرگ پیامبر ص بردگان بودند و یا بردگان آزاد شده، و در حقیقت بسیاری از آنها به صورت معاون برای بزرگان اسلام انجام وظیفه می کردند.

سلمان و بلال و عمار یاسر و قنبر را در این گروه می توان نام برد، بعد از غزوه بنی المصطلق پیامبر ص با یکی از کنیزان آزاد شده این قبیله ازدواج کرد و همین امر بهانه ای آزادی تمام اسرای قبیله شد.

ماده چهارم - رفتار انسانی با بردگان

در اسلام دستورات زیادی در باره رفق و مدارا با بردگان وارد شده تا آنجا که آنها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهم کرده است.

پیغمبر اسلام ص می فرمود: کسی که برادرش زیر دست او است باید، از آنچه می خورد به او بخوراند و از آنچه می پوشد به او بپوشاند، و زیاده تر از توانایی به او تکلیف نکند (۱).

علی ع به غلام خود "قنبر" می فرمود: "من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم، زیرا رسول خدا ص می فرمود: از آنچه خودتان می پوشید بر آنها بپوشانید و از آنچه خود می خورید به آنها غذا دهید" (۲).

امام صادق ع می فرماید: "هنگامی که پدرم به غلامی دستور انجام کاری می داد ملاحظه می کرد اگر کار سنگینی بود بسم الله می گفت و خودش وارد عمل می شد و به آنها کمک می کرد" (۳).

خوشرفتاری اسلام نسبت به بردگان در این دوران انتقالی به اندازه ای

ص: ۴۲۱

۱- ۱) "بحار الانوار" جلد ۷۴ صفحه ۱۴۱ (حدیث ۱۱).

۲- ۲) "بحار الانوار" جلد ۷۴ صفحه ۱۴۴ (حدیث ۱۹).

۳- ۳) همان مدرک صفحه ۱۴۲ (حدیث ۱۳).

است که حتی بیگانگان از اسلام نیز روی آن تاکید و تمجید کرده اند.

به عنوان نمونه "جرجی زیدان" در تاریخ تمدن خود چنین می گوید:

"اسلام به بردگان فوق العاده مهربان است پیغمبر اسلام ص در باره بردگان سفارش بسیار نموده، از آن جمله می فرماید: "کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید، و هر چه خودتان می خورید به او بدهید".

در جای دیگر می فرماید: "به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید، بلکه آنها را "پسر" و "دختر" خطاب کنید! قرآن نیز در باره بردگان سفارش جالبی کرده و می گوید: "خدا را بپرستید، برای او شریک مگیرید، با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان همسایگان نزدیک و دور و دوستان، و آوارگان، و بندگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید، خداوند از خودپسندی بیزار است" (۱).

ماده پنجم - بدترین کار انسان فروشی است!

اصولا در اسلام خرید و فروش بندگان یکی از منفورترین معاملات است تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

شر الناس من باع الناس! "بدترین مردم کسی است که انسانها را بفروشد" (۲).

همین تعبیر کافی است که نظر نهایی اسلام را در مورد بندگان روشن سازد و نشان دهد جهت گیری برنامه های اسلامی به کدام سو است.

و از این جالبتر این که یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام سلب آزادی و حریت از انسانها و تبدیل آنها به یک متاع است، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

□
ان الله تعالى غافر كل ذنب الا من جحد مهرا، او اغتصب اجيرا اجره، او باع رجلا حرا: "خداوند هر گناهی را

ص: ۴۲۲

۱-۱) تاریخ تمدن جلد ۴ صفحه ۵۴.

۲-۲) مستدرک جلد ۲ کتاب تجارت باب ۱۹ حدیث ۱.

می بخشد جز (سه گناه): کسی که مهر همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید، و یا انسان آزادی را بفروشد" (۱) طبق این حدیث غصب حقوق زنان، و حق کارگران، و سلب آزادی از انسانها سه گناه نابخشودنی است.

همانگونه که در بالا- آوردیم اسلام تنها در یک مورد اجازه برده گیری می دهد و آن در مورد اسیران جنگی است، آن هم هرگز جنبه الزامی ندارد در حالی که در عصر ظهور اسلام، و قرنهای بعد از آن برده گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه پوستان و دستگیر کردن انسانهای آزاد، و تبدیل آنها به بردگان، بسیار زیاد بود، و گاهی در مقیاسهای وحشتناک روی آن معامله می شد، بطوری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی دولت انگلستان هر سال دویست هزار برده را معامله می کرد، و هر سال یکصد هزار نفر را از آفریقا گرفته و به صورت بردگان به آمریکا می بردند (۲).

کوتاه سخن اینکه کسانی که به برنامه اسلام در مورد بردگان خود خرده گیری می کنند از دور سخنی شنیده اند، و از اصول این برنامه و جهت گیری آن که همان "آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان" است اطلاع دقیقی ندارند، و یا تحت تاثیر افراد مغرضی قرار گرفته اند که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده و روی آن تبلیغات دامنه داری به راه انداخته اند.

ص: ۴۲۳

۱-۱) "بحار الانوار" جلد ۱۰۳ صفحه ۱۶۸ (حدیث ۱۱).

۲-۲) "المیزان" جلد ۶ صفحه ۳۶۸.

اشاره

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنْ تَنْصُرُوْا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُخْرِجْكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ الَّتِيْ كَفَرْتُمْ ۗ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا فَنَعَسَ لِهٖمْ وَاَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ (۸) ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ
كَرَهُوْا ۗ اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاحْجَبْطَ اَعْمَالَهُمْ (۹) اَفَلَمْ يَسِيْرُوْا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ عٰقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَاَلْكَافِرِيْنَ اَمْثَالَهَا (۱۰) ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ (۱۱)

ترجمه:

۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گمراهیتان را استوار می دارد.

۸- و کسانی که کافر شدند مرگ بر آنها و اعمالشان نابود باد.

۹- این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده گراحت داشتند لذا خدا

اعمالشان را حبط و نابود کرد.

۱۰- آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ خداوند آنها را هلاک کرد، و برای کافران امثال این مجازاتها خواهد بود.

۱۱- این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران مولایی ندارند.

تفسیر:

اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند

این آیات هم چنان ادامه تشویق مؤمنان به مساله پیکار با دشمنان حق است، با تعبیری جالب و رسا آنها را تشویق به "جهاد" می کند می فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند، و گامهایتان را استوار می دارد" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ).

تکیه بر مساله "ایمان" اشاره به این است که یکی از نشانه های ایمان راستین پیکار با دشمنان حق است.

تعبیر به یاری کردن خدا به وضوح به معنی یاری کردن آئین او است، یاری کردن پیامبر او، و شریعت و تعلیمات او، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده است، در سوره حشر آیه ۸ می خوانیم: وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ با اینکه قدرت خداوند بی پایان است، و قدرت مخلوقات در برابر او بسیار ناچیز، ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می کند، تا اهمیت مساله جهاد و دفاع از آئین حق را روشن سازد، و تعبیری از این با عظمت تر برای این موضوع پیدا نمی شود.

اما ببینیم وعده ای را که خداوند در برابر دفاع از آئینش به مجاهدان

داده چیست؟ نخست: می گوید: "شما را یاری می کند" اما از کدام طریق؟ از طریق بسیار، در قلب شما نور ایمان و در روح شما تقوا، در اراده شما قدرت، در فکر شما آرامش می افکند.

از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می فرستد، حوادث را به نفع شما تغییر مسیر می دهد، قلوب مردم را به شما متمایل می کند، سخنانتان را نافذ، فعالیتهایتان را پر ثمر می سازد، آری یاری خدا جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند.

اما در میان تمام اشکال یاری کردن روی مساله "ثبات قدم" تاکید می کند، چرا که ایستادگی در برابر دشمن مهمترین رمز پیروزی است، و برندگان جنگها آنها هستند که ثبات و استقامت بیشتری نشان می دهند.

و لذا در داستان پیکار "طالوت" ، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل، با "جالوت" آن زمامدار ستمگر و خونخوار و قوی پنجه، می خوانیم: مؤمنان اندکی که با او بودند به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند چنین گفتند:

" رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبِّثْ أَفْئِدَانَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ "

" پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار دار و در برابر قوم کافر یاری فرما "

و در آیه بعد از آن می خوانیم: فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ ، " یاران " طالوت " لشکر نیرومند " جالوت " را به فرمان خدا شکست دادند "

آری نتیجه ثبات قدم پیروزی بر دشمن است.

*** و از آنجا که گاهی نیروی متراکم دشمن و انبوه جمعیت و انواع تجهیزات او، فکر مجاهدان راه حق را به خود مشغول می دارد در آیه بعد می افزاید:

" و کسانی که کافر شدند مرگ و سقوط بر آنها و اعمالشان نابود باد " (وَالَّذِينَ

"تعس" (بر وزن نحس) به معنی لغزیدن و برو در افتادن است و اینکه بعضی آن را به "هلاکت و انحطاط" تفسیر کرده اند در واقع لازمه آن است.

و در هر حال مقابله میان این دو بسیار پر معنی است، در باره مؤمنان راستین می فرماید: "گامهایشان را استوار می دارد" اما در باره کافران می گوید:

"لغزش و سقوط بر آنها باد" آنها به صورت نفرین که گیراتر و گویاتر باشد.

آری هنگامی که افراد بی ایمان لغزش می کنند کسی نیست زیر بازوی آنها را بگیرد، و به آسانی در پرتگاهها سقوط خواهند کرد، اما فرشتگان رحمت الهی به یاری مؤمنان می شتابند، و آنها را در لغزشگاهها و پرتگاهها حفظ می کنند، چنان که در جای دیگر می خوانیم: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ (فصلت - ۳۰).

اعمال مؤمنان پر برکت است، اما اعمال کافران بی برکت و به سرعت محو و گم می شود.

*** آیه بعد علت سقوط آنها و نابودی اعمالشان را چنین بیان می کند: "این به خاطر آن است که از آنچه خدا نازل کرده است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده است" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ).

خداوند قبل از هر چیز آئین توحید را نازل فرمود اما آنها به آن پشت کرده رو به شرک آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد اما آنها

ص: ۴۲۷

۱-۱) "تعسا" مفعول مطلق برای فعل مقدری است و در تقدیر تعسهم تعسا می باشد و جمله "اضل اعمالهم" عطف بر این فعل مقدر است، و هر دو به صورت نفرین است مانند "قاتلهم الله" و روشن است که نفرین از سوی خداوند به معنی وقوع آن است.

مصون و برکنار بمانند، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آئینه زندگی آنان ببینند.

قابل توجه این که "دمر" از ماده "تدمیر" در اصل به معنی هلاک کردن است، اما هنگامی که با "علی" ذکر می شود به معنی نابود کردن همه چیز حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است (۱) و به این ترتیب این تعبیر بیان مصیبت دردناکتری است، مخصوصاً با توجه به این که لفظ "علی" معمولاً در مورد سلطه به کار می رود، مفهوم جمله این می شود که خداوند هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال و آنچه مورد علاقه آنها بود فرو ریخت!

در مورد "سیر در ارض" که قرآن مجید به عنوان یک برنامه آگاه کننده بارها روی آن تکیه کرده است بطور مشروح در جلد سوم صفحه ۱۰۲ به بعد بحث کرده ایم (ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران) و در جلد ۱۶ صفحه ۴۵۸.

*** آخرین آیه مورد بحث به ذکر دلیل حمایت همه جانبه پروردگار از مؤمنان و نابودی کافران طغیانگر پرداخته می گوید: "این بخاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست مؤمنان است اما کافران مولایی ندارند" (ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ) (۲).

"مولى" به معنی "ولى و سرپرست و یار و یاور" است، و به این ترتیب خداوند ولایت و سرپرستی و یاری مؤمنان را بر عهده گرفته، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود خارج ساخته است، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات پاک او باشند هم در مشکلات یاری می شوند، و هم ثبات قدم دارند، و سرانجام به مقصود خود نائل می شوند، اما آنها که از زیر این پوشش خارجند اعمالشان حبط و نابود

ص: ۴۲۹

۱-۱) تفسیر "روح المعانی" و "روح البیان" و "فخر رازی".

۲-۲) مشار الیه "ذَلِكُمْ" عاقبت نیک مؤمنان و عاقبت سوء کافران است که در آیات قبل به آن اشاره شده است.

و عاقبت کارشان هلاکت است.

در اینجا سؤالی پیش می آید که در آیه مورد بحث خداوند فقط به عنوان مولای مؤمنان ذکر شده در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن مانند آیه ۳۰ سوره یونس حتی مولای کافران معرفی شده است: **وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ**.

"آنها به سوی خداوند مولای حقیقی خود بازمی گردند، و بتهایی را که به دروغ شریک خدا می پنداشتند گم و نابود می شود".

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که ولایت عامه خداوند که همان مساله خالقیت و تدبیر او است همگان را فرا می گیرد، ولی ولایت خاصه و عنایت مخصوص او که توأم با انواع حمایتها است تنها شامل حال مؤمنان است (۱).

بعضی گفته اند این آیه امیدبخش ترین آیات قرآن است "ارجی آیه فی القرآن" چرا که همه مؤمنان را اعم از عالم و جاهل، زاهد و راغب، کوچک و بزرگ، زن و مرد، و پیر و جوان، تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می کند، حتی مؤمنان گنهکار را استثنا نمی کند، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه نمونه های حمایت خویش را نشان می دهد که هر کس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز شواهد فراوان دارد.

در حدیثی آمده است که پیامبر ص بعد از یکی از غزوات زیر درختی تنها نشسته بود، مشرکی با شمشیر برهنه بطور غافلگیرانه به حضرت حمله کرد و گفت:

من یخلصک منی: "الان چه کسی می تواند تو را از چنگال من نجات دهد؟!".

پیامبر ص فرمود: "الله" و در این هنگام پای مشرک لغزید و بر زمین

ص: ۴۳۰

۱- ۱) بعضی مانند آلوسی در "روح المعانی" مولی را در آیه مورد بحث به معنی "ناصر" و در آیه سوره یونس و مانند آن به معنی "مالک" تفسیر کرده اند.

خورد، و شمشیر از دستش فرو افتاد، پیامبر ص شمشیر را برداشت و فرمود:

الان تو بگو چه کسی تو را از دست من رهایی می بخشد؟!.

در جواب عرض کرد: لا احد!:"هیچ کس!" او سپس ایمان آورد (۱).

آری مولای همه مؤمنان او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند.

ص: ۴۳۱

۱-۱) "روح البیان" جلد ۸ صفحه ۵۰۳.

اشاره

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ (۱۲) وَكَأَيُّنْ مِنْ قَوْمِهِ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَوْمِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ (۱۳) أَمْ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۴)

ترجمه:

۱۲- خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست.

۱۳- و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد پر قدرت تر بودند، ما همه آنها را نابود کردیم، و یآوری نداشتند!

۱۴- آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزئین شده، و از هوای نفس پیروی می کند؟!.

از آنجا که آیات گذشته پیرامون پیکار مستمر حق و باطل و ایمان و کفر سخن می گفت آیات مورد بحث در یک مقایسه روشن سرنوشت مؤمنان و کفار را تشریح می کند، تا روشن شود که این دو گروه تنها در زندگی دنیا متفاوت نیستند بلکه در آخرت نیز فوق العاده با هم متفاوتند می فرماید: "خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است" (إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

"در حالی که کافران از متاع زودگذر این دنیا بهره می گیرند، و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام دوزخ جایگاه آنهاست" (وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ) (۱).

درست است که هر دو گروه در دنیا زندگی می کنند و از مواهب آن بهره مند می شوند، ولی تفاوت اینجا است که مؤمنان هدفشان انجام اعمال صالح است، اعمالی مفید و سازنده و برای جلب خشنودی پروردگار.

ولی کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن تمتع بردن از لذات حیات است.

مؤمنان حرکتی آگاهانه دارند و کافران بی هدف زندگی می کنند، و بی هدف می میرند، درست مانند چهارپایان! مؤمنان در بهره گیری از مواهب حیات قید و شرط فراوان قائلند، و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش دقیقاً می اندیشند، اما کافران

چون چهارپایانند که برای آنها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آنها است یا غصب؟ حق یتیم و بیوه زنی است یا نه؟ مؤمنان با استفاده از هر یک از مواهب مادی به بخشنده این مواهب می اندیشند آیات او را در آنها می نگرند و حق شکر منعم را بجا می آورند، در حالی که کافر غافل و بیخبر به هیچ یک از اینها نمی اندیشد، و پیوسته بار خود را از ظلم و گناه سنگینتر می کند، خود را به هلاکت نزدیکتر می سازد، همانگونه که گوسفندان پرواری هر قدر بیشتر می خورند و فربه تر می شوند به ذبح نزدیکتر می گردند.

بعضی تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته اند: ان المؤمن لا یخلو أکله عن ثلاث: الورع عند الطلب، و استعمال الأدب، و الأکل للسبب، و الکافر یطلب للنهمه و یاکل للشهوه و عیشه فی غفله. "مؤمن خوردنش از سه برنامه خالی نیست ورع در به دست آوردن، و ادب در به کار بردن، و هدف در مصرف کردن، ولی کافر طلبش بی قید و شرط و خوردنش برای شهوت و زندگی سراسر غفلت است!"

قابل توجه اینکه در مورد مؤمنان می گوید خداوند آنها را وارد باغهای بهشت می کند اما در مورد کافران می گوید: آتش جایگاه آنها است که تعبیر اول احترام و اعتنایی است نسبت به مقام اهل ایمان، و تعبیر دوم تحقیر و بی اعتنایی نسبت به کفار است که از تحت ولایت او بیرون رفته اند.

بعضی از مفسران از جمله: و النَّارُ مَثْوًی لَّهُمْ (آتش جایگاه آنها است) چنین استفاده کرده اند که آنها هم اکنون در آتشند، زیرا جمله به صورت فعل مضارع و مستقبل نیست، بلکه خبر از حال می دهد، و در حقیقت چنین است، چرا که اعمال و افکار آنها خود آتش است که در آن گرفتارند، و جهنم هم اکنون از هر سو آنها را احاطه کرده، هر چند این حیوان صفتان غافلند. چنان که در آیه ۴۹ سوره توبه می خوانیم: وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ: "جهنم کافران را احاطه

کرده است!"

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده اند بلکه از چهارپایان بدتر: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ** (اعراف-۱۷۹) که شرح مبسوط آن را در جلد هفتم صفحه ۱۹ به بعد آورده ایم.

*** در آیه بعد برای تکمیل این هدف مقایسه ای در میان مشرکان مکه و بت پرستان پیشین می کند و با عبارتی گویا آنها را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد و در ضمن روی بعضی از جرائم بزرگ آنها که دلیلی بر جواز جنگ با آنها است تکیه کرده، می فرماید: "چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد قویتر و نیرومندتر بود، ما همه آنها را نابود کردیم و یآوری نداشتند" (**وَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ**).

آنها گمان نبرند که چند روزی دنیا به کامشان است، و آن قدر جسور شده اند که بزرگترین فرستاده الهی را از مقدسترین شهرها بیرون می کنند همیشه این وضع ادامه خواهد یافت، اینها در مقایسه با قوم عاد و ثمود و فراعنه و لشکر ابرهه موجوداتی ضعیف و ناتوانند، خداوندی که آنها را به آسانی درهم کوبید درهم شکستن آنها نیز برای او بسیار ساده است.

در روایتی از ابن عباس آمده است که چون پیامبر ص از مکه به سوی غار (ثور) رفت، صورت به سوی مکه بازگرداند، و گفت:

أنت أحب البلاد إلى الله و أنت أحب البلاد إلى و لو لا المشركون اهلك اخرجوني لما خرجت منك: "تو محبوبترین شهرها نزد خدا و محبوبترین بلاد نزد منی، و هر گاه ساکنان مشرک تو مرا خارج ننموده بودند به میل خود از تو خارج نمیشدم".

در اینجا آیه فوق نازل گشت (به پیامبر ص بشارت نصرت الهی و دشمنان

را تهدید به مجازات کرد (۱).

مطابق این شان نزول این آیه در مکه نازل شده است، ولی به نظر می رسد که این شان نزول مربوط به آیه ۸۵ سوره قصص است که بسیاری از مفسران آن را در آنجا ذکر کرده اند، و تناسب بیشتری نیز با همان آیه دارد، که می فرماید: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ مَعَادٍ: "آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند" (۲).

قابل توجه اینکه در اینجا خارج کردن را به شهر مکه نسبت می دهد، در حالی که منظور اهل شهر است، این کنایه لطیفی است که سلطه یک گروه را بر آن شهر مشخص می کند و نظیر آن در موارد دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. ضمناً تعبیر به "قریه" همانگونه که بارها گفته ایم به هر گونه شهر و آبادی اطلاق می شود و به معنی روستا نیست.

*** آخرین آیه مورد بحث از مقایسه دیگری بین "مؤمنان" و "کفار" سخن می گوید، از دو گروه متفاوت در همه چیز که یکی دارای ایمان و عمل صالح است و دیگری دارای یک زندگی به تمام معنی حیوانی، از دو گروهی که یکی در زیر چتر ولایت پروردگار قرار گرفته، و دیگری بی مولی و سرپرست، می فرماید:

"آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزیین شده، و از هوای نفس پیروی می کند؟! (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ).

گروه اول در مسیر خود از شناخت صحیح و یقین و دلیل و برهان قطعی

ص: ۴۳۶

۱-۱) تفسیر "قرطبی" جلد ۹ صفحه ۶۰۵۵.

۲-۲) شرح بیشتر پیرامون این مطلب را در جلد ۱۶ صفحه ۱۸۴ به بعد مطالعه فرمائید.

برخوردارند، "راه" و "هدف" خود را به روشنی می بیند و به سرعت پیش می روند. اما گروه دوم گرفتار سوء تشخیص و عدم درک واقعیت و تاریکی مسیر و هدف شده، در ظلمات اوهام سرگردانند، و عامل این سرگردانی همان پیروی از هوی و هوسهای سرکش است، چرا که هوا و هوس پرده بر روی عقل و فکر انسان می افکند، زشتی ها را زیبا و زیباییها را زشت نشان می دهد، آن چنان که گاهی به اعمال شرم آور و ننگین خود فخر و مباهات می کند، چنان که در آیه ۱۰۳ سوره کهف آمده است: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا :

"بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها هستند که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با اینحال گمان می کنند کار نیکی انجام می دهند، آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود می شود و روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!" (چرا که عمل وزن داری ندارند).

"بینه" به معنی دلیل آشکار است و در اینجا اشاره به قرآن و معجزات پیامبر اسلام ص و دلایل عقلی دیگر است.

روشن است استفهام در جمله افمن کان... "استفهام انکاری" است، یعنی هرگز این دو گروه یکسان نیستند.

در اینکه چه کسی اعمال سوء هواپرستان را در نظرشان ترین می کند؟ خداوند، یا خود آنها، یا شیاطین؟ باید گفت: همه اینها صحیح است، چرا که در آیات قرآن به هر سه نسبت داده شده است، در آیه ۴ سوره نمل می فرماید: إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ: "کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم" و در آیات

متعددی

ص: ۴۳۷

از جمله ۳۸ عنكبوت آمده است: وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، و در آیه مورد بحث با توجه به جمله "و اتبعوا أهوائهم" به ظاهر این است که این تزئین ناشی از پیروی هوی و هوس است، و این معنی کاملاً قابل درک است که هوی و هوس حس تشخیص و درک صحیح واقعیتها را از انسان می گیرد.

البته نسبت دادن آن به "شیطان" نیز صحیح است چرا که او به هوا و هوسها دامن می زند و پیوسته انسان را وسوسه می کند.

و اگر به خداوند نسبت داده شده نیز به خاطر این است که او "مسبب الاسباب" است، و هر سببی اثری دارد از ناحیه او است، او به آتش سوزندگی داده، و به هوی و هوس تاثیر پرده پوشی بر حقائق، و قبلاً هم این تاثیر را اعلام نموده است و به این ترتیب ریشه اصلی مسئولیت به خود انسان بازمی گردد.

بعضی جمله "فَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ" را اشاره به پیامبر ص و جمله بعد را ناظر به کفار مکه می دانند، ولی ظاهر این است که آیه معنی گسترده ای دارد که اینها از مصادیق آن است.

اشاره

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)

ترجمه:

۱۵- توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده چنین است که در آن نهرهایی از آب صاف و خالص است که بدبو نشده. و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل مصفی، و برای آنها در آن از تمام انواع میوه ها وجود دارد (و از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان، آیا چنین کسانی همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند؟!

تفسیر:

توصیف دیگری از بهشت

این آیه هم چنان توصیفی است برای سرنوشت دو گروه کافر و مؤمن که یکی دارای اعمال صالح و دیگری اعمال زشت و ننگینی است که در نظرش تزئین شده.

در این آیه از شش نوع مواهب بهشتیان، و دو نوع کیفرهای سخت و دردناک دوزخیان، پرده برداشته و عاقبت کار این دو گروه را مشخص می کند.

در میان نعمتهای بهشتیان از چهار نهر که هر کدام مایع و محتوایی مخصوص به خود دارد نام می برد، و سپس سخن از میوه های بهشتی است، و سرانجام از بعضی مواهب معنوی سخن می گوید.

نخست می فرماید: "بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده در آن نهرهایی است از آب صاف و خالص که هیچگونه دگرگونی در بوی آن حاصل نشده است" (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ) (۱).

"آسن" به معنی "بدبو" است، بنا بر این "مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ" یعنی آبی که بر اثر طول ماندن یا غیر آن بوی آن دگرگون نشده است، این نخستین قسمت از نهرهای بهشتی است که در آن صرفاً آب زلال خوشبو و خوش طعم جاری است.

سپس می افزاید: "و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته است" (وَ أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ).

اصولاً آنجا جای فساد و تباهی نیست و مواد غذایی بهشتی با گذشت زمان دگرگون نمی شود، این عالم دنیا است که به خاطر وجود انواع میکروبهای مخرب مواد غذایی به سرعت به سوی فساد می رود.

بعد به سراغ سومین قسمت از نهرهای بهشتی رفته، می گوید: "و نهرهایی از شراب طهور که مایه لذت نوشندگان است" (وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ).

و بالآخره چهارمین و آخرین قسمت از نهرهای بهشتی را به این صورت بیان

ص: ۴۴۰

۱- ۱) در باره ترکیب این آیه شریفه مفسران بحثهای فراوانی دارند از همه مناسبتر این است که گفته شود: "مثل الجنة" مبتدا است و خبر آن محذوف است و در تقدیر چنین می باشد " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ جَنَّةً فِيهَا أَنْهَارٌ " در حقیقت این آیه شبیه آیه ۳۵ سوره رعد است که می گوید: " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ".

می کند: "و نه‌هایی از عسل مصفا" (وَ أَطْبِئَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى).

علاوه بر این نه‌های گوناگون که هر کدام به منظوری آفریده شده در پنجمین موهبت سخن از انواع میوه های بهشتی به میان آورده می افزاید: "و برای آنها در بهشت از تمام انواع میوه ها موجود است" (وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ) (۱).

میوه های رنگارنگ با طعمها و عطرهای متفاوت، آنچه در تصور بگنجد یا انواعی که امروز حتی تصورش برای ما ممکن نیست، همه در اختیار آنها است.

و بالاخره در ششمین موهبت که بر خلاف مواهب مادی قلبی، جنبه معنوی و روحانی دارد می گوید "و برای آنها است آمرزشی از سوی پروردگارشان" (وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ).

رحمتی عظیم و گسترده که تمام لغزشهای آنها را می پوشاند، و به آنها اطمینان و آرامش می بخشد، و محبوب درگاه حق می کند، و مصداق: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی و این پیروزی بزرگی است (مائده-۱۱۹) می شوند.

و به این ترتیب مؤمنان پاکدل و صالح از انواع مواهب مادی و معنوی در بهشت جاویدان در جوار رحمت الهی برخوردارند.

اکنون بینیم گروه مقابل آنها چه سرنوشتی خواهند داشت؟ در دنباله آیه می فرماید:

آیا این گروه همانند کسانی هستند که در آتش دوزخ خلود دارند، و از آب جوشان و سوزانی نوشانیده می شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند؟!؟

ص: ۴۴۱

۱- (۱) جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است "لهم فيها انواع من كل الثمرات".

(كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ شُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ) (۱).

"امعاء" جمع "معی" (بر وزن سعی) و "معا" (بر وزن غنا) به معنی روده است و گاه به تمام آنچه در درون شکم وجود دارد نیز گفته می شود و پاره شدن آنها اشاره به شدت سوزندگی و حرارت این نوشابه وحشتناک دوزخی است.

نکته ها:

اشاره

۱- نهرهای چهارگانه بهشتی

از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که در بهشت نهرها و چشمه های گوناگونی است که هر کدام دارای فایده و لذتی است که چهار نمونه آن در آیه فوق آمده و نمونه های دیگری نیز در سوره دهر است که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.

تعبیر به "انهار" در مورد این چهار نوع نشان می دهد که از هر کدام آنها یک نهر نیست بلکه "نهرها" است.

بارها گفته ایم نعمت های بهشتی چیزی نیست که با الفاظ روزمره زندگی دنیا بتوان در باره آن سخن گفت، این الفاظ کوچکتر از آن است که بتواند ترسیم کامل و گویایی از آن بکند، بلکه تنها می تواند شبحی کم رنگ از آن حقایق بزرگ در اذهان ما ترسیم کند.

در آیه مورد بحث به نهرهای "آب" و "شیر" و "شراب طهور" و "عسل" اشاره شده که ممکن است اولی برای رفع تشنگی است، دومی تغذیه، سومی نشاط، و چهارمی لذت و قوت می آفریند.

ص: ۴۴۲

۱- ۱) باز در ترکیب این جمله بحثهای زیادی شده و مناسبتر از همه این است آیه تقدیری دارد و آن چنین است "فمن هو خالد الجنة التي هذه صفاته كمن هو خالد في النار".

جالب این که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که همه بهشتیان از همه این نوشیدنیها نمی نوشند بلکه سلسله مراتبی دارند که به تناسب آن بهره مند می شوند در سوره مطففین آیه ۲۸ می خوانیم: عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: "چشمه ای است که مقربان در گاه خدا از آن می نوشند".

۲- شراب طهور

ناگفته پیدا است که خمر و شراب بهشتی هیچگونه ارتباطی با خمر و شراب آلوده دنیا ندارد، همانگونه که قرآن در توصیف آن در جای دیگر گفته است: لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ: "آن خمر و شراب نه مایه فساد عقل است و نه موجب مستی می شود" و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست (صافات-۴۷).

۳- نوشابه های فاسدندنی

در توصیف نهرهای بهشتی در یک مورد با "غیر آسن" (بوی آن تغییر نیافته) و در مورد دیگر "لم يتغير طعمه" (طعم آن دگرگون نشده) آمده است و این نشان می دهد که نوشابه ها و غذاهای بهشتی همیشه به همان طراوت و تازگی روز نخست است، چرا چنین نباشد؟ در حالی که دگرگونی مواد غذایی و تغییر یا فساد آنها بر اثر تاثیر میکروبهای فاسد کننده است، و اگر اینها نبودند در این دنیا نیز همه به همان حالت نخست باقی می ماندند، اما چون در بهشت جایی برای موجودات فاسد کننده نیست همه چیز آن همیشه صاف و پاک و سالم و تازه است.

۴- چرا میوه ها

در آیه مورد بحث و بسیاری دیگر از آیات قرآن از میان غذاهای بهشتی بیشتر روی میوه ها تکیه شده است میوه های متنوعی که باب همه ذائقه ها است

ص: ۴۴۳

و این نشان می دهد که میوه مهمترین غذای بهشتی است، حتی بهترین و سالمترین غذای انسان در این دنیا نیز میوه است.

-۵

[تعبیر به "سقوا"]

تعبیر به "سقوا" (نوشانیده می شوند) به صورت فعل مجهول بیانگر این واقعیت است که آب سوزان حمیم را به زور، و نه به دلخواه، به آنها می نوشانند که بجای سیر آب شدن در آن آتش سوزان، امعاء آنها را متلاشی می کند و همانطور که طبیعت دوزخ است باز به حال اول برمی گردد چرا که در آنجا مرگی نیست!

ص: ۴۴۴

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (۱۶) وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ اتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (۱۷) فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۱۸) فَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرُوا لِذَنبِكُمْ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مُتَوَاكِمًا (۱۹)

ترجمه:

۱۶- گروهی از آنان به سخنانت گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو خارج می شوند به کسانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده (از روی استهزا) می گویند.

این مرد الان چه گفت؟ آنها کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده، و از هوای نفسشان پیروی کرده اند (لذا چیزی نمی فهمند).

۱۷- کسانی که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و روح تقوی به آنها می بخشد.

۱۸- آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود (آن گاه ایمان آورند) در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت.

۱۹- پس بدان که معبودی جز الله نیست، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن، و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند.

تفسیر:

اشاره

نشانه های رستاخیز ظاهر شده!

این آیات ترسیمی از وضع منافقان در برخوردشان با وحی الهی و آیات و سخنان پیامبر ص و مساله جنگ و مبارزه با دشمنان اسلام است.

در سوره های مدنی سخن از منافقان بسیار آمده در حالی که در سوره های مکی از آنها خبری نیست، چرا که مساله نفاق بعد از پیروزی اسلام و قدرت و سلطه آن بود، زیرا مخالفان در موضع ضعیفتر قرار گرفتند آن چنان که مخالفت خود را نمی توانستند آشکارا بیان کنند لذا ظاهرا خود را به لباس اسلام در آورده تا از خشم مسلمین راستین در امان بمانند، ولی در باطن به انواع توطئه ها مشغول بودند، یهود مدینه که از قدرت نظامی و اقتصادی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند نیز پشتوانه ای برای منافقین محسوب می شدند.

به هر حال آنها در صف مؤمنان راستین جای داشتند، و در نماز جمعه یا

در محضر پیامبر ص شرکت می کردند، ولی عکس العملهایشان در برابر آیات قرآن بیانگر قلبهای بیمارشان بود.

در نخستین آیه مورد بحث می گوید: "گروهی از آنان نزد تو می آیند، به سخنان گوش فرا می دهند، اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند به مؤمنانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده از روی استهزاء و تحقیر می گویند: این مرد الان چه گفت؟! (و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا)."

منظورشان از این مرد پیامبر ص بود.

تعبیر آنها در مورد شخص پیامبر ص و سخنان پر محتوای آن حضرت به قدری زشت و زننده و تحقیرآمیز بود که نشان می داد آنها اصلاً به وحی آسمانی ایمان نیاورده اند.

"آنفا" از ماده "انف" به معنی "بینی" است، و از آنجا که بینی در صفحه صورت انسان برجستگی خاصی دارد این کلمه در باره افراد شریف یک قوم به کار می رود، و نیز در مورد زمان مقدم بر زمان حال این تعبیر به کار رفته، همانگونه که در آیه مورد بحث آمده است.

ضمناً تعبیر به "لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ" نشان می دهد که یکی از مشخصات مؤمنان داشتن آگاهی کافی است آری علم است که سرچشمه ایمان است، و هم زائیده و محصول ایمان.

ولی قرآن در پایان آیه پاسخ دندان شکنی به آنها گفته، می فرماید:

"سخنان پیامبر ص نامفهوم نبوده و پیچیدگی خاصی ندارد، بلکه کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده و از هوا و هوسهایشان پیروی کرده اند لذا چیزی از آن نمی فهمند!" (أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ).

در حقیقت جمله دوم علتی است برای جمله نخست یعنی هواپرستی قدرت ادراک حقائق و حس تشخیص را از آدمی می گیرد، و پرده بر قلب او می افکند به طوری که قلوب هواپرستان همانند ظرفی می شود که در آن را بسته و مهر و موم کرده اند، نه چیزی وارد آن می شود و نه چیزی از آن خارج می گردد.

*** نقطه مقابل آنها مؤمنان راستین هستند که آیه بعد در باره آنها می گوید:

"کسانی که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و روح تقوا و پرهیزکاری به آنها می بخشد" (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ اتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ).

آری آنها نخستین گامهای هدایت را شخصا برداشته، و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته اند، سپس خداوند طبق وعده ای که داده است مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می کند، نور ایمان به قلب آنها می افکند، و از شرح صدر و روشن بینی بهره مندشان می سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان و اما از نظر عمل روح تقوا را در آنها زنده می کند، آن چنان که از گناه متنفر می شوند و به طاعت و نیکی عشق می ورزند.

آنها در هر دو جنبه درست نقطه مقابل منافقانی هستند که در آیه قبل به آنها اشاره شده، از یک سو بر دلهای آنها مهر است و چیزی نمی فهمند، و از سوی دیگر در عمل همواره پیرو هوای نفسند، اما مؤمنان روز به روز بر هدایتشان افزوده می شود و در مقام عمل بر تقوایشان.

*** در آیه بعد به عنوان هشدار به این گروه بی ایمان استهزاء کننده، می فرماید: "آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود آن گاه ایمان بیاورند، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است، اما هنگامی که قیامت رسماً برپا شود دیگر بیداری و تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت!"

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ).

آری آنها آن موقعی که باید ایمان بیاورند و مفید است سرسختی و لجاجت به خرج می دهند، و در برابر حق تسلیم نمی شوند، بلکه به سخریه و استهزاء برمی خیزند، ولی آن زمان که حوادث هولناک و آغاز قیامت جهان را به لرزه درمی آورد اینگونه افراد به وحشت می افتند، و اظهار خضوع و ایمان می کنند در حالی که هیچ سودی به حالشان ندارد.

این عبارت درست به این می ماند که به دیگری می گوئیم آیا انتظار داری هنگامی که کار از کار گذشت و بیماریت مشرف بر مرگ شد طیب و دارو بیاوری؟! پس بیا پیش از آنکه فرصت از دست برود قدمی بردار، قدمی سودمند و مؤثر.

"اشراف" جمع "شرط" (بر وزن شرف) به معنی "علامت" است، بنا بر این "اشراف الساعه" اشاره به نشانه های نزدیک شدن قیامت است.

در اینکه منظور از نشانه های نزدیک شدن رستاخیز در اینجا چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی دارند، و حتی رساله های مختصر و مفصلی در این زمینه نگاشته شده.

اما بسیاری معتقدند منظور از "اشراف الساعه" در آیه مورد بحث قیام شخص پیامبر اسلام ص است، به شهادت حدیثی که از خود آن حضرت نقل شده که فرمود:

بعثت انا و الساعه کهاتین و ضم السبابه و الوسطی: "بعثت من و قیامت مانند این دو است اشاره به دو انگشت مبارکش کرد، انگشت اشاره و انگشت وسط که در کنار یکدیگرند" (۱).

و بعضی مساله "شق القمر" و پاره ای دیگر از حوادث عصر پیامبر ص را

ص: ۴۴۹

۱-۱) "مجمع البیان"، "تفسیر قرطبی"، "تفسیر فی ظلال"، و تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث (با مختصر تفاوتی در تعبیر).

نیز جزء "اشراف الساعه" شمرده اند.

احادیث متعددی در این زمینه نیز وارد شده که مخصوصا شیوع بسیاری از گناهان در میان مردم به عنوان نشانه های نزدیک شدن قیامت معرفی شده است.

مانند حدیثی که شیخ مفید در "روضه الواعظین" از پیامبر ص نقل کرده که فرمود:

من اشراف الساعه ان یرفع العلم، و یرفع الجهل، و یشرب الخمر و یفشد الزنا: "از نشانه های قیامت برچیده شدن علم، و آشکار شدن جهل، و شرب خمر و کثرت زنا است" (۱).

حتی حوادث مهم و مؤثری همانند قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) به عنوان "اشراف الساعه" شمرده شده است.

اما این نکته لازم به یادآوری است که ما گاهی از "اشراف الساعه" به طور مطلق بحث می کنیم که نشانه های نزدیک شدن قیامت چیست؟، و گاه در مورد خصوص آیه.

در مورد آیه مطلب همان است که گفتیم، و اما در باره نشانه های نزدیک شدن قیامت به طور مطلق بحثها و روایات فراوانی است که در کتب معروف اسلامی آمده است، و در بحث نکات اشاره خواهیم کرد (۲).

آیا قیام پیامبر (ص) از نشانه های نزدیکی قیامت است؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه قیام پیامبر ص را از

ص: ۴۵۰

۱- (۱) "نور الثقلین" جلد ۵ صفحه ۳۷.

۲- (۲) با توجه به آنچه گفتیم معلوم می شود که منظور از جمله "فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا" این نیست که تمام نشانه های قیامت در عصر پیامبر (ص) آشکار شده، بلکه منظور این است که بعضی از آنها ظاهر شده که خبر از نزدیکی قیامت می دهد هر چند، قسمتهایی از آن بعدا آشکار گردد.

نشانه های نزدیکی قیامت شمرده اند؟ در حالی که ۱۵ قرن می گذرد و هنوز از قیامت خبری نیست؟ پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه: باقی مانده دنیا را در مقایسه با گذشته آن باید محاسبه کرد، و در چنین مقایسه ای آنچه از عمر دنیا باقی مانده چیز مهمی نیست، چنان که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که روزی بعد از عصر و نزدیک غروب آفتاب برای یارانش خطبه می خواند فرمود:

و الذی نفس محمد(ص) بیده مثل ما مضی من الدنیا فیما بقی منها الا مثل ما مضی من یومکم هذا فیها بقی منه، و ما بقی منه الا الیسیر: "سوگند به کسی که جان محمد ص به دست او است آنچه از دنیا گذشته نسبت به آنچه باقی مانده مانند مقداری است که امروز شما گذشته نسبت به آنچه باقی مانده است و می بینید که جز مقدار کمی باقی نمانده است" (۱).

*** آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری از گفتگوهایی که در آیات قبل پیرامون ایمان و کفر و سرنوشت مؤمنان و کافران آمده بود، می فرماید:

"پس بدان که معبودی جز الله نیست" (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

یعنی روی خط توحید محکم به ایست که داروی شفا بخش و بهترین وسیله نجات همین توحید است که آثار آن در آیات قبل بیان شد.

بنا بر این مفهوم این سخن آن نیست که پیامبر ص از توحید آگاه نبوده بلکه منظور ادامه این خط است، درست شبیه آنچه در تفسیر سوره حمد در آیه إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ گفته اند که مفهومش هدایت نیافتن نیست بلکه مفهومش این است که ما را بر خط هدایت ثابت مدار.

ص: ۴۵۱

این احتمال نیز وجود دارد که منظور تفکر بیشتر در امر توحید، و ارتقاء به مقامات بالاتر است، چرا که این مساله ای است که هر چه در آن بیشتر بیندیشند و آیات خدا را بیشتر مطالعه کنند به مرحله عالی تری می رسند، و بررسی آنچه در آیات قبل در مورد ایمان و کفر گفته شد خود عاملی است برای افزایش ایمان و کفر.

سومین تفسیر این است که منظور از آن جنبه های عملی توحید است یعنی بدان تنها پناهگاه در عالم او است، به او پناه بر، و حل مشکلات را فقط از او بخواه، و از انبوه دشمنان هرگز وحشت مکن.

این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع شود.

به دنبال این مساله عقیدتی باز به سراغ مساله تقوا و پاکی از گناه رفته، می افزاید: "برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن" (وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ).[□]

پیدا است پیامبر ص به حکم مقام عصمت هرگز مرتکب گناهی نشده، اینگونه تعبیرها یا اشاره به مساله "ترک اولی" و "حسنات الأبرار سیئات المقربین" است، و یا سرمشقی است برای مسلمانان.

در حدیثی آمده است که "حذیفه یمان" می گوید: "من مرد تندزبانی بودم و نسبت به خانواده ام تند می نمودم، عرض کردم ای رسول خدا! می ترسم عاقبت زبانم مرا دوزخی کند!" پیامبر ص فرمود:

فاین انت من الاستغفار؟ انی لاستغفر الله فی الیوم مائه مره! "از استغفار غفلت مکن، حتی خود من هر روز یکصد مرتبه استغفار می کنم!" (در بعضی از روایات نیز هفتاد مرتبه آمده است) (۱).

ص: ۴۵۲

۱-۱) "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۰۲ (ذیل آیات مورد بحث).

اگر دیگران از گناهان و معاصی خود استغفار می کنند پیغمبر اکرم ص از آن لحظه ای که از یاد خدا غافل مانده و یا کار خوبی را کرده و به سراغ خوب رفته است.

این نکته نیز قابل توجه است که در اینجا خداوند برای مؤمنین و مؤمنات شفاعت کرده، و دستور استغفار به پیامبرش داده، تا آنها را مشمول رحمت خود کند، و از اینجا عمق مساله "شفاعت" در دنیا و آخرت، و همچنین مشروعیت و اهمیت مساله "توسل" ظاهر می شود.

و در ذیل آیه به عنوان بیان علت می فرماید: "خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند" (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَتَّعَلِّبِكُمْ وَ مَثْوِيكُمْ).

از ظاهر و آشکار و درون و برون و سر و نجوای شما با خبر است، و حتی از اندیشه ها و نیات شما در حرکات و سکونتان کاملا آگاهی دارد، به همین دلیل باید به سوی او بروید و از درگاه او طلب عفو کنید.

"متقلب" به معنی جایگاه رفت و آمد و "مثنوی" به معنی محل استقرار است (۱).

ظاهر این است که این دو کلمه مفهوم وسیعی دارد که تمام حرکات و سکون آدمی را چه در دنیا و چه در آخرت، چه در دوران جنینی و چه در قبور، را شامل می شود، هر چند بسیاری از مفسران معانی محدودی برای آن نموده اند.

بعضی گفته اند منظور حرکات انسان در روز و سکونت او در شب است.

بعضی دیگر گفته اند منظور مسیر انسان در دنیا، و قرارگاه او در آخرت است.

ص: ۴۵۳

۱-۱) بنا بر این "متقلب" اسم مفعول است که در اینجا به معنی اسم مکان آمده، ولی جمعی آن را "مصدر میمی" می دانند، که به معنی انتقال از حالی به حالی می باشد. ولی معنی اول با توجه به قرینه مقابله با "مثنوی" که مسلماً اسم مکان است مناسبتر است.

بعضی دگرگونی انتقال انسان را در صلب پدران و رحم مادران، و ثبات او را در قبر مطرح کرده اند.

و بالاخره بعضی حرکات او را در سفر و آرامش او را در حضر عنوان نموده اند.

ولی همانگونه که گفتیم آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود.

نکته:

اشراط الساعة چیست؟

همانگونه که گفتیم "اشراط" جمع "شرط" به معنی "علامت" است، و "اشراط الساعة" نشانه های نزدیک شدن قیامت را می گویند که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده، و در قرآن مجید تنها در همین مورد به آن اشاره شده است.

یکی از مشروحترین و جامعترین احادیث در این زمینه حدیثی است که ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام ص در داستان حجه الوداع نقل کرده که بسیاری از مسائل را به ما می آموزد، و حاوی نکات فراوانی است، و روی همین جهت تمام آن را ذیلاً می آوریم:

او می گوید: ما با پیامبر اسلام ص در "حجه الوداع" بودیم (حجه الوداع آخرین حجه است که پیامبر در سال آخر عمر خود بجا آورد) حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرده فرمود: آیا شما را از "اشراط الساعة" آگاه کنم؟ - و سلمان در آن روز از همه به پیامبر ص نزدیکتر بود - عرض کرد آری ای رسول خدا ص.

ص: ۴۵۴

فرمود: از نشانه های قیامت تضييع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرمی داشتن ثروتمندان، فروختن دین به دنیا است، و در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می شود، آن چنان که نمک در آب، از اینهمه زشتیها که می بیند و توانایی بر تغییر آن ندارد.

سلمان گفت آیا چنین امری واقع می شود ای رسول خدا.

فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن زمان زمامدارانی ظالم، وزرایی فاسق، کارشناسانی ستمگر، و امنایی خائن بر مردم حکومت می کنند.

"سلمان" پرسید آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زشتیها زیبا، و زیباییها زشت می شود، امانت به خیانتکار سپرده می شود، و امانتدار خیانت می کند، دروغگو را تصدیق می کنند و راستگو را تکذیب!.

"سلمان" سؤال می کند: آیا چنین چیزی واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن روز حکومت به دست زنان، و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان بر منابر می نشینند، و دروغ، ظرافت، و زکات، غرامت، و بیت المال، غنیمت محسوب می شود!.

مردم به پدر و مادر بدی می کنند، و به دوستانشان نیکی، و ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر می شود.

سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می گیرند) باران کم، و صاحبان کرم خسیس، و تهی دستان حقیر شمرده می شوند. در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک

می گردد، یکی می گوید چیزی نفروختم، و دیگری می گوید سودی نبردم، و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند!

"سلمان" گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست، ای سلمان! در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم سخن بگویند آنها را می کشند، و اگر سکوت کنند همه چیزشان را مباح می شمرند، اموال آنها را غارت می کنند و احترامشان را پایمال و خونهایشان را می ریزند، و دلها را پر از عداوت و وحشت می کنند، و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می بینی!.

"سلمان" عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.

فرمود آری، قسم به آن کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام چیزی از مشرق چیزی از مغرب می آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلون می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها، و وای بر آنها از عذاب الهی، نه بر صغیر رحم می کنند، نه احترام به کبیر می گذارند، و نه گنهکاری را می بخشند، بدنهایشان همچون آدمیان است اما قلوبشان قلوب شیاطین!.

"سلمان" گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا ص؟!.

فرمود: آری قسم به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند، و زنان به زنان، و بر سر پسران به رقابت برمی خیزند همانگونه که برای دختران در خانواده هایشان! مردان، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند، و زنان بر زین سوار می شوند (و به خودنمایی می پردازند) بر آنها لعنت خدا باد!.

"سلمان" عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا ص؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در

آن زمان به تزئین مساجد می پردازند، آن چنان که معابد یهود و نصارا را تزئین می کنند، قرآنها را می آریند (بی آنکه به محتوای آن عمل کنند) مناره های مساجد طولانی، و صفوف نماز گزاران فراوان، اما دلها نسبت به یکدیگر دشمن و زبانها مختلف است!

"سلمان" گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام پسران امت مرا با طلا- تزئین می کنند، و لباسهای ابریشمین حریر و دیباج می پوشند، و از پوستهای پلنگ برای خود لباس تهیه می کنند!

"سلمان" عرض کرد: آیا این امر واقع شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنا آشکار می گردد، معاملات با غیبت و رشوه انجام می گیرد، دین را فرو می نهند و دنیا را برمی دارند.

□
"سلمان" گفت: آیا این امری شدنی است ای رسول الله ص؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام طلاق فزونی می گیرد، و حدی برای خدا اجرا نمی شود، اما با این حال به خدا ضرر نمی زنند (خودشان زیان می بینند).

"سلمان" عرض کرد: آیا این امری شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنان خواننده، و آلات لهو و نوازندگی آشکار می شود، و اشرار امتم به دنبال آن می روند.

"سلمان" گفت: آیا این شدنی است ای رسول خدا؟! فرمود آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام اغنیای امتم برای تفریح به حج می روند، و طبقه متوسط برای تجارت،

و فقرای آنها برای ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا فرا می گیرند، و با آن همچون آلات لهو رفتار می کنند، و اقوامی روی کار می آیند که برای غیر خدا علم دین فرا می گیرند، فرزندان نامشروع فراوان می شود، و قرآن را به صورت غنا می خوانند، و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می گیرند.

سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! این در زمانی است که پرده های حرمت دریده می شود، گناه فراوان، بدان بر نیکان مسلط می گردند، دروغ زیاد می شود، لجاجت آشکار، و فقر فزونی می گیرد، و مردم با انواع لباسها بر یکدیگر فخر می فروشند، بارانهای بی موقع می بارد، قمار و آلات موسیقی را جالب می شمرند، و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می دانند.

به گونه ای که مؤمن در آن زمان از همه امت خوارتر است قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می کنند، و آنها را در ملکوت آسمانها افرادی پلید و آلوده می خوانند.

"سلمان" عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا ص؟!.

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی کند، تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می خیزد و اظهار حاجت می کند، و هیچکس چیزی در دست او نمی نهد!

"سلمان" گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا؟!.

فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام "روبیضه" سخن می گوید!

سلمان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! "روبیضه"

چیست؟ فرمود: کسی در باره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت (و کسی اظهار نظر می کند که مجال اظهار نظر به او نمی دادند).

در این هنگام طولی نمی کشد که فریادی از زمین برمی خیزد، آن چنان که هر گروهی خیال می کنند این فریاد در منطقه آنها است.

باز مدتی که خدا می خواهد به همان حال می مانند، سپس در این مدت زمین را می شکافند و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکند، فرمود منظورم طلا و نقره است، سپس به ستونهای مسجد با دست مبارکش اشاره کرد و گفت: همانند اینها! و در آن روز دیگر طلا و نقره ای به درد نمی خورد (و فرمان الهی فرا می رسد) این است معنی سخن پروردگار " فَصَدُّوا عَنْهَا أَشْرَاطُهَا " (۱).

ص: ۴۵۹

۱- ۱) تفسیر "علی بن ابراهیم" مطابق نقل "نور الثقلین" و "تفسیر صافی" (ذیل آیه مورد بحث).

اشاره

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ
نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ (۲۰) طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ (۲۱) فَهَلْ عَسَيْتُمْ
إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۲۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۲۳) أَفَلَا
يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۲۴)

۲۰- کسانی که ایمان آورده اند می گویند چرا سوره ای نازل نمی شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) اما هنگامی که سوره محکمی نازل می گردد که در آن نامی از جنگ است منافقان بیمار دل را می بینی همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می کنند، پس مرگ و نابودی برای آنها بهتر است.

۲۱- اما اگر آنها اطاعت کنند و سخن سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است، و اگر آنها هنگامی که فرمان جهاد قطعیت پیدا می کند به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا در آیند) برای آنها بهتر است.

۲۲- اما اگر روی گردان شوید آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید.

۲۳- آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌ایشان را کر و چشمهایشان را کور نموده است.

۲۴- آیا آنها در قرآن تدبر نمی کنند؟ یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است.

تفسیر:

از نام جهاد نیز وحشت دارند!

در این آیات موضع‌گیریهایی مختلف "مؤمنان" و "منافقان" را در برابر فرمان جهاد روشن می سازد، و تکمیلی است بر بحثهایی که در باره این دو گروه در آیات قبل آمد.

نخست می فرماید: "مؤمنان پیوسته می گویند چرا سوره ای نازل نمی شود؟! (وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ)".

سوره ای که در آن فرمان جهاد باشد، و تکلیف ما را در برابر دشمنان سنگدل و خونخوار و بی منطق روشن سازد، سوره ای که آیاتش نور هدایت بر قلب ما پاشد، و روح و جان ما را با فروغش روشن نماید.

این وضع حال مؤمنان راستین.

و اما منافقان "هنگامی که سوره محکم و استواری نازل می گردد که در آن نامی از جنگ و جهاد است، منافقان بیمار دل را می بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته با نگاهی مات و مبهوت، و چشمانی که حدقه آنها از کار ایستاده به تو می نگرند!" (فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً مُحْكَمَةً وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ).

از شنیدن نام جنگ چنان وحشت و اضطراب سر تا پای آنها را فرا می گیرد که نزدیک است قالب تهی کنند! فکرشان از کار می افتد، سیاهی چشم از حرکت بازمی ایستد، و همچون کسانی که نزدیک است قبض روحشان شود نگاهی بی حرکت و خیره، بی آنکه پلکهای چشم بهم خورد، دارند، و این گویاترین تعبیری است از حال منافقان ترسو و بزدل!

چرا برخوردار مؤمنان و منافقان این چنین متفاوت نباشد در حالی که گروه اول به خاطر ایمان محکمشان هم به لطف و عنایت و یاری پروردگار امیدوارند، و هم از شهادت در راه او پروا ندارند.

میدان جهاد برای آنها میدان اظهار عشق به محبوب، میدان شرف و فضیلت، میدان شکوفایی استعدادها، و میدان پایداری و مقاومت و پیروزی است، و در چنین میدانی ترس معنی ندارد.

اما برای "منافقان" میدان مرگ و نابودی و بدبختی است، میدان شکست و جدایی از لذات دنیا است، میدانی است تاریک و ظلمانی، با آینده ای وحشتناک و مبهم!

منظور از "سوره محکم" به عقیده بعضی از مفسران سوره هایی است که در آن مساله جهاد مطرح می شود، ولی دلیلی بر این تفسیر در دست نیست، بلکه ظاهر این است که "محکم" در اینجا به همان معنی مستحکم و استوار و قاطع و خالی از هر گونه ابهام است که گاه در مقابل آن عنوان متشابه قرار می گیرد، و البته

آیات جهاد چون معمولاً- از قاطعیت فوق العاده ای برخوردار است تناسب بیشتری با مفهوم این واژه دارد، اما منحصر به آن نیست.

تعبیر به الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: "کسانی که در قلبهایشان بیماری است" تعبیری است که در لسان قرآن معمولاً- برای "منافقین" به کار می رود، و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور افراد "ضعیف الایمان" است، نه با سایر آیات قرآن سازگار می باشد و نه با آیات قبل و بعد آیه مورد بحث که همه از منافقان سخن می گوید.

به هر حال، در پایان آیه در یک جمله کوتاه می گوید: "وای بر آنها که مرگ و نابودی برای آنها از زندگی بهتر است" (فَأُولَئِكَ لَئِيمٌ).

جمله "اولی لهم" در ادبیات عرب معمولاً به عنوان تهدید و نفرین و آرزوی ناراحتی و بدبختی برای کسی می آید (۱).

بعضی نیز آن را به معنی الموت اولی لهم (مرگ برای آنها بهتر است) تفسیر کرده اند، و جمع میان آنها چنان که در تفسیر آیه آوردیم نیز مانعی ندارد.

*** در آیه بعد می افزاید: "اگر آنها اطاعت کنند، و از فرمان جهاد سرپیچی نمایند و سخنان نیک و سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است" (طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ) (۲).

تعبیر به "قول معروف" ممکن است در مقابل سخنان ناموزون و منکری

ص: ۴۶۳

-
- ۱- ۱) جمعی تعبیر کرده اند که معنی جمله این می شود "لیه مکروه" و آن را معادل با "ویل لهم" دانسته اند.
۲- ۲) "طاعة" مبتدا است و خبر آن محذوف است و در تقدیر چنین می باشد "طاعة و قول معروف امثل لهم" بعضی نیز آن را خبر برای مبتدای محذوفی دانسته اند که در تقدیر امر تا طاعة بوده ولی معنی اول مناسبتر است.

باشد که منافقان بعد از نزول آیات جهاد سر می دادند، گاه می گفتند: "لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ" در این گرمای شدید به سوی میدان جهاد نروید" (توبه-۸۱).

و گاه می گفتند: "خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین پیروزی چیزی به ما وعده نداده اند!" و اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (سوره احزاب-۱۲).

و گاه برای سست کردن افراد با ایمان و بازداشتن از میدان نبرد می گفتند:

هلم الينا" به سوی ما بیا و خوش باش!" (احزاب-۱۸).

نه تنها مردم را تشویق به جهاد نمی کردند بلکه در تضعیف روحیه آنها سخت می کوشیدند.

سپس می افزاید: "اگر آنها هنگامی که برنامه ها محکم می شود و فرمان جهاد قطعیت می یابد به خدا راست گویند و از در صدق و صفا در آیند برای آنها بهتر است" (فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

هم در این دنیا باعث سربلندی آنها است، و هم در آخرت به پاداش و ثواب بزرگ و فوز عظیم نائل می شوند.

جمله "عزم الامر" در اصل اشاره به محکم شدن کار است ولی به قرینه آیات قبل و بعد منظور از آن "جهاد" می باشد.

*** در آیه بعد می افزاید: "اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و از فرمان خدا و عمل به کتاب او روی گردان شوید، آیا جز این انتظاری می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید" (فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ) (۱).

ص: ۴۶۴

۱- ۱) گر چه کمتر کسی از مفسران در ترکیب این آیه بحث کرده است لکن چنین به نظر می رسد که ان تولیتم جمله شرطیه است که در میان اسم عسی و خبر آن قرار گرفته و جزای ان شرطیه مجموع جمله (فهل عسیتم ان تفسدوا فی الارض) است و در تقدیر چنین بوده ان تولیتم عن کتاب الله فهل یترقب منکم الا الفساد فی الارض.

زیرا اگر از قرآن و توحید روی گردان شوید قطعاً به سوی جاهلیت باز می‌گردید، و برنامه‌های جاهلی چیزی جز "فساد در زمین" "قتل و غارت و خونریزی"، "کشتن خویشاوندان و دختران" نبود.

این در صورتی است که "تولیت" از ماده "تولی" به معنی روی گردان شدن باشد، ولی بسیاری از مفسران این احتمال را داده‌اند که از ماده "ولایت" به معنی "حکومت" است، یعنی اگر زمام حکومت به دستتان بیفتد چیزی جز تباهی و خونریزی و قطع رحم از شما انتظار نمی‌رود.

گویا جمعی از منافقان برای فرار از میدان جهاد این بهانه را درست کرده بودند که ما چگونه قدم به میدان نبرد بگذاریم و خونریزی کنیم و خویشاوندان خود را به قتل برسانیم "و مفسد فی الارض" باشیم؟!.

قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: "مگر آن روز که حکومت در دست شما بود جز فساد و خونریزی و قطع رحم کار داشتید؟! اینها بهانه است، هدف از جنگ در اسلام خاموش کردن آتش فتنه است، نه فساد و تباهی در زمین، هدف برچیدن بساط ظلم و ستم است نه قطع رحم.

در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت ع آمده است می‌خوانیم: "این آیه در باره بنی‌امیه است که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند نه بر صغیر رحم کردند و نه بر کبیر، حتی خویشاوندان خود را به خاک و خون کشیدند!" (۱).

روشن است که بنی‌امیه از ابو سفیان گرفته تا فرزندان و نواده‌های او همه مصداق روشن این آیه بودند، منظور از روایت نیز همین است در حالی که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه منافقان ظالم و مفسد را شامل می‌شود.

*** در آیه بعد سرنوشت نهایی این گروه منافق و بهانه‌جوی مفسد را چنین

ص: ۴۶۵

بیان می کند: "آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌هایشان را کر و چشمهایشان را کور نموده است"، نه حقیقتی را می شنوند و نه واقعیتی را می بینند (أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ).

آنها جهاد اسلامی را که بر معیار حق و عدالت است قطع رحم و فساد فی الارض می پندارند، اما آن همه جنایاتی را که در جاهلیت مرتکب شدند و خونهای بیگناهی را که در دوران حکومتشان ریختند و نوزادان معصومی را که با دست خود زیر خاک پنهان کردند مطابق با حق و عدالت! لعنت خدا بر آنها باد که نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا!

در روایتی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم که به فرزندش امام باقر ع فرمود:

ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه، فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز و جل فی ثلاث مواضع: قال الله عز و جل فَهَلْ عَسَيْتُمْ .. "فرزندم از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع کرده و نسبت به ارحام خود بد رفتاری می کنند بر حذر باش که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافته‌ام، سپس آیه مورد بحث را تلاوت فرمود... (۱).

"رحم" در اصل به معنی "جایگاه جنین" در شکم مادر است، سپس این تعبیر به تمام خویشاوندان اطلاق شده است به خاطر اینکه از رحم واحدی نشأت گرفته اند.

در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم: ثلاثه لا یدخلون الجنة مدمن خمر و مدمن سحر و قاطع رحم: "سه گروهند که هرگز داخل بهشت نمی شوند، شرابخواران، ساحران و قاطعان رحم" (۲).

ص: ۴۶۶

-
- ۱-۱) "اصول کافی" جلد ۲ باب من تکره مجالسته حدیث ۷-۱-۷ اما دو آیه دیگر که در ذیل حدیث آمده یکی آیه ۲۵ سوره رعد و دیگری ۲۷ بقره که در یکی لعن صریحا آمده، و در دیگری کنایتا.
- ۲-۲) "خصال صدوق" مطابق نقل تفسیر نمونه جلد ۵ صفحه ۴۱.

ناگفته پیدا است لعن و طرد خداوند نسبت به این گروه، و همچنین گرفتن قدرت درک حقایق از آنها، هرگز مستلزم جبر نیست، چرا که اینها مجازات اعمال خود آنها و واکنش کردار و رفتارشان است.

*** در آخرین آیه مورد بحث به ذکر علت واقعی انحراف این قوم نگون بخت پرداخته، می گوید: "آیا آنها در آیات قرآن تدبر نمی کنند (تا حقیقت را دریابند و وظائف خود را انجام دهند) یا بر دل‌های آنها قفل نهاده شده است؟!".

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا).

آری عامل بیچارگی آنها یکی از دو چیز است یا در قرآن، این برنامه هدایت الهی و این نسخه کامل شفابخش، تدبر نمی کنند، و یا اگر تدبر می کنند بر اثر هواپرستی و اعمالی که از قبل انجام داده اند قفلها بر دل‌های آنها است، به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند.

و به تعبیر دیگر اگر کسی راه خود را در ظلمات گم می کند، یا چراغی به دست ندارد و یا چشمش نابینا است که اگر هم چراغ باشد و هم چشم بینا یافتن راه همه جا آسان است.

"اقفال" جمع "قفل" در اصل از ماده "قفول" به معنی بازگشت کردن یا "قفیل" به معنی اشیاء خشک است، و از آنجا که وقتی در راه به بندند و بر آن قفل زنند هر کس بیاید از آنجا بازمی گردد، و همانند موجود خشک و صلب چیزی در آن نفوذ نمی کند این کلمه به این ابزار مخصوص گفته شده است.

نکته ها:

اشاره

۱- قرآن کتاب اندیشه و عمل

آیات مختلف قرآن این حقیقت را فاش می گوید که این کتاب بزرگ آسمانی تنها برای تلاوت نیست، بلکه هدف نهایی از آن "ذکر" (یادآوری)

ص: ۴۶۷

"تدبر" (بررسی عواقب و نتایج کار) "انذار"، "خارج کردن انسانها از ظلمات به نور" و "شفا و رحمت و هدایت" است.

در آیه ۵۰ سوره انبیاء می خوانیم: **وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ**: این یادآوری پر برکتی است که ما نازل کرده ایم."

در آیه ۲۹ سوره (ص) می خوانیم: **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ**: "این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش تدبر کنند".

و در آیه ۱۹ سوره انعام آمده است: **وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ**: "این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این پیام به آنها می رسد به وسیله آن انذار کنم".

و در آیه ۱ سوره ابراهیم می فرماید: **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**: "این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به وسیله آن از ظلمتها به سوی نور خارج سازی".

و بالاخره در آیه ۸۲ سوره اسراء آمده است: **وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**: "آیاتی از قرآن نازل می کنیم که مایه شفا و رحمت برای مؤمنان است".

و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آن را قنوه و اسوه خویش قرار دهند دستوراتش را مو به مو اجرا کنند، و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند.

اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است، تنها به تلاوت سرسری می پردازند، و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت اهمیت می دهند، و بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جاست که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها

به الفاظ آن قناعت کرده اند.

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث با صراحت می گوید این منافقان بیمار دل در قرآن تدبر نکردند که به این روز سیاه افتادند.

"تدبر" از ماده "دبر" (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است، به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود، و به کاربردن هر دو تعبیر در قرآن مجید پر معنی است.

اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن نیاز به یک نوع خودسازی دارد، هر چند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند، چرا که اگر بر دلها قفلها باشد، قفلهایی از هوی و هوس، کبر و غرور، لجاجت و تعصب، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد، در آیات مورد بحث به همین امر نیز اشاره شده است.

و چه زیبا می گوید امیر مؤمنان علی ع در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزگاران فرموده:

اما اللیل فصافون اقدامهم، تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا، یحزنون به انفسهم، و یستثیرون به دواء دائهم، فاذا مروا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طمعا، و تطلعت نفوسهم الیها شوقا، و ظنوا انها نصب اعینهم، و اذا مروا بآیه فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم، و ظنوا ان زفیر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم:

"آنها شب هنگام بر پا ایستاده، قرآن را شمرده و با تدبر تلاوت می کنند، و جان خود را با آن محزون می سازند، داروی درد خود را از آن می گیرند، هر گاه به آیه ای رسند که در آن تشویق است با علاقه فراوان به آن روی می آورند، و چشم جانیشان با شوق بسیار در آن خیره می شود، و آن را همواره نصب العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انذار است گوشهای دل خود را برای شنیدنش باز کرده، فکر می کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم خوردن زبانه هایش در گوش جانیشان طنین انداز است" (۱).

ص: ۴۶۹

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۹۳ معروف به خطبه حمام.

۲- حدیثی از امام صادق (ع)

در تفسیر جمله " اُمَّ عَلِيٍّ قُلُوبِ أَقْفَالِهَا " از امام صادق ع چنین آمده است:

ان لك قلبا و مسامع، و ان الله اذا اراد ان يهدى عبدا فتح مسامع قلبه، و اذا اراد به غير ذلك ختم مسامع قلبه، فلا يصلح ابدا و هو قول الله عز و جل: اُمَّ عَلِيٍّ قُلُوبِ أَقْفَالِهَا: " برای تو قلبی است و گوشهائی که (راه نفوذ در آن است) و خداوند هر گاه بخواهد بنده ای را (بخاطر تقوایش) هدایت کند، گوشهائی قلب او را می گشاید، و هنگامی که غیر از این بخواهد بر گوشهائی قلبش مهر می نهد، به گونه ای که هرگز اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است " اُمَّ عَلِيٍّ قُلُوبِ أَقْفَالِهَا " (۱).

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ (۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ (۲۶) فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ (۲۷) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ (۲۸)

ترجمه:

۲۵- کسانی که بعد از روشن شدن حق پشت کردند شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است.

۲۶- این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم، در حالی که خداوند اسرار آنها را می داند.

ص: ۴۷۱

۲۷- حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنها می زنند (و قبض روحشان می کنند).

۲۸- این بخاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند لذا اعمالشان را حبط و نابود کرد.

تفسیر:

چرا در قرآن تدبیر نمی کنند؟!

این آیات هم چنان به بحث پیرامون منافقان و موضعگیریهایی مختلف آنها ادامه می دهد، می فرماید: "کسانی که بعد از روشن شدن حق باز گشتند و پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده، و آنها را به آرزوهای دور و دراز فریفته است" (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ).

گرچه بعضی احتمال داده اند که این آیه پیرامون جمعی از کفار اهل کتاب سخن می گوید که قبل از قیام پیامبر اسلام ص نشانه های او را بر اساس کتب آسمانیشان می شمردند و سخت در انتظار او بودند، اما بعد از قیام او و روشن شدن این نشانه ها به او پشت کردند و شهوات و منافع مادی، مانع ایمانشان شد.

ولی قرائنی که در آیات قبل و بعد است به خوبی نشان می دهد این آیه نیز در باره منافقان سخن می گوید که نزدیک آمدند و دلائل حقانیت پیامبر ص را به وضوح دیدند و شنیدند، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شیطانی به آن پشت کردند.

"سول" از ماده "سؤل" (بر وزن قفل) به معنی حاجتی است که نفس آدمی نسبت به آن حریص است (۱) و "تسویل" معنی ترغیب و تشویق نسبت به اموری که

ص: ۴۷۲

۱- ۱) و لذا بعضی آن را به معنی "امید و آرزو" تفسیر کرده اند، چنان که در آیه ۳۶ طه نیز می خوانیم: قَدْ أُوتِيَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ .

به آن حریص است، و نسبت این امر به شیطان به خاطر وسوسه هایی است که او در جان انسان می کند، و مانع هدایت او می شود.

جمله و املی لهم از ماده "املاء" به معنی ایجاد طول امل و آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول داشته و از حق باز می دارد.

*** آیه بعد علت این تسویلات و تزینات شیطانی را چنین شرح می دهد: "این بخاطر آن است که آنها به کسانی که از نزول وحی الهی به پیامبر ص اسلام ناراحت بودند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم" (ذَلِكَ بِأَنَّكُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ).

کار منافق همین است که به دنبال افراد سرخورده و مخالف می گردد، و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است همکاری، بلکه اطاعت می کند.

منافقان مدینه نیز به سراغ یهود آمدند، یهود "بنی نضیر" و "بنی قریظه" که پیش از بعثت پیامبر از مبلغان اسلام بودند، اما بعد از ظهورش بخاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعشان ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند، و از آنجا که مخالفت با پیامبر اسلام و توطئه ضد او قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود قول همکاری به آنها دادند.

تعبیر "فِي بَعْضِ الْأَمْرِ" شاید اشاره به این است که ما تنها در این قسمت با شما همکاری می کنیم، ولی شما با بت پرستی مخالفید، و معتقد به رستاخیز هستید، ما در این امور با شما همراه نیستیم (۱).

این سخن شبیه چیزی است که در آیه ۱۱ سوره حشر آمده:

ص: ۴۷۳

۱- (۱) در تفسیر این آیه احتمالات متعدد دیگری نیز داده شده که هیچکدام با آیات قبل و بعد سازگار نیست، لذا از ذکر آنها صرف نظر شد.

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ :

"آیا ندیدید منافقان را که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند اگر شما از این بلاد کوچ کنید ما هم با شما می آئیم، و از هیچکس در مخالفت با شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار کنند یاریتان خواهیم کرد!" در پایان آیه آنها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده، می گوید: "خداوند مخفی کاریها و اسرار آنها را می داند" (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ).

هم از کفر باطنی آنها و نفاقشان آگاه است، و هم از توطئه چینها با کمک یهود، و به موقع آنها را مجازات خواهد کرد.

و نیز از آنچه یهود از حسادت و دشمنی و عناد مخفی می داشتند آگاه است آنها طبق گواهی کتابشان چنان از نشانه های پیامبر اسلام ص آگاه بودند که او را همچون فرزند خود می شناختند، و این نشانه ها را قبلاً بر ملا می گفتند، ولی بعد از ظهورش همه را مخفی و پنهان کردند خدا از این پنهان کاری آگاه است.

در حدیثی از امام باقر و امام صادق ع آمده است که منظور از " كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ " بنی امیه " هستند که نزول فرمان خداوند را در باره ولایت علی ع ناخوش داشتند (۱).

روشن است که این نوعی تطبیق و بیان مصداق است نه انحصار مفهوم آیه.

*** آیه بعد در حقیقت توضیحی است برای این تهدید سر بسته می فرماید:

" حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان مرگ روحشان را قبض

ص: ۴۷۴

می کنند در حالی که بر صورت و پشت آنها می زنند" (فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ) (۱).

آری این فرشتگان مامورند که در آستانه مرگ مجازات آنها را شروع کنند تا طعم تلخ کفر و نفاق و لجابت و عناد را بچشند، به صورت آنها می کوبند، برای این که رو به سوی دشمنان خدا رفته اند، و بر پشت آنها می زنند بخاطر این که به آیات الهی و پیامبرش پشت کردند.

این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۵۰ سوره انفال در باره کفار و منافقین آمده است: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ: "اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را می گیرند، و بر صورت و پشت آنها می زنند، و می گویند: بچشید عذاب سوزنده را...".

*** در آخرین آیه مورد بحث باز به بیان علت این عذاب الهی در آستانه مرگ آنها پرداخته می گوید: "این عذاب و کیفر به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد" (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَصْحَبَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ).

چرا که شرط قبولی اعمال و هر گونه تلاش و کوشش رضای خدا است، بنا بر این طبیعی است که اعمال کسانی که اصرار در خشم خدا دارند و مخالف با رضای او هستند نابود گردد، و با دست خالی، و کوله بار عظیمی از گناهان این جهان را وداع گویند.

حال این گروه درست مخالف وضعی است که مؤمنان دارند که فرشتگان

ص: ۴۷۵

(۱-۱) "کیف" خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر چنین است "فکیف حالهم..."

رحمت در آستانه مرگ به استقبال آنها می آید، با روی گشاده به آنها می گویند:

سلام بر شما باد، هم اکنون وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید:

"الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ" (نحل-۳۳).

قابل توجه این که در مورد خشم الهی جمله به صورت فعلیه آمده است (مَا أَسِيخَطَ اللَّهُ) و در مورد خشنودی او به صورت اسمیه (رِضْوَانُهُ).

بعضی از مفسران گفته اند این تفاوت تعبیر لطیفه ای در بردارد، و آن اینکه خشم خدا گاه گاه است، و رضا و رحمتش مستمر است و مدام.

این نکته نیز روشن است که خشم و غضب و سخط در مورد خداوند به معنی تاثر نفسانی نیست، همانگونه که رضای او نیز به معنی انبساط روح نمی باشد، بلکه همانگونه که در حدیث امام صادق ع آمده "

غضب الله عقابه و رضاه ثوابه": "خشم خدا عقاب او است، و رضای او ثواب او" (۱).

ص: ۴۷۶

اشاره

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ (۲۹) وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَتَعْرِفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ (۳۰) وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَنَّكُمْ (۳۱)

ترجمه:

۲۹- آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه‌هایشان را ظاهر نمی‌کند؟! ۳۰- و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنها را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی، و خداوند اعمال شما را می‌داند.

۳۱- ما همه شما را قطعاً آزمایش می‌کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند؟ و اخبار شما را بیازمائیم.

تفسیر:

منافقان را از لحن گفتارشان می‌توان شناخت

در این آیات باز هم به بحثی دیگر از صفات و نشانه‌های منافقین اشاره می‌کند

و مخصوصا بر این معنی تاکید دارد که اینها تصور نکنند برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از پیامبر ص و مؤمنان مکتوم دارند، و خود را از رسوایی بزرگ برهانند.

نخست می گوید: "آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه های شدیدشان را ظاهر نمی سازد؟! (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ) (۱).

"اضغان" جمع "ضغن" (بر وزن حرص، و همچنین بر وزن عقد) به معنی کینه شدید است.

آری آنها در درون دل کینه شدیدی نسبت به پیامبر ص و مؤمنان داشته و همیشه منتظر فرصتی بودند که ضربه ای بر آنها وارد کنند، قرآن به آنان هشدار می دهد، تصور نکنند همیشه می توانند چهره واقعی خود را مکتوم دارند.

*** لذا در آیه بعد می افزاید: "اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی!" (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ).

در چهره های آنها علامتی می گذاریم که با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه شوی، و به "رأى العين" آنها را ببینی.

سپس می افزاید: "هر چند الان هم می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی" (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ).

"راغب" در "مفردات" می گوید: "لحن" عبارت از این است که سخن را از قواعد و سنن خود منحرف سازند، یا اعراب خلافی به آن دهند، و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور در آیه مورد بحث همان معنی

ص: ۴۷۸

۱-۱) بعضی "ام" را در آیه فوق "استفهامیه" دانسته اند، و بعضی "منقطعه" به معنی "بل" ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

سوم است یعنی این منافقان بیمار دل را از کنایه ها و نیشها و تعبیرات موزیانه و منافقانه شان می توان شناخت.

هر جا سخن از جهاد است آنها به نحوی در تضعیف اراده مردم می کوشند، هر جا سخن از حق و عدالت است آن را به سوی دیگری منحرف می سازند، و آنجا که از نیکان و پاکان و پیشگامان اسلام سخن به میان می آید به نحوی می کوشند آنها را لکه دار و کم اعتبار کنند.

لذا در حدیث معروفی از "ابو سعید خدری" نقل شده است که می گوید:

□
لحن القول بغضهم علی بن ابی طالب، و کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله بیغضهم علی بن ابی طالب: "منظور از "لحن القول" بغض علی بن ابی طالب ع است، و ما منافقان را در عصر پیامبر ص از طریق عداوت با علی ع می شناختیم" (۱).

آری این یکی از نشانه های بارز منافقان بود که نسبت به اولین مؤمن از میان مردان، و نخستین پیشگام جانباز اسلام عداوت می ورزیدند.

اصولا ممکن نیست انسان چیزی را در دل داشته باشد و بتواند برای مدت طولانی آن را چنان مکتوم دارد که حتی در کنایات و اشارات و لحن کلام او ظاهر نشود، لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ما اضمر احد شیئا

ص: ۴۷۹

۱- ۱) "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث-ضمنا مضمون این حدیث را جمعی از بزرگان "اهل سنت" در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله "احمد" در کتاب "فضائل" و "ابن عبد البر" در "استیعاب" و "ذهبی" در "تاریخ اول الاسلام" و "ابن اثیر" در "جامع الاصول" و "علامه گنجی" در "کفایه الطالب" و "محب الدین طبری" در "ریاض النضره" و "سیوطی" در "المنثور" و "آلوسی" در "روح المعانی" و گروه دیگری در کتابهای خود آورده اند، و نشان می دهد یکی از روایات مسلمی است که از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده (برای توضیح بیشتر به "احقاق الحق" جلد سوم صفحه ۱۱۰ به بعد مراجعه فرمائید).

الا- ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه: "هیچکس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او ناآگاه می پرد و صفحه صورتش آشکار می شود" (۱).

در آیات دیگر قرآن سخنان مودیان منافقان که مصداق این لحن القول است، یا حرکات مشکوک آنها، نقل شده است، و شاید به همین دلیل بعضی از مفسران گفته اند که بعد از نزول آیه مورد بحث دیگر پیامبر ص به خوبی منافقان را از نشانه های آنها می شناخت.

شاهد گویای این سخن اینکه به آن حضرت دستور داده شد که هر گاه یکی از آنها از دنیا برود بر او نماز نخواند، و کنار قبرش برای دعا و طلب آمرزش نایستد: "وَلَا تُصَلِّ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرِهِ" (توبه-۸۴).

مخصوصاً از مواقعی که منافقان به خوبی چهره واقعی خود را آشکار می کردند موقع جهاد بود، قبل از جنگ به هنگام جمع آوری کمکها و آماده شدن برای میدان نبرد، و در میدان جنگ به هنگام حملات شدید دشمن، و بعد از جنگ به هنگام تقسیم غنائم که در آیات فراوانی از قرآن مجید مخصوصاً در سوره توبه و احزاب به آنها اشاره شده است، و کار به جایی رسیده بود که حتی افراد عادی مسلمانان نیز منافقان را در این صحنه ها می شناختند.

امروز هم شناختن منافقان از لحن قول و موضعگیریهای خلافشان در مسائل مهم اجتماعی، و مخصوصاً در بحرانها یا جنگها کار مشکلی نیست و با کمی دقت از گفتار و رفتارشان شناسایی می شوند. و چه خوب است مسلمانان بیدار باشند و از این آیه الهام گیرند و این گروه خطرناک و کینه توز را بشناسند و افشا کنند.

در پایان آیه می افزاید: "خداوند اعمال همه شما را می داند"

ص: ۴۸۰

(وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ).

هم اعمال مخفی و آشکار مؤمنان، و هم اعمال منافقان را، به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آنها است می توانند مکتوم دارند؟! *** در آیه بعد برای تاکید بیشتر و نشان دادن طرق شناخت مؤمنان از منافقان می افزاید: "ما همه شما را قطعا آزمایش می کنیم، تا معلوم شود مجاهدان واقعی شما و صابران کیانند" و مجاهدنماها و سست عنصران منافق کیان؟! (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ).

گرچه این آزمایش دامنه وسیع و گسترده ای دارد و صبر و شکیبایی در انجام همه وظائف را شامل می شود ولی به تناسب کلمه مجاهدین، و آیات قبل و بعد بیشتر منظور آزمایش در میدان جهاد است، و راستی میدان جهاد میدان آزمایش بزرگ و سختی است، و کمتر کسی می تواند چهره واقعی خود را در چنین میدانهایی از نظرها مستور دارد.

و در ذیل آیه می فرماید: علاوه بر اینکه شما را می آزمائیم "اخبار شما را نیز آزمایش می کنیم" (وَ نَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ).

بسیاری از مفسران گفته اند که مراد از "اخبار" در اینجا اعمال انسانها است، چرا که وقتی عملی از انسان سر می زند به صورت "خبر" در میان مردم پخش می شود، بعضی نیز گفته اند منظور از "اخبار" در اینجا اسرار درونی است، چرا که اعمال مردم از این اسرار خبر می دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که "اخبار" در اینجا به معنی خبرهایی است که مردم از وضع خود یا از تعهدات خویش می دهند، مثلا منافقان با پیامبر ص عهد کرده بودند که پشت به میدان نبرد نکنند در حالی که عهد و پیمان

خود را شکستند: وَ لَقَدْ كَانُوا لَلْغَاةِ وَاللَّهِ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤَلِّونَ الْأَذْبَارَ (احزاب-۱۵).

و نیز "بعضی از آنها از پیامبر ص اجازه بازگشت از میدان جهاد می طلبیدند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است در صورتی که بدون حفاظ نبود هدفشان این بود که فرار کنند!" وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنَّ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (احزاب-۱۳).

به این ترتیب خداوند هم اعمال انسانها را می آزماید و هم گفتار و اخبار آنها را.

مطابق این تفسیر این دو جمله در آیه مورد بحث دو معنی متفاوت دارد، در حالی که طبق تفسیرهای قبل تاکید یکدیگر است.

به هر حال این نخستین بار نیست که خداوند به مردم اعلام می کند که شما را می آزمایم تا صفوفتان از هم مشخص شود، و مؤمنان راستین از ضعیف الایمانها و منافقان شناخته شوند، در آیات فراوانی از قرآن این مساله ابتلاء و امتحان مطرح شده است.

مسائل مربوط به آزمایش الهی را در جلد اول ذیل آیه ۱۵۵ بقره (صفحه ۵۲۴ تا ۵۳۵) بحث کرده ایم و همچنین در جلد ۱۶ آغاز سوره عنکبوت مشروحا آمده است.

ضمنا جمله: "حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ" (تا مجاهدان شما را بشناسیم) به این معنی نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد بلکه منظور تحقق این معلوم الهی است و مشخص شدن این گونه افراد است، یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود.

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ (۳۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ (۳۳) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَرَاءُ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۳۴)

ترجمه:

۳۲- کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند هرگز زبانی به خدا نمی رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می کند.

۳۳- ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا، و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید! ۳۴- کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند سپس در حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید.

آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد

بعد از بحثهای گوناگونی که پیرامون وضع منافقان در آیات گذشته بیان شد، این آیات پیرامون جمع دیگری از کفار بحث می‌کند، و می‌فرماید: "کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند، هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند، و اعمالشان را حبط و نابود می‌کند" (حتی اگر کار خیری هم انجام داده اند چون با ایمان قرین نبوده حبط می‌شود) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَحِطُّ أَعْمَالَهُمْ).

این گروه ممکن است همان مشرکان مکه باشند، و یا کفار یهود مدینه، و یا هر دو، زیرا تعبیر به "کفر" و "صد عن سبیل الله" (بازداشتن مردم از راه خدا) و "شاقوا الرسول" (مخالفت و دشمنی با پیامبر) در مورد هر دو گروه در آیات قرآن آمده است.

تعبیر به "تبیین هدایت" در مورد مشرکان مکه از طریق معجزات بود، و در مورد کفار اهل کتاب از طریق کتاب آسمانی‌شان.

حبط اعمال آنها یا اشاره به کارهای نیکی است که احیاناً انجام می‌دادند، مانند میهمان نوازی، انفاق و کمک به ابن السبیل، و یا اشاره به عقیم ماندن نقشه‌های آنها بر ضد اسلام است.

به هر حال این گروه دارای سه وصف بودند "کفر" و "صد عن سبیل الله" و "دشمنی و عداوت با پیامبر" که یکی مخالفت با خدا بود، و دیگری با بندگان خدا، و دیگری با رسول خدا.

*** در آیه بعد روی سخن را به مؤمنان کرده، و بعد از بیان خطوط منافقین

و کفار خط آنها را نیز چنین تبیین می کند: "ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید" (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ).

در حقیقت برنامه مؤمنان در همه چیز نقطه مقابل گروه کافر و منافق است آنها مخالفت فرمان خدا می کنند، و اینها اطاعت، آنها به عداوت و دشمنی با پیامبر ص برمی خیزند و اینها فرمانبردارند، آنها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن نابود می شود اما اینها با ترک این امور پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است.

به هر حال لحن آیه نشان می دهد که در میان مؤمنان آن روز نیز افرادی بوده اند که در مساله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن کوتاهی هایی داشته اند که خداوند با این آیه به آنها اخطار می کند.

شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی از مفسران در باره این آیه نقل کرده اند که "بنی اسد" اسلام آوردند و خدمت پیامبر ص عرضه داشتند ما تو را بر خود مقدم داشته ایم، و جان و خانواده خویش را در اختیار تو گذارده ایم، ولی از لحن گفتارشان یک نوع منت گذاری استفاده می شد، آیه فوق نازل گشت و به آنها در این زمینه هشدار داد.

بعضی از فقها به جمله اخیر (و لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ) برای حرمت شکستن نماز استدلال کرده اند، ولی همانگونه که آیات قبل و بعد، و خود آیه مورد بحث گواهی می دهد مربوط به این معنی نیست، بلکه هدف عدم ابطال از طریق شرک و ریا و منت و امثال آن است.

*** آخرین آیه مورد بحث توضیح و تاکید است برای آنچه در آیات قبل پیرامون کفار آمده است، و در ضمن راه بازگشت را به آنها که مایل باشند نشان

می دهد، می فرماید: "کسانی که کافر شدند و مردم را نیز از پیمودن راه خدا باز داشتند سپس در همان حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید!" (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).

چرا که با مرگ درهای توبه بسته می شود، اینها بار سنگین کفر خودشان و اضلال و گمراهی دیگران را هر دو بر دوش می کشند، چگونه امکان دارد خداوند آنها را ببخشد؟.

و به این ترتیب در مجموع این آیات، از سه گروه سخن به میان آمده است: منافقان، کفار، و مؤمنان، و صفات هر کدام و سرنوشت هر یک مشخص شده است.

نکته:

عوامل نابودی ثواب عمل

از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث، به آن هشدار داده شده این است که مؤمنان مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار حبط و نابود نشود.

و به تعبیر دیگر اصل عمل مطلبی است، و نگاهداری آن مطلبی مهمتر، یک عمل پاک و سالم و مفید عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود.

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند یا نابود می سازد بسیار است از جمله:

۱- "منت گذاردن و آزار دادن" است، چنان که قرآن می گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ

ص: ۴۸۶

رِذَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: "ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقها و بخشش های خود را با منت و آزار باطل سازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد" (بقره-۲۶۴).

در اینجا دو عامل بطلان عمل یکی "منت و آزار" و دیگری "ریا و کفر" مطرح شده است که اولی بعد از عمل می آید، و دومی مقارن آن، و اعمال نیک را به آتش می کشند.

۲- "عجب" عامل دیگری است برای نابودی آثار عمل، چنان که در حدیث آمده است

العجب ياكل الحسنات كما تاكل النار الحطب: "عجب حسنات انسان را می خورد همانگونه که آتش هیزم را!" (۱).

۳- "حسد" نیز یکی از این گونه اعمال است که در باره آن نیز تعبیری شبیه به "عجب" آمده که همچون آتش، حسنات را نابود می کند، پیغمبر گرامی اسلام ص فرمود:

اياكم و الحسد فان الحسد ياكل الحسنات كما تاكل النار الحطب

(۲)

اصولا- همانگونه که حسنات، سیئات را از بین می برد (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) (سوره هود-۱۱۴) همچنین گاهی سیئات، حسنات را به کلی از اثر می اندازد.

۴- مساله حفظ ایمان تا پایان عمر مهمترین شرط بقای آثار عمل است چرا که قرآن به صراحت می گوید: "کسانی که بی ایمان از دنیا بروند تمام اعمالشان حبط و نابود می شود" (۳).

ص: ۴۸۷

۱-۱ "روح البیان" جلد ۸ صفحه ۵۲۲.

۲-۲ "بحار الانوار" جلد ۷۳ صفحه ۲۵۵.

۳-۳ زمر ۶۵.

از اینجا است که به اهمیت و مشکلات مسأله نگهداری اعمال پی می بریم، و لذا در حدیثی از امام باقر ع آمده که فرمود:

□
الا بقاء علی العمل اشد من العمل، قال و ما الإبقاء علی العمل؟ قال یصل الرجل بصله و ینفق نفقه لله و حده و لا شریک له، فکتب له سرا ثم یدکرها فتمحی فتکتب له علانیه، ثم یدکرها فتمحی و تکتب له ریاء!:

"نگهداری عمل از خود عمل سختتر است."

راوی سؤال می کند منظور از نگهداری عمل چیست.

پاسخ فرمود انسان بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جایی آن را مطرح می کند این انفاق پنهانی حذف می شود و بجای آن انفاق آشکار نوشته می شود، دگر بار در جایی دیگر آن را مطرح می کند باز حذف می شود و به عنوان ریاء نوشته می شود!" (۱).

آیه مورد بحث اشاره سربسته ای به همه این امور کرده می گوید:

و لا تبطلوا اعمالکم (۲).

ص: ۴۸۸

۱-۱) "کافی" جلد ۲ باب ریاء حدیث ۱۶.

۲-۲) به شرح بیشتر پیرامون مسأله حبط را در جلد دوم صفحه ۷۰ ذیل آیه ۲۱۷ بقره مطالعه فرمائید.

اشاره

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالُكُمْ (۳۵)

ترجمه:

۳۵- هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از ثواب اعمالتان را هرگز کم نمی کند

تفسیر:

صلح بیجا و ذلت بار!

در تعقیب آیات گذشته پیرامون مسئله جهاد این آیه به یکی از نکات مهم پیرامون "جهاد" اشاره می کند و آن اینکه افراد سست و ضعیف الایمان برای فرار از زیر بار جهاد و مشکلات میدان جنگ غالباً مساله صلح را مطرح می کنند، مسلماً صلح بسیار خوب است اما در جای خود، صلحی که تامین اهداف والای اسلامی کند، و حیثیت و عظمت و آبروی مسلمین را حفظ نماید، نه صلحی که آنها را به خواری و ذلت کشاند.

لذا می فرماید: "اکنون که دستورهای گذشته را شنیدید سست نشوید و دشمنان را دعوت به صلح نکنید در حالی که شما برترید" (فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ) (۱).

یعنی حالا که نشانه های پیروزی و برتری شما آشکار شده چگونه با پیشنهاد صلح که مفهومش عقب نشینی و شکست است پیروزیهای خود را عقیم می گذارید؟ این در حقیقت صلح نیست، این تسلیم و سازشی است که از سستی و زبونی سرچشمه

ص: ۴۸۹

۱- ۱) "تدعوا" مجزوم است و عطف بر "لا تهنوا" می باشد و در معنی چنین است "لا تهنوا ولا تدعوا الى السلم".

می گیرد، این یک نوع عافیت طلبی زشتی است که عواقب دردناک و خطرناک به بار می آورد.

□
و در ذیل آیه برای تقویت روحیه مسلمین مجاهد می افزاید: "و خدا با شما است، و ثواب اعمالتان را هرگز نمی کاهد" (وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمْ أَغْلَبُكُمْ) کسی که خدا با او است همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد، هرگز احساس تنهایی نمی کند، ضعف و سستی به خود راه نمی دهد، به نام صلح، تسلیم دشمن نمی شود، و فراورده های خونهای شهیدان را در لحظات حساس به باد نمی دهد.

"لن یتراکم" از ماده "وتر" (بر وزن سطر) به معنی منفرد است، و لذا به کسانی که بعضی از بستگان نزدیکشان کشته می شود و آنها تنها می مانند "وتر" (بر وزن فکر) می گویند، و به معنی نقصان و کمبود نیز آمده است و در آیه مورد بحث کنایه زیبایی از این مطلب است که خداوند شما را تنها نمی گذارد و اجر و پاداش اعمالتان را همراه شما می کند.

به خصوص اینکه می دانید هر گامی در راه جهاد بردارید برای شما ثبت می شود، نه تنها چیزی از پاداشتان را کم نمی گذارد که از فضل و کرمش نیز بر آن می افزاید.

از آنچه گفتیم روشن شد که آیه مورد بحث هیچ تضادی با آیه ۶۱ سوره انفال ندارد، آنجا که می فرماید وَ إِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: "اگر آنها تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح درآ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و دانا است" تا یکی را ناسخ دیگری قرار دهیم.

بلکه هر یک از این دو ناظر به مورد خاصی است، یکی اشاره به "صلح معقول" و دیگری "صلح نابجا" است، یکی صلحی است که منافع مسلمین را

کاملاً تامین می کند، و دیگری صلحی است که از ناحیه مسلمانان ضعیف و سست در آستانه پیروزیها مطرح می گردد.

□
و لذا به دنبال آیه سوره انفال می گوید: **وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ**: "اما اگر آنها بخواهند با مطرح کردن صلح تو را فریب دهند و نیرنگی در کار باشد هرگز تسلیم مشو، و نگرانی به خود راه مده، چرا که خداوند پشتیبان تو است.

امیر مؤمنان علی ع در فرمان مالک اشتر به هر دو قسم از صلح اشاره کرده، می فرماید:

□
و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك و لله فيه رضا: هر گاه دشمن تو را به صلحی دعوت کند که رضای خدا در آن بوده باشد پیشنهاد صلح را رد مکن (۱) مطرح شدن صلح از ناحیه دشمن از یک سو و توام بودن با رضای خدا از سوی دیگر، تقسیم شدن صلح را به دو قسم که در بالا گفتیم نشان می دهد.

به هر حال امرای مسلمین باید در تشخیص موارد صلح و جنگ که از پیچیده-ترین و ظریفترین مسائل سرنوشت ساز است فوق العاده دقیق و هوشیار باشند، چرا که کمترین اشتباه محاسبه در این جهت عواقب مرگباری را به دنبال دارد.

ص: ۴۹۱

۱-۱) "نهج البلاغه" نامه ۵۳.

اشاره

إِنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ (۳۶) إِن يَسْئَلْكُمْ هَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخُلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ (۳۷) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَ مَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلُ عَن نَفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَ إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸)

ترجمه:

۳۶- زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آورید و تقوی پیشه کنید پادشاهای شما را به نحو کامل می دهد (در برابر آن) چیزی از اموال شما نمی طلبد.

۳۷- چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار نماید، بخل می ورزید، و کینه و خشم شما را آشکار می سازد! ۳۸- آری شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می شوید و بعضی از

شما بخل می ورزند، و هر کس بخل کند نسبت به خود بخل کرده است، و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هر گاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود.

تفسیر:

اگر سرپیچی کنید این رسالت را به گروه دیگری می دهد

گفتیم سوره "محمد" ص سوره "جهاد" است، از مساله جهاد آغاز شده و با مساله جهاد پایان می گیرد.

آیات مورد بحث که آخرین آیات این سوره است نیز به یکی دیگر از مسائل زندگی انسانها در این رابطه می پردازد، و برای تشویق و تحریک هر چه بیشتر مسلمانان در زمینه اطاعت خداوند عموماً و مساله جهاد خصوصاً بی ارزش بودن زندگی دنیا را مطرح می کند، زیرا یک عامل مهم بازدارنده از جهاد، سرگرم شدن و دل بستگی به زندگی مادی دنیا است.

می فرماید: "زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است" (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ).

"لعب" (بازی) به کارهایی گفته می شود که دارای یک نوع نظم خیالی برای وصول به یک هدف خیالی است، و لهو (سرگرمی) به هر کاری گفته می شود که انسان را به خود مشغول داشته و از مسائل اصولی منحرف سازد.

و به راستی زندگی دنیا "بازی" و "سرگرمی" است، نه از آن کیفیتی حاصل می شود و نه حالی، نه دوامی دارد و نه بقایی، لحظاتی است زودگذر، و لذاتی است ناپایدار و توأم با انواع دردها! به دنبال آن می افزاید: "و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید خداوند پادشاهای شما را به نحو کامل و شایسته می دهد، و در برابر آن اموال شما را نمی طلبد" (وَ إِن تَتَّقُوا يُوْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ) (۱).

ص: ۴۹۳

۱- ۱) جمله "لا یسئلكم" مجزوم، و عطف است بر جزء جمله شرطیه یعنی "یؤتکم".

نه خداوند در برابر هدایت و راهنمایی و آن همه پادشاهای عظیم در دنیا و آخرت مالی از شما می طلبد، و نه پیامبرش، اصولاً خدا نیازی ندارد، و نیاز پیامبرش نیز فقط به خدا است.

و اگر مقدار ناچیزی از اموالتان به عنوان زکات و حقوق شرعی دیگر گرفته می شود آنهم برای خود شما مصرف می گردد، برای نگهداری یتیمان و مستمندان و ابن السبیل شما، و برای دفاع از امنیت و استقلال کشورتان و برقراری نظم و آرامش و تامین نیازمندیها و عمران و آبادی شهر و دیار شما است.

بنا بر این همین مقدار نیز برای خود شما است که خدا و پیامبرش از همگان بی نیازند، و به این ترتیب تناقضی بین مفهوم آیه و آیات انفاق و زکات و مانند آن وجود ندارد.

در تفسیر جمله **وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ** و رفع تناقض احتمالات متعدد دیگری نیز داده اند:

بعضی گفته اند: در برابر هدایت و پاداش چیزی از اموالتان را طلب نمی کند.

بعضی دیگر گفته اند: کل اموال شما را نمی طلبد، و تنها قسمتی از آن را می خواهد.

بعضی نیز گفته اند: این جمله اشاره به این است که اموال همه از آن خدا است گرچه "چند روزی این امانت نزد ما است".

ولی از همه مناسبتر همان تفسیر اول است.

به هر حال نباید فراموش کرد که بخشی از جهاد، "جهاد با اموال" است و اصولاً هر گونه نبرد با دشمن نیاز به هزینه هایی دارد که باید از سوی مسلمانان با ایمان و پرهیزگار و آنها که وابسته و دلبسته به دنیا نیستند گردآوری شود و آیات مورد بحث در حقیقت زمینه های فکری و فرهنگی را برای این مساله

آماده می کند.

*** در آیه بعد برای نشان دادن میزان دلبستگی غالب مردم به اموال و ثروتهای شخصی می افزاید: "هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار ورزد بخل می کنید، بلکه از آن بالاتر کینه ها و خشم شما را آشکار می سازد!" (إِنْ يَسْئَلْكُمْ عَنْهَا فَيُخَفِّكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ).

"يُخَفِّكُمْ" از ماده احفاء به معنی اصرار در مطالبه و سؤال است، و در اصل از حفا به معنی پابرهنه راه رفتن است. این تعبیر کنایه از کارهایی است که انسان تا آخرین حد آن را پیگیری می کند، لذا "احفاء شارب" به معنی اصلاح کردن سبیل در کوتاهترین حد است.

و "اضغان" جمع "ضغن" چنان که قبلا هم اشاره کردیم به معنی "کینه شدید" است.

خلاصه اینکه آیه بیانگر دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است و در حقیقت یک نوع ملامت و سرزنش آنها و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است، تا آنجا که اگر خدا نیز از آنها مطالبه کند خشم و کینه او را به دل می گیرند! و به این ترتیب با این تازیانه ملامت روح خفته انسانها را بیدار می سازد، تا زنجیر اسارت و بردگی اموال را از گردن خویش بردارند و آن چنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و همه را بر پای او نثار کنند، در عوض ایمان و تقوا و رضا و خشنودی او را بطلبند.

*** آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره محمد ص است تاکید دیگری است بر آنچه در آیات گذشته پیرامون مسائل مادی و دلبستگی های مردم به آن

ص: ۴۹۵

و انفاق در راه خدا آمده است.

می فرماید: "بدانید شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می شوید، بعضی از شما این فرمان الهی را اطاعت می کنند در حالی که بعضی بخل می ورزند (هَا أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ).

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیات قبل گفته شد خداوند اموال شما را مطالبه نمی کند چگونه در این آیه دستور به انفاق فی سبیل الله داده شده است؟ ولی دنباله خود آیه در حقیقت به این سؤال از دو راه پاسخ می دهد: نخست می گوید: "کسی که در انفاق بخل کند نسبت به خود بخل کرده است" (وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ) (۱).

چرا که نتیجه انفاقها هم در دنیا به خود شما بازمی گردد، زیرا فاصله های طبقاتی کم می شود آرامش و امنیت در جامعه حکمفرما می گردد، محبت و صفا و صمیمیت جای کینه و عداوت را می گیرد این پاداش دنیوی شما است.

و هم در آخرت در برابر هر درهم و دیناری مواهب و نعمتهایی به شما ارزانی می دارد که هرگز به فکر بشری خطور نکرده است، بنا بر این هر قدر بخل کنید به خودتان بخل کرده اید! به تعبیر دیگر مساله انفاق در اینجا بیشتر ناظر به انفاق برای جهاد است و تعبیر به فی سبیل الله نیز تناسب با همین معنی دارد، و واضح است که هر گونه کمک به پیشرفت امر جهاد ضامن حفظ موجودیت و استقلال و شرف یک جامعه است.

ص: ۴۹۶

۱- ۱) واژه بخل گاهی با عن متعدی می شود و گاه با علی در صورت اول معنی منع دارد و در صورت دوم اضرار.

پاسخ دیگر اینکه "خداوند غنی و بی نیاز است و شما همه نیازمندید" (وَ اللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ).

او هم از انفاق شما بی نیاز است، و هم از اطاعتتان، این شما هستید که در دنیا و آخرت نیاز به لطف و رحمت و پاداش او دارید.

اصولاً موجودات امکانیه و ما سوی الله سر تا پا فقر و نیازند، و غنی بالذات تنها خدا است، آنها حتی در اصل وجودشان دائماً وابسته به اویند، و لحظه به لحظه از منبع لا یزال فیض وجود او مدد می گیرند که اگر یک لحظه از آنها قطع فیض کند هستی همه بر باد می رود" و فرو ریزند قالبها!" آخرین جمله هشدار است که همه مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانند که خداوند شما را پاسدار آئین پاکش قرار داد تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید، اگر به این نعمت بزرگ ارج ننهید" و اگر روی گردان شوید این ماموریت را به گروه دیگری می سپارد گروهی که همانند شما نخواهند بود!" (وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ).

آری این بار هرگز بر زمین نمی ماند، اگر شما به اهمیت موفقتان پی نبرید، و این رسالت عظیم را نادیده بگیرید، خداوند قوم دیگری را برمی انگیزد و این رسالت عظیم را بر دوش آنها می افکند، قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر باشند! این تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه ۵۴ سوره مائده نیز آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ :

"ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها را دوست

دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران نیرومند و شکست ناپذیر، مردانی که در راه خدا جهاد می کنند و هرگز از سرزنش سرزنش کنندگان هراسی به خود راه نمی دهند" (مائده-۵۳).

جالب توجه این که اکثر مفسران در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند که بعد از نزول این آیه جمعی از اصحاب رسول خدا ص عرض کردند: من هؤلاء الذین ذکر الله فی کتابه: "این گروهی که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده کیانند؟! در این هنگام سلمان نزدیک پیامبر ص نشسته بود، پیامبر دست بر پای سلمان (و طبق روایتی بر شانه سلمان) زد و فرمود: "

هذا و قومه، و الذی نفسی بیده لو کان الايمان منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس: "منظور این مرد و قوم او است، سوگند به آن کس که جانم به دست او است اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می آورند!" این حدیث و مشابه آن را محدثان معروف اهل سنت مانند محدث معروف بیهقی و ترمذی در کتب معروف خود آورده اند، و مفسران معروف شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند، مانند: نویسنده تفسیر قرطبی، روح البیان، و مجمع البیان و فخر رازی و مراغی و ابو الفتوح رازی و مانند آنها.

در تفسیر "در المنثور" در ذیل همین آیه نیز چندین حدیث در همین زمینه آورده است (۱).

حدیث دیگری از امام صادق ع نقل شده که مکمل حدیث فوق است فرمود:

□
و الله ابدل بهم خيرا منهم، الموالی: "به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرده و گروهی را از غیر عرب بهتر از آنها جانشین آنها فرمود" (۲).

ص: ۴۹۸

۱-۱) "در المنثور" جلد ۶ صفحه ۶۷.

۲-۲) تفسیر "مجمع البیان" جلد ۹ صفحه ۱۰۸.

اگر با دقت و خالی از هر گونه تعصب به تاریخ اسلام و علوم اسلامی بنگریم، و سهم عجم، و مخصوصا ایرانیان را در میدانهای جهاد و مبارزه با دشمنان از یک سو، و تنقیح و تدوین علوم اسلامی را از سوی دیگر بنگریم به واقعیت این حدیث پی خواهیم برد و شرح این سخن بسیار است.

***خداوندا! ما را در مسیر جهاد و ایثار و فداکاری در طریق آئین پاکت استوار و ثابت قدم بدار.

بارالها! این افتخار بزرگی را که به ما مرحمت فرمودی که داعیان آئین پاکت تو باشیم هرگز از ما سلب مکن.

پروردگارا! در این هنگام که طوفانهای شدید از شرق و غرب برای محو آثار آئین پاکت در گرفته، به ما قدرت بیشتر، ایمان محکمتر، ایثار فزونتر و اخلاص فراوانتر مرحمت فرما! آمین یا رب العالمین جمعه ۱۷ ماه رمضان (روز فتح بدر) سال ۱۴۰۵ مطابق ۶۴/۳/۱۷ پایان سوره محمد (ص) و پایان جلد ۲۱ تفسیر نمونه

ص: ۴۹۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹